

جان پرور است قصه ارباب معرفت  
رزمی برو پرس حدیثی بیابگویی

شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل  
گلیاگانی

تألیف :  
روح الله مہراجنانی

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۱ بیع

« اسباب راحت ابوالفضل را میانه‌نمایند او عبارت از

نفس من است . »

« حضرت عبدالعزیز . »

« اجتناب از زندگی میسر را ابوالفضل را مثل اعلامی خود

قرار دهند . »

« حضرت عبدالعزیز . »



بسم ربنا الأبهي

أيها الساده سألوني في الليلة الماضية عن مسألة محيية في أيها وهي ( أن الله تعالى كامل في ذاته ويجب ان يكون خلقه ايضاً كاملاً فلم خلق الله العالم ناقصاً ومزاج دخل النقص في الخلقه ) فاعلموا ايكم الله اولاً ان صعوبة الترجمة بسبب تباين اللغات وتغاير الاصطلاحات وتفاوت العقول والادراكات تحول كثيراً دون حل امثال هذه المسائل المعضله والمطالب الغامضه . وعلى ملائمتها عرض على جنابكم انه بيهم من كبر هذا انكم تعتقدون بأن الله تعالى خلق العالم في زمان ما في القديم وخلق من الخلق والانشاء وتركه ناقصاً او عرضة لطرايا النقص الى ان يقضى عليه بالزوال والفساد . والحال ان لفظ ( الخالق ) اسم من اسمائه تعالى والمخالفة صفة من صفاته جل وعلا . فهو هل عظمته لم ينزل خالق وجاعل للمخلوقات ومنشئ وموجد للموجودات وفي كل حال هو موصوف بوصف المخالفة والمخالفة للكنات . وكل ما تزده نفعاً تماماً هو عبادة عن عدم تكبير الخلقه وعدم تحقق كمال الشأه ما يقينه مرود الزمان وتتابع الأوان ليحقق تمام الكيان وبيبلغ الى رتبة كماله عالم الامكان . مثلاً اذا كانت الأثار في الخلق فبئراً والحبوب في السنبلة<sup>ختم</sup> فلا يقال ان الخلقه ناقصه ومزاج دخل النقص في النمره الغير اليانعه<sup>لحمه</sup> والغير اليانعه فاتها بعد لم يكمل خلقها وما تتم نشوءها . فكل ما تزده في العالم من انواع المخلوقات ما عدا فروع الانسان فان الله تعالى قد اكمل خلقه واتقن صنعه . وأما فروع الانسان فهو ايضاً في غاية الكمال وتمت الامتدال من حيث خلقته الجنائية ونشأته الطبيعيه وآمن من حيث روحانيته ومعارنه اي الكالات التي تلحق منها المادنيه الممدوده ولا نشأته

اسرار الخلقه ويعلم تمام دقائق اسرار ملك النشأ ويعرف اعداد  
 الخيم ويعلم عدد دمال البحار . فاني لا احفظ اسماء مخلوقات كره العتم  
 وعدة نفوس خلق المريج . ولم يعط الله للبشر جاحين ولم يخلق خلقا  
 داسه عينين . ولا عرف حكمه تخصيص الورق بالصبغ والتعزير والغراء  
 بالنقان والغيب . ولا اعلم ماذا تصيح الامهات نباتن في الاجيال  
 الآتية وماذا يجاطب الآباء ابناءهم في القرون المقبله . فهل مجهولة  
 هذه المسائل تستحق ان تجلب اليه انظارنا ونصرف في فهمها اعمارنا و  
 نفضل عن الرجوع الالهية التي حانت اوانها وحصل زمانها . فليكن  
 اتجا الأختلاء بالنظر في دقائق العصف المطهر . وصايا الأرواح المقدسه  
 لتفيدكم حيوة طيبة ابدية وقدرة غالبه سارته . او النظر في المعاد  
 التي ترجع الى حمار العالم وتفيد صلاح الأم . ولا تعرضوا فيها لا يبيدكم  
 شيئا من المعادت الرحمانية او الفوائد المدنيه . واستظفروا في كل الأحوال  
 بظلال الفرح الكرم المنعش من الأصل القديم وتمسكوا بالهدى القويم المنفذ  
 باوادة ربكم الرحمان الرحيم . لعلكم تبلغوا بحول الله تعالى الى درجة  
 لم يبلغ اليها احد من الأولين ولرب تسبقكم فيها نفر من الآخري

والحمد لله رب العالمين والبهاء على صاهه الثابتهين

كتبه الأختل ابو الفضل الجبري

(كلها تكاليف) في ٢٢

رمضان ١٣١٨

هجريه

تطابق ١٢ يناير من سنة ١٩٠١ ميلاديه

في مدينة جوسعيد

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 اني قد تلقيت من  
 يدك كتابا  
 كتبه  
 في  
 تاريخ  
 الفرس  
 والاسلام  
 واليه  
 المرجع  
 والبرهان  
 والحمد لله  
 رب العالمين  
 في  
 شهر  
 رمضان  
 سنة  
 ١٣١٨  
 هجريه  
 في  
 مدينة  
 جوسعيد







### یادداشت

کتاب زندگانی جناب ابوالفضائل که حال تقدیم در استان راستان میشود بیست و دو سال از تحریر آن میگذرد .

مندرجات این کتاب چه در زمانی که نگارنده ساکن کشور مقدس ایران بود و چه در عرض شانزده سال که از آن خاک پاک دور است بنظر عده ای از اهل اطلاع رسیده و مطالب مفیده برای تصحیح مندرجات یا توضیح بعضی نکات آن جمع آوری شده بود ولی چون فانی از محیط ایران و فارسی زبان دور بوده و مقداری از این مدت را نیز در سیر و سفر گذرانیده و در سال های اخیر نیز به تحریر و نشر بعضی کتب امری بزبان اسپانیولی مداومت داشته فرصت و همتی برای مراجعه و تجدید استنساخ این کتاب فراهم نشده بود تا در این ایام بنا به تشویق بعضی سروران از جمله ایادی امرالله جناب فیضی مطالعه و تجدید نظر در آن نموده حال آنرا به عنوان هدیه ای از یک فرزند دور افتاده ایران بزمیزان آن کشور راستان که زیارت روی دلجویشان آرزوی دل و جان است تقدیم میدارد و شعر ذیل را ترجمان حال خود قرار میدهد :

فیا وطنی ان فاتنی بك سابق من الدهر فلینعم بساکنك الباء

اسپانیا - ۲۰ ژوئن - ۱۹۷۳ ( نگارنده ) ؟

( ٤ )  
بقلم ، عبد الحمید  
اشراق خاوری

مقدمه  
—————

### بسم ربنا الطلی الابهی

بعد از حمد و ثنا بدرگاه حضرت کبریا و تقدیم  
عبودیت و خضوع بساحت اقدس حضرت ولی امرالله  
بحضور محترم احبای باوفای الهی مروض میدارد :  
از آغاز ظهور نوع بشر در کره خاک در نقاط مختلف  
جهان طوائف بسیار و امم بیشمار پا به عرصه وجود نهاده  
و پس از انقضای اجل مقدر و دوره مقرر جای خویش را به  
اخلاف خود وا گذاشته و رفته اند . عدّه این امم و طوائف  
بقدری زیاد است که عقول و افکار از احصای آن عاجز  
و قاصر میباشد . بسا از امم غالبه قاهره که در ازمنه گذشته  
قرنها زیسته و بالاخره منقرض شدند و بسا از طوائف  
و امم که در دنیا تشکیل یافته و هنوز هم پس از قرنهای  
متوالیه نسل آنان در جهان باقی و برقرار است .  
بدیهی است که هر طائفه و امت در هر دور و زمان که  
بوده از افراد تشکیل یافته است و چون دانشمندان از  
احصای عدّه امم و طوائف عاجز باشند بدیهی است که از

احصای افرادی که هر امت و طائفه را در دوری معین و زمانی مشخص تشکیل میداده اند بطریق اولی عاجز و قاصر خواهند بود . و جز آفریدگار توانا از عدد امم و قبائلی که تا کنون در جهان آمده و رفته اند کسی را علم و اطلاعی نیست و به غیر از پروردگار محیط دانا از عدد افراد بشر که از آغاز تا کنون به وجود آمده است خبری نداشته و نخواهد داشت . صفحات تواریخ تا اندازه توانسته است که نام و نشانی از برخی امم و قبائل بماند بدهد و عظمت هر ملت در تاریخ مرهون مردمان بزرگ و افراد نابغه ایست که در آن ملت بنهیت خود ظاهر شده و بر اثر بروز استعدادات مکنونه در ذات خود توانسته اند نام و نشان ملت خود را از زوال و فنا محفوظ دارند . هرچند افراد ملت از ابتدا تا دوران انقراض آن بسیار و احصای آن از حوصله ناقد بصیر خارج است ولی اگر نوابغ رجال و مردمان بزرگ که عده آنان نسبت به جمیع افراد ملت بسیار ناچیز است در مابین آن ملت پیا پیا بمرصه وجود نمیگذاشتند و آثار و نام و نشان ملت خود را جاودان نمیساختند از سایر افراد معمولی ملت حفظ نام و نشان آن ملت ساخته نبود . تنها مردمان بزرگ و رجال نامی هر امت است که توانسته است عظمت و

بزرگی امت خود را گوشزد مردم جهان درازمنه بمد از دوران خویش بنماید . فی المثل اگر در بین امت یونان مردان بزرگی از قبیل سقراط و افلاطون و سایر فلاسفه عالیمقام و زمامداران مشهور امور کشوری و سیاستمداران نامی پیدا نمی شدند و صفحات تاریخ نام آنان را به عظمت ضبط نمی کرد مردم امروز جهان را به هیچ وجه از چنین امتی اطلاعی نبود . زیرا از مردم متوسط الحال و معمولی آن امت چنین کاری ساخته نبود که بتوانند عظمت امت خود را جاودانی در صفحات تواریخ محفوظ نگاه دارند . در این خصوص امم متعدده و غیرهم یکسانند و آنچه را گفتیم همانطور که در باره یونان و رومان و ایران قدیم صادق است در باره اعراب عاربه و مستعربه و باند فی المثل صادق است رجال بزرگی مانند سبحان ، قس بن ساعده ایادی هستند که توانسته اند نام امت عرب دوره جاهلیت را که فاقد همه چیز بودند بواسطه نبوغ و استعداد مخصوص ذاتی خود در اوراق آثار و تاریخ با تمجید و تحسین هم عنان سازند و بطور خلاصه عظمت هر امتی مرهون مردان بزرگ و نوابغ افراد آن امت است و زن و مرد در این موضوع مساویند زیرا بسیار از زنان شهیرات و نساء نابغات در امم مختلفه بوده اند که عظمت و بزرگی

اعت خود را محفوظ داشته اند چنانچه داستان زبا<sup>۱</sup> در تاریخ اعراب عاربه و یا زنهیا و سمیرامیس و غیرهم مشهور و معروف است در تواریخ متعلقه بشرائع و سنن آسمانی نیز به همین نکته برمیخوریم . اگرچه مقام شارع مقدس در هر دوره مقاصی مخصوص به خود آن بزرگوار است و هیچ یک از پیروان هیچ شارع عظیمی را به مقام و رتبه او راهی نبوده و نیست و لکن در صف پیروان و مؤمنین به هر شارع عظیمی که دقت کنیم خواهیم دید که مسئله سابقه به تمام معنی جاری و حاکم است . شهدای راه خدا و جانبازان در آغاز هر شریعتی بواسطه بروز استعداد خاص خود عظمت آنها برای آیندگان بعد از خود حفظ مینمایند و همچنین علما و دانشمندان هر شریعت همواره سبب حفظ و حمایت آن میباشند . هرچند که پیروان هر شریعت از حیث عدد لاتعدّ و لاتحصی است و لکن عظمت و جلالت آن مرهون ظهور و پیدایش رجال نامی افراد در بین آن شریعت و تاریخ آن شریعت به وجود افراد معاریف و نوابغ و شهدا و علمای خود افتخار میکند و نام آنان را با جلال و ابهت مخصوص در صفحات خود ثبت مینماید چنانچه از مراجعه به تواریخ شرایع این معنی به خوبی مستفاد میگردد . امر صرم و شریعت غرای جمالقدم که در این دور افتخام

به ید اقتدار من فی قبضته طکوت کُل شیعی در عالم تأسیس شده است همانطور که در جمیع خصائص و شئون مخصوصه خود بی مثل است به نحوی که در شرایع سابقه مثل و نظیر آنرا نتوان یافت در این قسمت هم لاعدل له و بی نظیر است شهدای این امر اعظم که از نوابغ رجال عالم محسوب بودند بطرز بدیعی در راه حضرت مقصود جانفشانی کردند که در ادوار سابقه نظیر ندارند و این معنی بقول شاعر ( قولی است که جملگی برآند ) هرکس تاریخ این امر اعظم را نگاشته بی اختیار به این مطلب اقرار کرده است .

ستشرق معروف ادوارد برون در مقدمه فارسیه خود که بر کتاب محرف نقطة الکاف نگاشته بصراحت اقرار کرده و گفته است که مانند فدائیان و جانبازان این امر مبارک در کمتر شریعتی میتوان یافت . گذشته از شهدای این امر اعظم دانشمندان و علمائی که در ظلّ تعالیم آسمانی جمالقدم جل جلاله تعلیم یافته و با استعداد از فیوضات طکوت نبوغ و استعداد ذاتی خود را ظاهر ساخته اند نیز بسیارند و اقلام مورخین این امر نازنین از هرفرقه و طریقه بذکر عظمت آنان رطب اللسان است .

علمای امت بهائیه که بقدرت حیّ قدیر از میان ملل مختلفه شرق و غرب جهان منتخب و بطراز عرفان حضرت

رحمن آراسته شده اند هر يك به نوبه خویش به نشر آثار امر الله قیام کردند و به تحقیق مطالب مشکله و حلّ معضلات هر طائفه به فضل الهی و تعلیم ربّانی پرداختند و مردم را به شاهراه هدایت کبری متوجّه ساختند و از قلم حیّ قدیر به القاب عظیم مصابیح هدایت و امواج بحر اعظم سرافراز گردیدند اسامی آنان در متون الواح مبارکه الهیه بصرف فضل و عنایت نازل شد و در صفحات تواریخ متعدده که تاکنون در باره امر اعظم تألیف یافته نام آن بزرگواران به عظمت و جلال یاد آورد شده است از جمله این نوابع رجال یکی علامه فاضل جناب ابوالفضائل است که " آشارش از آفتاب مشهورتر است " از تلاوت الواح مقدسه که از کلامك اطهر حقّ منیع و یراعه قادره مرکز پیمان الهی به اعزاز مشارالیه نازل گردیده میتوان به عظمت مقام او بی‌بُرد . تاکنون در باره حیات و ترجمه احوال این نحیر شهیر چند نفر از مطلقین اقدام نموده اند و مطالبی نگاشته اند که در خور تمجید و سزاوار تحسین است از جمله سلیم قسّمین در کتاب عبدالبهاء و البهائیه و علی قلی خان نبیل در مقدمه ترجمه انگلیسی کتاب حجج البهیه شرحی در باره احوال این مرد بزرگ نگاشته اند .

در این ایام جوان روحانی آقای روح الله مهرباخانی

وفقه الله تعالى نیز در صد برآمدند که شرح حال جناب ابوالفضائل را از منابع مختلفه بدست آورده و در ضمن کتابی مخصوص مندرج فرمایند این جوان پرهمت در ضمن اسفار متابعه از هر گوشه و کنار از متون اوراق و افواه رجال مطالبی مهم جمع آوری فرمود و اخیراً آنرا بصورت کتابی در آورده و نهایت همت و پشتکار را حقیقتاً در این خصوص بخرج داده اند و مخصوصاً مسائلی را که از جزئیات احوال حضرت ابوالفضائل است از مکاتیب آن بزرگوار استخراج فرموده اند که در سایر کتب که تا کنون تألیف شده نمیتوان یافت .

خوانندگان گرامی پس از مطالعه این کتاب مفید خودشان میتوانند پی ببرند که جناب جوان روحانی آتای روح الله مهرباخانی علیه بها<sup>۱</sup> الله تاچه حد در تألیف این کتاب و جمع آوری مواد آن تحمّل زحمت فرموده و اینک نتایج زحمات تمامیه چندین ساله خود را رایگان در دسترس احبای الهی قرار میدهند که عموم یاران استفاده فرمایند .

این بنده در مشهد خراسان که خدمت ایشان رسیدم به مطالعه مسوده این کتاب عهد فائز شدم و استفاد<sup>ه</sup> بسیار کردم فی الحقیقه زحمات ایشان در باره جمع آوری مواد و مطالب قابل همه گونه تقدیر و تحسین است زیرا



اطراف مطلب را از هر حیث جمع فرموده اند و جزئیات حالات و اسامی تألیفات حضرت ابوالفضائل را جمع آوری و مرقوم داشته اند و حق مطلب را از هر جهت ادا فرموده اند ابوالفضائل از نجوم بازغه افق امر الهی است که در دوره خود بی مثل و نظیر بوده و در آینده نیز مورد ستایش و تقدیر جهانیان خواهد بود و کفی فضلا واجلالا ما نزل من قلم مرکز عهد الله الا وفقی مخاطباً له " یا ابا الفضل واه و اخیه "

در خاتمه امید از رب مجید آنست که این تألیف منیف مورد استفاده احباب و سبب تأسی یاران الهی به حیات طیبه و اخلاق طاهره آنجناب گردد . زیـــــرا بشهادات مرکز پیمان جل ثنائیه حضرت ابوالفضائل در جمیع دوران حیات کلمه ای که دلیل برانانیت بوده بر زبان جاری ننمود . همواره متوجه بساحت اقدس حضرت مولی الوری بود و مستمد از طکوت ابهی و همین رویه موجب حصول حسن عاقبت و سبب تحصیل رضای خداوند است .  
 نسئل الله تبارک و تعالی ان یوفقنا علی خدمة امره العظیم و انتشار مادیه و ترویج احکامه بین خلقه . آمین یا رب العالمین .

## \* بسمه الابهی \*

نام جناب ابوالفضائل را همه شنیده و ذکر خطیر  
 او را در دفاتر ابرار و آثار اهل تحقیق و اطلاع اکثر  
 دوستان مطلع مطالعه فرموده اند چه که این آفتاب  
 درخشان در افق شرق و غرب و جنوب و شمال نورافشانی  
 نموده و آن هیکل انقطاع در اطراف دنیا بیار و اغیار گوهر  
 معرفت ارزانی فرموده است . در تاریخ ادیان کتـر  
 دیده شده که شخصیتی چون او در زمان خویش چنان  
 شهرتی یابد و پس از خود هنوز مدتی نگذشته چنیـن  
 پرتوی فشانند بحدی که قلم و لسان اعدا و دشمنان دغارا  
 بتوصیف و تعریف و مدح و ستایش ناطق سازد و کلمه  
 ( الفضل ماشهدت به الاعداء ) را بتمامها صدق بخشد  
 این شخصیت بین‌الطلی بهائی که در سال اظهار امر  
 حضرت نقطه اولی دیده به دنیا گشوده و چون کوکبی در  
 جوار آن آفتاب پرنوار ظهور فرموده است قدرش افزوده  
 از آن بوده که تا بحال چنانکه هست بر کسی معلوم گردد و  
 یا در آتیه نزدیک حقیقتش مشهود آید .

ابوالفضل نهالی بود که بر بوستان دانش شکفت و از

دست باغبان بینش آب خورد از نسیم انقطاع ببالید و در حدیقه فدا بخرامید پر شمرگشت و بارور شد و جمعی را در زیر سایه خویش بپرورد سپس تار و پود حیسات جسمانی در این جهان فانی درهم گسیخت و روح پاکش که قطره تابناک بود بدریای محبت الله آمیخت و بقول خیام ( يك قطره آب بود با دریا شد ) .

بعد از صعود آن نفس جلیل که عالمی را از یار و اغیار از فراق خود داغدار نمود واقعات مهمه امری و توجه دوستان رحمن بجمع و تدوین تاریخ عمومی مهلت و فرصتی برای اهل طلب باقی نگذاشته است که بتحقیق و تدقیق جزئیات احوال این کوکب پرانوار پردازند . نگارنده نیز که یکی از شیفتگان آثار حضرتش بود پیوسته این آرزو را مینمود که شاید وقتی بتواند بیاس استفادتی که از آثار نفیس این شخص جلیل نموده بتحقیق در امر حضرتش پردازد و رساله و کتابی در ترجمه حیات جنابش فراهم سازد تا اینکه چندی پیش بعد از مطالعه مختصر<sup>۱</sup> تحریر رساله ای در این خصوص پرداخت و مطالب آنرا که شامل رئوس مسائل بود در مجله آهنگ بدیع عرضه<sup>۲</sup> محضر دوستان نمود و آنچه از مطالعه مختصر خود دریافت اهمیت این موضوع و موقعیت آن نادره زمان بود لذا همت را بر مطالعه بیشتری گذاشت

ع ————— بالبر والحقنا (١٤) بعضی از ایشان در لیصل  
 و از هر جا که دست داد اطلاعی بدست آورد تا در سال  
 گذشته که مسافرتی پانزده ماهه با کثرت نقاط امری در سرتاسر  
 کشور مقدس ایران نمود و با دلی پر طلب بجستجو پرداخت  
 در هر قریه ای و قصبه ای که وارد شد اول سئوالش در این  
 باره بود و هر مرد سفید موی و هر قامت دوتائی ملاحظه  
 نمود بامید کسب اطلاعی بوی نزدیک گشت و تا آنجا که  
 در قدرت داشت از جدیت باز ننشست تا مطالب ایمن  
 کتاب را که هدیهٔ احباب میشود جمع و تدوین نمود .

مشکلاتی که برای نگارنده در این امر رخ نمود از جمله  
 آن بود که جناب ابوالفضا ثل مدت شصت و پنج سالست که  
 از ایران رخت بیرون کشیده اند و از این کشور، مرکب  
 امید و آرزو بممالک دیگر رانده لذا نفوسی که قبل از این  
 سالیان دراز در سنین افزون از پانزده بوده و از حالات  
 او در مدت اقامت ایران چیزی بخاطر داشته باشند کمتر  
 موجودند و گذشتگان نیز برای نقل و حکایت جهت اولاد و  
 احفاد خود بقدری داستانهای جانگداز از زجر و عذاب  
 و قتل و نهب احباب داشته اند که فرصت ذکر این قبیل  
 روایات نمانده است و بمردم سائر ممالک نیز دسترسی  
 کامل نبود معذک کله با قلبی خاضع باید شاکر مولای  
 مهربان باشم که تائیدش مرا در همه حال یاری نمود

و هرچند این کتاب برای ادای حق جناب ابوالفضائل قطره ای از دریای گوهر بار و مشتی از خروار است ولی اگر عنایات یزدان شامل نمی بود روح پاک جناب ابوالفضائل مدد کاری نمی نمود از این زره ناچیز انجام این کار تا این حد نیز میسر نمی شد ( آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد ) این کتاب مجموعه محبت و مرحمت دوستان بزرگواری است که هر یک بسهم خود نگارنده را رهین صفت خویش نموده و از بذل مساعدت کوتاهی نکرده اند لذا لازمت که در این مقدمه از آن نفوس مقدسه که در متن کتاب در ضمن نقل اقوالشان ذکرشان بمیان خواهد آمد تشکر نمایم. در اینجا باید از مدارکی نیز که در تحریر این اوراق از آنها استفاده شده زکری نمایم و از آثاری که در شرح حال جناب ابوالفضائل تاکنون تحریر یافته آنچه بدست آمده و نیامده نام برم شاید برای اهل طلب مفید فائدتسی باشد .

۱- اولین اثری که در شرح حال جناب ابوالفضائل تحریر یافته رساله ای بوده که شیخ بدرالدین غزی نوشته است . شیخ بدرالدین از فارغ التحصیل های جامع از هر مصر و از فضیله عصر بشمار میرفته است که در علم کلام و تاریخ تهیمی داشته و قاضی شرعی در بیلان ( قرب

اسکندریه ) و بیروت بوده است . او خود در منزل جناب محمد مصطفی بغدادی در بیروت باحضور جناب ولی الله خان <sup>علیه السلام</sup> ورقا حکایت نموده است که من برای تکمیل اطلاعات خود در تاریخ و کلام در صد استفاده از عالم بصیری بودم یکی از دوستان بمن گفت که شخصی عجمی در این شهر است که محضر او غنیمت است من در صد برآمدم و روزی این شخص یعنی جناب میرزا ابوالفضل را در مقابل دکان تنباکو فروش بهائی در حالیکه روی سه پایه ای نشسته بود ملاقات کردم و مقصد خود را عرضه داشتم او مرا بمحبت پذیرفت و بنا شد هر هفته دوسه روز خدمتشان برسم مدت درازی این درس و بحث و مطالعه ما طول کشید و او در ضمن صحبت گهگاه سخنانی می گفت و مطالبی اظهار میکرد که برای من بسیار تازه بلکه معجب بودم بتدریج در باره او تصور مقاماتی کردم و چون اظهار نمودم قبول نکرد و کار بهمین وضع بود تا آنکه روزی صریح گفتم که شیخنا این استتار برای چیست اگر شما صاحب مقامی هستید بگوئید که من خواهم پذیرفت و تسلیم خواهم شد خندید و گفت این راز را بوقت دیگر مگوئید نمود تا وقتی که عازم فلسطین شدم بمن فرمود که در آنجا البته بمحضر حضرت عبدالبهاء برسم و من اطاعت نموده بساحت مقدس

وفود نمودم و حقیقت را یافتم .

چند سالی بر من گذشت که دیگر دیدار جناب ابوالفضا<sup>عل</sup>  
 دست نداد تا آنکه وقتی عازم مصر شدم و جنابش را در اسکله  
 زیارت نمودم گفتم جناب میرزا وقتی که من شما را دیده بودم  
 در همه ارض نظیری برای جنابته تصور نمی کردم ولی وقتی  
 بساحت اقدس رسیدم دانستم که در مقابل آن بحر زخار  
 قطره ای بیش نیستی جناب ابوالفضائل را از این سخن  
 اهتزاز و انتعاشی دست داد بنوعی که بی اختیار مرا در  
 آغوش کشیده بوسید و فرمود حال دانستم که حق را شناخته<sup>ای</sup>.  
 بالجمله شیخ بدرالدین اولین کسی است که در صد تالیف  
 شرح حال جناب ابوالفضائل برآمده و شنیدم که این امر را  
 بنا بخواهش جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی انجام  
 داده است خود او حکایت نموده است که من با صررار  
 جناب ایشان را وادار میکردم که وقایع زندگانی خویش را برای  
 من بیان کند و او پذیرفت و اوقاتی را ممین کرد که  
 در آن اوقات من خدمتش میرسیدم و او حال خود را بیان  
 میکرد و من می نوشتم این کتاب اکنون در دست نیست در  
 کمیت و کیفیت آن اختلاف است آقای پرتوی از مبلغین و  
 مطلقین جامعه بهائی آنرا دو جلد تصور مینماید ولی  
 دیگران از جمله جناب فاضل مازندرانی آنرا رساله های

و جزوه ای میدانند و بنظر نگارنده کتاب مفصل نبوده است چه اولاً با قرائتی که در دست است تصور نمیرود جناب ابوالفضائل حاضر به تألیف شرح احوال و خدمات و زحمات خود بتفصیل شده باشند (۱) دلیل دیگر آنکه حاجی میرزا حیدرعلی ترجمهٔ حیاتی برای جناب ابوالفضائل با استفاده از کتاب مذکور نوشته که خود جزوهٔ کوچکی پیش نیست. بملاو حضرت عبدالبهاء در موقع صعود میرزا ابوالفضل به حاجی میرزا حیدرعلی دستور میفرمایند ترجمه حیات ایشان را بنگار اگرچنین کتابی موجود بود تحریر مجدد لازم نمیبود.

۲- حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارک

بحاج میرزا حیدرعلی دستور فرمودند که شرح حال جناب ابوالفضائل را بنگار جناب حاجی برای انجام این کار

---

(۱) در سال ۱۹۳۲ بود که حضرت شیخ محیی الدین از اجله تلامذه حضرت ابوالفضائل و از اعظام رجال دین و بلفین این آئین نازنین به بیروت وارد شدند و در یکی از مهمانخانه ها نزول اجلال فرمودند و فانی در همانجا بزیارت این مرد بزرگ که دارای قدی بلند، هیکل برانزده، و ایمانی بی نظیر بود مشرف گشتم و قصد استفسار از احوالات حضرت ابوالفضائل بود فرمودند: هر هنگام از ایشان سؤال میشد که درباره حیات خود چیزی بفرمایند در جواب میفرمودند قبل از ایمان که انسان حکم مرده را دارد و میت را که ترجمه احوالی نیست و بعد از ایمان که کل فانی در ساحت قدس الهی هستیم و ابد اراجع به خود چیزی نمیفرمودند. (از یادداشت های جناب ابوالقاسم فیضی)



شروع نمود و رساله ای ترتیب داد که در آن از رساله شیخ بدرالدین استفاده کرد مأخذ اصلی حاجی در این تألیف همان رساله مذکوره است و این رساله را بدین نحو تدوین نموده که همه جا از خود بهامی و از بدرالدین بفاضل تعبیر کرده از قبیل ( عامی چنین گوید ) یا ( فاضل چنین گوید )

۳- شرح حال جناب ابوالفضائل که در کتاب عبدالبهاء والبهائیه بقلم محمد توفیق قریب در طی ۵ صفحه تحریر یافته و مورد استفاده قرار گرفت .

۴- شرح حال ایشان که بقلم جناب نبیل الدولیه بانگلیسی در مقدمه کتاب حجج البهیه (The Baha'i Proofs) و جلد هفتم از عالم بهائی ثبت شده است و مورد استفاده قرار گرفت و چون این کتاب علاوه بر حجج البهیه مشتمل بر آثار دیگر نیز هست در ضمن کتاب برای تمیز از حجج البهیه عربی همان نام انگلیسی آن ذکر خواهد شد .

۵- جزوه ای به عربی که جناب حسین افندی روحی بنا بخواهش نگارنده مرقوم نموده و توسط آقای محمد عزّاوی از مصر فرستاده اند .

۶- جزوه ایست که جناب میرزا حیدر علی اسکوتی مرقوم نموده و فرستاده اند .

۷- یادداشت های آقای عبد الرسول منصور که مدتی

در ارض اقدس معاشر ایشان بوده و این یادداشت ها توسط آقای مسرور از احبای طهران به بنده رسیده است .

۸- مطالبی که در شماره های نجم باختر در موقع

صعود جنابش بقلم نفوس متعدد درج شده است .

۹- مطالبی که جناب عزیزالله سلیمانی در مصابیح

هدایت درج نموده اند .

۱۰- رقام جناب ابوالفضا ثل که شانزده طغرا از آنها

در طی کتابی بنام مجموعه رسائل درج شده و چهل و هشت مکتوب دیگر که غالباً بخط خود جناب ابوالفضائل بود بتدریج در اطراف ایران بدست آمد و از آنها استفاده زیادی شد .

۱۱- رساله ای که نگارنده چند سال پیش مرقوم نموده

و در شماره های سال سوم مجله آهنگ بدیع درج شده است .

۱۲- الواح و خطباتی که از قلم و لسان مبارک حضرت

بهاء الله و حضرت عبدالبهاء صادر شده و جناب فاضل یزدی علیه بهاء الله در حدود شصت صفحه از این الواح را استنساخ فرموده ارسال کرده اند و همچنان الواح دیگری که متفرقاً بدست آمد .

۱۳- اطلاعاتی که از احبای الهی در انحاء ایران

شفاه کسب شد که بنام هر یک در مقام خود اشاره خواهد شد

در ذکر این روایات نگارنده کمال دقت را معمول داشته و با

غالب آنها دارای نتایج اخلاقی بوده معذک در نقل  
ب آنها بدانچه از نفوس متعدد شنید اعتماد نمود .

۱۴ - کتب و آثار متعدد جناب ابوالفضائل از قبیل  
ف الخطا و فرائد و دفاتر سائره که ذکر آنها خواهد آمد .  
۱۵ - رساله استنطاق تألیف ( علی اصغر بهائی ) که  
شرح واقعه ۱۳۰۰ هجری نگاشته .

۱۶ - منابع دیگری که در متن کتاب بدانها اشاره  
یاهد شد .

نگارنده در متن این کتاب تا آنجا که از رقائم و مسائل  
اب ابوالفضائل مطالبی بدست آمده عیناً رج نموده و این  
را علاوه بر فائده تاریخی که داشته از لحاظ آشنائی  
یافته عزیز بسبک تحریر ایشان مفید فائدتى دانسته  
ت .

خاتمه این مقدمه را بذکر يك مناجات که از قلم جنابش  
کتاب کشف الخطا صادر شده مزین میدارد .

پاک پروردگار! جهان خدیوا جهاندارا

ما مشتی پریشانیم که سامان از تو جوئیم و گروهی  
کسانیم که پناه از تو خواهیم در تاریکیهای جهان چراغی  
اراه گمراهان دار و در سختیهای روزگار راه آسایش

هویدا فرما . دلها را از پلیدی زشتی به آب آسمانی  
 بشوی و چشم ها را از خاک و خاشاک از واك پاك فرما  
 جانها را ببخششت فروغی آسمانی ده و روانها را از  
 دهنش و نوازش پرتو یزدانی بخش نابینایانرا فروغ دانش  
 و بینش بخشای پاك پروردگارا از زبان ستایش تو خواهم  
 و از دهان نیایش تو خوانم از گوش سروش تو نیوشم و از سروش  
 سروش تو جویم اگر سپاس تو نباشد مرا نگارش بچه کار آید  
 و اگر نه راز تو گوید و ستایش تو جوید مرا از دست و زبان  
 چه گشاید جهاندارا ستایشت را انجامی نیست و نیایشت  
 را فرجامی نه آن به که دفتر ستایش و نیایش را بگزارش یکی  
 از بندگان دیرینت بانجام برم .

ملکا و پادشاهها کرمی نما و بگذر

بضرورتی که بینی بخجالتی که دانی

بامید طاعت تو تن خویش زنده خواهم

گانی  
 چو نباشد این تمنانه من ونه زند

تو رساندیم در اول بسماعت هدایت

نی  
 چه شود اگر در آخرشهادت رسا

### خاندان گلپایگانی

گلپایگان که اعراب آنرا جلیججان و جرفادقان میخوانند یکی از شهرهای کوچک ایران است که بین اراک و اصفهان قرار دارد جمعیت این شهر اکنون قریب بیست و یک هزار است و بنای آن قدیمی است و بحسب روایتی بهمای دختر بهمن از شهریاران قدیم ایران منسوب است . این شهر دارای آثار تاریخی مهمی نیست و ابنیه آن محقر و مردمانش عامی و ساده دل و در معتقدات مذهبی ثابت و استوارند و از قدیم علمائی بدانجا منسوب بوده اند که ابوالمعالی جرفادقانی از فضلا و ادبای اوایل قرن هفتم هجری از جمله آنهاست در این اواخر نیز از خانواده های علم فضل در آن زیست مینموده اند که خاندان جناب ابوالفضا<sup>عل</sup> در شمار آنها و در صدر آنها قرار داشته است .

مشهورترین فرد این خاندان میرزا محمد رضا پدر ایشان است که در سال ۱۲۸۸ هجری قمری ( ۱۸۷۱ - میلادی ) در سن هفتاد درگذشت . میرزا محمد رضا معروف بشریعتمدار علاوه بر اهمیتی که در گلپایگان داشت در اصفهان و سایر نقاط ایران نیز از جمله علمای معتمد

شیعه محسوب میشد بنوعی که شیخ محمد جعفر آباده ای که خود از معارف علمای عصر بود او را فقیه طائفه لقب داده بود و گاهی جنابش را فقیه نبیه میخواند .

علاوه بر پدر سایر افراد فامیل نیز هریک بمعلم و فضل مشتهر بودند مادرش از دوستان امام جمعه گلپایگان و میر سید حسن امام جمعه خال آن فرخنده فال محسوب میشد و میر محمد صادق ابوالمعالی از بنی احوال حضرتش میباشد و بالاخره میرزاهدایت برادرش از علمای عصر محسوب بود در یکی از شماره های مجله خورشید خاور در قسمت ترکیبی آن دیدم که جناب ابوالفضائل در ضمن یکی از عرائض خود بساحت اقدس حضرت عبدالبهاء چون سخن از محویت خویش در آن آستان بمیان آورده بدین شعر بلبل شیراز تمثیل جسته است :

نعمه قبيله من عالمان دین بودند

مرا معلم حسن تو شاعری آموخت

میرزا محمد رضا شریعتمدار دارای ثروتی زیاد و عائله ای وسیع بود بنوعی که هم اکنون در جوار گلپایگان قریه ای بنام رباط میرزا رضا قرار دارد که ده میلیون ریال قیمت آنست و منزلی عالی داشته که حال خراب است و در تصرف اولاد میرزا هدایت است ولی از این اموال سهمی به جناب

ابوالفضائل ندادند و جدیت او نیز در این باره بجائی  
نرسید .

و اما اولاد میرزا محمد رضا از قرار تقریر یکی از پسران  
میرزا هدایت شش تن بوده اند سه برادر و سه خواهر  
برادران عبارت بوده اند از میرزا محمد ( جناب ابوالفضائل )  
و میرزا هدایت و میرزا علی اکبر و سه خواهر که هر یک زن  
یک تن از علمای محل یعنی شیخ عبدالکریم و برادر وی  
شیخ محمد و ملا علی بوده اند یکی از خواهرهای  
جناب ابوالفضائل که نامش راندانستم زنی فاضله و عاقله  
بوده است که آقا سید مهدی گلپایگانی را در ظل محبت  
خود پرورده است .

اما آقا سید مهدی که در ضمن کتاب ذکرش خواهد  
آمد پسر دای جناب ابوالفضائل بوده و خود او در کشف  
لفظاء بدین موضوع تصریح نموده است .

و اما از برادرهایش از میرزا علی اکبر درجائی زکری  
نیست ولی میرزا هدایت شهرتی و اهمیتی داشته و در سال  
۱۳۳۳ هجری قمری بدرود حیات گفته است و از او  
اولادى بجای مانده که یکی از آنها بنام میرزا جعفر هدایتی  
که مجتهد محل بوده ایمان آورده و منبر و محراب را ترک  
گفته است ولی اولاد دیگرش لا ابالی و آسوده اند .

( ۲۶ )

میرزاهدایت از اول سر ناسازگاری با جناب ابوالفضائل داشت بعد از فوت پدر که جناب ابوالفضائل هنوز ایمان نیامده بود به گلپایگان رفت تا دیداری از خویشان نماید و سهم خود را از میراث پدر برگزید ولی برادران حاضر به تقسیم برادرانه نشدند و حق او را بدو ندادند و جنابش را دل آزرده ساختند و او از مراجعه بمحاکم شرعیّه و عرفیه نیز سودی نبرد . و از گلپایگان در اکتبر ۱۸۷۳ مطابق ۱۲۹۰ هـ . ق مراجعت نمود و دیگر بار روی وطن ندید . در خطبه و داعیه آن جناب که در موقع حرکت از امریکا در بین جمعی از برادران روحانی خود ادا نموده خاطرۀ وقت حرکت از گلپایگان را تجدید کرده و خدا را شکر نموده که بجای آن اقربا چنین خویشان روحانی باوفائی بدو داده است :

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد

فدای یکتن بیگانه کاشنا باشد

در آن خطابه از جمله چنین فرمود :

( سی و دو سال قبل که از موطن و مسقط الرأس خود جلای وطن اختیار نمودم و توجّه بسمت طهران کردم اگر چه بحسب ظاهر تولد در اسلام شد کسانیکه بجهت مشایعت و تودیع من آمدند والده و همشیره و اخوان



بودند در آن وقت مؤمن بامر مبارك نبودم بعد از سه سال  
توقف در طهران مستظلل در ظل این امر عظیم شدم و این  
سبب تکدر منتسبین و اقارب گردید بدرجه ای که بنده  
را نسیاً نسیاً انگاشتند و این عبد بدون ناصر و معین  
فریداً و حیدراً ایام می گذراند )

میرزا هدایت به اینهم کفایت ننمود بلکه بجای محبتی  
که از جناب ابوالفضائل میدید به عداوت میکوشید جناب  
ابوالفضائل در حضور میرزا حیدر علی اسکوئی برای فاضل  
قائمی حکایت نموده است که بعد از آنکه من ایمان آوردم  
و امور در اطراف من متغیر شد برادرم از گلپایگان به  
طهران آمد چندی بامن به محاجه پرداخت و چون در  
ایمان من مطمئن شد و از امر خود مأیوس گشت روزی کسه  
من بیرون رفته بودم اناشه منزل را کلا جمع نمود و بسوی  
گلپایگان رهسپار شد چون بازگشتم منزل را خالی دیدم  
لذا شب را به مسجد رفته خفتم و صبح فکری برای خود  
اندیشیدم با اینهمه ابوالفضائل همیشه بفکر اقربای خود  
بود و بهر وسیله متشبث میشد تا شاید در آن قلوب تیره  
نور ایمانی پرتو افکند و لو آنکه مساعیش جز در باره مرحوم  
آسید مهدی بی نتیجه ماند در یکی از رقائش باصفهان  
چنین نگاشته است :

( اقارب این ضعیف را که برای تحصیل ظن بدان  
 خطه مسافرت مینمایند بقدری که حکمت اقتضا نماید متذکر  
 نمائید و بفرمائید ای برادران گرامی قسم به دارای عالم  
 و آفریننده ام که آفتاب عزت از آن سو که شماست غارب  
 گشته و نجم ذلت طالع گشته و آیات فنا پدید آمده  
 تا وقت باقیست بشتابید و خود را از دام هلاک نجات  
 بخشید تا چند خود را در فنون ظنون سرگردان دارید  
 و تاکی نقد حیات بدیع جدید را در مکررات پوسیده  
 پیشینیان مصروف نمائید )

بعد از آنکه کتاب فرائد در مصر انتشار یافت جناب  
 ابوالفضائل نسخه را با نامه ای مفصل برای برادر فرستاد  
 و او را بسوی خدا خواند و شطری انذار و نصیحت نمود  
 ولی میرزاهدایت را بغض افزونتر گشت بنوعی که فرائد  
 را گرفته بر منبر میبرد و میگفت ابوالفضل علیه ماعلیه چنین  
 میگوید سپس شطری از آنرا خوانده رد مینمود و دشنام  
 میداد .

کودکی و جوانی جناب ابوالفضائل

~~~~~

نامی که پدر بر آن کوكب منور نهاد محمد بود و او را

میرزا محمد خطاب میکردند و سپس ایشان کنیه ابوالفضل را برای خود انتخاب کردند و به میرزا ابوالفضل مشهور شدند و جمال قدم جل اسمه الاعظم او را در صدر یکی از السواح مبارکه ( سید ابوالفضل ) خطاب میفرمایند و بدین لقب شریف مفتخرش مینمایند وهم در الواح مبارکه او را به خطاب ( یا فضل )<sup>(۱)</sup> به تکرار مخاطب میفرمایند و اما لقب ابوالفضا<sup>ثل</sup> تصور مینمایم در الواح و از لسان و قلم حضرت عبدالبهاء جل ثنائه صادر شده باشد و قبلا بدان موسوم و مکتبی نبوده اند و حضرت مولی الوری ایشان را در لوحی یا ابوالفضل و امه و اخیه مخاطب مینماید جناب ابوالفضائل در ایاصی که در خارج ایران یعنی مصر بسر میبردند بنوعی که از بهمد بیاید در میان علمای آنجا بنام شیخ فضل الله ایرانی و یا شیخ فضل الله ساوجی شناخته میشدند و کلمه میرزا ابوالفضل و ابوالفضائل فقط از لسان احبباً جاری میشد .

جناب ابوالفضائل در سال ۱۲۶۰ هـ . ق مطابق ۱۸۴۴ میلادی در گلپایگان قدم بمرصه وجود نهاد از حالات کودکی او اطلاع مهمی در دست نیست جز آنکه ایشان دارای هوش و فراستی عجیب بوده و مذاکات

(۱) حضرت عبدالبهاء در مناجاتی میفرمایند :

( وسميته بالفضل عدلا من لدنك )

وسعی و ترقی و قوت حافظه شهرت داشته و در کشف دقائق و حقائق الهیه چندان آثار بدیعه از وی ظهور مینمود که در نظر دیگران خارق العاده بنظر میرسید (۱) در کودکی مقدماتی را که لازم بود در گلپایگان فرا گرفت و بعد بآراک که آن زمان سلطان آباد موسوم بود رفت (۲)

در تاریخچه ای که در کتاب عبدالبهاء و البهائیه بقلم توفیق قریب تحریر شده مرقوم است که ایشان به عراق عرب مسافرت و تحصیل کرده اند و چون مسلم است که ایشان برای تحصیل به عتبات نرفته اند نگارنده تصور مینماید این اشتباه از آنجانشی شده است که نویسنده مصری کلمه عراق را که مقصود آراک کنونی است با عراق عرب اشتباه کرده است .

بهر حال ابوالفضائل در مدت قلیلی در گلپایگان و عراق فارسی و عربی و ادبیات را که مقدمه علوم محسوب میشد با سرعتی عجیب فرا گرفت و از آنجائیکه پدرش فقیه بود و به فقه اسلامی علاقه شدیدی داشت میل نمود که او نیز چون خودش فقیهی نبیه گردد و غافل از آنکه یزدان متعال این نهال نورسته را برای امر دیگری بوجود آورده است این بود که او را

---

(۱) The Bahai proofs - سلطان آباد شهرتازه ایست که از بناهای مرحوم سپهدار میاشد آنرا شهر نو نیز میگویند و بعدا به عراق و در این اواخر بآراک موسوم شده است .

به اصفهان اعزام داشت تا در آنجا در فقه و اصول تحصیلات عالی نماید ولی ابوالفضائل در رأی پدر صبرم نشد و از آثارش چنین بر نمی آید که او زحمت زیادی در فقه کشیده باشد هر چند مطالعات و تحصیلات در این فن کرده است علمی را که ابوالفضائل در اصفهان تحصیل نمود عبارت بود از فقه و اصول و کلام و حساب و جبر و هندسه و طب و هیئت قدیم و شصوب عربی از صرف و نحو و انشاء و لغت و نجوم و فلسفه در ضمن تحقیقی که از حال استادان او نمود معلوم شد که یکی از آنها بنام ملاحسینعلی تویسرکانی از علمای اصفهان بوده است تمام این معلومات را جناب ابوالفضائل تا ۲۸ سالگی تحصیل نمود و در بین طلاب شهرت و اهمیتی یافت از زمان بودن وی در اصفهان داستانهای از فراست و نکات و وقت و استعدادش نقل مینمایند ابوالفضائل هر چند تحصیلاتش در سن ۲۸ وقفه یافت ولی بعداً مطالعات عمیقہ در تاریخ و حکمت نمود و بنوعی که از آثارش برمی آید او را متخصص در تاریخ ادیان و الهیات و ادبیات شمرد . و در این رشته ها آثاری از او بظهور رسیده که نصیب کمتر کسی شده است و در این باره در ضمن توضیح آثار جنابش مطالعه بیشتری خواهم کرد خود او نیز به تخصص خود در این معارف اشاراتی نموده

است از جمله در یکی از نامه های فارسی سره خود که در تاریخ ربیع الثانی ۱۲۹۹ به میرزا رضاخان افشار قزوینی مترجم سفارت ایران در اسلامبول نگاشته چنین میگوید :

( من بنده که خاک پای دانشوران و چاکر آستان هنرمندانم چندی برای دریافت هرگونه دانش زندگی گرانیه را بکار برده و گرد شهرها دیده و فرخنده دیدم بزرگان و دانشوران را دریافت و از فرگاه هریک باندازه توان و خورد دمان بهره اندوز گشته ام انجام کارخواست پروردگارم به تهران کشانید (۱) و در این کشور به هرگونه سختی پای بست و گرفتارم گردانید با اینکه در این سرای سپنج همواره نشانه خدنگ جانکاه اندوه ورنج بوده ام هیچگاه از دانش آموختن و از فرگاه بزرگ فرزندان فرهنگ اندوختن نیاسودم و با آنکه یکران آهوتک زندگانی نزدیکی

(۱) جناب ابوالفضائل در مکاتیب فارسی سره خود به تقلید سره نویسان آن عصر رعایت مصطلحات آنها (طهران) را با تالی منقوط نگاشته است چه که لفظ طهران را مؤلفین بعضی کتب از قبیل مرآت البلدان در سابق تصور میکردند در اصل (تهران) بوده و در این خصوص افسانه نقل میکردند که آنجا دارای مردی جنگجو بوده و مازلی زیرزمینی داشته که مردم آن هنگام هجوم دشمن بدانجاها رانده شده اند . لذا (تهران) موسوم شده ولی بنا بر آنچه مورخ فاضل آقای عباس قبال تحقیق نموده این کلمه مخفف (طاهران) است باید با حرف (ط) تحریر شود .

سی و هشت چرخه بر من پیموده و با مداد جوانی بشب پیروی رسیده از دانش آموزی و خرد اندوزی فرو نمانده ام و از هرگونه هنر بهره نیک برده ام ویژه اندر دو گونه دانش که فزون از توان همگان رنج برده و کوشش نموده ام نخست دانش برتر که بفارسی فرز بود و بتازی ( الهیات ) گویند و دیگر در آموختن زبان تازی و پارسی و شناخت پایسه سخن در بلندی و پستی تا بدانمیه که دانشوران این شهر مرا در سخندانی و نامه نگاری نخستین کس شمارند و اگر خود ستائی گونه ای از بیدانسی نبودی گفتی که چه چاه فرزانه استاد ناصر خسرو تازی نژاد که فرموده است .  
معنی بخاطر اندرو الفاظ در دهان

همچون قلم بدست من اندر شده <sup>سیر</sup> ۱

در ستایش منست )

معلومات تاریخی ابوالفضائل علی الخصوص در تاریخ ادیان و تحقیق در حقایق آن و حالات ممل و نحل و مذاهب و فرق آنچه از آثار وی در این خصوص بجا مانده و اظهاراتی که اهل فضل و کمال در این باره نموده اند گواه صادق آنست .

جناب ابوالفضائل در اصفهان بود که خبر مرگ پدر رسید در این وقت جنابش ۲۸ سال داشت و بکار خویش

مداوم بود لذا بگلیایگان رفت و بنوعی که ذکر شد سالی  
 یابیشتر در آنجا بسر برد ولی از مذاکره با اخوان طرفی  
 نبست لذا مجبور شد که بطهران حرکت نماید و در آنجا  
 بمراجع صالحه شرعیّه و عرفیه مراجعه و ادخواهی کند  
 این بود که در سال ۱۲۹۰ بطهران رهسپار شد و چون  
 از اقدامات خود نتیجه نیافت تصمیم اقامت در آن مدینه  
 گرفت .

جناب ابوالفضا ثل در این ایام که مطالعات و تحصیلا<sup>تش</sup>  
 در اصفهان انقطاع یافته بود سمتی در مدرسه حکیم  
 هاشم طهران که بعدا بمادر شاه مشهور شد پذیرفت  
 و ساعاتی از روز را بتدریس علم کلام پرداخت و اوقات دیگر  
 را نزد ابوالحسن جلوه که از حکمای مشهور طهران بسوئ<sup>به</sup>  
 تکمیل حکمت صرف کرد در ضمن مشغول تحصیل و مطالعه  
 در علوم جدید و تحقیق در حالات طل و ادیان شد و بایک  
 دو تن از علمای بودیه که در طهران بودند مراودت یافت  
 و بپشتکار شدید و استعداد عجیب که دارا بود بسزوی  
 شهرت گرفت و صیت کمالش منتشر شد و سپس بریاست مدرسه  
 که در آن مدرس بود انتخاب گردید ولی تمام این حالات  
 مدت زیادی طول نکشید چه که فاصله ورود جنابش بطهران  
 و تصدیق بامر مبارک بدیع کمتر از چهار سال بود .



## ایمان و عرفان امریدیع

جناب ابوالفضائل از کودکی وجوانی گوهری پاک داشت و هر چند در محیطی پرورش یافته بود که تعصب متصلب افکار از خصائص آن و سرلوحهٔ درس آن دبستان بود ولی در آن محیط نیز نفوسی یافت میشدند که قلم از دایره محدود فراتر مینهادند و در حقایق تازه تفکر مینمودند این اشخاص معمولاً در طبقه علمای حکمی بیشتر یافت میشدند این بود که متشرعین همیشه بنظر ناروا بدانها می نگریستند و حکمت را مزل اقدام علما می شمردند و از شیخ محمد حسن صاحب جواهر معروف است که همیشه میگفت . والله ما بعث محمد رسول الله الا لابطال الحکمه . یعنی قسم به خدا که محمد رسول الله معوث شد مگر برای آنکه حکمت را باطل کند . ! ابوالفضائل نیز خوشبختانه از این طبقه بود این بود که غالباً خود را در زمره تجدید خواهان آن زمان وارد مینمود و زحماتی که جنابش برای تحصیل زبان پارسی سره کشید و براءتی که در آن بردیگران یافت دلیل این مطلب است . نظری که جنابش نسبت بامر مبارک داشت نظر آخوندی و تعصب خشک نبود ولی در عین حال غور و خوض

در مسائل حکمی و ادبی فرصتی برای جستجو نمیگذاشت  
 و خود در حضور جناب میرزا حیدرعلی اسکوئی حکایت نموده  
 است که من وقتی در اوائل کار که احباً بفکر تبلیغ بودم  
 کتاب ایقان را بمن دادند نظری سطحی بدان نمودم و  
 گفتم اگر هنر صاحب امر تألیف این کتاب است من بهتر از  
 این هنرنمایی توانم نمود فردای آنروز در مدرسه قدم  
 میزدم دیدم زنی متشخصه وارد شد و از طلاب مدرسه  
 خواست که جهت وی نامه ای به یک مقام عالی بنویسند  
 طلاب همه مرا معرفی کردند که ایشان استاد ادب و انشاء  
 هستند زن پیش من آمد و از من خواهش انجام آن کار را کرد  
 من قبول نموده قلم برگرفتم و اراده تحریر کردم ولی گوئی  
 توانائی تحریر از من سلب شده بود چند دقیقه بفکر  
 خود فشار آوردم ولی چیزی بنظر نیاوردم او چند دقیقه  
 منتظر شد بعد خنده ای نموده گفت آخوند مثلی دارم  
 گوش کن که بهتر از سیاه کردن پشت ناخن است گفتم  
 بفرمائید گفت وقتی واعظی بمنبر رفت تا برای مردم وعظ  
 نماید ولی وعظش را فراموش کرده بود بعد از چند دقیقه  
 حیرت و تفکر یکی از منتظرین از پائین منبر گفت جناب آقا  
 وعظ را فراموش کرده ای پائین آمدن از منبر را نیز از یاد  
 برده ای ؟ حال منم میگویم جناب آقا نوشتن را فراموش  
 کرده ای

اقلا قلم را زمین بگذار و جان مرا خلاص کن این گفت و برخاسته بیرون رفت و مرا غرق در عرق شرمساری بجای گذاشت فوری متذکر شدم که این جزای سخنی بود که از روی غرور در باره کتاب ایقان گفته بودم (۱) .

در باره تصدیق و اقبال جنابش هرچند در جزئیات قدری اختلاف است ولی اصول آن که عبارت است از اولین تذکر بوسیله يك نعلبد و سپس مذاکره با رجال امر توسط آقا عبد الکریم ماهوت فروش و انتظار وقوع انذارات لوح رئیس والواح سائر است متفق علیه است و در آثار جناب میرزا نیز اشاراتی در این خصوص مکرر آمده نگارنده در رساله خود که در سابق ایام نوشته شرح تصدیق جنابش را از نفوس مطلع تحقیق نموده و نگاشته و حال آنرا در اینجا مینگارد .

در زمانی که جناب ابوالفضائل در مدرسه مادرشاه تدریس مینمود یکی از شاگردانش بنام شیخ هادی که با آقا عبد الکریم تاجر ماهوت فروش سروکار داشت با احباب وارد مذاکرات دینی شد و آنچه می شنید بمنوان نقل قول نزد ابوالفضائل حکایت نموده از اوجواب میگرفت و در مقابل

---

(۱) این حکایت را جناب فاضل مازندرانی نیز نقل میکنند که از ابوالفضائل شنیده اند .

دلائل احباب اظهار مینمود و میرزا ابوالفضل نیز ~~خود~~ با آقا عبد الکریم مذکور آشنائی یافته بدون آنکه از ایمان وی بامراقدس اطلاعی حاصل کند گاهگاه بدکان وی میرفت تا در این اوقات حادثه ای موجب تغییر حالت وی گردید و حکایت ذیل را که مسیح احساساتش در تحقیق امر بدیع شد یکی از ثقات که از شخص ابوالفضائل شنیده بود برای نگارنده نقل نمود که در آن اوقات علمای طهران را رسم چنان بود که اغلب روزهای جمعه سوار بر الاغ شده بزیارت شاه عبدالمعظم میرفتند روزی بر عادت معمول میرزا با چند نفر از علما بمعزم امامزاده مذکور حرکت نمودند ولی در بین راه برای نمل زدن یکی از مالها مجبور بر توقف شدند نعلبند در حالتیکه بکار خود مشغول و جماعت آخوندها دور او ایستاده بودند روبه میرزا ابوالفضل که نزدیک ایستاده بود نموده بالهجه عامیانه گفت ( جناب آقا از ریش و عمامه ات پیداست که خیلی ملاحستی ) ابوالفضا<sup>ئل</sup> از این سخن سرد بی ادبانه متغیر شد ولی مقابله و مجادله بانعلبندی را شأن خود ندیده بعنوان اثبات سری تکان داد . نعلبند گفت مواشکلی در یکی از احادیث مرویه<sup>ه</sup> خاندان طهارت است و آن اینست که همراه هر قطره باران که از آسمان میبارد طکی همراه است که آنرا بزمین

رسانده برمیگردد آیا این حدیث صحیح است ابوالفضائل  
 گفته اورا تأیید کرد نعلبند چون بر وشوق وی در صحت  
 حدیث متیقن شد گفت باز در حدیث شنیده ام که در هر  
 خانه که سگ باشد طك بدانجا راه نیاید ابوالفضائل  
 ثانیاً آنرا تصدیق و تأیید کرد نعلبند گفت پس بنا بر این  
 هر خانه که سگ در آن است باید باران نبارد چه که موکل  
 باران طك است و ملائکه از سگ گریزانند ابوالفضائل  
 چنان خود را زبون یافت که غرق در عرق شرمساری شد  
 و سخنی دیگر نگفت و چون کار تمام شد براه افتادند  
 همراهان به او اظهار نمودند که این نعلبند بابی بود  
 ابوالفضائل که تا آن زمان اینان را مثنی مردم نادان و  
 جاهل فرض مینمود که از غفلت در هاویه این عقیده فاسده  
 داخل شده اند از این حادثه تأثر شدیدی در او حاصل  
 شد و از طرف دیگر نعلبند مذکور حکایت پیش آقاعبدالکریم  
 برد و او که در پی فرصت می گشت بنزد میرزا رفته با رعایت  
 احتیاط و حکمت اظهار نمود که در اصفهان همسایه ای  
 داشتم که بنام عقیده بابی کشته شد من بسیار از این  
 واقعه متأثر شدم تا برادرش را در طهران ملاقات نموده از  
 علت قتل برادر دیگر پرسیدم اظهار نمود که حضرت  
 حجت موعود ظاهر شده و عده ای از اهل ایمان و عرفان و

معارف دانشمندان تحقیق نموده مؤمن شدند و برادر من نیز باین نعمت کبری فائز شد و مقام شهادت یافت و سپس بمن ثابت نمود که مظاهر الهیه همیشه در معرض تعصب و معارضت ارباب عمامه بوده اند من از آن موقع اعتمادی بروحانیون شریعت و ارباب ریاست دینیّه ندارم چون شما را شخصی منصف میدانم رجا دارم مرا از این قلق و اضطراب حال و این دودلی و عدم فراغت پال بیرون آورید و بمقام مناظره این مرد درآئید ابوالفضائل با دردی که از حادثه بامداد آن روز بر دل داشت این مسئلت را اجابت نمود در آن شب بعضی مباحثات بمیان آمد و میرزا را نهده ای اطلاعات جدیده حاصل گشت سپس از آقا عبدالکریم خواهش نمود که او را با یکی از فضلی احباب روبرو نماید لذا وی شب دیگر شخصی دیگر را حاضر نمود ولی این شخص را نیز مقامی از دانش نبود اما لسانی گویا و نطقی جذاب داشت و میرزا از هر در که وارد مناظره و صبا گشت با جوابهای ساده دندان شکن روبرو شد از جمله از حدیث ( حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام الی یوم القیامه ) سائل گشت مناظره مزبور بکمال مهارت و به نحوی ساده قیامت مذکور را بیوم قیامت قائم و قیامت صغری تعبیر و تفسیر نمود و آیات قرآنیّه را از قبیل

یوم الله و یوم الرب بر ربّ اعلیٰ منطبق داشت .  
 ابوالفضائل از اطلاق ربّ که از اسماء الله است  
 بر وی اعتراض نمود که شما چرا آنحضرت را ربّ میخوانید  
 و این کفر است . مناظر جواب داد مگر نه از اسماء الله  
 رب الارباب است میرزا گفت چرا گفت مگر نه معنی  
 رب الارباب ( ربّ ربّ ها ) است گفت چرا ! گفت از قرار  
 معلوم رب های دیگری هم موجودند که خدا را ربّ این  
 رب ها میخوانیم و حضرت اعلیٰ از همان ربّ هاست . و حتی  
 میرزا را از مباحثه در چنین مسائل خفیفه و سئوالات سبک  
 و ساده ملامت نمود .

این مباحثه که سه شب بطول انجامید ابوالفضائل  
 را از آن مقام تجبر و کبریا فرود آورد و فی الحقیقه خود را  
 در مقابل شخصی عامی زبون یافت و دانست که دلائل  
 باهره و حجج عالیّه امر اقدس ابهی مزیل اوهام و ایرادات  
 اوست و گونه غلبه شخصی عامی بر عالمی نامی بیرون از حد  
 امکان و تصور است ( ١ )

---

( ١ ) جناب ابوالفضائل در رساله اسکندریه ذکر مینماید که  
 در اول برای تحقیق بمجالس احبا نصی آمده بلکه مقصدش  
 الزام دوستان بوده قوله :  
 ( نگارنده این اوراق در سنه ١٢٩٣ هجریه که متوقف  
 در طهران و راسخ در عقیده شیعیان بود بر حسب اتفاق  
 با اهل بها مرادت یافت و در نخست الزام و افحام ایشان

بعد از مباحثات مذکوره میرزا با میرزا ایوب پسر نور محمد حکیم طبیب شاهی نیز که از ابناء اسرائیل و جوانی بود صاحب کمال و جمال و حسن تقریر و بیان و لطف تبیان و مطلع بر حقائق کتب مقدسه مباحثه نمود و از هر یک از بوستان های امرالهی گلی خرم و خوشبو بچید و بر بصارت و معلومات خویش بیفزود تا آنکه شبی در منزل یکی از بهائیان بافاضل قاینی جناب آقا محمد نبیل اکبر بمقام مباحثه آمد و آنشب تا سحر از هر دری سخن رفت و آقا شیخ هادی نجم آبادی نیز در آنجا حضور داشت هنگام صبحدم که محفل خاتمه یافت و هر کس بمنزل خود شتافت میرزاهم از آنجا بیرون آمده با حال تحیر گفت شهد الله احدی را

از صفحه قبل :

راپیشنهاد همت ساخت و قریب ۸ ماه در مجالس عدیده با دانشمندان این طائفه مناظرت هانمود . انجام چگونگی حبال اوهام خود را منقسم یافت طریق اجتهاد و طلب را مسلوک داشت در تحقیق ادله این آئین کوششی متین کرد و باروسای ادیان و مذاهب از عبری و فارسی و مسیحی و سنی و شیعی و زلسی و بهائی برادرانه معاشرت نمود و در کشف حالات مؤسس این طریق انیق از دشمن و دوست استفسار و تحقیق کرد و بکتاب مقدسه بدقت رجوع و در کلمات متأللهین بغایت تعمق نمود و در لیالی و اسرار از حضرت پروردگار در غایت عجز و اضطراب هدایت و استبصار خواست تا آنکه بخواست خداوند تبارک و تعالی بصارت کلیه در شرایع الهیه تحصیل نمود و قلب مضطرب را سکون و استقرار و یقین استبصار حاصل آمد



قدرت مقابله و مباحثه با این عالم جلیل نتواند بود سپس با جناب حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی و آقامیرزا حیدرعلی اردستانی و غیرهم مباحثات زیاد نمود تا روزی در منزل ذبیح سخن از الواح بدیعه بمیان آمد و اولوح رئیس عربی راکه خطاب به عالی پاشا صدراعظم عثمانی نازل شده و از ذبیح در آن لوح بنام انیس تعبیر رفته و به بیان ( دع ذکرالرئیس ثم انکرالانیس الذی استأنس به بحب الله ) مخاطب گشته بنزد میرزا گذاشت و همچنین لوح فواد راکه بجمه ( ک . ظ . نادیناک عن وراۃ قلزم الکبریا ) و بنام شیخ کاظم سمندر قزوینی نازل شده براو خواند در ایمن دلولوح میرزا ابوالفضل جملات ذیل راکه نبوتی کاطه بود مشاهده نمود . .

" یا رئیس ... هل ظنت انک تقدر ان تطفئ النّار التي اوقدها الله فی الافاق لا ونفسه الحق لو کنت من العارفين بل بما فعلت زاد لهيها واشتمالها سوف يحيي ط الارض ومن عليها كذلك قضی الامر ولا يقوم معه حکم من فی السموات والارضین . سوف تبدل ارض السّر و مادونها و تخرج من يد الطک و یظهر الزلزال و یرتفع العویل و یظهر الفساد فی الاقطار و تختلف الامور بما ورد علی هولاء الاسرا من جنود الظالمین " و در لوح فواد پس

از شرح خسران فوادپاشا خواند ( سوف نعلزل الذی  
 کان مثله و تأخذ امیرهم ( سلطان عبدالعزیز ) الذی  
 یحکم علی البلاد و انالمنیزالجبار )

ابوالفضائل که مدتی بود در پی حجّت بالغه ای <sup>میگشت</sup>  
 از دیدن این عبارات فریادی از سرور کشید که من در  
 انتظار وقوع این نبوات خواهم نشست اگر آنچه در این  
 بیانات نازل شده از عزل صدر اعظم و اخذ سلطان واقع  
 گشت دیگر مرا سخنی نخواهد ماند و بهمین بیان مجلس  
 خاتمه یافت (۱)

مدتی از این میان گذشت و این قضیه تا اندازه ای از  
 خاطرهما فراموش گشت تا روزی هنگام ظهر ابوالفضائل از  
 مسجد شاه میگذشت نظرش به حاجی میرزا افغان و میرزا  
 حیدرعلی افتاد که ایستاده صحبت میکردند میرزا ابوالفضل  
 بواسطه آنکه هرگاه به احدی از این طایفه برمیخورد از  
 استدلالات و مباحثات آنها نمی آسود عبا برسر کشید که

---

(۱) من در سنه ۱۲۹۳ هجری قبل از ملاقات اکابراهل  
 بها در طهران تقریباً او آخر خریف یا اوائل زمستان سنه  
 مذکوره بود که به خدمت ایشان ( حاجی محمد اسمعیل زبیح )  
 مشرف شدم و به استماع لوح رئیس از خود ایشان رؤیت اصل  
 لوح که خط خادم بود مشرف گشتم و با آنکه تقریباً ۷ یا ۸ ماه قبل  
 از خلع سلطان عبدالعزیز عثمانی بود وقوع آنرا بصراحت در کمال  
 بسط و تفصیل از ایشان شنیدم ( کشف الغطاء )

آنها او را ندیده بگذرد ولی آنها وی را شناختند —  
 بنام صدایش زدند و او مجبورا برگشته مصافحه  
 و مکالمه نمود و آن دو يك کلام گفتند که حال دیگر حجّت  
 بر شما بالغ و برهان غالب شده و در دنبال کلام خود  
 مدرك عزل سلطان عبدالعزیز و واقعات ادرنه را کسب  
 در جنگ با روس حاصل شده بود و تفصیلش در کتب تاریخیه  
 موجود است بدو نمودند این خبر که غایت الزام میرزا را  
 حاکی بود در مغز وی مانند توپ منفجر گشت بقدری  
 مضطرب شد که آنها را گذاشته بسوی منزل روان گشت  
 ولی طولی نکشید که آقا عبدالکریم با دو نفر دیگر وارد حجره  
 وی شدند و ماقوع را ثانیاً بیان کردند ولی میرزا بقدری  
 از اضطراب خود و اصرار آنان عصبانی بود که به بهانه ای  
 بیرون رفته دیگر باز نگشت و اینها پس از قدری تأمل  
 برخاسته پی کار خود رفتند و باز چند روز دیگر بنزد وی  
 آمدند و با ملایمت سخن بمیان آوردند و او را به عواقب  
 این افکار انداز نمودند ولی او هنوز اطمینان قلب  
 حاصل ننموده بود و از آن به بعد ره مجاهدت را جدا  
 پیش گرفت بحدی که در میان مردم بیابانی شهرت یافت .  
 در این اوقات که جناب ابوالفضائل از طرفی بالاحیا  
 محشر و مباحثه و استدلال مینمود و از طرف دیگر سمت و

مقام خود را در میان مردم محفوظ میداشت زمزمه هائسی از طرف مخالفین بلند بود ولی هنوز راز از پرده بیرون نیفتاده بود یعنی جناب ابوالفضائل بمقام یقین نرسیده بود در کشف الغطا از آن اوقات حکایتی شیرین نقل می کنند قوله :

( در سال ۱۲۶۳ هجریه در اوانی که مرا با احبا

در امر اعظم بحث و گفتگو در میان بود و ریاست مدرسه حکیم هاشم در طهران تعلق بمن داشت یکی از طلبه آن مدرسه که نامش ملا عبدالله بود و خود را از تلامذه من محسوب مینمود و در این امر اظهار تصدیق میکرد اظهار داشت که استاد او در علم تجوید قرآن حاج ملا اسمعیل طهرانی نظر بمحبتی که با او دارد هر روزه او را پس از نماز ظهر بمجلس میرزا محمد رضای همدانی میرد تا این فاضل او را بقوت دلائل از متابعت این امر منصرف دارد و خواهش نمود که من نیز بیکروز با آنها مرافقت نمایم و کیفیت این مناظره را استماع کنم گفتم اگر چه من هنوز در مقام فحص و بحثم در این مسائل و هنوز بر ترجیح طرفی از رد و تصدیق ثابت نشده ام ولی گمان نمی کنم که میرزا محمد رضای همدانی با آنکه مدعی علم و فضل است مطلع تر از من در این امر باشد و نظرش ثابت تر از من تا استماع از او مرامفید شود

و موجب حصول یقین در امر دین گردد معذک ملاعبد الله  
 و استاد او حاج ملا اسمعیل هرد و اصرار نمودند که  
 بخاطر ما یک روز بیا تا اینکه روزی بعد از ظهر این دو <sup>ض</sup> حاض  
 شدند و مسجد طک التجار که میرزا محمد رضا در آن مسجد  
 بر منبر مردم را وعظ مینمود رفتیم و پس از فراغ او از وعظ  
 بموافقت او و دو سه نفس از میدانش وارد بیت او گشتیم  
 و در حجره کوچکی نشستیم چون استقرار حاصل شد میرزا  
 محمد رضا شروع به تکلم نمود و فرمود اعظم برهان بر بطلان  
 طائفه بابیه اینست که اینها مؤسس این امر را بلقب ربّ اعلی  
 تخصیص داده اند و حال آنکه ربّ از اسماء ذات الهیسه  
 است که هرگز بر بشر اطلاق نشده و لذا ربّ دانستن بشری  
 شرک واضح است و کفر ظاهر گفتم مولانا ربّ اسم ذات <sup>نیست</sup>  
 و کثیراً اطلاق بر بزرگان شده و در مصحف کریم در سوره  
 یوسف نازل شده که چون یوسف علیه السلام رفیق زندان را  
 وداع میفرمود او را بخطاب ( ان کرنی عند ربک ) مخاطب  
 داشت یعنی از ملک مصر به رب تعبیر فرمود و مفسرین  
 از ائمه هدی علیهم السلام در تفسیر کلمه رب احادیثی  
 روایت فرموده اند مشعر بر اینکه مقصود از رب امام زمان  
 است در هر عصری او انکار نمود ملاعبد الله کتاب تفسیر صافی  
 با خود آورده بود موقع آنرا یافتیم و با او نمودم میسرزا

محمد رضا گمان کرد که من بابی یابهای هستم لذا روی از  
 ملا عبد الله بطرف من کرد و به وجوهی و شبهاتی دیگر  
 استدلال بر ابطال امر نمود و من چون عین همان اعتراض را  
 بر احبا نموده و جواب شنیده بودم اعتراضات او را جواب  
 گفتم تا آنکه قریب یکساعت ونیم این مناظره امتداد یافت  
 و عرصه بر او تنگ گشت و گمان کرد که من بابی یابهای  
 هستم و برای اثبات حقیقت خود به جد مناظره میکنم  
 پرسید نام تو چیست حاج ملا اسمعیل معرفی کرد که نام او  
 میرزا ابوالفضل است پس با صوتی خشن و مهیب گفت  
 میرزا ابوالفضل چون قرّة العین بهمدان آمد و با مرحوم  
 پدرم مناظره نمود پدرم فرمود قرّة العین یا معجزه بیار  
 بر اثبات حقیقت خود و یا من معجزه میآورم بر بطلان تو اکنون  
 میرزا ابوالفضل یا معجزه بیار بر اثبات حقیقت خود یا من  
 معجزه میآورم بر بطلان تو گفتم آقای من نیکو فرمودید  
 و بغایت مرا از خود شاکر و ممنون نمودید اگر شما مرا  
 نمی شناسید این حاجی ملا اسمعیل که معروف خدمت شما  
 مرا می شناسد من بابی و بهائی نیستم تا برای اثبات حقیقت  
 این امور حادثه اظهار معجزه نمایم من مسلم هستم و قضیه  
 انتظار ظهور قائم از قضایای مسلّمه اسلام است اکنون این  
 طائفه میگویند قائم موعود ظاهر شده است و من در حال

نظر واجتهد در این مسئله ام من بابی نیستم تا معجزه برای شما در اثبات حقیقت آن ظاهر کنم پس چه نیکوست تا شما اعجازی در بطلان ادعای این طائفه ظاهر فرمائید و مرا از این مجاهده مستخلص کنید والی آخر الامر مضمون خود فرمائید ملا عبدالله <sup>علیه السلام</sup> گفت منم شاکر شما میشوم و از این عقیده رجوع مینمایم چون میرزا محمد رضا دید که از تهویل و تشدید او ثمره ای حاصل نشد بل قضیه منعکس گردید خواست برخیزد دامن او را گرفتم و گفتم آقای من کجا میروید بنا بود معجزه ظاهر فرمائید گفت من خود را نگفتم دیگری در این شهر هست که معجزه اظهار میفرماید این بگفت و دامن خود را از دست من بکشید و باندرون که حریم زنان و مآمن آخوندان است متواری شد ( انتهى )

باری این اجتهادات و تحقیقات به مصداق ( من طلب شیئا وجد وجد ) به نتیجه رسید و میرزا ابوالفضائل بعد از افحام و الزام و حل جمیع مشاکل خود شبی به عجز و لایسه و دعا و مناجات بدرگاه الهی پرداخته و از حضرت غیب نامتناهی رهنمائی خواست و بعضی الواح کریمه را که آقا عبد الکریم بدو داده بود گشوده تلاوت نمود تا بالاخره نور ایمان در زوایای قلبش درخشیدن گرفت و اطمینان فواید حاصل نمود و همقامی از تأثر رسید که هنگام فجر بسوی

بیت آقاعبدالکریم شتافت ودق الباب نمود وچون در باز شد  
 بزوافتاده آستانه را ببوسید و باخضوعی عجیب اظهار  
 ایمان بدان هادی سبیل جانان نمود این سال که سنه  
 اول ولادت روحانی آن شخص بی همال بود اواخر سنه  
 ۱۲۹۳ هجری مطابق ۱۸۷۶ میلادی بود (۱) .

ابوالفضائل چون به چنین مقامی از تعیین رسید قلم  
 برگرفت واین آیه را که مفسر همه احساسات عاشقانه وی بود  
 برصفحه قرطاس رقم زد و بحضور مولی العالم جمال قدم  
 جلّ اسمه الاعظم فرستاد .

”رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مَنَادًا يَّادٰى لِّلْاِيْمَانِ اِنْ اَمْنٰوْهُرِكُمْ  
 فَاَمَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكْفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ“  
 جناب ابوالفضائل بعد از وصول بمقام حق الیقین

صبر و سکون نتوانست و اهمال و امهال جائز ندید و از شغل  
 و مذهب خود نهرا سید بلکه بی محابا شروع به تبلیغ کرد

(۱) جناب سمندر در رساله ای که در شرح حال بعضی از  
 نفوس که آنها را ملاقات نموده نوشته است ( این رساله غیر  
 از تاریخی است که از سمندر بجای مانده ) درباره ایمان  
 ابوالفضائل چنین مرقوم فرموده ( هنوز از خستگی مجاهده آن  
 راه دراز نیارمیده که مسئله شبهه مرآت راشنیده مدتی مدید  
 با بصر حدید در کلمات بیان و سایر توقیعات و آیات حضرت رب  
 اعلی تفکر فرموده به اسما رتبه عرفان و جنت النعم ایقان  
 فائز گشته ( .. )



و در هر جا سخن از امر بمیان آمد از ابراز مافی الضمیر خود داری ننمود . ولی با چنین وضعی دیگر نمی توانست در مقام خود بماند مخالفین جنابش که در پی چنین فرصتی می گشتند درپیش علما و مجتهدین شکایت نمودند و زمزمه آغاز کردند و بالاخره او را از درس و بحث بازداشتند .

از این تاریخ اختر عزت ظاهره آن نفس زکیه روغروب وافول می گذارد و چنانچه رسم روزگارا است آنکه دیروز مرجع ناس بود منفور اناس میشود .

مرحوم بصّار از زبان ایشان حکایت نموده است که من بعد از آنکه منصب و شغل آخوندی را واگذاشتم و در کوچه عشق و ایمان قدم نهادم و پی بدنائت مقام نفوسی که چند روزی در این خرابه زار آمال دل خوش داشته و در رضای نفس منصب و منبر می طلبند بودم تنها نشان آخوندی یعنی عمامه بر سرم سنگینی نمود تا بالاخره وقتی که در اصفهان بودم از حافظ در این باره فالی گرفتم این شعر آمد :

از آن افیون که ساقی در می افکند

حریفان را نه سر ماند نه دستار

بی محابا دستار از سر برگرفتم و انداختم و از آن ثقل عظیم خلاصی یافتم .

جناب ابوالفضائل تا چندی مکلاً بود و عکس‌هائی با کلاه  
از ایشان دیده شده از جمله عکسی است که در عشق آباد  
برداشته و بعداً با م‌حضرت عبدالبهاء مولوی در کلاه خود  
پیچیده و حفظ ظاهر در نظر ظاهر نگران فرمودند .

جناب ابوالفضائل بعد از رهائی از بند دنیا در طهران  
گوشه ای گرفت و مدت هفت سال بکسب معالی و درك معرفت  
الهی پرداخت و در این مدت بود که تحمل بلائی  
متواتره و حبس و زجر و زندان فرمود این امور در تزکیه نفس  
وصفای روح حضرتش کمکی شایان کرد . ایشان چون از  
لحاظ علمی پایه عالی داشتند در عرض مدت تحقیق خوب  
توانست درك حقایق امر بدیع کند .

از فرصت‌هائی که در این اوقات برای او فراهم آمد  
مصاحبت جناب حاجی سید جواد کربلائی معروف بود که  
از متقدمین و متممّین در امر مبارک و از طفولیت حضرت  
نقطه اولی با حضرتش همراهی نموده و اهمیت مقامش بر  
احباب معلومست این بزرگوار در همان سال تصدیق میرزا  
ابوالفضائل بطهران ورود نمود و مدت درازی میزیست جناب  
ابوالفضائل شش سال هفته یکبار به خدمت حضرتش رسید  
و از اسرار ظهور آنچه لازم بود دریافت و حقایق الهی را  
چنانچه بایست ادراک کرد در کتاب کشف الغطا چنین

نوشته است :

( و بالجمله مرحوم حاجی سید جواد در سنه ۱۲۹۳ -  
 هجری وارد طهران گردید و در بیت جناب آقامیرزا  
 اسدالله اصفهانی نزول نمود و ماهی چند بضيافت وی در  
 آن بیت اقامت نمود تا آنکه خانه ای مناسب حال خود  
 یافت و اجاره کرد و در آن تا زمان مسافرت از طهران  
 اقامت داشت چون این سنه آغاز اطلاعات این عبد از امر  
 اعظم و شناختن و معاشرت با طائفین بابیه و بهائیه بود  
 از صاحب بیت جناب آقامیرزا اسدالله اجازت خواستم که  
 هفته ای یکبار به خدمت حضرت سید مشرف گروم وی اجازت  
 فرمود که هر وقت این عبد خواهد و مرحوم حاجی سید جواد  
 راضی باشند به خدمتش مشرف گروم به این موجب تا سنه  
 هزارودویست و نود و نه کثیرا بزیارت آنجناب مشرف میشدم  
 و بیشتر حالات نقطه اولی و جمال اقدس ابهی را از ایشان  
 مسموع داشتم )

و در رساله تاریخیه که در امریکا تألیف نموده در ضمن بیان  
 خاطرات ایام استغیاضه از محضر حاجی سید جواد چنین  
 مینگارد :

( و نگارنده در اوایل ایام تصدیق در مجلسی حاضر بود  
 که یکی از جالوسین از حالات وجود اقدس جمال ابهی از مرحوم

حاجی سید جواد طباطبائی کربلائی سئوال مینمود وی فرمود بگوئید که آن وجود اقدس نور ساطعی است که نجل صغیر و مراهقش اینچنین کتابی ( مقصود تفسیر کنت کنزاً مخفیاست که در ایام صباوت از قلم حضرت عبد البهائم صادر شده ) از قلم مبارکش صادر شده است . مقصود آن سید عالم فاضل این بود که جریان معین معارف الهیه در صفرسن با تحصیل در مدارس و تکمیل مستحیل است تا چه رسد که بدون تعلّم و تدرّس باشد چه در این صورت اعظم شاهی است که این علم آسمانی است نه ارثی علم الهی است نه بشری و منشاء و مهبط آن محل تجلّی روح قدس الهی رحمانی است و مطلع و مشرق آن نیروشنی بخش جهان جاودانی (

### صاحبیت مانکچی صاحب

—————

در تاریخ حیات جناب ابوالفضائل ایامی که ایشان در خدمت مانکچی صاحب گذرانده اند از جمله اوقات قابل توجه است و در اینجا لازم است که شرحی از این موضوع داده شود در عصر قاجاریه زردشتیان ایران وضعی بسیار ناروا داشتند و ستمهایی که بدانها وارد میشد

از حدّ قیاس بیرون بود علاوه بر آزار افراد مسلمین کهه بانواع مختلف معمول میرفت دولت نیز از ستم و بیسداد بدان مشت بی پناه در اخذ مالیات بنام جزیه خود داری نمیکرد در این ایام زردشتیان هند که غالباً تمکنی و آزادی داشتند و به تدریج اقداماتی برای پیشرفت و ترقی خود مینمودند ب فکر افتادند که کسی را برای سرپرستی زردشتیان ایران و حفاظت آنان گسیل دارند و برای این امر داوطلب خواستند تا مانکچی صاحب که مودی مرز و جهان دیده و مدتی را در سلک نظام گذرانده بود حاضر برای اینکار شد و بسوی ایران حرکت کرد ولی ورود او به بوشهر مصادف با فوت محمدشاه گردیده لذا مجبور بر مراجعت گشت و چندی گذشت تا بار دیگر از طریق بغداد در حدود سال ۱۲۷۰ هـ. ق قیمت ایران نمود در آن ایام نیر الهیسی از افق عراق طالع بود این بود که وی به حضور مبارک مشول یافت و از حقیقت امر اطلاع جست و هر چند مؤمن نشد ولی محبّ گردید .

مانکچی صاحب بعد از ورود بایران با سخاوت طبع و فطانتی که داشت توانست شاه و اطرافیان را با خود یار کند و بواسطه تقدیم هدایا و تحف دل همه را از وزرا و امراء و درباریان برباید از جمله وقتی ظل السلطان گناهی مرتکب

شد که مورد غضب سلطانی واقع گردید مانکچی وساطت نمود و مبلغی در حدود ده الی دوازده هزار تومان بشاه تقدیم کرد تا از گناه وی درگذرد این عمل در ظل السلطان تأثیری شدید کرد و او را بقید منت مانکچی در آورد و در موقع حکومت یزد و اصفهان مساعدت های زیادی بمنظور وی نمود .

بزرگترین اقدام مانکچی صاحب برای زردشتیان این بود که وسائلی فراهم آورد تا مالیاتی که بنام جزیه به حسب دستور شرع اسلام از اهل کتاب گرفته میشد از زردشتیان گرفته نشود چه که در اخذ جزیه ستم هائی معمول میرفت یعنی شاه آنها هر چند یکبار تیرول کسی مینمود و او آنچه میتواند از آن بیچارگان میگرفت و دادرسی نبود این کار البته برای مانکچی صاحب آسان نبود ولی او بعد از جلب رضای شاه و علما اول قرار گذاشت که خود این مبلغ را بپردازد و کسی متعرض زردشتیان نشود پس از چندی توانست بکلی آنها را از بین ببرد خوانندگان عزیز میدانند که یکی از علامات ظهور موعود رفع جزیه از اهل کتاب بود بالجمله زردشتیان برای ترضیه خاطر شاه جشن سالانه مقرر داشتند و نام آنها جشن ناصری نهادند و در آن جشن ناصرالدینشاه را بعدالت میستودند ولی این جشن چیزی

بعد از ناصرالدینشاه نیاید این دو بیت از جمله اشعاری بود که زردشتیان بمناسبت آن جشن گفته بودند .

شکر خدا فکند بما سایه چون همای

شاهنشه زمانه زانصاف و داوری

بخشید چون یکی ز دوگون مالیات را

این روز نامزد شده برجشن ناصری

در این اوقات مانکچی ب فکر افتاد که برای بالا بردن

سطح معارف زردشتیان اقدامی کند لذا بخیال تأسیس

مدرسه های شبانه روزی افتاد و از اطراف <sup>ست</sup> داوطلب خوا

در این مدرسه در حدود چهل نفر اطفال زردشتی حضور

یافتند و تعلیم گرفتند ولی مانکچی صاحب و خانمش که

سعی وافق در این امر داشت زبان فارسی خوب تمیذ انستند

تا تصادفاً در این اوقات وضع ناگوار میرزا ابوالفضل و اخراج<sup>ا</sup>

از مدرسه آمدن برادر و بردن اسباب منزلش پیش آمد

مانکچی صاحب بعد از ورود به ایران چون با احباب حشر

یافته و مخصوصاً ذکر میرزا ابوالفضل را از آن لحاظ که او در

پیشرفت زبان پارسی سره زحماتی تحمل کرده و براعتی

حاصل نموده بود شنیده داشت از او خواهش کرد که در

آن مکتب تدریس ادبیات فارسی کند و در ضمن سمت انشاء

مکاتیب او را نیز قبول نماید میرزا ابوالفضل این پیشنهاد

را پذیرفت و در آن مدرسه جوانانی با معلومات پرورش داد که بعضی از آنها به وی ارادتی یافته بعداً به شرف ایمان مشرف شدند مانند استاد جوانمرد که از تبلیغ شدگان او بود و ملا بهرام که او نیز مؤمن شد (۱)

مانکچی صاحب توسط جناب ابوالفضائل عرائض بساحت اقدس تقدیم مینمود و مسائلی استفسار میکرد واجوبه عنایت میشد از جمله لوحی است که در آن هیکل مبارک محضر رعایت حکمت جواب مسائل او را سر بسته میفرماید مانکچی صاحب دوباره سئوالات خود را تکرار میکند این بار لوح مفصلی به افتخار ابوالفضائل نازل میشود که اول آن چنین است ( الحمد لله الذی اظهر من الالف الاستقامة الكبرى وبالباء شأن الامتياز .. )

در جای از آن لوح درباره مانکچی صاحب چنین نازل قولسه تعالی :

” خدمت صاحب یگانه سلام برسانید انشاء الله در این دارفانی بامری فائز شوند که عرف بقا از او منقطع نشود ”

( ۱ ) جناب دکتر یونس افروخته نیز بنوعی که در شرح حالشان آمده در کودکی نزد جناب ابوالفضائل تعلیم گرفته اند ندانستم که در ضمن همان شاگردان بوده و یا بوسیله دیگر این فیض را دریافته است .



ان ربنا الرحمن لهوالمقدر القدير يعطى و يمنع وهوالحكيم  
 الخبير آنچه اليوم برازنده و سزاوار ایشان است آنکه  
 پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و براه راست  
 کشانند این جاهه بدیع نورانی انشاء الله موافق است از  
 برای هیکل ایشان الحکم والا مرید الله انه لهوالمقدر  
 المختار) این لوح در حدود پنجاه صفحه است و در آن تمام  
 مسائل مانکچی صاحب راحل فرموده اند .

لیف

مانکچی صاحب مودی دانش پرور بود و نفوس را تشویق بتأ  
 کتب مینمود جناب ابوالفضائل در رساله اسکندریه در  
 مقاصد از آن ایام چنین یاد میکنند .

.. . از اتفاقات شبی او ( میرزا حسین همدانی )

و محمد اسمعیل خان زند که در پارسی نگاری دبیری  
 هنرمند بود مهمان مانکچی بودند مانکچی از این درخواست نمود  
 هر يك كتابی تصنیف نمایند زیرا که او در جمع کتب سعی  
 بلیغ داشت و هر که را قادر بر انشاء و تحریر میافت به  
 تألیف کتابی و انشاء دفتری میگماشت لذا در شب مذکور  
 از محمد اسمعیل خان خواهش نمود که او تاریخ پادشاهان  
 عجم را بنگارد و از میرزا حسین مضمی شد که وی تاریخ  
 حالات بابیه را تصنیف نماید و خلاصة القول محمد اسمعیل  
 خان کتاب فرازستان را بزبان فارسی خالص در سلطنت

قدیم ایران از آغاز مهاباد تا انقراض ساسا نیان پرداخت  
 و در حقیقت آن کتاب را انبانی از اوهام و افسانه های  
 شاهنامه و چهارچمن و دساتیر ساخت و آقامیرزا احسیین  
 نزد ناه نگار آمد و از این عبد خواهش مند معاونت شد  
 و گفت چون هنوز تاریخی مبسوط و درست در وقایع ایمن  
 ظهور نوشته نشده است ضبط و تألیف وقایع آن کمابنفسی  
 کاری بس دشوار است زیرا که سپهر و هدایت از غایت تمّلق  
 و ضلالت آنچه در حوادث این ظهور نوشته اند یکباره تهمت  
 صرف و کذب محض است جواب گفتم که تاریخی از مرحوم  
 حاجی میرزا جانی کاشی که از شهدای طهران و از خوسان  
 آن زمان بوده است در میان احباب هست لیکن او مردی  
 بوده است تاجر و از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ  
 سنین و شهر را ننوخته نهایت چون مردی بادیانت  
 بوده است شرح وقایع را آنچه دیده و شنیده است برآستی  
 مرقوم داشته این کتاب را بدست آر و شرح وقایع را از آن  
 و تاریخ سنین و شهر را از ناسخ التواریخ و طحقات  
 روضة الصفا نقل نما و پس از ضبط در مسوده هر جزوی  
 را نزد حاجی سید جواد کربلائی که نامش در این اوراق مکرر  
 یاد شده و از آغاز ظهور نقطه اولی تا ورود حضرت بهاء الله  
 بمکا خود همه جا بادوستان همراه و از وقایع نیک خبیر

و آگاه است قرائت کن و به این دقت تاریخ را صحیح نما تا این کتاب بخواست خدای یکتا بخوبی انجام یابد و مقبول طبع دانشمندان جهان گردد و وی خواهش نمود که نامه نگار فاتحه آنرا بنگارد و راه نگارش را براو گشاده دارد این عبد بخواهش او دو صفحه از آغاز آن کتاب نگاشت و فاتحه آنرا به تشبیب مواعظ و تحریض بر اجتهاد موشح داشت و او را در نظر بود که آن کتاب را در دو دفتر ترتیب دهد دفتر اول در وقایع ظهور نقطه اولی و دفتر ثانی در حوادث طامع اقدس ابهی . اما پس از ختم دفتر اول اجل مهلتش نداد و در سنه ۱۲۹۹ هجریه در شهر رشت وفات یافت لیکن مانکچی نگذاشت که آن تاریخ بدان گونه که نامه نگار گفته بود انجام یابد بلکه مورخ مذکور را بر آن داشت که آنچه او گوید بنگارد زیرا که عادت مانکچی این بود که مطلبی را به منشی میگفت بنویس و مسوده آنرا بمن بخوان و نخست منشی مسوده ای را که بسلیقه خود و قریحه درست ترتیب داده بود بر او میخواند و پس از اکتاف و تقلیل عبارت و جرح و تمذیل مطلب در مسوره بیاض میبرد و چون مانکچی را در خط و لسان پارسی حظی و علمی نبود از این راه اکثر کتب و رسائلیکه با و منسوب است عباراتش غیر مرتبط و گسیخته و زشت و زیبا بهم آمیخته

است (۱)

یکی از کارهای مانکچی تشویق بعضی نویسندگان ایران بفارسی نویسی بود و یارسی سره را تشویق میکرد و او در مکاتبه با این دسته از فضلا و ادبا از جناب ابوالفضائل استفاده مینمود چه که ایشان در این فن استاد بودند و در ایران چه در آن زمان وجه بعد از آن کسی بی پایه جنابش نرسید و آثاری بدین شیرینی و استحکام در یارسی سره بجای نگذاشت ولی

(۱) پروفیسور ادوارد براون که کتاب تاریخ جدید را با انگلیسی ترجمه نموده در دو جا از آن کتاب از ابوالفضائل یاد نموده در ص XLII چنین مینویسد :

” ما بغایت متأسفیم که نویسنده ای بدین پایه از ایجاب و تناسب بیان و رسائی کلام سهم بیشتری در تحریر تاریخ جدید نداشته است و بدون شك مؤلف تاریخ جدید می توانسته از شخصی چون میرزا ابوالفضل بیشتر در تألیف خود استفاده نماید تا از مانکچی ” و در جای دیگر در تجلیل مقام میرزا ابوالفضل می نگارد : ص ۱۷۲

” برای اینکه این مطلب را توضیح بیشتری داده باشیم ترجمه ای از تفصیلی را که آن دانشمند عالیقدر و علامه مشهور میرزا ابوالفضل گلیاگانی بفارسی نگاشته اضافه مینمائیم ”

این دروقتی بود که جناب ابوالفضائل پی به بییهودگی این کار برده و سعی کنندگان در ترویج این لسان را از جمله ( خشک مغزان ) و ( کارفزیان ) و ( نوهوسان ) می‌شمرد ولی چاره نداشت که گاهی برخلاف میل خود اجرای دستور مانکچی کند ولی بعضی اوقات خود نامه هائی می‌نگاشت و سستی و بییهودگی این عمل را توضیح میداد و از اینگونه نامه ها در بین آثار او موجود است از جمله نامه ایست بیپارسی سره که بمیرزا رضاخان افشار قزوینی ترجمان سفارت ایران در اسلامبول نوشته و در آن تصریح کرده است که چون مانکچی صاحب مرا امر نمود نامه ای در جواب شما بنگارم نوشتم ولی حال خود این تحریر را بشما می‌نمایم در این نامه ابوالفضائل عقائد و نظرات خود را در این باره شرح مینماید و حقیقت حال را بیان میکند و آنرا برای رعایت حال و احترام طرف و هم برای آنکه مخاطب تصور ننماید که این مخالفت باپارسی نویسی بواسطه عدم توانائی میرزا ابوالفضل است بیپارسی سره نیز تحریر میکند ولی میرزا رضاخان از بیان او پند نگرفته نامه بگد و مینگارد و جواب میدهد این بار جناب ابوالفضائل نامه مفصل تری بوی نوشته مرسول میدارد در اینجا عبارتی از نامه دوم را که تمام آن ۱۵ صفحه میشود واصل آن به خط خوش راقم

در طهران بدست آمد نقل میگردد .

” برخی فروزنده گوهرت گردم همایون نامه سرکار که روز  
خرداد از دیماه یزدگردی بیادآوری دوستدار نگاشته  
کلك گهر بارگشته بود چند روز پیش رسید . گرفتم ووسیدم  
و بردیده نهادم دیگر نیارم نگاشت که چه مایه شادی  
آورد و تاجه پایه خرمی بخشید زهی نامه که به آمیغ  
گنجی است از گهر ، باگز گنج گهر خرد فزودی . وکانی است از  
زر ، اگر کان زر زنگ نادانی از دل زدودی . نی نی سفرنگ  
پر خیده گفتار فرزندان باهوش و هنگ است و نصیرای پوشیده  
رازهای دانشیان با فرهنگ .

زهی چو روز جوانی گزیده در هر باب

فن  
خهی چو دانش پیری ستوده در هر

چو آسمانی پر زهره و مه و پروین

چو بوستانی پر لاله و گل و سوسن

سپاس یزدان راکه مرغ روان از قفس تن پرواز نمود و هوش

را ز نیوش چندان اندر پیکر بیائید که هشیوار مرد زمان

دانی یافته شد که راست از کاست داند و هنر مندی شناخته

آمد که بلندی ویستی سخن شناسد ...

سرور ارزنده گوهرم از اینهم که در نامه پیش نگاشتم

که جهان هماره در کار جزیدن و دیگرگونگی است و انجام

هرچیز نیستی و نابودی آن نخواستم که رنج بردن سرکار  
 در استوار نمودن زبان پارسی یکباره بیسود است چه دانا  
 داند که استواری زبان باین است که در زیر ذهناری  
 درست آید و زود آموختن هر زبانی وابسته آن که از آلا پیش  
 دیگر زبانها پاک و پاکیزه باشد ... و ن خوشتر آنست که  
 مردم روی زمین بر یک زبان گرد آیند و برآستی هم خواهند  
 آمد و چنانکه امروز والا اندیشه سرکار بر استوار نمودن زبان  
 پارسی گرائیده روزی اندیشه سترک مردان کار بر این  
 خواهد گرائید که مردم روی زمین را بر یک زبان گرد آرند  
 و همگان را از این شاهراه بپایه بلند رسائی و یگانگی رسانند  
 چه یزدان والا در آسمانی نامه فرموده است که ( نشانه  
 دریافت پایه بلندی جهانیان را یکی آنست که مردم روی  
 زمین همگی بر یک زبان گرد آیند ( ۱ ) .  
 و بیگمان نگاشته کلك یزدانی چهره نمود خواهد پذیرفت  
 و روزی مردم کشورها به یک زبان سخن خواهند گفت ...  
 اینکه فرموده اید :

" دین و جهان را دوراه بی پایان است هر که آنها را از راه  
 خود رفت هر دورایافت و آنکه بهم آمیخت هر دو از وی  
 بگریخت " سخنی است سخت درست و گفتاریست بی اندازه

---

ب اشاریه آیه کتاب اقدس است قوله تعالی :  
 " انا جعلنا الالمین علامتین لبلوغ العالم ... "

زیبا اندرز سودمندی است که فرزانش باید همساره  
 پیشنهاد کار خود کنند و گزارش بلندی که سخندانانش  
 بر دفتر دل نگارند ... درد بودرمان اینست که ما هر دو  
 راه‌گم کرده ایم داستان بابلیان که میخواستند از راه کو  
 به آسمان مهی برشوند هم زاده این آرش است و رهبر  
 درستی این گزارش امروز بزرگان ایران هم در اینکارند  
 و میخواهند از همان راه بچرخ بزرگی برآیند ...

آنچه در ستایش بزرگان کیش خویش نگاشته اید همه  
 در خور و بجاست و چیزی بر آن نتوان افزود خردمند دانا  
 داند که ستوده پیغمبران و داماد رادش شاه مردان و یازده  
 فرزندان پاکش که یزدانی آباد بر روان پاکشان بادهریک  
 افروخته چراغ ایزدیند وهرتن فروزنده اختر یزدانی در این  
 واپسینی چرخه که از چیرگی اهریمنان ستمکار جهان مانند  
 شب تار بود و بر بروشان هفتاد و دو وکیش بر گرداب گمراهی  
 گرفتار ایشان خجسته کشتی رستگاری بودند و درخشنده  
 اختر راهنمای سخن در اینست که ندانم چرا باید همه  
 درها گشاده باشد و این همایون در یزدانی بسته و تخم  
 هرناچیز گیاهی روئیده باشد و تخمه این برومند درخت  
 ایزدی گسسته و نارسته . نه بخدا چنین نیست این همایو  
 ن  
 در بستنی نیست و این گل نارستنی نه .



آمدیم بر سر این سخن که فرموده اید : " دیگر چشم داشت  
 جزیدن دین از بی خردی است گوش باین سخن نباید  
 داد و پیروان این اندیشه را تبه‌کار و پیریشان روزگار باید  
 دانست و از مردشان نشمرت پناهیم به یزدان هرچه  
 اندیشه می‌رود نصیدانم مرد دانش چگونه باین سخنان  
 دلگزای لب می‌گشاید یکتاخدای دانا آگاه است . چندان  
 از این گزارش افسرده و ابرکارم که نیارم گفت چگونه <sup>بیمنان</sup> روش اهر  
 را از فرشته منشان توان دید و چسان گفتار بیخردان را از  
 خردندان توان شنید اگر سرکار دیگران را مردم نشمارید  
 خود دانید دیگران سرکار را جز هشیوار مرد نخواهند  
 شنفت ... اکنون مرا خودرأی این سخن نیست همین  
 گویم که خداوند بیناست و آگاه همه جاهمراه خواب او را  
 فرو نگرفته که ما هرچه توانیم کنیم و بیخودی او را در نیافت  
 که ما هرچه خواهیم گوئیم اگر کسی را او برگزیده است خود  
 نیروی آن دارد که وی را یاری دهد و بدست توان آئین  
 او را در جهان بگسترده ما را چه افتاده است که بسخنان  
 دلخراش که بیرون از پرهون خرد مندی است یکدیگر را  
 برنجانیم و از آئین مهر و داد که شیوه مردان آگاه است  
 بگردیم و نخوشر آنست که در نگارش بسته گردد و کار دوستی  
 به همین پایه انجام پذیرد . انتهى

در ضمن همین مختصر که ذکر شد ملاحظه میشود که میرزا رضاخان چون از دلائل ابوالفضائل در نامه قبل سخت برآشفته بوده و سخنی نداشته چاره جز رسم دبیرین مضمببین که عبارت از تکفیر و گریز بزیر لوای وادیناست نیافته و باآنکه خود را از روشن فکران میدانسته ازاین شیوه شوم نیاسوده و در نامه ادبی سخنی از دین و آئین بمیان آورده است چه بجاست بیان جناب ابوالفضائل در جای دیگر از آثار خود که فرموده است : خدای آگاه گواه است که نگارنده در این مجالس عدیده و مناظرات کثیره برهان علما و امرا را جز سیف مسلول و مستند اهل بها را غیر از دلیل معقول نیافت .

باری جناب ابوالفضائل تا سال ۱۳۰۰ هجری نزد مانکچی صاحب منشی بود در این سال واقعه ای بوقوع پیوست که ابوالفضائل مدت ۲۲ ماه گرفتار شد و ایمن گرفتاری آن دورا برای همیشه ازهم جدا کرد چه میرزا ابوالفضل بعد از بیرون آمدن از حبس چندی در خاج طهران زیست سپس مسافرت نمود و مانکچی بنا بر آنچه صاحب گلدسته چمن نگاشته بعد از ۳۷ سال اقامت در ایران بمرد ویس از وی کیخسروچی بایران آمد و مؤسس انجمن زردشتیان یزد و کرمان اوست .

## ز ن اب در بوته امتحان

جناب ابوالفضائل بعد از ایمان یعنی از سال ۱۲۹۳ تا سال ۱۳۰۳ که طهران را ترک و در طریق تبلیغ و مسافرت افتاد بارها امتحانات عظیمه دید سه بار زندانی شد و یکبار بیای استنطاق رفت و مصائب دیگر دید بعد از اینکه ایمانش علنی شد و نوع مخالف یافت یکی آنانیکه بظاهر برای شرع و آئین دلسوزی داشتند ولی در باطن بمقام حضرتش حسد میبردند دیگر طلاب دنیا که مایل به اخذ اموال او بودند چه که مختصر اموالی که برادرها از ارث سرشار پدر بدو داده بودند بواسطه گرفتاری ایشان بامور تدریس و مطالعه بواسطه شخصی بنام محمد رحیم اداره میشد این شخص ایمان ابوالفضائل را بهترین و سیله تسلط بدان املاک و اموال نمود حيله ها اندیشید و توطئه ها کرد تا بارسوا کردن آن جان پاک بآرزوی ناپا خود رسید اول آنچه برای آنجناب بود نصیب دیگران شد چندی بعد برادر از گلپایگان آمده حتی اثاث منزل او را نیز چنانچه قبلا از لسان خود ایشان نقل شد برد و گویی تمام اینها ما مور آن بودند که به مساعدت هم حضرتش را عریان نموده و برای غرض و خوض در دریای حقیقت بی مانعش گذارند .

و اما حبسهای او یکی حبس اول است که در سال ۱۲۹۳ به تحریک مباشر مذکور و فتوای علما بوقوع پیوست این حبس گویا از ماه آذر آن سال شروع شد و در آن زمان کامران میرزا نائب السلطنه بود و جنابش را مدت ۵ ماه بدستور وی زندانی کردند . پس از این مدت حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر جنگ وساطت و جنابش را از زندان خلاص کرد (۱) بعد از خروج آنجناب بعضی علمای طهران بایشان مراجعه کردند که دیگر تا این حد اهانته کافی است خمیست شما در حضور عطا تبری کنید و دوباره بمقام خود رسید ولی معلوم است که این تمتی به قبول نرسید و آن شیفته وجه بهاتن بذلت تبری نداد .

بعد از این حبس مدت درازی آنجناب گوشه نشین بود و حشرش با احباب و نفوسی چون حاج سید جواد و مانکچی صاحب می گذشت و بوسیله کتابت امرار معاش مینمود گویا ضمن همین مدت بود که یکبار دیگر بیای استنطاق رفت ولی زندانی نشد و چنان بود تا سال ۱۳۰۰ هجری که سال فتنه عظمی بود رخ گشود .

### واقعه سال ۱۳۰۰

قضایای واقعه سال ۱۳۰۰ هجری را که در آن جمعی

از دوستان در نقاط مختلف ایران از جمله طهران ماخوذ و محبوس گشتند در تواریخ مختلفه نوشته اند و جناب ابوالفضل<sup>عل</sup> نیز آنرا در آثار خود مکرر یاد نموده و شرح جلسات مذاکره در مقابل حکومت را یکبار در کتاب فرائد و بار دیگر در رساله<sup>ه</sup> تاریخیه ای که ذکر آن در ضمن آثار جنابش خواهد آمد نگاشته است شخصی که خود را ( علی اصغر بهائی ) معرفی نموده کتابی مخصوص شرح قضا یا ای سنه در طهران نگاشته و در آن جزئیات امر را بیان کرده و گویا از خود نیز مطالبی استدلالی بر آن افزوده است این رساله که بکتاب استنطاق مشهور است نسخ خطی آنرا میتوان یافت .

اصل قضیه چنانست که در سال مذکور آقاسید مهدی دهجی که آنزمان در میان احباب و اغیار شهرت و اهمیتی داشت از ساحت اقدس بطهران ورود نمود و با ورود او حرکت و جنبشی در بین یاران پدید آمد و مجالس و محافل یاران گرمی و حرارتی یافت بنوعی که این گرمی و اهتزاز که برای احبای الهی کوشر بقا بود برای اعدای امر شعله نار جلوه نمود و سید صادق سنگلجی و نواب السلطنه کامران میرزا هر دو عزم را بدستگیری و آزار سید دهجی جزم نمودند و در ایمن ضمن و نفر از اشرار یکی موسوم به کربلائی محمد خبازود دیگری بنام غلامحسین با احبا<sup>نموده</sup> مراد<sup>ه</sup> و اسم جمعی را ثبت کرده نزد

ملا محمد رضای همدانی ( که مناظره اش با جناب ابوالفضا ثل قبلا ذکر شد ) بردند او نیز آنها را برداشته نزد ملا علی کئی که نزد شاه قرب و اهمیتی داشت آورد ولی ملا علی آنها را بخود راه نداد و به بهانه هائی از سر خود باز نمود آنها مأیوس شده صورت را نزد آقاسید صادق سنگلجی بردند سید پرسید اینها در باره من چه میگویند گفتند اینها معتقدند که شما خر دجال هستید که هر موی شما سازی زند و آوازی خواند سید صادق از شنیدن این گفتار فریاد و ادینا بلند کرده و عمامه را بر زمین زد و سیاهه را با کتاب امری که آنها آورده بودند نزد نائب السلطنه فرستاد نائب السلطنه که خود در صدد نقشه ای برای گرفتن سید دهجی بود آنها را از خود راند که من نمیتوانم بخاطر شما شهری را بهم زنم . بابی ها که بضزل شما نیامده اند و شما را اجبار به ترك دین نکرده اند شما از آنها چه میخواهید سپس گفت بروید هر وقت آنها در جائی جمع شدند خبر دهید مفتنین مأیوس شده برگشتند و برای جلب اطمینان احباب کتاب امری را برده بآنها دادند ولی دوستان دیگر آنها را بخود راه ندادند . چندی گذشت وسید سنگلجی نامه ای بشاه نوشته تمّای رسیدگی کرد و او نیز نائب السلطنه را مأمر جلب و اخذ

احباب نمود کامران میرزا چون از گرفتن سید دهجی مأیوس شده بود دستور اخذ جمعی از احاب را داد اول آخوند ملا علی اکبر و سپس جمعی دیگر را که به ۲۵ نفر بالغ بودند اخذ کردند در این موقع جناب ابوالفضائل در مجلسی در دروازه قزوین اقامت داشت لذا غلامحسین فوق الذکر با چند فراش بدانجا رفته آنجناب و استاد حسین نعلبند کاشی فوق الذکر را با کتب و آثار و عکس‌هایی که در منزل ابوالفضائل بود گرفته بردند .

این عده مدت بیست روز یا یکماه در منزل حکومت برای محاکمه اقامت داشتند در این محاکمه منظور کامران میرزا دو امر بود یکی اینکه بداند از مقربان درگاه شاه کسی در سلك اینها وارد است یا نه و دیگر آنکه بتواند سید دهجی را بدام آورد و بدین امر موفق شد یعنی در جلساتی که ترتیب میداد با احاب نوعی سخن میگفت که گوئی تحقیق در امر بدیع میکند سایرین با احتیاط سخن میگفتند ولی ملا محمد رضای یزدی خیلی بی پرده مذاکره میکرد .

در میان این عده سه تن از اهل فضل بودند که آن سه نیز غالباً در حضور شاهزاده حاضر میشدند . روزی شاهزاده بعد از مذاکره مفصل با ملا علی اکبر جناب

ابوالفضائل را بحضور طلبید و به او گفت . آقامی—رزرا  
 ابوالفضائل ملا علی اکبر تمام علما را ضایع کرد و زیر آب  
 معجزه همه انبیا را زد جناب ابوالفضائل بنواب والا فرمود  
 در باب علما که خودشان از بس حيله و تزویر بجهت  
 خوردن مال مردم کردند خدا آنها را رسوا کرد . ولی  
 در باب معجزه انبیا هرگز جناب آخوند منظورشان این  
 نبوده که سلب قدرت از انبیا کرده باشند منظور این بوده  
 که معجزه را بینه و برهان قرار نداده اند **والآ البتـه**  
 قادر بر معجزه هستید **نائب السلطنه** گفت دلیل برحقاً<sup>نیت</sup>  
 ایشان چیست جناب ابوالفضائل فرمود جمیع احادیث  
 و اخبار و آیات دلیل بر ظهور ایشانست اگر باور ندارید  
 بفرمائید چند نفر از علما حاضر شده گفتگو نمائیم  
**نائب السلطنه** جواب داد **الحق علم شما بیشتر از همه**  
**علماست ولی حیف بایی هستید .**

اینک شرح یکی از آن جلسات را از لسان خود ابوالفضائل  
 نقل میکنیم :

( در سنه ۱۳۰۰ هجریه مقارن ۱۸۸۲ میلادی—ه  
 که بدون هیچگونه سبب امت بهائیه در طهران و سایر  
 بلاد ایران مورد اخذ و حبس شدند و طمع سلب و نهیب  
 علما و ولایة گشتند شبی از لیالی شهر ربیع الثانی سنه



مذکوره امیرزاده والا نائب السلطنه کامران میرزا که آنوقت حکومت طهران و مازندران و سپهسالاری جنود ایران موکول به گماشتگان او بود نگارنده را به حضور خود احضار فرمود و قریب دو ساعت یا اکثر در این مسئله بهائیه مکالمت امتداد یافت و از هر در سخن بمیان آمد از جمله فرمود که اگر دولت ایران گاهی متعرض بابیه شود محق است و طوم نیست زیرا که پادشاه و رجال دولت حوادث سابقه این طائفه را فراموش نکرده اند و حروب ایشان را در مازندران و زنجان و نیریز از خاطر محو نداشته اند معروض داشتم که اگر چه صدور بعضی افعال مغایره در آغاز امر از طائفه بابیه جای هیچ گونه انکار و شایسته هیچ نوع از اعتداز نیست لکن اهل بها را بگناه بابیه مؤاخذ داشتن الحق اعجب و اغرب انواع حکومت و جموح در استبداد و غوایت است و مؤاخذه بری بجای مجرم خارج از هرگونه انصاف و عدالت این مسکینان که اکنون بقهر و سخط حضرت امیرکبیر گرفتارگشته اند اگر بر دیگران مجهول است برآن حضرت روشن و واضح است که نه با بابیه که به حزب ازل معروفند هم آئین وهم مذهبند و نه با یکدیگرهم عقیده وهم مشرب بلکه این فقرا هیچ یک از آنان را که با دولت حرب کرده به چشم خود ندیده اند و انتسابی بایکدیگر ندارند شما که والی این ملکید و مکرراً

معرض اخذ وحبس این طائفه شده اید و بر مقدار بعد  
عقائد فریقین آگاه هستید و شدت عداوت و کراهت و بغض  
ازلیه را نسبت به اهل بها میدانید از مثل شما والسی  
مطلع آگاهی شایسته است که مطلع شوید و دریابید که  
سبب اینهمه بعد و مجانبت و جفا و کراهت اختلاف در آراء  
و مسلک و روش و عقیدت است اگر اهل بها مسلک بابیه را  
می پسندیدند و بهمان روش سلوک میکردند ابداً مسؤرد  
جور و عداوت و جفا و منافرت بابیه واقع نمی شدند شما همین  
الواح و کتب جمال اقدس ابهی را که بفارت و اغتصاب از اهل  
بها گرفته اید و از تاراج بدست آورده اید بدقت بخوانید  
و به بینید که حضرت ابهی در جمیع الواح حزب خود را امر  
با طاعت دولت فرموده و با احترام ملوک و امرا و توقیر ارباب  
فضل و علما مامور داشته حتی ایشان را از تهریب صنایع  
از گمرک نهی فرموده است و از مخالفت قوانین دول ممنوع  
داشته است ... و خلاصه القول در این موضوع مطالبی  
در غایت راستی و صداقت عرض شد که اگر مستمع از تسویلات  
نمایم اهل عمام بغرض و عصیبت دینیّه متّصف و متّسّم  
نبودی هرآینه برای خود و دولت ایران نتایج گرانبها و  
فوائد عالیه اخذ فرمودی و عائله ملوکانه را مطاع ابدی  
اهل بها نمودی و لکن اسفاً چندان قلوب رؤسا بسبب

د سائس فقہا و تسویلات علما و عصبیت جاہلیت مفسوش  
 ومغمور بوده و تصورات محال در صحیفه خیال اکابر ملک  
 مرتسم و مسطور که ید بیضای موسوی و نفس روحبخش عیسوی  
 و معجزات نبوی مصطفوی موجب زوال آن نمیشد تاچه رسد  
 بمقال امثال ابوالفضل که آن امیرکبیر ویرا فی الحین در  
 دست خود اسیری مفلول میدید و روزی دو من بعد بسیف  
 انتقامش حقیری مقتول می پنداشت و لکن برنگارنده بشواهد  
 کثیره محقق است که اگرچه آنوقت اعراض مانع شد که مستمع  
 بر صدق عرائض این حقیر طفت شود لکن حال تحریر که  
 قریب بیست سال بیشتر از آن حوادث نگذشته است ضمیر آن  
 امیر کبیر اکنون بر صدق و راستی و کمال دولتخواهی این  
 فقیر واثق است ولولا خوف العلماء و العامة و العصبیت  
 الجاهلیه<sup>۱</sup> لسانش بر تصدیق جمیع آنچه عرض شد معتسرف  
 وناطق ( انتہی ) " (۱)

---

(۱) جناب رشید هزاری از مخلصین احبا از مرحوم میرزا  
 محمود فروغی نقل میکنند که گفت :  
 در اواخر ایام حیات کامران میرزا نائب السلطنه برای  
 دیدن وی بمنزلش رفتم بار داد وارد شدم او را دیدم  
 پیر و افتاده شده و در فراش نشستہ است سری بسختی بلند  
 کرده و گفت آیا شما فروغی هستید ؟ گفتم آری هستم ولی شما  
 آن نائب السلطنه نیستید نگاهی مخصوص بمن کرد و گفت باز هم  
 اگر وفائی یافت شود در بین شما هست که آمدہ حالی از من <sup>سید</sup> میرزا

و در جای دیگر چنین مینگارد :

( از جمله مجالس مذکوره روزی حضرت امیر کبیر این عبد فقیر را احضار فرموده و جمعی از اولیای امارت و اکابر مملکت در آن مجلس حضور داشتند امیر کبیر بعد از آن جلوس روی به این عبد نمود و فرموده یا ابا الفضل میرزا محمد رضای یزدی میگوید شما هر معجزه میخواهید تعیین نمائید و اعلان کنید و بتوسط تلگراف از محضر اقدس مسئول دارید و بلاشک حق جل جلاله آیت مسئوله را اظهار خواهد فرمود و قدرت خود را بر امت ظاهر و مکشوف خواهد داشت و علی فرض المحال اگر ظاهر نشد من نیز شمارا معاونت مینمایم و در طائفه بابیه را در جمع بلاد اشتهار میدهم عرض کردم البته جناب میرزا را که در محضر حضرت امیر بصداقت و استقامت در امر الله معروف است و شوقی است که باین تأکید و تشدد وعده میدهد و ابداً شکی و تردیدی بخاطر او و خطور نمی نماید فرمود رأی تو در این باب چیست و ترا چه بنظر می آید گفتم عرض من اینست که سبب تردید و تأمل شما چیست شما که در جمیع مجالس پس از انقطاع جمیع وسائل بمعجزات متمسک میشوید و متصل میفرمائید که اگر این ظهور ظهور موعود است چرا معجزه ای ظاهر نمی نماید اکنون که رؤسای این امر باین استقامت حاضرند و وعده اظهار میدهند

سبب تأمل شما چیست و مانع طلب کیست . لعمر الله حجّت  
 را بر شما تمام کردند و وسائل حجّت و پرهان خود را قوی  
 و قویم داشتند و شما غفلت میفرماید و پیاس خاطر کسانیکه  
 تحقیق الله اعدای دولتند در این امور خطیره جانب  
 حزم را مرعی نمیدارید و بالجمله در این موارد مطالبی  
 مذاکره شد که موجب حیرت و اعتبار ارباب استبصار است  
 و شرح آن منافی اختصار مثلا از جمله معروض داشتم که  
 یامولای گمان نفرمائید که حبس و قتل مانع نفوذ این امر  
 میگردد و عقائد دینیّه بزجر و منع تغییر می پذیرد بلی اگر  
 نظر بصیرت باشد قتل نفوس موجب مزید اعتبار این امر  
 شود و شدت منع سبب شدت میل خلق بتحقیق و استفسار  
 گردد اگر خیر خود و خلق را میخواهید بوسائط انصاف  
 متمسک شوید و منظر تحقیق نه معاندت در این امر نظر  
 نمایند شاید حسن زکری و نام نیکی از شما در متون  
 کتب باقی ماند و آنچه در وصف مکذّبین سلف گفته شده  
 است در باره شما گفته نشود . باری از این قبیل نصایح  
 خالی از غرض بسیار عرض شد و لکن رسوخ حسد و معاندت  
 رؤسای دینیّه و هجوم هواجس و خیالات و همیه مانع از  
 ملاحظه عواقب و تأثیر نصائح گشت تا آنکه مقتدر حقیقی  
 بساط های گسترده را منطوی فرمود و خیالات خام راناتمام

گذاشت و امر محقق<sup>ص</sup> که باقی ماند اینست که نه نفوذ امر الهی  
 بظلم و تعرض<sup>ص</sup> ممنوع گشت و نه ذکر این حوادث و قصص را  
 از متون کتب و دفاتر محو و زائل توان داشت ( انتهی  
 باری بعد از گرفتاری سید مهدی دهجی که کامران  
 میرزا تصور مینمود با اخذ او خدمتی شایسته بدولت و حکومت  
 نموده قرار بر حبس مظلومین نهادند و آنها را بزدان برده  
 بدست حاجب الدوله خونخوار سپردند در انبارسیه  
 مهدی دهجی و میرزا ابوالفضل و ملا رضا و ملا علی اکبر را  
 بیک زنجیر کشیدند و به امر حاجب الدوله آقا محمد  
 جعفر و استاد حسین کاشی را یکی ۸۰۰ و دیگری را ۵۰۰  
 تازیانه زدند ولی چندی بعد عده ای را رها کردند و ۱۶  
 نفر باقی ماندند .

انباری که محل حبس حضرات بود مرطوب بود و چندی  
 روز بعد از حوض حیاط راهی بدانجا باز شد و آب همه را  
 فرا گرفت بنوعی که مجبور شدند آنها را بیرون آورند  
 و لباسشان را خشک کنند در این موقع عکس هائی از يك  
 محبوسین گرفته فرستادند که هریک شرح حال خود را زیر  
 آن بنویسند سپس بنظمیه آمده استنطاق کردند در این  
 موقع وضع متغیّر شده گمان آزار بلکه شهادت احباب میرفت  
 محبوسین حکمت نمودند و هریک به مصلحت استنطاقی

پس دادند تنهاملاً محمد رضا گفت که من بهائیم و آرزو

دارم این ریش سفیدم بخون رنگین شود (۱)

جناب ابوالفضائل برای آقای نبیل الدوله حکایت کرده است

که شش ماه تمام هر روز خبر توطئه و تحریک دشمنان

(۱) جناب ابوالفضائل روزی در مجمع یاران مصرحکایت نمود که وقتی ما در زندان طهران بودیم هر روز که حاجب الدوله قدم بزند ان مینهاد ملاحظه میشد که جناب ملا محمد رضا به پیش او رفته با تضرعی رقت انگیز بیای وی افتاده و از او تمنائی میکرد و حاجب الدوله او را بشدت از خود میراند که این کارها بمن مربوط نیست بشاهزاده بگوئید چون روزی چند براین منوال گذشت احبا را بگمان اینکه ایشان از اوتمنائی مربوط به اصلاح امور ظاهره و یا خلاصی از زندان دارند شروع به ملامتش کردند که شما را با همه صبر و استقامت چه شده که به چنین غداری برای انجام مقصود خود متوسل میشوید ملا محمد رضا آب در دیده گردانیده گفت آنچه من از او تمنئی دارم مربوط با مور ظاهره نیست بلکه هر روز از او تمنئی میکنم که وسیله ای فراهم کند شاید این تن نحیف از این زندان بیمقدار بیرون نرود بلکه این خون بی ارزش بر خاک ریزد و این ریش سفیدم بخون خضاب شود و لیس حاجب الدوله هر روز مرا از خود میراند تا کی این تمنئا مقبول افتد .

میرسید و هر ساعت انتظار شهادت میرفت ولی ما خود را تماما به اراده الهی واگذارده بودیم .

مرحوم بصّار که مدتی مصاحبت جناب ابوالفضائل را داشته اند

از ایشان حکایت کرده اند که در ضمن آن هول و هراس شبی من در خواب دیدم که شمع در دست من بود که جلو افتاده میرفتم و دوستان دنبال من حرکت میکردند غفلتا شمع خاموش شد صبح همگی آنرا تعبیر بوقوع شهادت کردیم و به خاموشی شمع حیات تفسیر نمودیم ولی شب دیگر باز روئائی دیدم صبح به رفقا مزه دادم که دست عنایت الهی بلیه حتمیه ایرا از ما منصرف نمود . باری سبب خلاصی یاران و حفظ آنان دو امر شد یکی فوت فجائی سید صادق سنگلجی که سلسله جنبان این بلا بود و به نحو معجزه آسا بوقوع پیوست و دست حق او را اخذ نمود دیگر درد دلی که بناصرالدین شاه دست داد و علاج نشد و نذر نمود که اگر سکون یابد مجبوسین را خلاص نماید و همان شب آسایشی دست داد لذا مظلومان بلا دیده را که مدت ۲۲ ماه گرفتار بودند آزاد کردند و مهریک عبائی و وجهی دادند آنها وجه را به زندانبان داده و عبا را بدوش انداخته بی کار خود رفتند .

در کتاب سفرنامه مذکور است که حضرت عبدالبهاء

در باره خضوع حضرت ابوالفضائل صحبت میفرمود که



چون خبر صحت میرزا ابوالفضل آمده من خیلی مسرورم  
واقعا من راضیم که خود بیمار شوم و آنگونه نفوس مقدسه  
محفوظ مانند (۱) چقدر خوشم آمد و قتیکه در ارض مقدس  
مشرف شد درحالتیکه سید مهدی دهجی بارها در قضیه  
حبس طهران اظهار خدمت کرده بود چون به مناسبتی  
زکری حبس طهران شد جناب میرزا ابوالفضل فوراً در کمال  
سادگی گفت حقیقتش اینست که ماها هیچیک کاری نکردیم  
کار آنان بود که جناب ملا رضای یزدی کرد که در کمال  
شهامت و استقامت و صداقت مشهور شد و مسائل الهیه را  
بدون ستر و حجاب مقابل امر او شاهدگان ابلاغ نمود و  
چون به صدق و راستی مشهور شد وقتی که گفت بهائیان  
در امور سیاسی مداخله ندارند کلامش مؤثر شد ولی ماها  
بملاحظه صحبت میکردیم و نزد نائب السلطنه ایشان را  
صوفی و غالی میخواندیم ایشان هم واضحاً به نائب السلطنه  
میگفتند که حرف راست همین است این حضرات هم وقتی  
در خانه میروند و مجلس میکنند همین حرف های مرا میگویند  
بصداقت جناب میرزا ابوالفضل و استقامت جناب میرزا محمد  
رضای مرحوم چنان اظهار مسرت میفرمودند که بوصف نیاید  
انتهی

---

(۱) حضرت عهد البهائیه و قتیکه در امریکا بودند این تلگراف  
را راجع به میرزا ابوالفضل به مصر مخابره فرمودند ( اسباب  
راحت ابوالفضائل را مهیا نمایند او عبارت از نفس منست )

بعد از این واقعه جناب ابوالفضائل طهران را ترك گفت و برای رفع رنجهای زندان وضعف مزاجی که حاصل شد و هم برای رهائی از دست ظلمه زمان به قلمك مسافرت و هفت ماه اقامت جست و اوقاتی را در آن چشم فتنه جویان گذراند و از تاریخ نامه‌ای که به میرزا محمد حسین شریانی نگاشته پیدا است که در ۲۱ رجب ۱۳۰۲ آنجا بوده است ولی هنوز زخمهای گذشته التیام نیافته و رنج زنجیر بلا مرتفع نشده بود که کامران میرزا بهانه دیگر جست و آن فدائی جمال ابهی را بطهران طلبید و بزندان افکند این بار جناب ابوالفضائل مدت شش ماه در زندان نظام محبوس بود تا در ۳۰۳ هجری مطابق پنجم فوریه ۱۸۸۶ نجات یافت.

### ملغ منقطع

در این سال زندگانی ابوالفضائل در مرحله امتحانات شدید منقضی میگردد و هر چند آن جان پاك در سرتاسر حیات گرفتار دام بلا بود و سهمیم در خوان نعمت خدا الناز من سماء الفضل والمطا ولی آن امتحانات گهگاهی رخ مینمود و چندان شدید نبود در این موقع ابوالفضل زرب ناب بود غلی نداشت و آتش بلا غشی در وجودش باقی نگذاشت مرآت

تمام نما شده بود وجوهر استقامت و تقوی .

در لوحی که در شعبان المعظم ۱۲۹۹ بافتخارش نازل شده جمال قدم جل اسمہ الاعظم او را امر به قیام در مقابل اهل عالم و تبلیغ امر اعظم فرموده بودند آقای نبیل الدوله ذکر لوحی میکنند که در آن جناب ابوالفضائل مأمور تبلیغ شده بودند ولی آن لوح که به تقریر ایشان در سال ۱۳۰۰ نازل شده بود در سال ۱۳۰۳ بدست وی رسید شاید این همان لوحی باشد که تاریخ نزول آن ذکر شد در لوح مذکور قلم اعلیٰ مخاطباً آیاه چنین میفرماید  
قوله تعالی :

” یا ابا الفضل قم باسمی وقل بالحکمة والبیان یا ملاء  
الامکان تعالوا لا قصر لکم النبأ الاعظم الذی تزیین بذکره  
الزیر والالواح تعالوا یا اهل الارض لاریکم الافق الاعلی  
واسمکم نداء اللہ رب الارباب . یا ملاء المررضین فاتوا  
بما عندکم لا مر اللہ انه لا یغنیکم فی هذا الیوم الذی فیہ ارتفع  
صریر القلم الاعلی وندائه الاحلی من افق الکبریا ... الی  
آخر بیانه الاحلی .

جناب ابوالفضائل بعد از ذکر این لوح در کتاب فرائد

خود چنین اضافه مینماید .

( و اخیراً این عبد که اقل عباد حضرت مالك ايجاد محسوسست و بقطره ای از بحر ایقان مرزوق نظر بهمایون خطاب حضرت ربّ الارباب که مرقوم شد حاضر است که هر کس از هر طت ازطل موجوده بخواهد شفاهاً او کتباً در این امر اعظم نظر کند او را بادلّه واضحه که دین خود او به آن ثابت و مقرر است برحقیقت امر مبارك مطلع وآگاه نماید واگر از اهل فلسفه و قیاسات منطقیه است بادلّه عقلیه و اگر از اهل مجادله و مکابره است بادلّه الزامیه ملزم و ساکت گردانند لیتبیین الرشید من الغی والحق من الباطل والصحيح من الملّیل واللّه تعالیٰ علیٰ ما نقول وکیل ) انتهى

از این سال جناب ابوالفضائل حرکت و مسافرتهای خود را شروع می کند و در طی سالیان درازی در شرق و غرب عالم موفق به تبلیغ صدها نفر میگردد فتح ممالک مینماید و تصرف مدائن میفرماید که شرح آنها در ضمن این کتاب بتدریج خواهد آمد ولی در اینجا لازم است که وضع او را در این مسافرتها مختصراً روشن کنیم و از کلیّاتی که بعداً بجزئیات آن پی خواهیم برد پرده برداریم .

در این مسافرت ها آنچه قابل دقت و توجه است مقام انقطاع آن نفس زکیه است آنجناب با آنکه بعد از حبس های متوالی جز تنی نحیفه و جسمی ضعیف از حطام دنیا برایش نمانده

بود و نفوسی تقبل نمودند مصارف مسافرت‌های او را بپردازند  
تن بقبول این امر نداد . در ایام فراغت کتابت میکرد  
و بقناعتی محیرالمقول امرار معاش مینمود .

جناب سلیمانی از جناب حاج ابوالحسن امین نقل  
نموده اند که در آن ایام یکی از احبای متمکن بحضرت  
ابوالفضائل پیشنهاد کرد که ماهی پانزده تومان بگیری  
و بوکالت از جانب او بامو تبلیغ قیام نماید ولی ایشان  
فرمودند من به نیت اجرای امر جمال قدم شخصا بنشور  
نفحات الله میپردازم زیرا خود نیز مکلف به این خدمت  
میباشم و از طهران حرکت کرد . انتهى

این مطلب را نگارنده از نامه های آن جوهرانقطاع  
نیز که بدست آمده غالباً استنباط نموده و بیان انقطاعش  
در آن رقائم مؤثر در قلب هر خواننده ایست از جمله در نامه  
مورخ رمضان ۱۳۰۵ چنین مینگارد :

( فدوی توقع کمک و همراهی مالی از آنحضرت و سایر  
دوستان نداشته و نخواهم داشت چه بییقین مبین میدانم  
که رزق مقسوم و قبض وسط مقدر است . حتی در ایام  
سفر بنهایت تصریح و تأکید بکل اظهار داشتم که از بابت  
فدوی آسوده خاطر باشید نوعی دوستان را از جانب خود  
مطمئن کردم که هر یک چنان میدانند که فدوی وجهی که

در مسافرت لازمهٔ مخارج است حاضر دارم و از هر بابت آسوده و فارغ البال هستم و فی الحقیقه هم آسوده هستم الی الحال حق جل زکره این عبد را وانگذاشته است و فوق آنچه شایسته این معدوم است عنایت فرموده بکرم خود نه باستحقاق این عبد خلاصه کلام آنکه فدوی از این بابتها عرضی خدمت آنحضرت ندارم ) انتهى

و در نامهٔ مورخ ربیع الثانی ۱۳۰۵ چنین مذکور:

( پس از مرخصی از طهران فی الحقیقه خیال این عبد را فروگرفت که امروز ایام الله است برای رزق مقسوم که بید قدرت حضرت مقصود است و از هر چیز بانسان نزدیکتر است چگونه زیر بار وکالت توان رفت . الی الحال که حضرت غنی مفعال این عبد را وانگذاشته این ظلیل که از عمر باقی است نیز رجا چنانست که وانگذازد این عبد خود را قابل خدمت امر اعظم نمیداند و چنانچه دارای عالم به فضل خود نه باستحقاق این عبد توفیق قیام بخدمت عنایت فرمود البتہ جناب نائب و جناب عالی که موفق به معاونت مہلغین شده اید اجر جزیل و پاداش نیکو خواهید یافت علی هذا این عبد وجهی قبول نخواهد نمود و اگر هم این فقره موجب کدورت خاطر جناب نائب شود بحضور مبارک معروض دارند اگر اذن حاصل شد اطاعت خواهم نمود و چنانچه خود جناب نائب فدوی را معاف فرمایند بہتر

در هر حال از حق متعال مزید توفیق آنحضرت  
 و ایشان را خواسته و میخواهم و گمان نفرمائید که این  
 عرض از این بابت است که امور معاش این عبد از این بلا دور  
 برسد وضع سلوک فدوی را در همدان و کرمانشاهان از جناب  
 آقا محمد علی و جناب آقاسید مرتضی استفسار فرمائید  
 بهمه دوستان گفته ام که فدوی بهیچوجه از احدی توقعی  
 ندارم جز معاونت در تبلیغ در مقام و مکان ملاقات با اهل  
 طلب که اگر مطلقاً مراد در منزل خود این عبد باشد  
 خارج از قانون حکمت است و از احدی در این دو بلد  
 بهیچوجه وجهی ولو بعنوان قرض نخواسته ام و گاهی هم  
 احتیاج بمقامی رسیده است که در مقام فروختن بعضی از  
 طبوسات خود برآمده ام معذک بکسی اظهار ننموده ام  
 اگر مراسلت ببلا و جواب مکاتیب دوستان بگذارد بتحریر  
 آیات هم امر فدوی میگذرد عمده آنست که عرض شد الامر  
 بید الله یرزق من یشاء بغیر حساب ) انتهى  
 و بالاخره در مکتوب مورخ ربیع الثانی ۱۳۰۵ این  
 عبارات را که نافذ در قلوب است می نگارد .

( در خصوص وجه مرحمتی جناب نائب علیه بهاء الله  
 نمیدانم بچه لسان عذر بخوادم خداوند که عالم بر سر این  
 نفوس است خود شاهد و گواه این عبد است که بهیچوجه

دلگیری از ایشان نداشته و ندارم تا رشته عمر فانی قطع نشده است شاکر احسانهای آنحضرت و ایشان خواهم بود امروز کسانی که در نصرت امر الهی ببذل اموال و نفوس قیام دارند اجر ایشان از قلم الهی مرقوم و مکتوب خواهد شد که تصاریف ایام و دهور و تتابع اعوام و شهور آنرا از دفتر عالم محو نتواند نمود و جسارتی که در عدم قبول این عید نمود از این راه بود که عرض شد که از مرخصی از ارض طاء این اندیشه دامن گیر گشت که امروز یوم الله است برای رزق مقسوم که بحکم آیه کریمه *فَوَرَّبُّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنَّهُ لِحَقِّ* مثلما انکم تنطقون فرض و حتم است چرا شخصی متعمم و کالت شود و نام خود را از دفتر یقین و انقطاع محو گرداند و انگهی مثل این عید که بحمد الله غبار عیال و اطفال بر چهره این عید نشسته و پای خود را بحبل این تعلقات نیسته است در هر بلد و ملک که باشم لقمه نانی که بدان قناعت توان نمود در ریغ نیست علم الله که امثال این عید جان خود را بر سر دست گرفته و صلیب خود را بر دوش نهاده و در بلاد به تبلیغ امر حضرت مالک ایجاد اقدام نموده اند روزی نیست که صفوف اعداء هر مذہب و هر ملت در تدبیر اعدام یا نفی و اخراج ماها نباشند و نهایت معاندت را بهر قسم امکان یابند اظهار ندارند و هیچ ملک



مقام امنی برای این عباد نیست و در هیچ بلد آسایش از  
 فتنه و فساد نه مگر آنکه لب به تبلیغ نگشائیم و از امر الله  
 سخن نگوئیم و اینهم که امری است محال و کاری است  
 بغایت منافی نیت و خیال عباد حضرت ذی العزّ والجلال :  
 ز بند زلف چو زنجیر دست نگریزد

مگر کسی که خرد نسبتش کند بجنون  
 در لوحی از الواح عزّ نزول یافته ( یا ابوالفضل حضرت فضال  
 با تو بوده و هست ) منزل این کلمه مبارکه خود گواه است که  
 در هیچ ورطه پس از صدور این کلمه طیبه خود را فرو  
 مانده نیافته ام در هر حال عنایت حضرت ذی الجلال شامل  
 بوده و در جمیع امور نظر لطف و مرحمتش مراقبت فرموده و در  
 هیچ مقام این عبد را بخود وانگذاشته است و کفی بالله  
 وکیلاً و کفی بالله نصیراً ) انتهى

از آنچه تفصیل رفت دوستان عزیز بخوبی دریافتند که  
 این نفس نفیس با چه انقطاعی قیام نموده و با چه همّتی عالی  
 قدم در این راه نهاده است و در ضمن این کتاب مقامات  
 عالی تر از آن نفس زکیه در خواهند یافت و بویسته از  
 جان گذشتگان این ظهور واقف خواهند شد .

ابوالفضل در تمام اسفار کمتر حاضر بقبول دعوت دوستان  
 میگردید و بمنزل آنها میرفت و در اکثر شهرها غالباً با احباب

آشنائی هم حاصل نمینمود و این طریق را برای تبلیغ بهتر  
 میدید در کاروانسرای ورود مینمود و با مقداری نان خشک  
 که در سفره داشت و ظرف آبی که تهیه میکرد آب و تانی میخور  
 و افزون نمیخواست .

جناب ولی الله خان ورقا از لسان مبارک حضرت عبد البهاء  
 نقل میکردند که چون مقام انقطاع میرزا ابوالفضل بمیان آمد  
 فرمودند و چند سال در آمریکا بود حتی برای یکبار حاضر نشد  
 دعوت احبا را برای يك وعده پذیرائی قبول کند .

جناب نبیل الدوله در مقاله خود نوشته است که در  
 آمریکا هرگاه کسی هدیه ای از گل و یاسیوه جات جهت  
 جناب ابوالفضائل می آورد ایشان فوق العاده مکرر میشدند  
 و میفرمودند چرا اینطور بخود زحمت میدهند من فقط بنده ای  
 از بندگان حضرت بهاء الله هستم . بنده این قبیله  
 اظهارات خاضعانه را ترجمه نمیکردم زیرا میدانستم که  
 میهمانان ما فقط آنرا حمل بر تکبر خواهند نمود من از  
 صاحبان هدایا تشکر میکردم و بجناب ابوالفضائل علت  
 اینکه نمی توانستم بیانات ایشان را ترجمه کنم توضیح میدادم .  
 جناب ابوالفضائل چنانکه خواهیم دید در مدت عمر  
 خود همیشه سایر بلاد بود در مقامی قرار نمیگرفت و سکون  
 و سکت را گناهی عظیم تصور میکرد مگر وقتی که دیگر ضعف

مزاج او را احاطه نمود و حرکت از حضرتش سلب شد در این موقع نیز همیشه حسرت نفوس متحرک را داشت و آرزوی مسافرت و خدمت میکرد . . .

جناب ابوالفضائل روزی در رطبه تشریف آورده و بین احباب نشستہ بودند از جمله مطالبی که فرمودند این بود که اگر من قوت و توانائی داشتم البتہ افزون از یکماه در جائسی نمی ماندم بلکه دائما در حرکت بودم من بملفین بهائی را نصیحت میکنم که این طریقه بہترین طرق نشر امر الہی است آنها باید پیوستہ از شاخه ای بشاخه دیگر پرواز نمایند و ندای ملکوت را بگوش اهل استعداد برسارند

در بارہ قوہ تقریر و استدلال آن هیکل انقطاع و تقوی لازم نیست کہ شرحی در اینجا داده شود چہ این امر در ضمن مباحث کتاب روشن خواهد شد . آقای نبیل الدولہ نوشتہ اند کہ جناب ابوالفضائل در استدلال استاد کامل بودند . ایشان بدور اشخاص دیواری کشیدہ و آنها را محصور میکردند بطوریکہ ناچار بودند یا اظهارات ایشان را پذیرفته و یا بجهل خود اعتراف نمایند . دانشمندان از ہر طبقہ با ایشان مبارزہ فکری میکردند و لکن ہرگز ندیدم کہ جناب میرزا مغلوب شوند ایشان بتاریخ کلیسا و علوم دینی و ماوراء الطبیعہ اروپائی احاطہ کامل داشتند

جناب ابوالفضائل موفقیت های تبلیغی خود را مرهون  
 مناجاتی میدانست که حضرت بهاء الله بافتخار او نسازل  
 فرموده بودند قوله تعالی ( ترجمه از انگلیسی ) از خداوند  
 متعال خواهانم که ابوالفضل را موفق بتبلیغ حقایق الهیه  
 نموده و مکنونات علمش را بلسان حکمت و تبیان بر اهل  
 عالم مکشوف و عیان نماید وهوالمقدر الکریم . انتهى  
 این صحت را با ذکر عباراتی از نامه مورخ ۷ ربیع الاول  
 ۱۳۱۳ آنجناب که در شرایط تبلیغ مرقوم نموده به پایان  
 میرسد .

( اما آنچه از شرایط و تکالیف مبلغ استفسار فرموده  
 بودند بقول عرب <sup>۱</sup> والناس فیما یعشقون مذاهب <sup>۲</sup> سلق <sup>۳</sup> مبلغین  
 در مسافرت مختلف است و اما مشرب این عبد اینست گسه  
 بقدر مقدور باید مبلغ سبکبار و قلیل الزحمه و سبک روح و  
 متحمل باشد و از کثرت مزاحمت بدوستان اجتناب نماید  
 و از ادای فرایض و صلوات یومیه و دعوات مأثوره غافل نشود و  
 لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و حفظ مراتب تقوی را اهم  
 اسباب نفوذ قول و عزت نفس شناسد و از لوازم حکمت که در  
 متین مبلغ و حصن حصین امر است به هیچ وجه و هیچ حال  
 نگذرد تا بعون الله تعالی کلمه اش نافذ و عطش ناجح و  
 انجامش نیک گردد )

## سفرهای تبلیغی

جناب ابوالفضائل در مدتی افزون از سه سال که قدم در طریق تبلیغ در ایران نهاد یعنی در ماه جمادی الثانی سال ۱۳۰۳ این مسافرت هاشروع و در ۱۷ ذی قعدة ۱۳۰۶ که ایشان از ایران بیرون رفتند این سفرها بانجام رسید در این مدت باکثر نقاط مهمه ایران سفر کرده و در هر جا موفقیت هائی بحسب مقتضیات محل بدست آورد نقاطی که ایشان در ایران سفر نموده اند معلوم بوده ولی تعیین خط سیر جنابش کاری مشکل بنظر میرسید چه اولاً تمام آنهائی که ذکر مسافرتهای ایشان را نموده اند فقط از نقاطی که رفته نام برده اند و ترتیبی ذکر نکرده اند تنها وسیله ای که برای نگارنده در حل این مشکل در دست بود نامه هائی بود که آنجناب از نقاط مسافرت خود نوشته است ولی این نامه ها نیز دارای دو نقص است یکی آنکه مخاطب و محل وی در صدر نامه مشخص و معلوم نیست دیگر آنکه نام محلی که این نامه از آنجا تحریر شده در ذیل نامه ذکر نگردیده ولی نامه های او که دارای تاریخ تحریر در ذیل آنست در این مکاتیب

گاهی اسم اشخاصی برده شده و یا از وضع محل زکری  
 بمیان آمده و یا اسم محل بمناسبتی یاد شده که باین  
 قرائن ممکن است از آنها در تعیین خط سیر جنابش استفاد  
 نمود و نگارنده نیز از همین طریق بعد از مکالمه طولانی  
 که در آن نامه ها نمود توانست خط سیر مسافرت جنابش را  
 که زیلا به ترتیب از آنها نام برده و شرحشان را مرقوم مینما  
 تعیین کند .

باید دانست که جناب ابوالفضائل در سفرهای خود  
 محض رعایت حکمت میکوشیده که خط سیر و محل اقامتش  
 مخفی باشد و از اشخاصی که میخواستند محلش را بدانند  
 عذر این مسئلت را میخواست و این میرساند که مبلغین  
 اولیّه این امر نازنین تاچه حدی محاط به بلایا بوده اند  
 و چگونه همیشه در خوف و رجا چه که چشمان فتنه جوی  
 اعدا پیوسته مترصد و مراقب آن نفوس مبارکه بود و آنها را  
 همه جا تعقیب مینمود . در نامه های ایشان مطالبی در  
 این باره موجود است . از جمله در محلی مینگارد .

( در تعلیقه سابقه مرقوم فرموده بودید که محبوس  
 معظم جناب حاج میرزا حیدر علی جوپاشده اند که این عید  
 در کجاست قربانت شوم همه در کمال جدّ تفتیش خواهند  
 نمود حضورا بسرکار عرض کردم که اگر ایشان چنین چیزی

نوشته اند بنویسید نمیدانم لکن از جهت او خاطر جمع باشید ... درست ملاحظه فرمائید بنده هیچوقت جوپا نشدم جناب ج به کجا توجه نموده اند و یا جناب آخوند کجا هستند ستر محل توجه امثال ما خود از لوازم حکمت است )

در صفحات آینده در ذیل ( سفر آذربایجان ) عبارات دیگری از ایشان در این خصوص نقل خواهد شد که بیشتر مؤید و شارح مطلب خواهد بود .

### قم و کاشان

جناب ابوالفضائل در سال ۱۳۰۳ ماه جمادی الثانی از طهران حرکت نموده و بمحرم اصفهان اول وارد مدینه قم شد . در این شهر چیزی اقامت ننمود و از آنجا یکسر بکاشان رفت مسافرت ایشان بکاشان دو بار بوده است یکبار در این سال و بار دیگر در سال ۱۳۰۶ که شرحش خواهد آمد جنابش در یکی از رقائم خود که در ۲۱ رجب ۱۳۰۳ از کاشان باصفهان نوشته چنین ذکر نموده :

( شهر حال را با حالت مرض و نقاهت وارد کاشان شدم و در کاروانسرای عباس بیگ که در محله پشت مشهد

واقعت منزل گرفتم لکن جعبهٔ نوشتجات و کتب را در خانهٔ جناب آقا محمد هاشم برادر مرحوم پهلوان رضا فرستادم هر چند جناب مشارالیه اخوی ایشان اصرار فرمودند که منزل فدوی خانهٔ ایشان باشد بملاحظه اینکه چون قصد اصلی این لاشیئی بیشتر مراد و تبلیغ خارج است تا حال قبول ننموده تا من بعد چه شود معذک همه روزه ملاقات و شرفیابی خدمت احبائه الله دست میدهد و مراد بر وجه حکمت صورت میگیرد و انشاء الله من بعد هر چه وقوع یافت معروض خواهم داشت ) انتهى

و در کتاب کشف الغطاء در ذکر مسافرت اول خود  
بکاشان چنین حکایت میکند :

( در سنه ۱۲۰۳ هجریه این عهد در کاشان بود ... و نتیجه ای که در این مدت که نزدیکی یکماه ونیم امتداد داشت برای من حاصل شد اکتساب دو فائده بود اول آنکه نه روز بقرای قصر مسافرت نمودم و قرای آن کوهستان را که بکثرت گل سرخ و تجارت گلاب شهرت دارد زیارت کردم ... دوم آنکه در یکماه باقی در کاشان با کسانی که شرف لقای نقطهٔ اولی جل زکره را دریافته و از حوادث مطلع بودند ملاقات کردم و مطالب نفیسه که در طی کتاب عرض خواهم شد مسموع داشتم )



از بودن جنابش در سفر اول کاشان بهیچ وجه  
 ذکر شد اطلاعی در دست نیست و بعد از مدت یکماه  
 ونیم در اواخر شعبان از کاشان باصفهان حرکت نمود  
 مشارالیه در این سفرها الاغی همراه داشت که وسائل  
 لازمه از قبیل کتب و آثار یا ظروف و وسائل غذا و چای  
 را بروی آن بارکرده براه می افتاد .

### اصفهان

جناب ابوالفضائل در اصفهان مدت چند ماه اقامت  
 داشت و موفقیت های زیادی از لحاظ تبلیغی حاصل کرد  
 با بعضی علما و بزرگان محل در مقام مناظره و مباحثه برآمد  
 ولی در این مدت بجنابش چندان خوش گذشت و ایمن  
 بواسطه جریاناتی بود که در مدت اقامت ایشان در اصفهان  
 به وقوع پیوست که از جمله اخذ چند تن از احباب در یزد  
 و آوردنشان باصفهان بود در یکی از رقائمشان چنین  
 مرقوم است :

( اما در خصوص فقره یزد ده پانزده روز قبیل از  
 تلگرافخانه خبر رسید که چند نفر را در یزد باین اسم  
 گرفته اند و حسب الامر می آورند باصفهان فدوی محض

استماع منع از انتشار این خبر نمود و سه یوم قبل خدمت محبوب معظم جناب مقصود روحیفداه مشرف شدم روزنامه طهران را بفدوی نمودند که مرقوم شده بود در یزد درویش حکاک شبها مردم را دور خود جمع مینموده و در اضلال آنها سعی بوده است پس از استحضار او را از شهر اخراج نمودند و مذکور داشتند که حضرت والا از واقعه یزد متغییرند که چرا حضرات بصراحت مردم را دعوت میکنند و موجب شورش ملاحا میشوند خلاصه آنچه فدوی ازخارج و داخل ملتفت شده اینست که این اوقات بواسطه اینکه انقلاب شیراز با اسم ملاحا تمام شده و مستر پیروس کشیش پروتستانی هم بشدت معارض حضرت والا شده است بنوعی که گویا امر بتحکم منجر شده حضرت والا خیلوی ملاحظه دارند و میخواهند علمای بلاد محکوم خود را مایل و منجذب خود فرمایند لهذا در این مورد برای دوسه نفر مظلوم علمای یزد و اصفهان را از خود نخواهند رنجانید و جناب حاج سیاح هم تشریف ندارند . الا مل مقطوع الا من الله . معذک که اگر حضرات حین ورود اقرار نمایند باز انشاء الله بحسن کفایت حضرت والا چاره خواهد شد فدوی از هرجهت مراقبت دارد که بلکه بعون الله امر بخوشی بگذرد لکن آمدن خود فدوی هم

باصفهان بعلما رسیده است و گفتگو در شهر هست تا بعد چه شود از جناب عالی طتمس هستیم که احباب این ارض از دعا فراموش نفرمایند شاید شمل جدید الاجتماع ارض صاد مجدداً متفرق نشود و قدرت محیطه الهیه کما شاهدانها کرا را این مهم را کفایت فرماید ... حضرت والا فرموده بودند خدا کند اینها مثل میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین اقرار نکنند یعنی در صورت عدم اقرار میشود اصلاح نمود باری هنوز که حضرات را وارد ننموده اند تا از پس پرده غیب چه رخ نماید . سحر تا چه زاید شب آبستن است . کاغذ منتهی شد و شب منقضی گشت و شمع باآخر رسید لکن مطالب بسیار است ... )

بعد از آوردن آن چند نفر جناب ابوالفضا غل باوجود تنهایی و بی معاونی که از آن مکرر یاد می کند خیلی صرف سعی نمود تا اولاً حکومت و مسئولین امور را و دار بصا کند ثانیاً احبا را و دار باعانت محبوسین فرماید و ثالثاً دوستان اصفهان را که او در عرض مدتی توانسته بود بفرموده خودش ( شمل جدید الاجتماعی ) از آنها فراهم سازد تسلی دهد و موجب اطمینان شود رأفت و محبتش بجائی میرسید که گاهی بدست خویش غذا تهیه میکرد و برای آنها میبرد در حالیکه در آن ایام خود بسیار

بسختی امرار معاش میکرد. آقای نصرالله فردوسیسان از پدر خود عبدالخالق که از قدمای احبای نجف آبها در اصفهان بوده و در آن زمان جزو قزاق های حکومتی در شمار می آمده است روایت مینمود که من در اصفهان بودم که مظلومان یزد را آوردند و فوج ما را بدستور حاکم بمصرف کرده دستور دادند که آب دهن بصورت آنها بیندازیم مراتب استقامت و خلوص و تحمل و بهاشقت آنان و قساوت اهل ظلم و عدوان در این عمل شنیع بجائی رسید که مرا تحمل از دست رفته خود را بکناری کشیدم و با قلبی ملتهب بحضور جناب ابوالفضائل شتافتم و با دیده گریان حکایت حال آنان نمودم جناب ابوالفضائل را بمکس تصورم در تمام مدت استماع بهاشقت و بشارت در جبین هویدا و لبخندی ملیح در لبانش پیدا بود چون سخن من که بتمام دقت و متانت بدان گوش داده بود تمام شد گفت آیا جز شما کسی دیگر در آن میدان بود گفتم آری اکثریت مردم شهسوار در آنجا حاضر و وضع رقت انگیز آن مظلومان را بچشم خود ناظر بودند. از این سخن ایشان را حال دگرگون شد و با وجهی افروخته و هیمنه ای تمام و لحنی نافذ فرمود یا عبدالخالق شاد باش که حدوث این امور برای اتمام حجت بالفه الهیه است و ظهور و عود محتومه سماویه

حقّ جلّ جلاله را اراده بر آن تعلق یافته که بارسوائی ظاهری دوستانش که عزّت ابدیّه حتمیه در دنبال آنست حجّت را بر خلق خویش تمام نماید و خلائق را در محل حشر و حساب آورد . طبل شیدائی احبایش را بر سر بازار زنند و قاطبه اهالی را بصوت آن جمع نموده و با اظهار مظلومیت کبری از آن قربانیان میدان وفا حجّت را بالغ و امرش را ظاهر و بهانه را مرتفع فرماید تا کسی در موقع اخذ و عذاب دم از عدم اطلاع نزنند و خود را جاهل به جلوه ظهور شمارد خلاصه مطالبی در این خصوص ادا فرمود و سایر حاضرین را حزن به سرور و اندوه به نشاط و حبور و یأس به شکر نعمت ربّ غفور بدل گشت . انتهى

در آنزمان از اجزای حکومت شخصی بنام حاجی سیاح افندی در اصفهان می زیست که خود را به تبلیس و تدلیس بهائی جلوه داده و میخواست بوسیله آنان به منظور هائی نائل شود مخصوصاً در قضیه فوق الذکر نیز با و زیاده مراجعه میشد و بعضی سخنان او را باور میکردند این شخص خیلی میکوشید که خود را بابوالفضائل نزدیک نماید ولی جناب ابوالفضائل دارای فراست ایمان و زیرک تر از آن مینمود که در دام وی افتد و در این قضیه اشخاصی را

پیش او میفرستاد و از اظهار حبّ وی استفاده برای رهائی  
مظلومین میفرمود و هر وقت ملاقات دست میداد بفرموده  
خودشان ( کمال مراقبت را داشتند تا مغلوب پلنتیک  
ایشان نشود ) (۱)

حتی خود ظل السلطان نیز خیلی بظاهر اظهار  
محبت برای سوء نیت میکرد ولی حال او بر جناب ابوالفضائل  
مخفی نبود در مقامی مینویسد :

( ... خلاصه از این گونه عبارات در نمره این هفته  
مجلّه فرهنگ اصفهان ثبت و طبع شده است و باعتقاد

(۱) حاج میرزا حیدر علی اصفهانی در باره سیّاح مذکور  
در بهجت الصدور چنین نوشته است :

( در اصفهان فانی در خارج شهر در تکیه میربود و  
معدودی از احباب معاشرت مینمودند و جناب حاج سیّاح  
که در حقیقت اول وزیر و محرم حضرت والا ظل السلطان بود  
و امید خود که میخواست این حزب را ظالم کند حضرت  
والا را بدین حزب مظلوم رایگان نموده بود بسیار مراوده  
مینمود و او هر چه خواست فانی را بفساد تطمیع کند و فانی  
او را بر صلاح امیدوار نماید نشد و هشت نه سال فانی  
و احباب به این وبال مبتلا بودیم بسیار هم به همین مقصود  
مسافرت نمود حتی بساحت اقدس هم مشرف شد و چگون  
از این امید مقطوع شد چه ازیت ها و جفاها که نمود )

جناب مدیر این مقدمه آنست که اگر حمایتی از مظلومیمن  
 بشود محل ایراد و مورد تهمت نگردد لکن ( زمن پرس  
 فرسوده روزگار ) که درخت حنظل شکر نیارد و از شوره  
 سنبل نروید دامن شجره طعمونه از دماء طیبه شسته  
 نخواهد شد و قاطع برومند غصن شجره علیه علویه شجر مشر  
 نخواهد گشت انظر ثم اذکر مانطق به الروح و اما بنوالطوك  
 فیطرحون فی الظلم الخارجیه )

و اما موفقیت های تهلیفی جناب ابوالفضائل در اصفهان  
 زیاد بود و همان بود که باعث ماندن او چند ماه در آنجا  
 گشت مرحوم حاج میرزا حیدر علی اصفهانی در بهجت الصدور  
 نوشته است :

حضرت محبوبی ابی الفضائل روحی لرشحات قلمه الفدا  
 اصفهان را بمقدم شریفشان مزین و چون گلپایگان از توابع  
 اصفهان و در اصفهان هم تحصیل فرموده بودند طلاب  
 بزرگ مشهور و علما ایشان را خوب میشناسند و ملاقات  
 نموده اند و دیدند این شخص شخص قبلی نیست و در فضل  
 و علوم و فصاحت و بلاغت مشهور و در درجه اولی مذکور  
 آنوقت قطره بود حال دریای ملامت زخار است آنزمان  
 زره بود و حال آفتاب درخشنده نوار. یکی از مشاهیر  
 مسلمه متبحرین در علوم و فنون و نطق و بیان در باره

ایشان بعد از ملاقات زکر نموده بود که این شخص را اینقدر مسلط در تقریر و بیان و مقتدر در اظهار حجّت و برهان دیدم که اگر صد هزار مثل من بلکه يك میدان شاه مطواز علمای بزرگ شهیر باشد چون خروس علمای بزرگ را چون ارزن برمچینند و بلع مینماید نفسی قوهٔ مقابلی ایشان را ندارد این حکایت محض تیّس و تبرک زکر شد ( انتهى )

جناب سرهنگ عنایت الله سهراب در کتاب ( چگونگی بهائی شدم ) که تازه تألیف کرده اند ملاقات مستر پروس کشیش مسیحی را که شاهزاده از او حساب میبرد و او به تحکم با ظل السلطان سخن میگفت با جناب ابوالفضائل چنین نوشته است :

از پدر شنیدم موقعی که جناب آقامیرزا ابوالفضائل گلپایگانی در اصفهان بودند بر حسب تقاضای یکنفر از احبای آنزمان با دکتر پروس که گویا اولین کشیش پروتستان بوده که برای تأسیس کلیسای پروتستان و شعبه تبلیغات مسیحی با اصفهان آمده است ملاقاتی میکنند آنزمان مصارفی با موحشترین قحطی و سختترین زمستان بوده و موقعی بس مناسب برای بذل اعانات و دستگیری از قحطی زدگان و بینوایان و ملاً " ستممین را متری فراهم بوده است



هنگام ملاقات پس از تبادل تعارفات از موضوع امر بهائى سخن در میان میآید ابوالفضائل بشرح ذیل بسئوالات پرداخته می‌پرسند .

آقای دکتر بفرمائید اقتدار مالی شما تاچه حد است ؟  
 دکتر جواب میدهد از موقعی که باصفهان آمده ام تا این تاریخ نزدیک به یک کرور تومان برای اعانت فقرا و قحطی‌زدگان صرف کرده و قدرت مالی من آن مقدار است که اگر چندین برابر این مبلغ لازم شود هیچ گونه اشکال و محظوری ندارم سئوال میکنند : اقتدار سیاسی شما چگونه است ؟  
 جواب میدهد : اقتدار سیاسی من تا حدی است که اگر کلیسای مرا متعصبین اسلامی به بندند من شخص حکمران اصفهان را که پسر پادشاه ایران است ملزم می‌کنم تا به دست خویش آنرا باز کند .

سئوال می‌کنند اقتدار علمی شما تاچه حد است .  
 دکتر جواب میدهد گذشته از اینکه مدارس عالیه را پیموه ام در مهد تمدن دنیا یعنی انگلستان پرورش یافته ام دیگر خودتان مدارج علمی مرا قیاس خواهید کرد .  
 سئوال می‌کنند : با وجود این اقتداراتی که داشته اید تا کنون به تبلیغ چند نفر بدیانت مسیح موفق شده اید .  
 جواب میدهد : تقریباً ۳۰ نفر .

سؤال میکنند به چند نفر آنها شخصاً اطمینان دارید  
که در ایمان به دیانت مسیح ثابت قدم و استوارند و از روی  
کمال خلوص عقیده مندند ؟

دکتر بعد از اندکی تأمل اظهار میدارد به ده پانزده  
نفر آنها اطمینان کامل دارم

سؤال میکند : آیا اطمینان دارید که اگر این ده یا  
پانزده نفر در آزمایش افتند تا پای شهادت و جانبازی  
همه حاضرند ثابت قدم بمانند ؟

دکتر باز پس از تأملی جواب میدهد دوسه نفر آنها را احتمال  
میدهم استقامت کنند .

جناب ابوالفضائل میفرمایند حال اگر اجازت فرمائید  
من نیز وضع خود را از هر جهت برای شما حکایت کنم .

دکتر اظهار میدارد باکمال میل حاضرم مطالب شمارا بشنوم  
ابوالفضائل اظهار میدارند : اعتبار و اقتدار مالی من  
بقدری است که اکثر اوقات را بمهمانی رفقای خود که آنها  
نیز استطاعت مالی قابل زکری ندارند بسر میبرم و در هنگام  
سافرت نیز بکمک این قبیل رفقا سفر خود را بنپایان  
میرسانم و اقتدار سیاسی من آنگونه است که اگر مردم بمن  
ظن حاصل کنند که من بهائی هستم بدون چون و چرا مرا  
در ملاء عام قطعه قطعه میکنند و نه تنها مسئولیتی متوجه

مرتکبین نیست بلکه مورد تشویق حکومت نیز واقع میشوند  
 و اما اقتدار علمی من اینست که هرچند علوم متداوله  
 اسلامی را خوانده و مطالعاتی دارم مع هذا مولود بیک  
 محیط سراسر جهل و بیخبری هستم با این حال نزدیک  
 بیک ماه است در این شهر وارد شده با قریب بیکصد نفر  
 صحبت نموده که در حدود بیست و چهار نفر آنها بدیانت  
 بهائی تصدیق و چند نفر آنها برتبه شهادت رسیده و بقیه  
 هرساعت در آستان جانبازی بانتظار نوبت خود میباشند  
 حال آقای دکتر از شما میپرسم روح القدس نزد شماست  
 یا نزد من ؟

دکتر که چنین انتظاری را از نتیجه سؤال و جواب با  
 ابوالفضائل نداشته دچار تزلزل خاطر شده بعد از انقضا  
 وقت با ایشان خداحافظی گفته تکمیل صحبت را بوقت  
 نامعلوم دیگری موکول میدارد . انتهى

این حکایت جناب سهراب باصحت کلیات آن کسه  
 نگارنده از دیگران نیز شنیده داشت تصور میروود در جزئیات  
 اشتباهاتی در روایت رخ داده باشد که خواننده خود  
 ملتفت آن تواند شد اما مستر پیوس یکبار دیگر نیز در تبریز  
 با جناب ابوالفضائل ملاقات نمود که شرح آن بیاید :  
 اینک یکی دیگر از خاطرات تبلیغی جناب ابوالفضائل را در

اصفهان که خالی از حلاوتی نیست نقل مینماید تا معلوم شود آن جان پاک گهگاه باچه مشکلاتی مصادف میشده در یکی از رقائش از اصفهان چنین مینویسد :

( دوسه هفته قبل جناب یوزباشی ووکیل محمود یکنفر سلطان دسته موزیکچیان مخصوص را که بظاهر جوانسی آراسته و معقول و مشمول الطاف حضرت والا بود بدون اطلاع این عبد از چگونگی حالات او آوردند نزد فدوی و صحبتی با او شد بعد از دوسه شب در خانه جناب آقا سید هاشم معلوم شد که مشارالیه در بد و امر بچه رقاصی بوده و بهمین جهت مورد لطف خاص آمده محض استماع نوعی رشته خیالات این عبد گسیخته شد که اگر ممکن بودی همان شب از اصفهان خارج میشدم و اهل مجلس بخصوص جناب آقامیرزاهادی متصل دلداری میدادند و میفرمودند مگر شما بقدرت و تقلیب الهی معتقد نیستید مشروط که این مرد تصدیق کند و خیلی خوب شود هرچه فدوی عرض کردم که آقایان من امرالله جنتی است که آلودگان را در آن راه نیست جل جناب الحق ان یکون شریمة لکل وارد این امر اقدس انزه اعظم وجودی را پذیرد بنهایت مقدس و قلبی از شوائب ریب منزّه و از نامیم اخلاق و نتایج اعمال مجرد در هزاروسیصد سنه قبل از این در کتاب صبین فرموده

ان الله لا يهدي القوم الفاسقين آیا وعده الهی را کذب دانسته یا کتب سماوی را مجعول شمرده اید خلاصه فردای همان شب از خانه جناب سید که بیرون آمدیم در میان بازار بجناب یوزباشی ناشی رسیدیم مشوش و پیریشانجا که سلطان اعراض کرده و بقال و قیل انجامیده میخواستند بحضرت والا عرض کند شما چند یوم مخفی باشید تا به <sup>بینیم</sup> چه میشود گفتیم یا للعجب ما کذب الفؤاد ما رأی امر باخفا مثل تبلیغ او مینماید جناب میرزا هادی از خجالت و عجب ساکت ماند بهر حال بعنایت الهی همان چند یوم سلطان مرقوم مامور بشیراز شد و رحمت سابقه الهیه شرّ او را کفایت فرمود )

جناب ابوالفضائل در این مدت وقت خود را تماماً در اصفهان صرف نمی نمود بلکه بقری و قصبات اطراف نیز مسافرت میکرد که از جطه آنها نجف آباد بود مرحوم <sup>س</sup> ملا محمد باقر هائی نجف آبادی حکایت نموده است که جناب ابوالفضائل بارها بنجف آباد آمدند در این سفرها خری همراه داشتند که خورجین بروی آن انداخته و وسائلی از قبیل قوری و سماور و استکان و قابلمه در آن میگذاشتند که مزاحم کسی نشده باشند ولی بعضی اوقات ایشان را با جبار بمنزل میبرد م بخاطر دارم روزی بیبهانه

اینکه میخواهند برای گردش بصحرا بروند خر و اناثیه خود را برداشته بیرون رفتند بعد معلوم شد که در کنار نهری در خارج نجف آباد نشسته مشغول شستن و خشک کردن لباس های خود بوده اند و راضی نشده اند زحمت باهل منزل دهند . انتهى .

در آن زمان در دولت آباد اصفهان جمعی از بابیه فی الجمله فعالیتی داشتند لذا جناب ابوالفضائل مکرر بدانجا مسافرت فرمودند از جمله در نامه ای چنین مینگارند :

( در شب جمعه ماضیه باتفاق محبوب معظم جناب

آقاغلامرضا برادر فرخنده اختر جناب حاجی علی چنین بآن قریه رفته بودم و تفصیل براین نهج واقع شد که غروب پنجشنبه بملاحظه حکمت عازم آن صفحه شدیم تقریباً سه از شب گذشته وارد شدیم احباب منتظر ورود و مجلس آراسته بود لکن از جهت کسالت راه و انقضای لیل بملاقات احباب اکتفا رفت فردای آن روز سلسله مرآتیه را اخبار داده عصر يك روز حاضر شدند و صحبت نوعی معقولانه جاری شد که موجب امتنان آن فئه واستمجاب احباب گشت شب شنبه را در خانه جناب آقانصرالله بودیم و پنج شش نفر مرآتیی آمدند و تا نزدیک بصبح بمطالعه و گفتگو منقضی شد شب يك شنبه راهم در آن قریه توقف رفت و قریب بیست نفر از

آن طائفه حاضر شدند و از هر قبیل مکالمه در میان آمد و بر وفق عشیه سابقه تا نزدیک طلوع صبح بمکالمه و مباحثه اشتغال رفت در آن بین از شهر خبر ورود مأخوذین یزد رسید محض استماع عازم شهر شدیم و بتدبیر اصلاح این امر مشغول شدیم عصر آن یوم دوسه نفر مرآتیهای آن قریه بشهر آمده بودند و با جناب آقاغلامرضا ملاقات کرده بودند و زیاده از حد اظهار میل بملاقات فدوی نموده بودند و صریحاً اظهار داشته بودند که اگر فلانی يك دو هفته شبهای جمعه را بآن قریه بیایند و عصر مراجعت نمایند تفرقه کلی در این فئه واقع میشود ... انشاء الله اگر عنایت محیطه الهیه شامل شود که انقلاب در این ارض واقع نشود یکی دو دفعه دیگر این عید بدان قریه برود اثر کلی در جذب نفوس مستمده خواهد شد )

از رفتن جنابش بنقاط دیگر اصفهان اطلاعی نیافتم آنچه مسلم است با احبای آباده مکاتبه داشته و برای مرحوم سراج الحکماء آباده ای نامه مهمی از اصفهان نگاشته که مطالعه آن موجب صرت دل و جان است از جمله عبارات آن نامه اینست :

( یا فخر الاخیار بجمال مختار قسم که هنوز اکثر  
دوستان از عظمت این ظهور اعظم استحضار حاصل ننموده اند )

و فوائد این یوم عظیم را ندانسته اند . اخنوخ هفتم  
پشت آدم اخبار از این ظهور اعظم باین عبارت محکم  
فرموده که می آید خداوند عظیم و ظهور میفرماید پروردگار  
بزرگ با هزاران هزار مقدس تا بر همه حکم فرماید و بی دینا  
بر همدستی الزام فرماید امروز است که مصداق این وعده  
ظاهر شده و آفتاب الهی برای ابراز ماهوالمستور طالع  
گشته اگر عنایت کبری نفسی را بخلعت تقدیس بیاراید  
از اصحاب ظهور و وسایط ابلاغ فیض مکمل طور محسوب آید  
و اگر العیاذ بالله نفسی باوراق اشجار ضعیفه دست برد و  
بمحرمات مرتکب گردد و از پیشگاه اقدس ربّانی مردود شود  
و چنانچه در عبارت اخنوخ است بگناه خود الزام یابد در  
جمیع کتب مقدسه و صحف الهیه مکتوب و مرقوم است که  
ایمان بی اطاعت مقبول نخواهد شد و حسن عقیده بی حسن  
اعمال نجات نخواهد بخشید . بجمال معبود و طلعت  
حضرت مقصود قسم که اگر این وجوه های افروخته احباء الله  
بصفات عالیه و اطوار سامیه آراسته گردد و احکام الهیه در  
میان احباب معمول و مجری شود امر مبارک الهی در نهایت  
سرعت در عالم نافذ گردد و باندک دقت بر کل امم غالب آید  
دعوت الهیه است نه دعوت نبویه و ظهور کلیه است نه  
رسالت جزویه باید تمام روی زمین باین امر صمیم در آید



ومنكرى در روى زمين باقى نماند . ابلاغ اين امر را وجودى لازم است بشرائط تقوى آراسته و از جميع مكاره و زشتيها پيراسته التقوى آية العزة و التقديس بذرا الكرامة و التنزيه شجرة الشرافة و البغى مهلك الورى و الفحشاء قامة اصلا هل النهى و الغسوق قاصمة الظهر فى الاخرة والا ولى )

### سفر يـزد

جناب ابوالفضائل د و سفر يزد نموده اند . هر چند در ضمن مقالاتى كه ديگران تحرير کرده اند از رفتن او يزد فقط سخن بميان آمده و ذكر دفعات نشده ولى نگارنده در ضمن تحقيق بقرائنى در ميفافت كه بايستى اين مسافرت د و بار شده باشد و بتدريج اين موضوع حتم گرد يد و مخصوصا شيخ محمد حسين تفتى مؤلف قاطع الوتين كه نامش در ضمن رد نويسان بر فرائد خواهد آمد در كتاب خود در جايى كه از لائل محكمه ابوالفضائل عصبانى شده و به نقض جزئيات غير مربوط مى پردازد ذكر مى كند كـــــــه ابوالفضائل در فرائد نوشته است كه نخل را مردم يزد از ميدان ميرچخماق بلند نموده بميدان شاه مى برند ولى اوها آنكه د و بار يزد آمده نادانيش همين بس كه نميدانسته است نخل ميرچخماق در در و ر همان ميدان ميگردد و در ميدان شاه نخل ديگرى است خلاصه بد بين قرائن و مطالبى كه ديگران ذكر کرده اند معلوم شد كه ايشان د و بار يزد رفته اند سفر دوم كه در سال ۱۳۰۶ بود و سفر اول نيز نميتواند جز در همين مدت اصفهان باشد كه از آنجا

بیزد رفته يك دوماه بسربرده باشد محل جناب ایشان در این سفر منزل جناب حاج وکیل الدوله بوده است آقای هخامنشی از احبای بیزد از پدر خود پنیار کلانتر که در ضمن شاگردان مکتب مانکچی صاحب از حضرات ابوالفضائل کسب فیض مینموده حکایت مینماید که من روزی تصادفا بکاروانسرای پسته در بیزد ورود نمودم و غفلة چشم بمیرزا افتاد که تازه وارد شده و در آنجا اقامت گرفته اند بعد از ادای حق احترام استادی عرض کردم که چرا سرکار در منزل دوستان خود ورود نکرده اید جواب داد که چون یاران از ورودم اطلاع حاصل کرده بودند و حاج محمد تقی وکیل الدوله و همچنان میرزا علی اکبر افشار خواهش نموده بودند بمنزلشان بروم لذا برای آنکه یکی از آن دو و نرنجند وهم برای آنکه زحمتی تولید نکرده باشم در کاروانسرا وارد شدم من فوری رفته بحاج وکیل الدوله خبر دادم و ایشان آمده میرزا ابوالفضل را باصرار بمنزل خود بردند و خود من هم یکشب بیاس حق تعلیم که بمن داشت از جنابش پذیرائی کردم و از محضرش مستفید شدم انتهای جزئیات این سفر برینده معلوم نشد جز آنکه جناب حاج محمد طاهر المیری که بواسطه کهولت نمی توانند درست قضا یا تاریخیه را بیان نمایند ذکر کردند که جناب ابوالفضائل در این سفر با محمد رضای طبیب (که لوح طب بافتخارش نازل شده) حشر گرفته و او را که اندک تمایلی بفرقه ازلیه داشت منقلب و مستقیم کردند.

سفر آذربایجان  
—————

جناب ابوالفضائل در اوائل سال ۱۳۰۴ از یزد با صفهان آمد و از آنجا به آذربایجان حرکت کرد از مجموع چند نامه چنیین —  
بر می آید که ایشان از اصفهان بطهران آمده و از آنجا باز رها <sup>ن</sup>جا  
رفته اند حتی در طهران وقایعی نیز بوقوع پیوسته ولی ای —  
مطالب قدری گنگ است بعضی عبارات آن نامه ها چنیین است :  
(وقایع ارض طابعد از مرخص شدن از خدمت آنحضرت معلوم  
نیست ذکر اسم این عبد بر چه نهج مذکور است هر قسمی مذکور  
است مرقوم فرمائید "گز" ستر محل توجه امثال ما خود از لوازم حکمت  
است در صورتیکه این صبی گوید فلانی مرخص نبوده سهام الدوله  
اشتباه کرده چه لزوم دارد محل توقف این عبد معلوم باشد سرگ  
می دانید که توجه این عبد محض آسایش امثال جناب حاجی  
میرزا حیدر علی و خدمت با مرعظم است والا با ضعف بدن و نقاهت  
و امثال این امراض چه جای مسافرت بود ... در این اوقات همین  
از وقایع آن ارض مرقوم نفرموده آید که وضع حکومت با احباب  
چگونه است مثل سابق مراقبت دارند یا خیر)

و در همین سفر بوده که بقزوین ورود نموده و روزی چند در منزل  
جناب سمند راقامت جست . ایشان با جناب سمند مکاتبه نیز  
داشته اند ولی آن مکاتیب بدست نیامد .

جناب میرزا طراز الله سمندری حکایت میکردند که چون در مصر

خدمت جنابش رسیدم و مرا شناختند یا دایم گذشته کردند  
و صاحب جناب سمند را با خاطر آوردند و فرمودند من وقتی  
بقرهین آمدم تو کودکی بودی و در حضور سمند معلم شمانیز  
حاضر بود که برای ما چای میریخت سپس از ذکر خاطرات  
خوش آن اوقات همه را متاثر نمود . بهر حال جناب  
ابوالفضائل در اوائل ربیع الاول ۱۳۰۴ به تبریز ورود نمود  
ندانستم علت چه بود که ایشان از اقامت در تبریز چندان  
خشنود نبود شاید بدان جهت که زبان ترکی نمیدانسته  
خط سیر و نقاطی که بایستی ایشان بروند از اراض اقدس  
تعیین میشده است و یا معلق به شور میفرموده اند و بدین  
موضوع در آثارش اشاره است ولی بنوعی که اشاره شد گویا  
در طهران برای او پیش آمدی رخ نمود و او مجبور بترك آن  
شده لذا مهلت رسیدن دستور از ساحت اقدس برای او نماند  
است به تبریز رفته و در آنجا منتظر دستور شده چنانکه مینگارند  
( معلوم نیست در استان بگذارند که يك دو ماه تا خبر از  
ارض مقصود برسد محل توجه این عبد مستور ماند ) در آن  
اوقات جناب ورقای شهید در تبریز مقیم بودند و الفت آمد و  
برای همدیگر غنیمت بود و بنوعی که از بعد بیاید جناب ورقا  
ایشان را که تصمم نداشت دست به تالیف کتاب در امر  
زند بکار و داشت و از لسان مبارك حضرت بها<sup>۱</sup> اللّٰه او را  
مامور این امر نمود .

از اتفاقات زمان اقامت تهریز در سفر اول مریضی جناب ابوالفضائل بود هر چند آنجناب اکثر اوقات را در ضعف و نقاقت مسافرت میکردند ولی ورقا<sup>۱</sup> شهید که خود طبیبی لیبیب بود نگذاشت آن گوهر شاهوار از کف برود ابوالفضائل در نامه ای از او تشکر نموده و چنین نگاشته است :

( امروز قدری حالم بهتر است که میتوانم جواب عرض کنم ولی چشم درست ادراک نمیکند اگر در کلمات سقط واقع شد عفو خواهید . از زحمات محبوب انخم حضرت ورقا روحی فداه چه عرض کنم اگر ناخوشی مانع نبود <sup>بینفسی</sup> کما نمی توانستم شرح زحماتشان را معروض دارم حال که هیچ اگر ایشان در تهریز تشریف نداشتند ظاهرا تا حال خبر موت این عید بسرکار رسیده بود )

جناب ابوالفضائل در این شهر بار دیگر با مستر پروس که در اصفهان با او بمقام صاحبته آمده بود ملاقات کرد و شرح آنرا خود چنین مینگارد .

( در اوائل بهار هذه السنه که دارالسلطنه تهریز عاصمه بلاد آذربایجان متوقف بودم مستر پروس مسیحی که از فضلی ملت فخیه عیسویه است و سالها متوقف بمسلا<sup>۲</sup> هندوستان و ایران و در این سنوات اصفهان بود به عز<sup>۳</sup> رجعت به لندن که مولد اوست وارد شد <sup>تهریز</sup> به سبب سابقه

معرفت و دوستی در خدمت حضرت ووقا و جناب آقاخلیل  
 تبریزی عازم ملاقات او شدیم پس از ورود و جلوس و تحییت  
 و ترحیب جوانی وارد صاحب نام که قسیس امریکائی بود نیز  
 حاضر شد و جناب مستشارالدوله میرزایوسف خان که از رجال  
 دولت علیّه ایران و مردی نیک دانا و خرمند است تشریف  
 آورد و مجلس انسی از اعضای مذکوره تشکیل یافت مستر  
 پروس فرمود سنه ماضیه که در اصفهان اتفاق ملاقات افتاد  
 بسیار شایق بودم که دفعه ثانیه ملاقاتی با شما دست دهد  
 و در سه مسئله گفتگو کنیم چون ما را جز در سه مقام  
 با شما اختلاف نیست معروض داشتم که همین فرمایش شمارا  
 در اصفهان از جناب آقا محمد باقر نجف آبادی کسه از  
 برادران ما و دوستان شماست استماع نمودم لکن چون در  
 شرفه حرکت بخطه آنرا بیجان بودم امکان نیافتم که مرّه اُخری  
 ملاقات نمایم اکنون مجلسرانس است و از وجود اهل علم و  
 دانش آراسته بفرمائید آن سه مسئله کدام است تا آنچه  
 بنظر آید معروض دارم فرمود مسئله اولی آنکه شما پدر  
 آسمانی را ظاهر در صورت بشریه میدانید و ما او را ذات  
 غیب غیر مدرك به عقول و ابصار و مجرد از تجسم و اوصاف  
 بشریه دانسته ایم ( مسئله ثانیه ) شما کتب مقدسه تورات  
 و انجیل و نیز قرآن را کتاب خداوند میدانید و ما تورات

و انجیل را کتاب خدا و وحی آسمانی و مصون از تحریف و تغییر میدانیم ولی چون در قرآن اختلافات ظاهره با آنها موجود است ناچار قرآن را معمول و مختلق می‌شماریم

«مسئلهٔ ثالثه» ما مسیح را شخصی واحد که همان عیسی علیه السلام است میدانیم و شما مسیح را اشخاص متعدده و ظاهر در صور مختلفه می‌شمارید معروض داشتیم که من در این سه مقام آنچه کتب مقدسهٔ تورا و انجیل شهادت دهد مقبول میدانم و حاکم می‌شمارم و بخواست خدای یکتا صحت معتقد خود را در این محفل در حضور ارباب فضل روشن مینمایم فرمود نیکوگفتی زیرا ما در مسائل دینیّه جز شهادت کتب مقدسه چیزی را معتبر و مقبول نمیدانیم و بدلائل عقلیه در معارف و اعتقادات استدلال نمی‌نمائیم و کتاب تورا و انجیل بخواست چون حاضر کرد معروض داشتیم . اما مسئلهٔ اولی . این روشن است که لفظ پدر آسمانی جز در میان مسیحیان و بنی اسرائیل مستعمل نیست و طبعاً سائر از قبیل فارسیان و اهل اسلام و هند و بوزینه مطلقاً این لفظ را مستعمل نمیدارند بلکه اکثری نشنیده‌اند اصل این لفظ در تورا وارد شده است و از آن در انجیل که زاده تورا است داخل گشته در این صورت آنچه تورا شهادت دهد در اوصاف پدر آسمانی از تجسم و مجرد آن

معتقد است نه توهمات اهل علم فرمود بلی معروض داشتم  
 که آیه ششم از فصل نهم کتاب اشعیا را بخوانید چون یافته  
 شد آیه مبارکه مذکوره این بود که ( ۶ ) از برای ما ولدی  
 زائیده و برای ما پسری عطا کرده شده است که سلطنت  
 بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و واعظ و خدای  
 کبیر و والد جاوید و سرور سلامت خوانده خواهد شد ( ۷ )  
 از دیاد سلطنت و سلامتیش را بر تخت داود و ملکتش را  
 انجامی نیست تا آنکه آنرا بعدالت و صداقت از حال تا ابد  
 ثابت و برقرار نماید و غیرت خداوند جیوش این را بجا  
 خواهد آورد . چون آیه مبارکه تلاوت شد معروض داشتم  
 که این کلام شهادت میدهد که برای نجات احفاد اسرائیل  
 از نکایت زلت و خواری فرزندی متولد خواهد شد که باین  
 اسامی و اوصاف موسوم و معروف گردد ( اول واعظ یعنی  
 پند دهنده خلق دوم خدای کبیر یعنی بزرگترین مظاهر  
 الهیه و اکبر حروفات اولیه ( سیم ) والد جاوید یعنی  
 پدر ابدی که از آغاز تا انجام خلق زاده تربیت و مولود  
 قدرت و سلطنت او باشد ( چهارم ) سرور سلامت که بظهور  
 او مراسم اتحاد و اتفاق در عالم پدید آید و کسالت جنگ  
 و نفاق که موجب خرابی عالم و زلت بنی آدم است از جهان  
 برافتد . پس از صریح این آیه روشن شد که پدر آسمانی



در صورت جامعه بشریه ظاهر خواهد بود و از مادر مقوله شده و با اسم اعظم موسوم خواهد شد و گمان اینست که باینگونه تصریح زکری از پدر آسمانی در سایر مواضع نشده باشد مستر پروس لختی در فکر فرورفت و فرمود تا کنون این بیان را از کسی نشنیده بودم پس بزبان انگلیسی با و آرز صاحب آمریکائی که در مجلس بود تکلمی نمود .

جناب آقا خلیل مذکور که زبان انگلیسی میدانند حضرت ورقا اظهار داشت که میدانید پروس صاحب چه میفرماید فرمود نی گفت میفرماید که ما اینهمه تورا و انجیل را باهل اسلام میدهیم و هیچ از آن نمی فهمند و این طائفه باین خوبی معانی کتب مقدسه را ادراک مینمایند والحق در تفسیر این آیه و این مسئله حق با اینهاست پس همستر پروس معروض داشتیم که بحمد الله مسئله اولی حل شد و رفع اختلاف در این خصوص حاصل آمد .

و اما مسئله ثانیه که اختلاف کتب مقدسه با قرآن است بلی بر حسب اختلافی که مل و مذاهب سابقه در این سه کتاب مبارک توهّم نموده اند ناچار در ردّ بعضی آنها شده اند .

موسیویان چون قاطع بر صحت تورا و عیسویان چون قاطع بر صحت تورا و انجیل هستند قرآن را ردّ نموده اند

واهل اسلام چون قاطع بر صحت قرآن مجید هستند گفتند این توراة و انجیل مجعول و محرف است ولكن اهل بها بحمد الله هرسه كتاب منبر را كتاب ربانى و وحى آسمانى میدانند و در نهایت موافقت می بینند بحکم کریمه<sup>۱</sup> مبدل لکلمات الله و کریمه<sup>۲</sup> انا نحن نزلنا الذکر و اناله لحافظون حفظ الهی را مانع از تغییر حجت باقیه میدانند و کلام خداوند را مصون از رمی شیاطین و مداخله<sup>۳</sup> مبطلین می شناسند و تحریف کلمات الهی را تفسیر بغیر ما اراده الله میدانند .

گوش کن تا من برهن سازمش

آنچه مستور است روشن سازمش

مستر پروس بجدی مرکب از مزاحمت و انقلابی آمیخته بهشاشتی که شیعه<sup>۴</sup> فطریه اوست فرمود فلانی براستی و صدق و صفا عرض مینمایم آنچه در باره<sup>۵</sup> محمد<sup>۶</sup> و قرآن باید بدانیم دانسته ایم و حقیقه میگویم که ما زیر بار او نتوانیم رفت در این مسئله گفتگو با ما حاصلی ندارد .

بپاسخ معروض داشتم که ما بملاحظه<sup>۷</sup> سابقه<sup>۸</sup> معرفت و قیام بلازمه<sup>۹</sup> محبت بدیدن شما آمده ایم قصد صاحته نبود اهل بها<sup>۱۰</sup> و جدال را حرام میدانند و محبت و وداد را اهم مراتب انسانیت می شمارند این مایه هم که بر صاحته اقدام

رفت بر حسب میل شما بود و سبقت از شما شد . حضرت  
 ورقا فرمود شما که در مسئله اولی جواب فلان را پسندیدید  
 چه ضرر دارد که در این مسئله هم گفتگو نمائید شاید  
 در این مقام هم جوابی بر وفق مرام مسموع دارید مستر  
 پروس فرمود همانست که گفتم و در این مقام مقاله انجام  
 یافت و صحبتی دیگر در میان آمد و بسیار اظهار اشتیاق  
 نمود که این عهد را با خود بلندن برد و برای خدمت  
 امر اعظم قبول ننمودم . انتهى

### سفر همدان

—————

جناب ابو الفضائل از چندی پیش برای سیر در آفاق  
 و انفس عزیزت آن داشت که از کشور ایران رخت بیرون  
 کشد و آزاده در فضای وسیعتر پرواز کند و در هوای ممالک  
 و دیار پرباز نماید چه او مرغی نبود که در قفس قرار گیرد  
 و در زندان تنگ سکون پذیرد ولی این مقصد حصول  
 نمی یافت و این آرزو چون آمال هر صاحب دلی در این جهان  
 فانی باسانی چهره نمی گشود در یکی از نامه های خود که  
 قبل از حبس ۱۳۰۰ نوشته چنین مینگارد :

( همانا من بنده نزدیک سه سال است که برای دیدن

کشورهای مصر و شام و گردش سامان روم و استانبول جویای  
 بهانه هستم که بدست آویز آن از ایران رخت بریندم و  
 کسی خرده نتواند گرفت و هنوز این آرزو چهره ننموده  
 و خواست یزدانی دری نگشوده )

بعد از ورود به تبریز این فکر در وی قوت گرفت و  
 تصمیم عزیمت فرمود ولی در همان وقت لوحی از ساحت  
 اقدس رسید که او را مأمور حرکت بطهران و کاشان فرموده  
 بودند خود چنین می نگارد :

( ایام توقف در آذربایجان در این خیال بودم که  
 از راه اردبیل و آستارا عزیمت عشق آباد نمایم و پس از چند  
 توقف در آن حدود بممالک دورتر مسافرت نمایم در شرفه  
 حرکت بودم که پاکتی از فوق رسید که این لاشیعی متوجه  
 حدود طهران و کاشان شود علی هذا حسب الامر باین  
 بلاد معاونت نمود و بملاقات دوستان پسرز یأس و حرمان  
 مشرف شد حرکات بعد موقوف باراده حضرت احدیت و  
 مشاورت دوستان و احباب است هرچه پیش آید البته معروض  
 خواهم داشت عجالاً بر حسب امر تا کاشان خواهام  
 آمد بعد را الامر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید )  
 نامه فوق از طهران تحریر شده ولی قرائن در دست نیست  
 که ایشان در این سفر بکاشان رفته باشند و معلوم نیست

بچه علت بهمدان رفته اند و آنچه مسلم است از تبریز — بطهران رفته و از آنجا بهمدان سفر کرده اند بالجمله ایشان در ۲۶ ذی قعدة ۱۳۰۴ بهمدان وارد شده اند . همدان از شهرهائی است که ذکر احبای آن و موفقیتها<sup>ی</sup> حاصله در آن در رقايم جناب ابوالفضائل سهم مهمی را داراست .

بعد از ورود بهمدان جناب ابوالفضائل بدون آشنائی با احباب در مدرسه بزرگ همدان که محل طلاب فنون بود وارد شد و در نظر داشت که با دوستان کمتر مراوده نماید تا شاید بتواند نتایج تبلیغی بیشتری بگيـرد علی الخصوص که در آن ایام مرحوم ابن اصدق بد آنجا ورود نموده و در منزل یکی از احبای کلیمی نازل شده و ورودش موجب سروصدائی گردیده بود ولی هنوز چند روزی نگذشته بود که احباب از ورود وی خبر یافتند جناب سلیمانسی در مصابیح هدایت نوشته اند :

( یکی از احبای کلیمی بنام میرزا سلیمان تره فروش که سابقاً در طهران خدمت حضرت ابوالفضائل رسیده و منزلش هم در نزدیکی همان مدرسه ای بود که ایشان در آن منزل نموده بودند روزی در دکان نانوائی ابوالفضائل را ملاقات و سلام و احوال پرسی کرد عرض نمود که چرا خود<sup>را</sup>

باحبا معرفی نفرمودید ایشان فرمودند که مخصوصاً در مدرسه منزل نمودم که شاید در میان طلاب صاحب قلب پاك و گوش شنوائی پیدا کنم و تبلیغش نمایم . ولا جمل حکمت نخواستم خود را باحبا بشناسانم میرزا سلیمان فوراً باحبا قضیه را خبر داد و آقا مراد سقط فروش ایشان را طرف عصر بمنزل خود دعوت وعده ای از احبای معروف را نیز مطلع کرد و در ساعت مقرر مجلسی در منزل آقا مراد مذکور بوجود ابوالفضائل آراسته شد و حضار از بیانات و ملاقات آن مهمان عزیز محظوظ و مستفیض گشتند و چون منزل آقا یوحناى حافظی محل امنی بود از حضرت ابوالفضائل استدعا نمودند که بآن منزل بروند تا احبباز فیض حضور و برکت افاضات ایشان محروم نمانند و ضمناً بتوانند مبتدیانی را که دارند بمحضرشان حاضر نمایند ابوالفضائل ناچار تسلیم گشتند و در منزل حافظی مسکن نمودند (۱) و احبا يك اطاق بزرگ از اطاق های منزل

---

(۱) منزل جناب ابوالفضائل در این ایام علی التحقیق در کاروانسرای حاج فضل الله بوده ولی شبهارا برای ملاقات مبتدیها بمنزل حافظی میرفته اند بدین موضوع جناب ابوالفضائل در رقائم خود تصریح نموده اند و نوشته اند که از اول منزل من در کاروانسرای مذکور بود . ابوالفضائل در آنجا بود تا اورا بنوعی که خواهیم دید در همان کاروانسرا دستگیر

(بقیه در صفحه بعد)

آقا روحین علاقه بند را که از مومنین صدر امر بود برای انعقاد مجالس ملاقاتی که هفته ای دو بار تشکیل میشد اختصاص دادند ابوالفضائل در آن مجالس با تبیین و تشریح مسائل الهیه<sup>و</sup> وسعه و اطلاع از کتب عهد عتیق و جدید و قرآن و اخبار و بشارات یار و اغیار را بحیثرت انداخت و چنان شد که روز بروز بر اشتغال وانجذاب احباء<sup>و</sup> الله میافزود بطهریکه برای آوردن مبتدی بر یکدیگر سبقت میگرفتند و نفوس بسیاری بامرالله اقبال نمودند که از جمله آنها جمعی از احبای اگیمی از قبیل حکیم عزیزو حاجی حکیم هارون و حاجی حکیم موسی و حکیم یوسف و غیرهم بودند و نیز از جمله تبلیغ شدگان ایشان والسده حافظ الصّحه<sup>و</sup> بود که از پشت پرده گوش بفرمایشات ابوالفضائل میداد و بعد از دوسه مجلس اظهار داشت که این مرد هرچه میفرماید درست و صحیح است .

قبل از ورود ابوالفضائل به همدان احبای آن نقطه برای مراعات حکمت نزد حضرات مسیحی اظهار مسیحیت میکردند و در این موقع جناب ابوالفضائل را با شمعون نامی

(بقیه از صفحه قبل)

کردند و زندان بردند جناب اشراق خاوری در جزوه تاریخ همدان نوشته اند که روزی یکی از احباب نام حکیم یاری وقت ظهر بر حضرتش وارد شد و ملاحظه کرد که ظرف آبی گذاشته و قطعات نان خشکی که در کیسه انداخته دارد با آب ترنموده میخورد .

که کشیش و واعظ فرقه پروتستانیة بود ملاقات دادند و آن کشیش دامادی داشت بنام سعید کروی که بواسطه عدول از اسلام و دخول در مسیحیت کشیش مذکور دختر خود را بدو داده بود بهر حال این شخص نیز باتفاق کشیش به محضر ابوالفضائل وارد گشت و ایشان بهر دو نفر مذکور با دلائل محکم و متین اولاً مدلل فرمودند که حضرت رسول اکرم علیه افضل الصلوات و اطیب التّحیّات رسول برحق بوده و کتابش هم از آسمان نازل شده و ثانیاً مبرهن نمودند که حضرت بهاء الله جلّت عظمت موعود کل کتب سماوی هستند و چنان شد که در آخر کار هر دو آنها در قبال بیانات ابوالفضائل نتوانستند دم بر آرند و ضمناً ملتفت شدند که کلیمیانی که اظهار مسیحیت مینموده اند علتش اینست که چون بهائی شده اند به حقیقت حضرت عیسی نیز معترف گشته اند .

باری از آن به بعد ما بین احبّاء و کلیمیان فصل واقع

شد (۱)

---

(۱) جناب ابوالفضائل در مکتوب خود از وضع همتد بیهای کلیمی و مسلم و مسیحی همدان چنین ذکر کرده اند ( جواهر اسلام از مخزن امر حضرت سید انام ظاهرند و بخدمت امر حضرت ملّیک علام قائم و احفاد خلیل و ذریّه اسرائیل به اجابت امر حضرت جلیل جمیل مبادر . اخسر کل طل اتباع حضرت روحند و بغایت منجمد و بی فتوح که در هر بلد به مجادله



نیز از جمله تبلیغ شدگان حضرت ابوالفضائل در همدان شاهزاده محمد مهدی میرزای مؤید السلطنه برادر بهمن میرزاست که از اهل علم و در مسلک شیخیه سالک بود و در اوائل که هنوز به حکومت نرسیده بود عمامه بر سر میگذاشت و پسر ارشدش محمد حسین میرزا هم که بعداً به لقب مؤید الدوله ملقب گشت و به مناصب عالییه رسید جوانی فاضل و در فارسی و عربی کامل و مانند پدرش در عداد شیخیه معدود بود او نیز بدست حضرت ابوالفضائل مؤمن گشت و شرحش اینست که میرزا سلیمان مذکور از احبای خیلی شوخ و مزاح بود بطوریکه هر وقت بطهران برای سرکشی بحجره سمساری خود سفر مینمود اجزای دیوان غالباً او را بمنزل دعوت میکردند تا گوش بصحبت های شیرین مزاح آمیزش بدهند این مرد آن موقع در سرای دالاندار همدان که متعلق بشاهزاده محمد میرزای مذکور بود حجره داشت و مستاجر شاهزاده بشمار می آمد و بجای مال الاجاره قند و چغای و دواجات بمنزل موجر خود یعنی شاهزاده میبرد و چون

( بقیه از صفحه قبل )

به باطل قاعدند و در مهد غفلت و غرور نائم از انوار ساعت محرومند و از مآثر قیامت ممنوع تربهم صرعی کانهم اعجاز نخل خاویه و مشتمل بنار البغضاء کانهم و قود نار الهاویه مشعوفین بالزخارف و مغرورین بالطرائف الهیهم الفنی و افناهم الهوی فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی اقترب و ادنی )

خوش حالت و خوش صحبت بود همیشه شاهزاده او را بحرف  
میگرفت .

يك روز شاهزاده به او گفت آقا میرزا سلیمان شما با این  
اخلاق خوب و احوال خوش چرا در حجاب مانده اید بیائید  
مسلمان بشوید میرزا سلیمان عرض کرد حضرت والا خودتان  
مدعی<sup>۱</sup> دارید خو هست اول جواب آنها را بدهید بعد مرا  
با سلام دعوت کنید شاهزاده پرسید که مدعی<sup>۲</sup> ما کیست  
جواب داد این حزب جدید که بهائی معروف میباشند  
شاهزاده گفت اینها مثنی عوامند که از نافی می و پیدانسی  
سیدی را امام خود قرار داده اند شما هر که را از این  
طائفه می شناسید نزد من حاضر کنید تا بطلان آنها را  
بر خودشان ثابت کنم میرزا سلیمان گفت حضرت والا بهائیان<sup>۳</sup>  
از شما میترسند که شاید حکم کفرشان را بدهید و اسباب  
زحمتشان را فراهم کنید شاهزاده گفت نه من اهدا<sup>۴</sup> از ملاقات و  
مذاکره با آنها تحاشی ندارم و حاضرم که بنهایت رغبت  
پذیرائی کنم و بکمال انصاف و ملایمت مکالمه نمایم و قسم  
یاد کرد که بهیچوجه در مقابل بهائیانها از حد ادب و انسا<sup>۵</sup>  
خارج نشود . میرزا سلیمان عرض کرد بسیار خوب من بسا  
صلح بهائیان مطلب را عنوان میکنم هرگاه راضی شد با اتفاق  
خدمت میرسیم .

باری میرزا سلیمان جریان مذاکره را بعرض محفل روحانی همدان رسانید و آنها بعد از شور و مصلحت اختیار ردّ و قبول این کار را بخود ابوالفضائل که در محفل حاضر بود واگذار کردند ایشان فرمودند البته میرویم ما ترسی از کسی نداریم از انبارشاهی نترسیدیم از ایشان هم نمی ترسیم ولو بشهادت برسیم پس میرزا سلیمان با شاهزاده ملاقات کرده باهم قرار گذاشتند که درمحلّی موسوم بقلمه کهنه باهم ملاقات کنند و ایمن قلعه دارای عمارات عالیه و چمن و باغ باصفا و استخر بزرگ بود .

ثل

بهرحال حسب الوعدّه بعد از ظهر روز مقرر ابوالفضا با میرزا سلیمان بآن نقطه وارد شدند شاهزاده و پسرش نیز قبلا بدانجا رفته بودند پدر و پسر ابتدا که بهیئت ابوالفضائل نگاه کردند او را مردی حقیر شمردند و می اعتنا کردند زیرا لباس ایشان عبارت از يك قبای قدك و يك عباى ساده مستعمل بود و در آن روز معمّم هم نبودند لذا هر دو شاهزاده بدون رعایت ادب نشسته و پاهاى خود را هم دراز کرده بودند تا آنکه سؤال وجواب شروع شد و آهسته آهسته بیانات ابوالفضائل اوج گرفت پدر و پسر متفقت شدند که گول لباس را خورده اند لذا اول پاها را جمع

کردند و بعد مؤدب نشسته هوش و گوش به بیانات ایشان دادند و از هرچه سؤال کردند جواب کافی و شافعی شنیدند بعد از سه ساعت که مباحثه ختم شد هر دو شاهزاده حیرت زده بیکدیگر نگریستند و محمد میرزا رو بمیرزا سلیمان کرده گفت من از حرفیکه آنروز بشما گفتم معذرت می طلبم زیرا تصور نمی کردم که در میان این طائفه نفوسی چنین مطلع و بصیر و فضیلتی تا این درجه تحریر پیدا میشوند .

باری جلسه آنروز با روحانیت ختم شد و دو شاهزاده بنهایت خضوع از ابوالفضائل استدعا کردند و قول گرفتند که در روز دیگر باز بهمین مکان تشریف بیاورند و اطلاعات آنها را تکمیل فرمایند از آنطرف احبا در کمال بی صبوری منتظر رجوع ابوالفضائل بودند زیرا از مال کار و عاقبت این ملاقات خائف بودند ناگهان دیدند که ابوالفضائل و میرزا سلیمان وارد شدند و چون بکیفیت ملاقات مذاکرات واقف گشتند آنشب را با سرت تمام بتلاوت آیات گذراندند و در روز دیگر مجدداً حضرت ابوالفضائل با رفیق خود میرزا سلیمان بقلعه کهنه تشریف فرما و بعزت و احترام پذیرفته شدند و این مجلس منتهی بانعان و ایمان پدر و پسر گردید و هر دو از حضرت ابوالفضائل خواهش نمودند که فعلاً احبا را از اقبال آنها مطلع نکنند و برحسب خواهش

آنها احبائی که بر جریان کار وقوف داشتند مطلب را از دیگران پوشیدند لکن رایحه ایمان خود بخود از آن دو شاهزاده بمرور متضوع شد زیرا اولاً رفتارشان بالنسبه بسابق با جمیع خلق تغییر کرد و ملایم گشت و نسبت باحبای الهی نیز خیلی مهربان شدند و در همه احوال حمایت کردند ثانیاً دو سال که گذشت مؤید السلطنه را شوق زیارت محبوب بی تاب ساخت و با سم مسافرت عکا از همدان حرکت کرد و بساحت اقدس وارد گردید و در محضر جمال قدم تعالی شأنه بشرف مشول فائز گشت و پس از مراجعت در بین راه برحمت حضرت احدیت پیوست و در کربلا مدفون گردید .

اما پسرش محمد حسین میرزا نیز که در ایمان و ایقان تالی پدر بود پس از چندی بلقب مؤید الدوله طقب و بریاست تلگرافخانه اصفهان منصوب شد و در مدت پنج سالیکه در آن شهر مأموریت داشت همواره با جناب میرزا اسد الله خان وزیر و سایر احبای آن شهر محشور و بکمال شوق و شغف بخدمت امرالله مشغوف بود ...

باری ابوالفضائل رفته رفته در همدان مشهور گردید ... بالاخره آخوند هابهاییهوی برخاستند و شکایت بحاکم وقت عضد الدوله عموی ناصرالدینشاه بردند حاکم بطمع

دخـل گزاف و نیت اخازی محمد حسن سلطان امزاجردی را با ده نفر فراش مأمور توقیف ایشان نمود و فراشان بتصور اینکه این مرد عظیم الشان لابد مانند علمای اسلام صاحب ثروت و مکنـت است در بین راه بخود وعده ها میدادند اما وقتیکه بدان کاروانسرا رفتند و سراغ اطاقشان را گرفته وارد شدند دیدند که اشیا<sup>۱</sup> ایشان منحصر است بیک تخته نمـد و یک عبا و یک قبا<sup>۲</sup> مقداری کتب و نوشتجات لذا ایشان را با کل اثاثه موجود بدار الحکومه بردند حاکم ابوالفضائل را بمحمد رضای فراش باشی سپرد تا محبوسشان نماید اتفاقاً این شخص بامیرزا یعقوب پسر حافظ الصـحه و آقا یهودای علاقه بند رفاقت و خصوصیت داشت لذا احبب آقا یهودا را نزدش فرستاده خواهش کردند که با ابوالفضا<sup>۳</sup> آزاری نرساند و مبلغی هم وجه برای مخارج نزد ابوالفضائل فرستادند و ایشان در همین موقع با حباب پیغام دادند که برای استخلاص ایشان تماری نه بحاکم بدهند نه بمأمورین زیرا این عمل برخلاف ارادة الله و سبب وهن امـرالله است احببم اطاعت کردند .

باری فراش باشی ابوالفضائل را نظر بسفارش احبب در بالا خانه خود منزل داد و محمد حسن سلطان را بمواظبت ایشان گماشت محمد حسن سلطان که در خدمت ابوالفضائل

بود ایشان با او بنای صحبت گذاردند که گاهی خود  
 فراشبازی هم از بیرون دزدیده بفرمایشات ایشان گوش  
 میداد و نتیجه این شد که در ظرف ده دوازده روز فراشبازی  
 محبّ امرالله و دوست احبا گشت و محمد حسن سلطان بمقام  
 ایمان و ایقان رسید و او اول کسی است از اهل امزاجرد که  
 تارکش بتاج ایمان متوجّح شد و بعد سبب تبلیغ اهل  
 امزاجرد و پیشرفت امر در آن قریه گردید .

بهر صورت چون ده پانزده روز گذشت و فراشبازی  
 باطوار و احوال ابوالفضائل پی برد در موقع مقتضی بحاکم  
 فهمانید که این مرد شخصی است بسیار فاضل و بگلگی  
 بی آزار و از مال دنیا هم دیناری ندارد که بتوان از او جزیه  
 گرفت بهتر این است که از او التزام بگیریید تا در همدان  
 نماند و مرخصش فرمائید حاکم قبول کرد و پس از اخذ  
 التزامنامه ایشان را مرخص نمود . انتهى

این بود آنچه آقای سلیمانی بنقل از آقای حافظی  
 که خود در همدان بوده نوشته اند ولی نگارنده بقرائنی  
 تصور مینماید که قضا یی حبس و زندانی جنابش در سفر  
 اول ولی ایمان شاهزاده در سفر دوم باشد و آقای اشراق  
 خاوری نیز در جزوه تاریخ همدان همینطور یاد کرده اند  
 و حبس ایشان نیز گویا يك ماه بوده است دیگر در باره

تشریف مؤید السلطنه است که گویا در زمان حضرت عبدالبهاء بوده است و جناب دکتر حبیب مؤید در باره آن چنین نوشته اند .

( جناب مؤید السلطنه در انقلاب مشروطه ایران وقتیکه مجلس را بتوپ بستند بعدش در سنه ۱۹۰۷-۱۹۰۸ بود که ایشان با لباس عربی چپیه عقاب از راه بغداد بحضور حضرت عبدالبهاء شرف بودند خودبنده هم واسطه رساندن الواح در بیروت بودم )

آنچه از رقائم ابوالفضائل برمی آید اینست که در سفر اول اولاً همدان چندان آرام نبوده و ابوالفضائل آنجا را برای ماندن مناسب نمیدانستند و دیگر آنکه آنطور که باید حضرتش به احباً معرفی نشده بوده است . از جمله در مکتوب مورخ ۵ ذی حجه ۱۳۰۴ حضرتش چنین مرقوم است .

( اما وضع این بلد و خیال این عبد اینست که در بدو ورود بحمد الله جلّ زکرة انوار امنیت از حدود همدان ملحوظ شد و باین ملاحظه در نظر بود که اقلایک دو ماهی در این بلد متوقف باشم لکن پس از چند یوم توقف بدو جهت از این خیال منصرف شد و انشاء الله تعالی از سمت سلطان آباد عازم ارض کاف خواهم شد و آن دو جهت اینست اول آنکه محبوب اعظم حضرت ابن اهدق روحیفداه که باین شهر



تشریف آوردند محض ورود بخانه احبای کلیمی وارد شدند و در ستر ایشان هم دوستان چندان دقتی نمودند لهذا در شهر فی الجمله از کار موحشه هست و باطن بلد خالی از همه و گفتگو نیست علیهذا حکمت مقتضی توقف نیست لکن دوستان ابرامی دارند که این عهد بمانند دیگر هرچه رود داد عرض خواهد شد . دوم آنکه احباب فدوی را غیر متبصر در امور تصور فرموده اند و هر یک برای این لاشیئی دستور العطلی دارند فدوی هم برای تألیف قلوب و ایجاد امر اتحاد ناچار از سکوت و تسلیم است بنا بر آنچه عرض شد خیال این لاشیئی از توقف در همدان منصرف شده دیگر تا اراده الهیه بر چه تعلق یابد و از مشرق امر صاحب امر چه ظاهر شود )

و اما علت حرکت از همدان را بکرمانشاه خود چنین شرح میدهد :

( در اوقات توقف در همدان درحالتی که دوستان آن بلد نهایت اهتمام را در نگاه داشتن فدوی داشتند جناب ابن اصدق روحی فداه از کرمانشاهان تشریف آوردند و خواهش نمودند که این عهد بدین بلد متوجه گردد چون حرکات فدوی را از همدان معلق بشور فرموده اند و علاوه خود این عهد میل باطاعت دوستان دارد ناچار

عازم کرمانشاه شدم که قلیل زمانی توقف نموده عزیمت کاشان و اصفهان نمایم در این بلد که وارد شده ام ملاحظه میشود که مراقبت امر از کل بلاد اصعب است اهل استعداد در این بلد بسیار و موانع زیاد و معاون اندک بل زیاده از حد قلیل .

بنوعی که ملاحظه میشود در عبارات فوق زکری از اینکه از او التزامی گرفته شده و مجبور بر حرکت بوده نیامده است بلکه مذکور است که علی رغم اصرار دوستان همدانسی در نگاهداشتن جنابش ابن اصدق ایشان را بکرمانشاه حرکت داده .

جناب ابوالفضائل در اوایل صفر ۱۳۰۵ از همدان بکرمانشاه رفته اند و لذا در همدان در سفر اول در حدود سه ماه زیسته اند .

این مسافرت ابوالفضائل در همدان بعکس نومیدی که در اول ورود بدانجا داشت علاوه بر تبلیغ نفوس شمر شمر شدید برای تقلیب روحیه احباب شد و یاران را از سرده بدر آورد و در آنها روح جدید دمید و همدان را آماده برای توفیقات سفر بعد کرد که ذکر آن بیاید . بالاخره آن نفس مکرم که در اول ورود در نامه خویش اظهار یأس از احباب مینمود شرح و داع خود را از آن شهرچنین مینگارد :

( در عشیة الوداع که از بلده طیبه همدان بحمدود  
کرمانشاهان متوجه بودم در بیت یکی از دوستان مجلس  
انس و لقای احباب تشکیل یافت در اول دوستان فرقانی  
که در جهره هریک انوار احمدی ملحوظ بود تشریف  
آورده پس از استیقای حظ لقا و قیام بلوازم وداع مراجعت  
فرمودند پس از آن احفاد خلیل و ابناء اسرائیل که  
در وجوه هریک نضرة نعیم و کمال کلیم مشهور بود مجتمع  
گشته یک دو ساعت در مطالب علمی صحبت نمودند رأیهم  
بازن الله قادرین علی المعارف التي عجز عن کشفها  
قروم الحکما و خائضین فی بحار ما وصل الی شواطئها فحول  
العلماء و بالغین الی مقامات قصر عن بلوغها اکابر العرفاء  
قد عجت ید القدرة طینتهم بمیاه الفراسة و رسمت انا هل  
العناية علی وجوههم آیات العزة و اشرقت من شمس الفضل  
علی قلوبهم انوار المحبة کانه ابداع حضرة الحکیم خلقهم  
لاعلاء امره و زینتهم بالمحامد و المعالی لانجاز و عده  
سبحان الله ملاحظه رفت که هریک با لطافتی ظاهر و  
نظافت و طراوتی باهر فی اللیالی و الايام بتبلیغ عامه انام  
مشغولند و در نهایت اشتعال بمعرفان غنی متعال مشغوف  
اینست قدرت خدای توانا که عداوت های مهورشی را اینگونه  
اخوت تبدیل نموده )

مقایسه این دو نامه تعلیماتی را که آنجناب دوستان  
همدان را در مدت اقامت بدان متعلم داشته اند و تأثیراتی  
که در جان و روان دوستان ظاهر کرده اند آشکار مینمایند .

### کرمانشاهان

—————

سفر کرمانشاه از سفرهای پر بلای آن مظهر استقامت  
و وفا بود احبای همدان به میرزا ابراهیم برادر حافظ الصحه  
که در کرمانشاه محکمه طبابت داشت اطلاع ورود او را دارند  
لذا از او استقبال نموده جنابش را بمنزل بردند .  
در موقع ورود جناب ابوالفضائل در کرمانشاه سه مشکل  
درپیش پای بود اول آنکه از احبا در آنجا جز چند نفر  
وجود نداشتند که آنها نیز چندان گرم نبودند و جنابش  
معاونی در امور نداشت ثانی يك عده از بابیهای متعصب  
و مزاحم در کرمانشاه بودند که بتدریج رخنه کرده آنچه احبا  
تبلیغ مینمودند منحرف میساختند سوم فرقه علو اللہی که  
در صدر آنها شخصی بنام شیخ شهاب قرار داشت و او که  
خود را یکی از عرفا محسوب میداشت نفوذی عجیب در  
قلوب نموده و از اعدای امر بشمار می آید حتی امیرانم حاکم  
شهر نیز از مریدان وی بشمار می آید .

جناب ابوالفضائل بعد از ورود و سعی در گرمی  
 احباب بنای مذاکره و نزدیکی با بابیه را نهاد بلکه چنانکه  
 معلوم است آنها بسراغ او آمده و مزاحمتی عجیب تولید  
 میکردند و ایرادات شدید مینمودند . برای جواب آنها  
 کتاب بیان و الواحی از حضرت اعلیٰ لازم بود که جناب  
 ابوالفضائل همراه داشت و مرتب بطهران و سایر نقاط  
 می نوشت ولی جوابی نمیرسید چند جطه از مکاتیب او از  
 کرمانشاه بقرار ذیل است :

( بسیار مشوش هستم ... خداوند خود حفظ فرماید  
 تعب سفر و گرفتاری بمنظره انواع مذاهب و طل و مراقبت  
 دشمنان قوی و این قسم پریشانی حواس خداوند خود  
 استقامت عنایت فرماید ... در عریضه سابقه شرحی در خصوص  
 این بلد نوشته ام که اهل استعداد بسیار دارد ولی  
 معاون بسیار کم است هر که را بیچاره احباب تبلیغ کرده اند  
 از لیهای بی انصاف منحرف کرده اند از یوم ورود الی حال  
 در اصلاح اینگونه اشخاص مشغولم خداوند تعالی شأنه  
 خود معاونت فرماید )

در مکتوب دیگر :

( حق جل و عز<sup>۳</sup> خود شاهد حال است که مثل حال  
 فدوی در این بلد مثل طبری است که گرفتار انواع وحوش

باشد در هر حال مانند شمع زائب است که رؤسای اهل ضلالت را در غایت سعی در اغوا و معاندت ملاحظه مینماید و چاره جز صبر و استقامت ندارد .

در مکتوب دیگر :

( در خصوص سواد لوح جناب حرف حی مجدداً از قبل

فانی خدمت جناب مستطاب ع ط سلام ابلاغ فرمائید و هر

قسمی هست لوح مرقوم را بخط خوب استنساخ نموده زود

ارسال فرمائید . این عبد در این بلد در دهان ازدهای

خونخوار است توقعی<sup>ست</sup> که در همراهی از برادران دارم <sup>ینست</sup>

که اینگونه امور را زود مرحمت فرموده انجام دهند که وقت

از دست نرود )

و اما قضیه شیخ شهاب الدین از این قرار بود که این

شخص بانفوزی که در محل داشت بخیال مقاومت باجناب

ابوالفضائل افتاد و جلسه ای برای صحبت مقرر داشت در

این جلسه شیخ دستور داده بود که جمعیتی افزون از صد

نفر از مریدانش حاضر شوند تا مقام غلبه و نفوذ او را دریابند

بعد از حضور عده مذکور که غالباً از اعیان و اشراف بودند

و جلسه نیز در منزل معتضد دفتر از بزرگان کرمانشاه بسود

شروع بصحبت کردند ساعتی نگذشته بود که مقام غلبه حضرت

ابوالفضائل بنوعی ظاهر شد که شیخ تحت تأثیر قرار گرفت

و صریحاً بصدای بلند گفت ( آقایان : آنچه در دست ماست جز جنس قلب و جلب چیز دیگر نیست و اصل آنست که در نزد این شخص است ) بعد از این سخن جلسه خاتمه یافت جناب ابوالفضائل این قضیه را در یکی از مکاتیبش چنین شرح میدهد :

( شیخ شهاب الدین نامی است از عرفا مری است دانا و باسواد و حکیم رسوخی در قلوب اهالی نموده و جمعی را مرید و معتقد خود کرده است این مرد از خوف تفرقه مریدهای خود در کمال مراقبت است که با هر يك از صلفین که بدین حدود مسافرت مینمایند ملاقات کند و هر قسمی باشد ایشان را طرز و مجاب نماید حتی از احداث فتنه هم کوتاهی ندارد و حکومت هم بنفسه ارادت باو حاصل نموده است و در هر جمعه در حمام مهمان و جلیس جناب جلالتمآ میراست و مراقبت او بحدی است که جناب اسم  $\text{آ}$  ج و جناب ابن اصدق روحی لهما الفدا بجهت معاندت او نتوانستند در این بلد کاری از پیش ببرند بلکه توقف نمایند در بدو ورود فدوی خداوند غالب قاهر چنان خواست که در دو مجلس ملاقات در حضور مرده خود نوعی مجاب و مضمحل شد که در جمیع بلد شهرت یافت یعنی در نزد اغیار ... خلاصه حال فقیر بر این قسم است که عرض شد

گرفتار این قسم مخاطره هستم و پناهی جز حفظ خداوند  
جلّ شأنه ندارم ) بالجمله بعد از این دو مجلس و صدور  
آن سخن از دهان شیخ چون آبها از جوی افتاد و  
احساسات خاموش شد شیخ دریافت چه اشتباه نمسوده و  
تحت تأثیر کلام ابوالفضائل چه کلام نابجائی گفته است  
مخصوصا مریدانش او را بر این امر سرزنش کردند و جنابش  
را تحریک باموری نمودند و چون حاکم نیز در شمار ارادتمندان  
شیخ شهاب بود لذا امور صعب شد و حاکم تصمیم براجراج  
میرزا از شهر گرفت و شخصی را بنام ابراهیم بابی پاده نفر  
فراش مامور این کار کرد و او که از فرقه ازلیه بود سعی  
زیادی برای پیدا کردن جناب ابوالفضائل نمود ولی ایشان  
را که در منزل شخصی از احباب بنام کلبعلی خان بسود  
نیافتند . بعد بنزد نصیرالاطباء که مردی محب بود و بعد  
در شمار مؤمنین وارد گشت رفته از وی خواستند محل مستور  
را نشان دهد ولی او با وجود آزاری که از آنها دید  
حاضر باین کار نشد بالاخره فراشها مأیوس شده رفتند .  
جناب ابوالفضائل چندی بدین وضع زیست نمود . در  
مکتوب مورخ ( ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۰۵ ) در باره ایمن  
ایام چنین ذکر کرده است :

( فدوی کماکان مستور است و با احدی از دوستان



کلیمی و فرقانی مراوده ندارم جز يك د و نفس یعنی بودن خود را در این بلد از کل مستور داشته ام . حتی بجناب آقاسید مرتضی هم فی الجمله رفتن فدوی اعلام شده است که شاید بفضل الله قلوب آرام یابد و خبری بخارج نرسد چه هر وقت خبری نشر نموده از خود احباب بوده است حکومت هم الی حال را توغاً سکوت نموده است و متعرض احباب نشده اند لکن اگر اطلاع بیابند که فدوی در این بلد هستم خوف انقلاب هست ... گمان نفرمائید که از این عهد خلاف حکمتی صدور یافته باشد حق جل ذکره شاهد حال است که با دوستان بنهایت ملاحظه مراوده میشد و با آنکسه بقول خود احباب آمدن فدوی باین بلاد مضمحلگی شد باخارج هم بر وفق حکمت بقدر مقدور مراوده و گفتگو دست داد لکن یکنفر معاند هست که در طهران بوده است و از امورات سابقه فدوی خوب اطلاع دارد ... )

و اما محل اختفای جنابش منزلی در کنار شهر در محله زوار بود که ایشان بعد از تهیه شدن آن روزی در ضمن سروصدای عروسی که در آن حوالی بود عبا بر سر کشیده از منزل کلبعلی خارج شد و بدانجا رفت .

بعد از چندی که از اختفای جناب ابوالفضائل گذشت وفی الجمله سکون و آرامشی حاصل گشت حاجی یوسف از

دوستان رفته ایشان را بمنزل آورد و احباً خبر یافتند  
 و این خبر بگوش عوانان ظلم رسید و باز از نو در صدر  
 مزاحمت و اخراج آن گوهر وفا در زمستان سرد پریسرف از  
 کرمانشاه برآمدند و احباً نیز شروع با اقداماتی نمودند  
 و حاج یوسف مذکور به کارگذار یهود که از دوستانش بود  
 و در نزد حاکم نیز وقور و قیمتی داشت رفت و از او طلب  
 مساعدت کرد و او حاکم را دیده از او خواست که دستور  
 منع این عمل را صادر نماید حاکم قبول کرد باین شرط  
 که بعد از اعتدال هوا او را احباً بجای دیگر فرستند  
 لذا چون هوا بهتر شد حاجی یوسف بنا بر آنچه آقای  
 دکتر همایون از قدمای احبای کرمانشاه حکایت میکنند  
 کجاوهای تهیه نمود و جنابش را بسوی همدان گسیل داشت  
 و آن برّه مظلوم را از چنگ گرگان خونخوار رها کرد .

بش

وضع کرمانشاه بعد از حرکت ایشان نیز خوب نبود و جناب  
 در ناهای خود گاهی دوستان را بمواعظ الهیه مستنص  
 میدارد من جطه از همدان مینگارد :

( یا اخی و حبیبی امروز یوم الله است و آنچه در آثار  
 این یوم عظیم از قلم حضرت خبیر عظیم در صحف و زبر  
 سماویه از قبل رقم یافته است کل واقع شده و خواهد شد  
 ناچار باید بعضی مشتعل شوند و به انوار فجر ظهور منور

گردند و برخی خمودت یابند و از فضل این یوم عظیم محروم مانند . وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظره و وجوه یومئذ باسره تظن ان یفعل بها ناقره . در وحی حضرت دانیال میفرماید . و ازخفتگان در خاک زمین بسیاری بیدار خواهند شد بعضی جهت حیات ابدی و برخی از برای حقارت و شرمساری ابدی خلاصه اینست که این لاشیعی برحسب اخوت و محبت فطریه خود و ارادتی که نسبت به کل دارد آنچه خیر ایشان است لساناً و کتباً عرض نموده ام دیگر تاجزای اعمال هر یک از ماها را به چه سمت کشاند و تندباد اراده مالک یوم معاد هر یک را به کدام جهت متحرک سازد امرالله غالب است و کلمة الله نافذ خواهید یافت که کل عباد بزودی به فنا راجع و اسم عزیز بهاء الذی خضعت له رقاب اهل الارض و السماء بر کل بلاد و من فیها غالب و قاهر خواهد شد خوشا حال کسی که وقت را غنیمت شمارد و بآنچه خیر خود اوست در این یوم مبارک عامل گردد .

نشاید در این باب گفتن بسی که حرفی بس ارکاریند کسی مدت اقامت آن جان پاک در کرمانشاه در حدود سه ماه بود .

### مراجعت به همدان

—————

جناب ابوالفضائل از کرمانشاه یکسره به همدان آمد و از ( دهان ازدهای خونخوار ) باغوش گرم یاران مشتعل آن خطه پناه برد در این بلد که وسائل فراهم و اوضاع آرام، احباً مشتعل و طلاب هدی مهاجم بودند در ضمن چند ماه که جنابش در آن اقامت نمود خیلی خوش گذشت و موفقیت زیاد بدست آمد قبلاً ذکر شد که بنظر نگارنده ایمان شاهزاده در این سفر بود . دیگر از جزئیات احوال آن اوقات چیزی نمیدانم جز آنکه اشاراتی خوش از آن ایام در نامه های جنابش منعکس است و مسرت فرادش از زبان قلم هوید اومضهمز و لاغر وکل اناء یترشح بمافیه . لذا شرح آن اوضاع را بنقل عباراتی از يك نامه اکتفا میروم .

( وضع همدان برخلاف کرمانشاهان است عموم دوستان چه فرقانی و چه کلیبی درغایت طراوت و نظافت و استعمال بنصرت و خدمت قائمند و فی اللیالی و الایام بتبلیغ و دعوت ساعی و جاهد هنگامه غریبی است و استعمال عجیبی شهری است پر گفتگو و تواتر طالب و مستعد از هر سو این عید فرو مانده که جواب که را گوید و برای دعوت دعوت که را اجابت نماید

در این قلیل زمان نفوسی عالیه تصدیق نموده اند و اشخاصی که تصدیقشان مقصود نبود اقبال جسته اند بر راستی مصروض میدارم و باور فرمائید که اگر بخواهم جواب مسائلی را که هر يك از اکابر و دانشمندان این بلد سائل شده اند بر وفق مأمول ایشان مرقوم دارم باید کاتبی چند استیجار نمایم و نویسنده متعدد بمعاونت بطلبم )

جناب ابوالفضائل چند ماه در همدان ماند و نهضتی کامل در آنجا بوجود آورد (۱) و هر چند دوستان <sup>شستند</sup> نمیگذاشتند از آنجا حرکت کند ولی اولاً شیوه او بر حرکت و مسافرت بود ثانیاً وجود آن شعله نورانی ممکن نبود مخفی بماند و کنده های قلوب اهل حسد و بغضا را نیفرورد و نگدازد خود در نامه ای مینویسد :

(۱) در موقع حرکت جناب ابوالفضائل از طهران به همدان گویا اسبی متعلق بیکی از دوستان را برای سواری همراه برده بودند که در این اسفار از آن استفاده نموده و در عین حال اسباب زحمتی برای آن منقطع الی الله شده بوده در نامه ای می نگارد ( در خصوص اسب نوشتم باز هم مجرداً مصروض میدارم خاطر جمع باشید بقدر وسع در حفظ آن سعی خواهد شد این اوقات در همدان بتوسط آقاسید احمد آنرا دوازده تومان میخریدند نقد و فدوی بملاحظه اینکه سالما بدست صاحبش برسد قبول نمودم از اول هم لازم نبود فدوی اسب بیاورم )

( ۱۵۲ )

( مواعظ حسنه آنحضرت کل در نظر است و اگر  
دوستان بگذارند انشاء الله از آن تخطی و تجاوز نخواهم  
نمود مثلا زیاده از حد فدوی میل داشته و دارم که توقف  
زیاد در بلدی ننمایم که موجب کسالت دوستان و احداث و  
اشتمال نارعداد معاندان گردد لکن کثرت ابرام احباب  
و نقصان بعضی امور فی الجملة موجب توقف شد ولی بخواست  
خداوند بیشتر در این بلده نخواهم ماند تا آنچه اراده  
الهییه است ظاهر گردد )

جمال قدم جل اسمه الاعظم در یکی از الواح از اقدامات  
و خدمات جنابش در همدان چنین قدر دانی میفرمایند  
قوله تعالی :

( یااسد علیک بهائی نامه جناب ابوالفضل علیه بهائی  
که بآنجناب نوشته امام وجه حاضر و با صفوات لله الحمد  
هر کلمه از کلماتش گواهی داد بر همت و خدمتش خالصاً  
لوجه الله در ارض ه . م ( همدان ) نیز انقطاع از افق  
عطش مشرق و لائح ان ربك هو العليم الخبير این سنه از  
اطراف از بعضی مبلغین شکایت نموده اند مع آنکه مکرر از  
قلم اعلی در شرایط مبلغین نازل شده آنچه که از عرفش  
عالم انقطاع معطر گشته . نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤید  
احبائه علی ما تنجذب به افئدة عباده انه علی کل شیء

قدیر آثار و اعمال هر نفسی مبین مقام و رتبه اوست طوسی  
 للمتبصرین<sup>علیه</sup> ولکن ورود جناب ابوالفضل در هر بلدی سبب  
 اشتعال نفوس بوده وهست اخبارات ایشان مکرر از ارض  
 ع ش رسیده و جوابی که سبب آگاهی و مفتاح حکمت  
 است ارسال شد کل باید با سبایی تصدک نمایند که سبب  
 اقبال نفوس خارجه گردد تا بیابند و بیابند بعضی از اعمال  
 و اقوال علت فرار و انکار است و برخی دلیل تقرب و اقرار  
 نسئل الله تبارک و تعالی ان یجمله هادی خلقه فی ملکته  
 انه هوالمقدر المختار<sup>علیه</sup>

### سفر تبریز و عراق

—————

جناب ابوالفضائل در اواخر سال ۱۳۰۵ به تبریز  
 حرکت نمودند انستم علت حرکتش بدان سمت چه بوده چه  
 که یکبار به تبریز رفته و از بودن در آنجا شکایت داشته  
 وبعلاوه حرکت ایشان از تبریز بهمدان برای رفتن بهکاشان  
 بوده بهرحال رفتن ایشان به تبریز مسلم است و از آنجا  
 بود که ۱۹ جلد کتاب ایقان شریف که تازه طبع شده  
 بود تهیه و برای یاران همدان بارمغان فرستاد .  
 جناب ابوالفضائل از تبریز از طریق عراق عازم کاشان

شد و در عراق بخلج آباد که قریه ایست از مضافات آن ورود نمود و با احباب ملاقات کرد و پنج یوم بزیست .  
 مرحوم ملاعلیجان از احباب آن محل حکایت میکرد که ایشان صبح های زود قبل از برآمدن آفتاب از منزل بیرون میرفتند و ساعتی درسبزه زار های اطراف آن قریه که فضائی باز دارد میگردیدند و مراجعت میکردند از خلیج آباد قرار بود بشاه آباد بروند و بدیدار دوستان آنجا نائل شوند ولی وصول نامه ای از طهران او را از این تصمیم منصرف نموده بشهر مراجعت و از آنجا بطهران و از طهران بکاشان رفتند .

### سفر ثانی کاشان

—————

ورود جناب ابوالفضائل بکاشان در سفر دوم در اوائل سال ۱۳۰۶ بود جنابش در آنجا خیال توقف نداشت لذا بمنزل احباب یعنی استاد حسین معروف به عموزینل وارد شد .

استاد حسین خود نقل نموده که روزی در باب منزل ایستاده بودم دیدم که شخصی الاغی درپیش داشته داخل کوچه ماشد و کاغذی که گویا نقشه کوچه منزل در



آنست در دست دارد و بدان نگاه نموده پیش می آید  
 نزدیک شدم معلوم گردید جناب ابوالفضائل است باهم  
 بمنزل رفتیم و ایشان بعد از ورود و چند لحظه استراحت  
 شروع بکتابت فرموده بعد احبا را خبر کردیم که با ایشان  
 ملاقات کردند و مبتدی آوردند از جطه آنها حاخام یهود  
 بود که شبی با وی صحبت نمودند و چون مجلس منقضی شد  
 او برخاست برود برای مشایعتش رفتم چون خواست از در  
 خارج شود باکمال اعجاب گفت " بخدای موسی قسم که  
 این شخص از ساعتی که موسی قدم بدنیان نهاده تا کنون  
 و در تمام ادوار همراه بنی اسرائیل بوده است ) و این  
 سخن را از لحاظ اعجاب از اطلاعات تاریخی جنابش و  
 تحقیقاتش در حقایق ادیان بیان کرد .

جناب ابوالفضائل این داستان را در فرائد چنین

آورده است :

( در سنه ۱۳۰۶ هجریه که نگارنده اوراق از مدینه  
 کاشان عبور نمود بر حسب میل بعضی مشایخ و افاضل  
 بنی اسرائیل مجلس بحث و تحقیقی انعقاد یافت و محفل  
 مذکور بوجوه جمعی از اکابر مسلمین و یهود مزین بود از  
 جطه علمای قوم سه نفر که اشرع علمای بنی اسرائیل بودند  
 حضور داشتند و در طی بحث و مناظرت الفاظ شمس و قمر

و مصالحت زغب و غنم و احیاء اموات و سایر بشارات را بر ظاهر حمل مینمودند و در عدم صدق این بشارات بر ظهور حضرت عیسی علیه السلام و ظهورات بعد اصرار بلیغ میکردند نگارنده روی بمردخای که شیخ قوم و اعلم آن شعب بود نمود و اظهار داشت که آیا این عبارات را که در یوم ظهور موعود شمس و قمر تاریک گردند و اموات زنده شوند و گرگ و بره در یک موضع چرا نمایند شما تنها حمل بر معانی ظاهر مینمائید یا جمیع بنی اسرائیل از عالم و عامی و آسیائی و اروپائی چنین میفهمند گفت جمیع بلا اختلاف بر معانی ظاهره حاصل مینمایند و لذا تحقق آنرا در ظهور یشوع و محمد نفی و انکار می کنند گفتم یا شیخ در صورتیکه دو پیغمبر بزرگ از جانب خداوند یکی مأمور بختم قلوب و سمع و ابصار شما گردد و دیگری مأمور به ختم و اخفای معانی کتاب و کلمات شود چگونه عاقل را بر این فهم اعتقاد ماند و بکدام دلیل این تفسیرات شما مقبول ارباب بصیرت و رشاد آید وی در جواب فرو ماند و کیفیت این مناظرته که زیاده از سه ساعت با رعایت شرائط ادب و محبت امتداد یافت در مدینه مزبوره شهرت گرفت و بنزد ارباب فضل و نباهت از اهالی کاشان موقع قبول و استحسان پذیرفت )



جناب ابوالفضائل بالاخره از یزد بخیال خروج از ایران و رسیدن به آرزوی دیرین خود بطرف خراسان حرکت کرد و در طبس و مشهد ایامی زیسته در تاریخ ۱۷ ذی قعدة سال ۱۳۰۶ به عشق آباد وارد شد در این سفر جناب سید احمد افغان همراهی ایشان نموده بودند .

### عشق آباد

عشق آباد که ازلسان مبارك حضرت عبدالبهاء بمدینه عشق مسمی گردیده از شهرهای ترکستان روس است که مدتی محل اجتماع جمعی کثیر از یاران الهی و مرکز نهضت و جنبش امر بهائی گردید و برای بلا دیدگان و ستمدیدگان از احبای ایران طجاء و ملاذی گشت . داستان دراز آن شهر که آفتاب اقبالش از خاور سوی برآمد و جهان را از ضیاء خود منور کرد و سپس در باختر تقدیر الهی برای مدتی مجهول غروب نمود شنیدنی است ولی با این کتاب چندان مرتبط نیست لذا از آن می گذرم و آنچه را که مربوط به تاریخ ابوالفضائل است می نگارم .

آنجناب بعد از ورود بمدینه عشق آباد چنانچه ازایشان در همه جا معهود بود در بین یاران حرکت و نهضتی بوجود

آورد و طولی نکشید که مقام علم و عرفان و فضل و ایقان و حسن تدبیر و زکات بی نظیرش معلوم عموم گشت . ولی هنوز دو ماه از ورود حضرتش بمدینه عشق نگذشته بود که واقعه شهادت مرحوم حاج محمد رضای اصفهانی وقوع یافت و در این امر حسن تدبیر جناب ابوالفضائل در هدایت دوستان و تعظیم و تشهیر امر در انظار دیگران بنوعی ظهور نمود که لسان حق جل جلاله را به تمجید و اظهار سرور از کار دوستان گویا نمود این داستان را جناب ابوالفضائل خود در ضمن نامه ای مفصلاً مرقوم داشته و ذکر عین آن کسه ارتباطی کامل با تاریخ حیات ایشان دارد مفید فائدتسی است این نامه بعنوان جناب میرزا اسدالله خان وزیر در اصفهان ترقیم شده :

بسم الله ذي العظمة والاقتدار روحى لك الفداء ؛  
 بعد حمد الله مالك الآخرة والاولى والصلوة على وسامسط  
 فضله بين الورى معروض ميدارم که چون حادثه شهادت  
 حضرت شهيد سميد مرحوم حاجى محمد رضا روحى لتراب  
 مرقده الفدا در بلده عشق آباد و عدالتى که از دولت  
 قويه بهيه روسيه اطال الله ذيلها من المغرب الى المشرق  
 ومن الشمال الى الجنوب در اين محاکمه ظاهر شد شايسته  
 ثبت در تواريخ و سزاوار مذاکره در انجمن دوستان در جميع

دیار و بلدان است لهذا لازم دانستم که شرح این واقعه را برای دوستان دارالسلطنه اصفهان نیز مرقوم دارم تا آنجناب در انجمن احباب قرائت فرمایند و جمیع دوستان بدعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراطور اعظم الکسندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند زیرا که در الواح ضمیمه که در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال رفته میفرمایند آنچه را که ترجمه و خلاصه آن اینست که بیاس وفا که همواره امر حضرت مالک و ری بحفظ و مراعات آن تعلق یافته بایستد این طائفه مظلومه ابدًا این حمایت و عدالت دولت بهیبه روسیه را از نظر محو ننمایند و پیوسته تایید و تشدید حضرت امپراطور اعظم و جنرال اکرم از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند چه این اول عدالتی و نخست حمایتی است که در عالم از عدل این خسرو بزرگ و پادشاه نامدار نسبت به این طائفه ظهور یافته و شر خصم قوی را از شستی مظلوم که بجز خداوند تبارک و تعالی پناهی ندارند رفع فرموده . جای حیرت اینجاست که دشت خوارزم که عبارت از ممالک ترکمانیه و عشق آباد در آن بنا یافته همان ارض فتنه انگیز است که سالی اقلًا هزار نفر اسیر ایرانی در آن گشته شمشیر میشد و پی ناموسیهای ناگفتنی نسبت به بنات و بنین شیعه در این ارض

بظهور میرسید اضافه از نفوس کثیره که بدتر از اسیران سودا  
در بخارا و سمرقند و خیوه و سایر بلاد ترکستان بفروش  
میرفت و حال قریب نه سال است که از قوت دولت بهیسه  
دارالعدالته ممالک شرقیه گشته و گوئی گرگ و بره و یاشیر  
و مرال در عین راحت و فراغت بال در وساده<sup>۱</sup> واحد خفته  
فتعالی الله الطک القدیر .

در ( ۱۷ ) شهر ذی قعده سال ۱۳۰۶ هجری که  
فدوی در خدمت آقایان افنان وارد عشق آباد شدم اول  
مرتبه بود که بشرف ملاقات حضرت شهید فائز شدم در  
مراتب استقامت و محبت و سلامت نفس و وفا و صفا ایشان  
را واقف رتبه<sup>۲</sup> علیا یافتم و با خویش و بیگانه بوداد<sup>۳</sup> خالص  
سلوک مینمود و با دوست و دشمن بمغفو و صفح حرکمت  
میفرمود لکن بجهت مصروفیت و استقامتی که داشتند همواره  
اهل غرض و عناد ایشانرا طرف معاندت و مخاصمت میدا<sup>۴</sup>  
و بر نهجی که در ایران ملاحظه فرموده اید ایشانرا  
بنسبتهای غیر واقعه موسوم و متهم مینمودند مثلا نام ایشانرا  
امام رضای بابیه<sup>۵</sup> نهاده بودند و العیاذ بالله بعد اوت ائمه  
نزد عوام مذکور میداشتند عشق آباد نیز محل اجتماع  
الواط تبریز است که از سطوت و کفایت امیر کبیر ، امیر نظام ،  
حکمران آذربایجان باین سو گریخته و بحبل آزادی دولت

بهبه آویخته اند .

وبالجمله زیاده از یکسال بود که جمعی از اشرار کمر بمماندت آن زده ابرار بسته و در کمین قتل آن خلاصه اخیار نشستہ بودند و مدیر این جماعت و محرک عسرق شرارت ملا احمد تاجر یزدی و مهدی تاجر کاشانی و ملا مهدی روضہ خوان تبریزی و مشہدی صمد تبریزی و مشہدی جلیل تبریزی و جمعی کثیر از اهالی ایران و قفقاز بیہ بودند چون اواخر ماہ ذی حجة الحرام شد حضرت شہید از فدوی خواہش فرمودند کہ وصیت نامچہ باسم ایشان بنویسم و فدوی نیز قبول نمود و یومی چند بگذشت روزی در اثنای طریق بغدادی فرمودند چرا در نوشتن این وصیت نامہ کوتاہی مینمائید عرض کردم چہ تعجیل دارید فرمودند وقت تنگ است و کار از دست میرود خلاصہ روز دیگر را کہ اول محرم بود باتفاق جناب آقاغلامحسین کہ رفیق شفیق و دوست خالص و شریک مکاسب ایشان بسود و جناب آقا میرزا مهدی رشتی بمنزل فدوی تشریف آوردند و بر حسب امر ایشان وصیت نامہ باین مضمون نوشته شد کہ اموالی کہ من در عشق آباد دارم تماما ملک طلق و حقیق خالص سرکار مجدت آثار آقای آقاسید احمد شیرازی است کہ از افنان سدرہ مبارکہ اند و در این خصوصات شرحی



لساناً فرمودند که بیت و اثاث البیت که در اصفهان مال منست ملك ورثه است و کتاب و نوشته هائی که در اصفهان است مطلقاً خواه از کتب امریه و خواه خارجه ملك اخوان است یعنی دو اخوان ایشان که در اصفهان تشریف دارند و آنچه در عشق آباد در تصرف ایشان است ملك سرکار آقا سید احمد است زیرا که از جانب سرکار آقاى معظم مواظب املاك ایشان بودند و اخذ وجه اجازه املاك در عهده ایشان بود و مصارف شخصیه حضرت شهید هم از سرکار آقاى معظم می رسید باری وصیت نامه در حضور جناب آقا غلامحسین و جناب آقا میرزا مهدی تاجر رشتی نوشته شد .

و بالجمله چون ماه محرم سنه ۱۳۰۷ هجریه بر رسید اهالی ایران بر نهجی که در آن مملکت رسم است به بستن تکیه و تشکیل دسته و زخم زنی و روضه خوانی اقدام نمودند و در این لیالی و ایام اطوار ناهنجار که نه شایسته تحریر و تذکار است مشهود ملل خارجه داشتند و در این مجالس اسباب قتل حضرت شهید را فراهم آوردند لکن بسبب مواظبت عساکر دولتی امکان نیافتند که این قصد فاسد را در ایام عاشورا مجری دارند تا آنکه دهه عاشورا انجام یافت و مجالس روضه خوانی و اجتماع ختم شد صباح یوم ۱۲ محرم تقریباً سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته در حینیکه

حضرت شهید از میان بازار عبور میفرمود و نفر از اشرار تبریز که یکی حسین و دیگری علی اکبر نام داشت و معروف به علی بابا بود در مجمع خلائق حضرت شهید را احاطه نمودند و با سی و یک زخم مهلك بدن ایشان را قطع قطع کردند و خون مطهر آن حضرت را که روح محبت و صفا و روان دیانت و وفا بود بر زمین ریختند .

با آنکه در حین قتل حضرت شهید زیاده از پانصد نفر از کسبه حاضر و با قاتلها در باطن متفق بودند و اظهار بشاشت و سرور مینمودند از حسن مراقبت اولیای ایالت قاتلها قدرت فرار نیافتند و فوراً گرفتار گشتند و دکتر دولتی و رؤسای مستحفظین بلد فی الحین بر سر نعش حضرت شهید حاضر شدند لکن کار از چاره گذشته و روح مقدسش چون طیر بهشتی با علی المقام پرواز نموده بود با آنکه دو شیر به زنجیر تقدیر گرفتار و مستحفظین بلد مراقب و در کار بودند شرارت اعدا و جوشش اهل بغضا بحدی بود که احدی از دوستان جرئت اینکه سر نعش مطهر حاضر شود نمود و آن بدن پاک تا بعد از ظهر در میان بازار بر خاک افتاده بود .

انجام حسب الامر جناب آقا محمد رضای ارباب جناب آقا غلامحسین از جناب مشهدی علی حیدر شیروانی کسه

مردی است موصوف به فتوت و ریاست و کاردانی خواهش نمود که در حمل نعش همراهی نماید شاید بحضور ایشان فتنه دیگر رخ ننماید جناب مشهدی علی حیدر اجابت فرمود و بر سر نعش حاضر شد لکن احدی قدرت همراهی نداشت و از هر کس خواهش نمودند که در حمل نعش معاونت نماید اجابت ننمود و در آخر جناب مشهدی محمد قلی اردوبادی که جوانی متدین و مستقیم است نعش مطهر را بدوش کشید و در میان کاروانسرا که ملك آقای آقاسید احمد افغان و در تصرف حضرت شهید بود آورد لکن از اعداء صدمه بسیار متحمل شد و مورد طعن و لعن بیشمار گشت اعداء هجوم نمودند و از شرارت و ازیت کوتاهی نکردند ناچار جناب آقاغلامحسین و جناب آقا مشهدی علی حیدر در کاروانسرا را بستند معذلك اعداء از بام سنگ می افکندند و لعن میکردند و نصی گذاشتند که نعش مطهر را بشویند و غسل دهند در هر صورت نعش را تفسیل نمودند و نصف شب در نهایت زحمت و مشقت در خارج عشق آباد در مقامی خوب مدفون ساختند و آن گوهر پاک را بخاک سپردند .

چون روز دوم شهادت برسید شورش اعداء زیادتر شد و خبر رسید که اعداء قصد قتل بیست و چهار نفر معین

را نموده اند که ایشان رؤسای احباب عشق آباد بودند و مبالغ بسیاری پول هم برامصارف این کار توزیع و جمع نموده بودند و عوام را باین مزخرفات مفرور داشتند که این امر امر دین است و ما اهل اسلام و رعیت ایرانیم و خلی بدولت روسیه ندارد که در این کار مداخله نماید و بالجمله عصر روز دویم جمعی از لواط تبریزی با اسلحه در میان بازار ریختند و بر جناب آقا میرزا عبدالکریم تا جراردبیلی و جناب شهدی یوسف و شهدی ابراهیم تاجر میلانی و شهدی محمدقلی اردوبادی و بعضی دیگر احباب حمله نمودند ولی چون دوستان مراقب بودند کاری از پیش نبردند در هرصورت امرصعب و کار مشکل شد لهذا در همان روز حین غروب آفتاب باتفاق دوستانی که ذکر شد و جمعی دیگر از احباب عازم خدمت سرکار جلالتمدارقمری که ژنرال دولت بهییه روسیه و حکمران ممالک خوارزم و مرو است شدیم پس از اعلام سایر دوستان در خارج توقف فرموده فدوی و جناب آقامیرزا عبدالکریم اردبیلی شرفیاب گشتیم چون وارد شدیم اذن جلوس داد و در کمال ملامت و ملاحظت مستفسر حالات شد و مترجم جناب میرزا احمدبیک بود و ایشان از اهل قفقازیه و مردی است نیک خوی و از اهل تسنن<sup>ند</sup> معلوم شد که سرکار ژنرال چنین معروض داشته بوده اند که حضرت

شهید نسبت بائنه اسلام الحیاز بالله بد گفته بوده اند  
 و این دو نفر قاتل تاب استماع نیاورده حضرت شهید  
 را بقتل رسانیده و خود بمحبس رفته اند فدوی معروض  
 داشتم که زیاده از هشت نه سال است که این طایفه  
 در عشق آباد بتجارت و رعیتی در ظل عنایت دولت بهمیه  
 اشتغال دارند و در این مدت خلاف قانونی و سوء سلوکی  
 از ایشان مسموع نداشته اید و جناب شهید راهم که به  
 ظلمی بین بقتل رسانیدند این طائفه خیال نداشتند  
 مزاحم اولیای دولت گردند و شکایتی بنمایند چه میدانند  
 که اولیای ایالت در نظم بلد و آسایش خلق سعی خواهند  
 فرمود لکن حال کار از صبر و مدارا گذشته خبر رسیده  
 است که طائفه شیعہ قصد قتل جمعی را دارند و دیری  
 است که شیعہ بر این افترا عادت کرده اند که این طائفه  
 را بعدم اعتقاد بخدا و رسول و عداوت با ائمه اسلام  
 متهم دارند لکن چون این مطلب در ایران کهنه شده  
 است و اکابر طک اعتنا به این مزخرفات نمیفرمایند لهذا  
 در این طک این تهمت را دست آویز فتنه نموده اند <sup>کار</sup> سرد  
 ژنرال استفسار فرمود که شما در حق ائمه اسلام ممتقد  
 هستید یا نه و در حق ایشان بد میگوئید یا نمیگوئید  
 معروض داشتم که این طائفه در حق احدی بد نمیگویند

حتی معاندین این امر را هم اذن سب و لعن ندارند تا چه رسد به بزرگان دین و برگزیدگان حضرت رب العالمین و دلیل صدق این عرض اینست که اگر العیاذ بالله در حق ائمه اسلام در نزد خود مسلمانان بد بگوئیم معلومست که در نزد ملل خارجه که معتقد ببزرگان اسلام نیستند زودتر و با جرئت تر بد خواهیم گفت و سرکار عالی از بزرگان روسیه و ارامنه که در این ایام با فدوی ملاقات و مقالات نموده اند میتوانید استفسار فرمایند که روش ما در حین ذکر اسامی سابقین چگونه است فرمود بلی میدانم شما در حق احدی بد نمیگوئید کتب شما را دارم و از عقاید شما بی خبر نیستم و لکن ممکن است که انسان در حین استیلائی غضب بکلمهئی برخلاف معتقد خود و قانون قوم تکلم نماید عرض نمودم اینهم نشده است چه اگر مرحوم حاجی العیاذ بالله بکلمه زشتی تکلم نموده بودند بایستی بحکومت معروض دارند تا بر وفق قانون و عدل پاداش داده شود و احدی هم راه شکایت نیابد اینکه خود بقتل ایشان اقدام نمودند دلیل است برکذب مدعیان و نداشتن دست آویزی درست فرمود راست است و بسیار گفتگوهای خوب واقع شد که اکنون نگارش تمام آن خارج از گنجایش این صحیفه است و اسامی مقصرین را به خط خود مرقوم فرمود و بتوسط میرزا احمد بیگ

مترجم پیغامهای بلیغ و سفارشهای اکید در حفظ شهر  
و دوستان به پولکونیک که حفظ بلد و نظم دیوان خانه  
در عهده اوست نمود و مرخص شدیم .

چون آن شب به پایان آمد و صبح طالع شد الواط  
و اشاریکه یوم پیش قصد احباب را نموده بودند فرار کردند  
و سه نفر که یکی اسد الله و دیگری ابراهیم و ثالث غفار نام  
داشت گرفتار شدند لکن ابراهیم و غفار مذکور بی تقصیر  
بودند و باشتباه گرفتار گشتند چون این حالت مشهود  
خلق گشت خوف اعدا را فرو گرفت و شهر امن شد و اولیای  
دولت بهیچ روسیه در مقام تحقیق و تفتیش این امر برآمدند  
که محرك این شرارت را معلوم نمایند چه که نزد ارباب  
هوش روشن بود که دو نفر لوطی نا قابل اقدام بر قتل  
حضرت شهید به این جرئت بدون محرکی قوی نتوانند  
نمود و شخصی حکیم و کافی از روسیه که بزبان اهل این ملک  
سلیس چی میگویند برای استنطاق دوستان مقصرین و کسانی که  
متهم بتحریک بودند تعیین یافت و به محاکمه و رسیدگی  
شروع شد .

و مقدمه ای برای کشف مرام لازم است مطلبی معروض  
دارم قبل از ورود فدوی بعشق آباد فیما بین دوستان و  
ملت فخیمه مسیحیه مراوده و دوستی نبود پس از ورود این

عید باین ارض باب مراودت و مجالست و مکالمت فیما بین فدوی و دانشمندان روسیه و ارامنه مفتوح گشت و اکثر اوقات و ایام معقولین این ملت بمنزل فدوی می آمدند و در مطالب دینیّه و مباحثات علمیّه بقدری که موجب قطع رشته محبت و تکذیر زلال مودت نشود گفتگو میرفت و از اینجهت ورود فدوی بعشق آباد مطالب و عقاید امریه در میان مسیحیه<sup>۱</sup> اشتهار یافت مراتب علم و دانش دوستان و امتیاز و برتری ایشان از دیگران مسلم مسیحیان گشت و صفای کامل و وداد صادق در میانه حاصل شد و تفاوت کلی عقاید اعداء<sup>۲</sup> و احباب خوب مشهود ایشان آمد زیرا که ملت فخریه مسیحیه با هر دو طایفه مراوده و معاملسه داشتند از این طرف جز علم و دانش و سلامت نفس و بردباری و محبت و مودت نص دیدند . و از آن سو جز بغض و منافرت و افترا و کذب و عداوت نص یافتند این بود که چون حادثه شهادت حضرت شهید روی داد نوعی در جذب قلوب آن ملت و اثبات شرارت اعداء<sup>۳</sup> و مظلومیت احباب مؤثر شد که بتحریر شرح آن امکان پذیر نیست علی هذا در کشف مقاصد اعداء<sup>۴</sup> در قتل حضرت شهید و اثبات شرارت ایشان در نزد اولیای دولت بهیبه کوشش وافق نمودند و هرچه دیده بودند و یا سموع داشتند نزد سلیس چی و سایر بزرگان بصددق



ادای شهادت کردند .

و بالجمله قریب دو ماه در اکثر ایام امر استنطاق و تحقیق دایر بود و ملا احمد تاجر یزدی و ملا مهدی روضه خوان تبریزی و شهدی صمد تبریزی و شهدی جلیل ترک گرفتار و محبوس شدند چون این اشخاص که اصل فتنه و سبب واقعی شهادت حضرت شهید بودند گرفتار گشتند خوف و رعب اعدا را فرو گرفت و ترس و بیم ارکان وجودشان را متزلزل ساخت و نخست مهدی تاجر کاشی که خصم اللّه و ناب احد بود فرار نمود و پس از وی هر کس در قتل حضرت شهید اقدامی و یا در مجالس شورشان تکلمی نموده بود فرار اختیار کرد و بدین موجب زیاده از شصت هفتاد نفر از اعداء از عشق آباد گریختند و در مشهد مقدس و طهران و تبریز بدامن و لای دولت علیه ایران و علمای آن سامان آویختند و در عشق آباد نیز بساختن شهود کاذبه و نشر اقوال باطله پرداختند هر روز که آفتاب طالع میشد خبری تازه انتشار میدادند که فلان امیر یا فلان سرتیب از طهران میآید و بابیها را در زنجیر کشیده به طهران میبرد که شاید دوستان از این اخبار صوحشه بترسند و از عشق آباد بسایر بلاد متفرق گردند و در شهرهای آنریایجان و خراسان نیز علما و تجّار پداً واحد بحمايت اعداء و ازیت دوستان اقدام و اتفاق

نمودند فی الحقیقه آن اوقات استقامتی از دوستان عشق آبا  
 ملحوظ و مشهود آمد که جای هزار گونه تحسین و آفرین بود  
 زیرا که برای تخویف احباب بتدبیراتی توسل میجستند که  
 عقل منیر از ادراک آن قاصر بودی و اعداء اتفاقی داشتند  
 که اقدام راسخه متزلزل کشتی لکن نظر دوستان بشطـر  
 حضرت مقصود و عنایت خداوند معبود جلت عظمته متوجه  
 و مصروف بود و عدل دولت بهیه روسیه و عدم اعتنای نفس  
 نفیس اعلی حضرت اقدس سلطان ایران بعرا یضی کاز به  
 مدعیان موجب آرام قلب و سکون اضطراب فواد میشد زیرا  
 در این مدت اکثر ایام از قوچان و مشهد مقدس و تبریز  
 تجار و معاندین بطهران تلگراف مینمودند و وجوه کثیره  
 در اجرای مقاصد فاسده خود مصروف میداشتند لکن لطف  
 الهی و تقدیر ربّانی که لازال قاهر ظالم و صمّین مظلوم  
 است تدابیر اعدا را باطل میفرمود و مقدمات فاسده  
 ایشان را غیر منتج میداشت و این خود ظاهر و روشن است  
 که همواره صدق و راستی و نیکخواهی خلق و درست رفتاری  
 غالب و منصور و ظلم و عداوت و کذب و معاندت مغلوب  
 و مخدول خواهد بود و در حقیقت این بیچاره خلق ایران  
 را همان اخلاق و اطواری که علمای جاهل و روسای باطل  
 پیشنهادشان کرده و بآن تربیت نموده اند برایشان دشمنی

است قوی و شدید و برای قطع رشته اقتدار و اعتبارشسان  
سیفی است قطاع<sup>۳</sup> و حدید که لزال در انظار دول متمدنه  
خوار و خفیف طحوظند و در ابصار مل مقتدره وحشی و شر<sup>یر</sup>  
مشهود و بالجمله چون قریب دو ماه از این مقدمات بگذشت  
و کتاب استنطاق طرفین ختام یافت و تحقیق مطالب بر وجه  
کمال انجام گرفت سرکار جلالتمدار ژنرال دامت له مآثر العز<sup>۳</sup> و  
والجلال مراتب را به پتر سبورک بحضور اعلیحضرت قویشوکت  
امپراطور اعظم مروض داشت و اواسط شهر ربیع الاول ماضی  
از جانب اعلیحضرت امپراطوری صدور حکم و انقضای محاکمه  
به واینی سود رجوع یافت و ترجمه این لفظ در لغت روسیه  
قضاوت عسکریه است و واینی سود که آنرا پالاوای سود هم  
میگویند در دولت روسیه موقعی بزرگ و محلی منیع دارد که  
احدی از بزرگان و اکابر ملک حتی نفس سلطان قدرت بر رد  
و نقض حکم او وحق توسط و تشفع<sup>۳</sup> ندارد و سایر قضاوتها  
جز این سود حکم قتل نتواند نمود و اینهم از عنایت اعلیحضرت  
امپراطور و سرکار ژنرال ایدهما الله تعالی بخصائص المرز<sup>۳</sup>  
والاقبال باین طائفه بود چه اگر انفصام امر و قطع دعاوی  
بسیار سودها رجوع یافتی موجب طول محاکمه و تسهیل امر  
بر اعداء و وهن دوستان گشتی خلاصه پس از رجوع امر  
بواینی سود شخصی از رجال دولت که طبق به پرستاپل  
و از سردارهای بزرگ دولت و مردی سخت دانا و نجیب

و با صهابت بود وارد عشق آباد شد و خبر ورود او در بلد  
 اشتهار یافت و هرکس در پی چاره کار و تدبیر امر خویش  
 افتاد و خوف و رعب دلها را فرو گرفت و یوم شنبه ۲۲ شهر  
 ربیع الاول گذشته که مطابق بود با چهارم نویابر ماه  
 روسی قریب صد و پنجاه نوشته احضار برای احباب و اغیار  
 رسید و در این نوشته ها با اسم هرکس که بود مرقوم بود  
 که برای قطع محاکمه علی اکبر قاتل مرحوم حاجی محمدرضا  
 و دهشت نفر دیگر مقصرین باید یوم ۲۴ شهر ربیع الاول که  
 مطابق خواهد شد با ششم ماه روسی در ساعت نهم فرنگی  
 که تقریباً یکساعت از آفتاب برآمده میشود در عمارت موسوم  
 بقلوب حاضر شوی چون این نوشته ها که بزبان روسی  
 پاسقه میگویند برای خلق رسید همه و وا همه خلق زیاد  
 شد و در شهر گفتگوئی جز این مطلب نبود و اعداء جز  
 آنکه ببلاد ایران و رجال دولت حضرت سلطان رسول  
 فرستاده متوسل شده بودند نزد بزرگان عشق آباد و  
 کارآگهان این ملک نیز از پی چاره توسل جستند و ذهاب  
 و ایاب نمودند .

چون صبح یوم ۲۴ طالع شد احباب و اعداء هر یک با  
 خوف و رجاء عازم حضور حضرت سود گشتند و فایتونها  
 بجانب کلوب در حرکت آمد و خلق دسته دسته به مجلس

محاكمه توجه نمودند و احباب نیز متوكلاً علی الله با وجوه ناضره و قلوب مطمئنه متوجه گشتند چون وارد مجلس شدیم وضع مجلس براین گونه بود که بر سبیل اختصار عرض میشود اگر چه تفصیل آن بر وجهی که درست محسوس و مفهوم شود ممکن نیست .

### کیفیت مجلس محاكمه سود

~~~~~

عمارت قلوب که یکی از عمارات دولتی عشق آباد است و ضمناً شباهتی بعمارات دولتی اصفهان و ایران ندارد و لکن بتقریب اطاق بزرگی در وسط است که مجلس سود همان اطاق بود و او تقریباً برابر تالار عمارت چهل ستون اصفهان که قریب پانصد کس را در آن امکان جلوس بود و شاه نشین آن قریب يك ذرع از سطح مجلس ارتفاع داشت و در یمین و یسار و خلف شاه نشین سه اطاق دیگر است چون وارد مجلس شدیم ملاحظه رفت که حضرت سود پرستاطل با جلالتی ظاهر و وداعتی باهر در وسط شاه نشین برکرسی جالس بود و در پهلوی او در یمین و یسار چهارکس دیگر از رجال دولت بهیه نیز جالس بودند و در جلو ایشان میزی نهاده و در يك طرف روی میز قابی از آینه که دستخط سه نفر از

امپراطورهای معظم روسیه بر حفظ مواضع عدل بر آن مرقوم بود نهاده و بر روی قاب صورت عقابی از طلای خالص که نشان دولت بهیبه است موضوع بود و در یمین شاه نشین پراگرو که وی نیز از رجال دولت است و باید از قبل مقتول تکلم نماید با یکنفر منشی که ویرا سگله دار میگویند جالس بود و در یسار شاه نشین زاشتنيك بایك نفر سگله دار که باید از قبل مقصرين تکلم نماید جلوس داشت که اجزای مجلس سود و اجزای عدلیه ۹ نفر بودند و در سطح مجلس اکابر بلدیة و رؤسای عسکریه و بزرگان تجار از روس و مسلم و اراضه بر کرسی جالس و ناظر بودند و حسب الامر سرکار جلالت آثار ژنرال مترجمین ترکی و فارسی از روسیه و اهل تسنن تعیین یافته بود و در سطح مجلس در طرف یسار مقدم بر گل نه نفر مقصرین را نیز حاضر و جالس نموده بودند و هر گرد ایشان عساکر دولتی که بزبان خود سالادات میگویند احاطه داشت و قاضی شیعه هم در مجلس حاضر و جالس بود و احدی در مجلس تکلم نمی نمود و بالجمله پس از ورود در عمارت قلوب جمیع اشخاصی را که در محاکمه مدخلیت داشتند از مدعی و مدعی علیه و شهود طرفین از احباب و اغیار در اطاق طرف دست راست مجلس داخل نمودند و قراول نهادند که کسی بی اذن داخل و خارج

نشود و احدی با احدی تکلم نماید و نخست قاضی شیمه  
 شهود اعدا را برحسب حکم سود بقانون اسلام باسـ  
 خداوند و کتاب مجید قسم داد که دروغ شهادت ندهند  
 و ملاحظه دوستی وهم کیشی ننمایند و بدون غرض بر راستی  
 صرف تکلم کنند و خود قاضی را حضرت سود بنفسه بر نهج  
 مرقوم قسم داد که او نیز خلاف عدل و راستی تکلمی ننماید  
 و بغرض شهادتی ندهد ممذک اکثری حتی شخص قاضی  
 نوعی از مسلک عدل و منهج صدق انحراف جستند که براهل  
 انصاف از حضار حتی حضرت سود و اولیای دولت بهیسه  
 مخفی نماند و آرامنه را که شهود احباب بودند کشیش ایشان  
 که او نیز در مجلس حضور داشت قسم داد پس از آن دوستان  
 را بالاتفاق احضار فرمودند و پس از استفسار از مذہب  
 يك يك و اعتراف به اینکه اهل بها هستند از جناب مستطاب  
 آقا میرزا عبد الکریم تاجر اردبیلی حضرت سود استفسار فرمود  
 که مجتهد و رئیس علمی شما کیست و مقصود ایشان قسم  
 دادن بود جناب میرزا فرمود در میان ما رسم ملائی نیست  
 ولكن در میان ما اهل علم و دانش هست حضرت سود فرمود  
 کیست جناب میرزا فدوی را اظهار داشت پس سود از فدوی  
 پرسید که قانون قسم خوردن شماها چگونه است معبرون  
 داشتم که در میان ما رسم یاد نمودن اینست و در کتاب

حکم قسم نازل نشده است لکن بهرچه دولت حکم فرماید اطاعت داریم و فرمان سلاطین عظام را در غایت سرور و امتنان لازم الاتباع میدانیم فرمود علیهذا باشما عهدی خواهم بست و شرطی خواهم نمود که مانند قسم محکم و مقن باشد پس فرمود نخست از شما خواهش مینمایم که چون شنیده ام شماها با کل طوائف و طل بصدق و صفا و اخوت رفتار مینمائید و مخالفت مذهب را موجب عداوت و بغض و خروج از مسلک عدل و انسانیت نمی دانید به این محبوسین هم که به این قانون شما برادرند همین مسلک را مرعی دارید و از روی غرض در حق ایشان سخن نگوئید و دیگر آنکه چون در این دین شما حکم قسم خوردن نیست باید سعی کنید که کذبی از شما ظاهر نشود چه اگر کذبی از شما ظاهر شد شما را به سببها خواهم فرستاد و عرض کردم انشاء الله تبارک و تعالی خلافتی ظاهر نخواهد شد و به آنچه فرمودید اطاعت خواهیم نمود . پس از آن پرسید که فیما بین شما و طائفة شیعه قانون مناکحت مرعی و مجری است معروض داشتم که چون هنوز فصل کلی واقع نشده است رسم مناکحت در میانه هست چه بسا هست که شخص خود از این طائفه است و پدرش شیعه است و یاپدر اهیل بها و پسر شیعه و هکذا بسیار است کسه



دو برادر یکی شیعه و دیگری اهل بهاست و همچنین است بنی اعمام و سایر اقارب از این جهت قوانین مراودت و مناکحت و سایر قواعد طائفگی در میانه مجری و مرعی است پس از آن حضرت سود قاضی شیعه را خواست و پرسید شما دختر از عیسوی میگیرید یعنی بنکاح شرعی عرض کرد بلی فرمود از یهود هم میگیرید معروض داشت بلی فرمود از آتش پرست هم میگیرید گفت بلی حضرت سود دانست که بیهوده تکلمی مینماید و بعد از این مقالات شروع نمودند به استنطاق از شهود طرفین و نخست شروع از استنطاق احباب شد و آنروز که یوم ۲۴ ربیع الاول و ششم نویابر ماه روسی بود از صبح تا ساعت ۵ از شب گذشته با استنطاق و رسیدگی اشتغال رفت و تقریباً هرسه ساعت پنج دقیقه اهل مجلس را اذن میدادند که بیرون عمارت برای راحت و کشیدن سیگار و امثالها بروند و مراجعت نمایند و در مجلس احدی حق تکلم و سیگار کشیدن نداشت حتی سود و رؤسای مجلس عدلیه نیز بر این نهج بودند و از دو ساعت ونیم بغروب مانده الی غروب آفتاب اهل مجلس مرخص بودند که بمنازل خود مراجعت نمایند و اول شب باز بمجلس معاودت کنند و روز دوم که یوم سه شنبه ۲۵ ربیع الاول و هفتم نویابر ماه روسی بود نیز بر نهج یوم سابق

از صبح الی نصف شب بمحاکمه و استنطاق اشتغال داشتند و در این یوم باستنطاق از شهود اعدا اشتغال میرفت و در این دو شبانه روز شهادت شهود طرفین انجام یافت و یوم چهارشنبه ۲۶ که مطابق هشتم نویابر ماه روسی بود چون عید روسیه بود مجلس محاکمه تعطیل شد چون صبح پنجشنبه ۲۷ ربیع الاول طالع شد خلائی بجانب قلوب شتافتند قلوب مضطرب و افتده متزلزل که آیا از پرده غیب چه ظاهر شود و اراده قاهره الهیه بر نصرت که تعلق یابد چه این یوم روز ختم مجلس و صدور حکم بود فی الحقیقه یومی بامهابت بود و حالت خلق در غایت غرابت بنظر مشهود میگشت از دحام خلائق زیاده از دو یوم سابق شد بحدی که مجلس برجالسین تنگ گشت و رئیس مجلس حکم فرمود که دیگر کسی را اذن دخول ندهند و بالجمله چون مجلس انعقاد یافت و سود جالس شد نخست پراکرو برخواست و با فصاحتی ظاهر و بلاغتی باهر بنوعی که روس و ترک و فارس در عجب ماندند زیاده از یکساعت تنطق فرمود و گناه مقصرین را ثابت داشت چون کلام وی انجام یافت زاشتینگ برخواست و اوهم قریب یکساعت ونیم تکلم کرد و شهادت شهود احباب را فردا فردا نمود چون کلام وی نیز ختام یافت مجدداً پراکرو قیام نمود و ایرادات ویرا مردود و باطل

ساخت و براین نهج تا قریب یکساعت از ظهر گذشته این دو بزرگ در حضرت سود مکالمه نمودند چون این مقالات ختم شد حضرت سود روی بحضرات مقصرین فرمود و گفت ای محبوسین پراگروه تقصیر هفت نفر از شما را اثبات نمود و گناه شما را مدلل و مبرهن داشت لکن تقصیر یکی گناه اسد الله<sup>ؑ</sup> باشد کمتر است و شش نفر دیگر را حکم قتل نمود و با فناء و اعدام محکوم ساخت حال اگر عذری دارید که موجب تخفیف این مجازات شود مذکور دارید و خود را مستوجب قتل مسازید چون این از آن حضرت سود صدر یافت مقصرین مستدعی شدند که مترجم تبدیل یابد و یحیی بك قرا باغی که فارسی و روسی و ترکی نیک میداند در میانست مترجم باشد سود اجابت فرمود و یحیی بك که در مجلس حاضر بود به مترجمی قیام نمود پس مقصرین يك يك برخاستند و در دفع تهمت از خود مطالبی ظاهر الكذب ~~معرض~~ داشتند چون این مقالات نیز ختام یافت حضرت سود و بزرگانیکه در یمن و یسار او جالس بودند در اطاقی که در خلف شاهنشین بود داخل شدند و برای نوشتن و صدور حکم خلوت کردند و در این هنگام احدی از آن دخول در آن مجلس ندارد و قریب دو ساعت هم این خلوت بطول انجامید و خلق کالنقش<sup>ؑ</sup> فی الجدار جالس و منتظر بودند که

آیا دست قدرت الهی که را بر وساده عزّت و غلبه متکوی  
و که را بر خاک مذلت و خذلان جالس کند . فی الحقیقه  
آنروز حالتی غریب و وضعی عجیب از خلق مشاهده شد  
زیرا چنین میدانستند که حکم سود مانند فرمان قضا  
ممتنع الردّ و واجب الاجراء است و بالجمله نزد يك به غروب  
آفتاب صفت حضرت سود از مشرق خلوت طالع شد و در  
مقرّ خود با جبین منور و وضع موقر بایستاد و خلق از اکابر  
و تجار و مدعی و مدعی علیه هر يك در مقام خود قائم  
وساكت و حضرت سود حکمی را که در خلوت مرقوم فرموده بود  
بر خلق قرائت فرمود و مترجم فقره به فقره معانی آنرا اعلام  
نمود و خلاصه آن این بود که در خصوص این ۹ نفر اشخاصی  
که بقتل حاجی محمد رضای اصفهانی متهم و مأخوذند  
حکم سود پس از تحقیق وافی کامل چنین شد که اولاً و نفر  
ابراهیم نام و غفار نام بی تقصیر و مرخص و علی اکبر معروف  
به علی بابای تبریزی و حسین تبریزی باید از دار آویخته  
و کشته شوند که مباشر قتل مرحوم حاجی بوده اند و ملا  
مهدی روضه خوان تبریزی که هر منبر امر به سب و لعن  
مینموده و موجب شورش خلق میشده باید بدورترین اراضی  
سیبیر ابداً منفی و محبوس گردد و ملا احمد تاجری  
و مشهدی صمد تاجر تبریزی و مشهدی جلیل تبریزی که

محرک اشارار بوده اند پانزده سال به قاتوروچنی رابوت در سیریا محبوس و مجازباشند و اسدالله يك سال وچهار ماه محبوس و پس از آن مرخص و از ممالك روسیه اخراج شود و اذن تخفیف در این مجازات به سرکار جلالت آثار ژنرال قروف حکمران عشق آباد و ترکمانیه داده شد چون حکم قرائت و ترجمه آن بخلق اعلام یافت مجلس ختم شد وخلق متفرق گشتند بعضی شادمان و برخی غمگین والحمدلله رب العالمین و معنای قاتوروچنی رابوت اینست که هر کس که واجب القتل باشد و ملت فخریه مسیحیه بسبب رأفت ذاتی و شدت اجتنابی که از قتل و سفک دارند آنها را نمیخواهند بقتل رسانند در ممالك بعیده سیریا که از شدت برودت و سردی هوا در آنجاها امکان کشت و زرع و تمدن و تعیش نیست در معادن و تحت الارض بفعالگی مشغول میدارند و اگر از شدت مشقت و سختی زحمت در نهایت مذلت جان بدر نمیبرند و اگر از هزاری یکی جانی سلامت برد و مدت معینی را که در حکم تعیین یافته بخدمت و فعلگی بانجام رسانید پس از آنهم اذن - مراجعت به بلاد خود ندارد و لکن آزاد است که در ممالك معتدله سیریا برای خود بکار و تحصیل معاش اشتغال نماید اینست که اکثری از مقصرین قتل را به سیریا ترجیح

### کیفیت وقایع بعد از صدور حکم

دریوم صدور حکم دست تقدیر بر صفحه عالم واقعه عجیب تحریر نمود و مشعبد قضا بازیچه مضحك ازیس پرده بیرون آورد و داغ خجلتی جدید بر چهره اعداء نهاد و کیفیت آن چنین بود که در آن حین که حضرت سود در خلوت بود واحدی ندانستی که چه حکم صدور یابد و اراده غالبه الهیه بر نصرت کدام طرف تعلق گیرد شخصی از سائین<sup>کنین</sup> مجلس و تماشاچیان محفل من غیر شعور و رویه از مجلس بیرون دیده و به یکی از اشخاصی که بیرون عمارت قلوب مجتمع بودند گفته بود که ملا احمد و سایرین مرخص شدند آن مرد هم به اقتضای شتاب و تعجیل که به حکم حدیث معروف المجلة من الشيطان شأن اهل بغی و طغیان است بی آنکه لحظه تأمل کند و صدق و کذب آنرا تحقیق نماید بر فایتونی سوار و بسرعت هرچه تماثر کالبرق الخاطف خود را به بازار رسانیده فریاد برآورده بود که البشاره که ملا احمد و سایرین استخلاص یافتند و به مزیت نجات تفوق جستند از استماع این خبر واهی شورشی غریب در خلق ظاهر شده بود و هلله و ولوله عجیبی مثل یوم

شهادت حضرت شهید نمودند و به تجار و احبابی که در حجرات خود در بازار به تجارت مشغول بودند سرزنشها کردند سه گوسفند قربانی بر در حجره مشهدی صمد و ملا احمد و مشهدی جلیل حاضر نمودند و قصابها با کار در دست منتظر ورود و ذبح قربانیها بودند لمن ها بر احباب کردند و دشنامها بالمشافهه در نهایت وقاحت و قباحته بدوستان گفتند و خلق دسته دسته برای استقبال و مصافحه بر سر گذرها اجتماع کردند که ناگاه مقدر امور و مالک ظهور جلالت قدرته ورق را برگردانید و مجلس سود منقضی و خیر صدور حکم بر نهج صحیح بگوش خلق رسید یکمرتبه آنهمه سرور به حزن و آنهمه بشارت به انفعال و خجالت تبدیل یافت گوسفندهای قربانی را در زیر پوستین رجعت دادند و هر یک مثل سارقی بگوشه گریختند فدوی در آن حین از این وقایع بی خبر و در مجلس سود برای انقضای امر واقف بود پس از مراجعت حالتی در احباب مشاهده نمود که کشف آن به تحریر امکان پذیر نیست در این میکساعت به این خبر کذب از سرزنش و لمن و طعن کاری بر احباب کرده بودند که این مظلومین کالمیت حالت مکالمه نداشتند بلکه تا یک دو ساعت به اخبار فدوی و امثال فدوی که از مجلس مراجعت نموده بودیم اعتماد نمینمودند تا آنکه خود شفاهای خبر

الیهین  
درست را از اعدا<sup>ه</sup> شنیدند و متواری شدن آنها را برای  
دیدند كذلك قضي الامر من لدى الله المقدر الغالب  
القوی القدير.

و اگر کسی در وضع قضاوت و محاکمات دولت بهییه روسیه و  
دولت علییه ایران بدقت ملاحظه نماید متحیر خواهد شد  
که فرق تا چه پایه است زیرا که اگر اینچنین قتلی در ایران  
وقوع یافته بود که از طرف قاتل و مقتول پای کبار تجار  
در میان میآمد بر هر کسی روشن است که چه مایه طرفین  
متضرر میشدند و به رشوت چه مقدار می گرفتند گذشته  
از اینکه در ایران ممکن نیست از کثرت توسط و تشفع حکمی  
به عدل بگذرد و حقیقت امر بر حاکم مشته نشود و در خصوص  
قتل حضرت شهید اولیای دولت بهییه روسیه دیناری از کسی  
نگرفتند بلکه از کثرت انصاف و عدالت احدی قدرت نیافت  
که نزد کسی نام رشوت برد و یا از مقصرین شفاعتی نماید  
بلی طائفه شیعه وجوه کثیره مصروف نمودند و خسارت بسیار  
متحمل گشتند و لکن از جهت توسل به علما و بزرگان ایران  
که شاید به حمایت آنها بتوانند قدرت دولت بهییه روسیه را  
از خود دفع نمایند و از پاداش شرارت و اعمال زشت خود  
مصون و محروس مانند و لکن اراده قاهره خداوند تبارک  
و تعالی نگذاشت که آن ظالمان خونخوار با چنین ظلمی



فاحش در پناه امن و راحت بیاسایند و عدل اولیای دولت بهیهٔ روسیه ادام الله ایام اجلالهم مانع شد که این اشرار ممالک امنیت و عدالت را مثل ایران محل توحش و شرارت گردانند و بالجمله پس از انقضای مجلس چون در اصل حکم مرقوم و در مجلس قرائت شد که سرکار جلالت مدار ژنرال اگر مرقوم ادام الله ایام اجلاله و اقباله مختار در تخفیف جزای مقصرین هستند لهذا ملا احمد و سایر مقصرین از محبس به کسان خود پیغام دادند و از در عجز و مسکنت بیرون آمدند که تا حکم حضرت سود را سرکار ژنرال امضاء نفرموده است نزد طائفه بابیه بروید و ایشان را خدمت سرکار ژنرال به شفاعت بفرستید شاید در این مجازات تخفیفی داده شود و باب فرجی گشوده گردد علیهم—ذا حاجی رضا برادر ملا احمد و جمعی دیگر از تجار جنابان رضابیک اکبر که بزرگی دانشور است و سالها بدولت بهیهٔ روسیه خدمت نموده و در آن دولت قوی شوکت محلی منیع و مقامی مرموق حاصل کرده و یحیی بیک قراباغی که به وصف دانش و صفا و صلاح جوئی و نهی موصوف و جناب آقا محمد رضای ارباب اصفهانی را شفیع نمودند که از این عبود و جناب مستطاب آقا میرزا عبد الکریم خواهش فرمایند که شرفیاب حضور حضرت ژنرال شویم و از مذنبین شفاعت

شفاعت نمائیم علیهذا روزی این عبد و جناب آقامیرزا عبد الکریم و جناب آقاغلامحسین اصفهانی و جناب آقامشهدی یوسف میلانی عازم خدمت سرکار ژنرال شدیم در فضای بیرون خانه حکمران مذکور حاجی رضا و جمعی دیگر از شیعیان ملاقات شدند که خود به شفاعت رفته و بار نیافته بودند معذک در مصاحبت ما مجدداً عزیمت خدمت سرکار ژنرال را نمودند و بالجمله پس از ورود و اعلام شرفیاب حضور گشته جناب آقامیرزا عبد الکریم مطلب را معروض داشت و عالیجاه جواد بیگ مترجم مقصود را بزبان روسی به عرض رسانید سرکار ژنرال مطالبی فرمود که خلاصه آن اینست که این طایفه شیعه موجب بدنامی دولت بهیه در عالم شدند زیرا که در نظر اعلیحضرت امپراطور اعظم جمیع مذاهب بنظر واحد ملحوظ است و آفرین بر شما که با اینهمه شرارت مقصرین باز شما از آنها شفاعت مینمائید اگر یک نفر بابی یک شیعه را در عشق آباد کشته بود آیا تمام این طائفه را در ایران قتل نمی نمودند من از شما بسیار راضی هستم ولی قول نمی دهم که تخفیفی در جزای ایشان داده خواهد شد ولیکن نظر خواهم کرد اگر تخفیفی داده شد البته به سمع شما خواهد رسید چون این فرمایش آنحضرت انجام یافت مجدداً جناب آقامیرزا عبد الکریم در مقام استدعای شفاعت

برآمد و ثانیاً سرکار ژنرال جوابی نزدیک به جواب سابق فرمود  
 حاجی رضا و سائرین در این مقالات خود حاضر و مستمع بودند  
 و مراجعت نمودیم فردای آنروز شهرت یافت که در مدت سیبیری  
 مقصرین تخفیفی داده شده و نیز شهرت یافت که یوم چهارشهر  
 ربیع الثانی در و نفر قاتل را بدار خواهند آورد و بحسب الامر  
 حکومت دودار در حوالی محبس سلطانی بپاکرند و چاه‌های  
 در تحت دایره عمق در وسه زرع حفر نمودند که نعش ایشان را  
 در آن افکنند و مباشر نصب دار و حفر چاه بر حسب امر مأمورین  
 د ولتی خود قاتلها بودند و ظهرو این وقایع دل خلق را میگذاخت  
 و شریان بی تربیت را بر سختی احکام دولت ابد آیت آگاه  
 مینمود و بحفظ مراسم مد نیت الزام میداشت چون صبح یوم  
 چهارم شهر ربیع الثانی آفتاب طالع شد جمیع خلق آگاه  
 و مستحضر بودند که امر در میعاد قتل آن دوشریب است  
 شورشی غریب و اضطرابی عجیب در خلق ظاهر  
 گشت از غایت جهل و تعصب قدرت اصطبار و از سطوت  
 دولت بهیه یارای تکلم و جسارت نداشتند در جبین کمال  
 آثار شرارت مشهود و در ناصیه هر یک تواتر خشم و غضب  
 ملحوظ بود نخست بر حسب امر اولیای دولت قویشوکت  
 روسیه سواران ترکمانیه گرد مقتول را احاطه نمودند و روسای  
 عسکریه و بزرگان بلد نیز حسب الامر حضور یافتند و خلق

بسیار برای تماشاگرد آمدند و چون افراد طت فخمیه مسیحیه از قتل نفس حتی عساكر نظامی بقدر امکان اباو امتناع دارند لهذا تركمانی را به سی منات اجیر نمودند كه وی بند برگردن قاتلها افكند و ایشان را بمقر اصلی فرستد و قاضی شیعه را نیز احضار نمودند كه ایشان را توبه و كلمه شهاده تلقین نماید چون این آثار تشکیل یافت دو نفر قاتل را بپای دار حاضر کردند و قاضی باحالتی كه نتوان مشروح داشت ایشان را توبه و شهادتین القا نمود و تركمان مذکور بند برگردن ایشان افكند كه ناگاه برخلاف تصور كل دست قدرت حضرت مالك الطك جلت عظمته صورتی دیگر ظاهر فرمود و حكمت بالغه الهیه نوعی دیگر اقتضا نمود و اجمال آن اینست كه در آن حین پراكر و ر حاضر و مكتوبی در دست بر خلق قرائت فرمود و مترجم بكل ابلاغ داشت و خلاصه آن این بود كه چون طائفه بابیه در خدمت سركار جلالت آثار ژنرال ادم الله ايامه بالمجد والاستقلال از مقصرین شفاعت نموده و تخفیف مجازات ایشان را مستدعی شده اند لهذا حضرت ژنرال اكرم محض اظهار رضایت و ابراز مكرمت و عنایت نسبت به ایشان از قتل این دو قاتل عفو فرمود و از خون این دو شریر در گذشت و حكم فرمود كه این دو نیز پانزده سال در سبیریا به قاتوروجنی رابوت مجاز

و منفی باشند و بسبب نجات از قتل دعاگوی دولت ابد  
آیت گردند .

چون این مکتوب بر خلق قرائت شد جمیع زبان به شکر  
و ثنای الهی گشودند و شادمان و خرم مراجعت کردند  
و قاتلها را به محبس رحمت دادند و فی الحقیقه ظهور این  
واقعه تمیبه اعمال دوستان و موجب مزید اعتبار و افتخار  
اهل ایمان گردید زیرا از قراریکه بعضی حاضرین در این  
واقعه حکایت میکردند نوعی این فقره در قلوب بزرگان  
روسیه و ارامنه مؤثر واقع شده بود که بعضی را رقت دست  
داده گریسته بودند و گفته بودند ملاحظه نمائید مراتب  
عفو و صفح و رأفت و شفقت و بردباری طائفه بابیه تا چه پایه  
است که از قاتل خود شفاعت میکنند و بر این قسم صرد م  
شریر لیلیا<sup>که</sup> و نهارا در صدد قتل ایشانند ترجم مینمایند  
و از اول حدوث واقعه شهادت حضرت شهید الی حال در  
هر موقع عنایت الهی و حمایت ربانی نسبت بدوستان ظاهر  
است و در هر قدم خداوند تبارک و تعالی احباب راتائید  
فرمود و در نظر اولیای دولت بهییه روسیه به اعتبار قول  
و وفور عقل و صدق و راستی و درستی و نیکخواهی کل امم  
و صداقت باتمام ملل عالم مزین و ممتاز فرمود و لکن وقوع  
این کیفیت شفاعت که بصرف اراده الهیه وقوع یافت مکتوب

عفو در حضور جماعتی کثیر از روس و ارامنه و اهل اسلام و قاضی شیعه خوانده شد عنایتی مخصوص و مرحمتی بزرگ بود که هم دوستان را در انظار به اعتبار اختصاصی داد و هم راه استناد آنرا بجاهای دیگر سدود نمود که جهال نتوانند بگویند نجات این دو قاتل از معجزه امام بود و یا سواری نقابدار بادلدل و زوالفقار آمد و آنها را نجات داد و اگر بیخیردی این مردم را بخواهید بدانید تا چه پایه است از این میتوان معلوم نمود که باز هم این کلمات مزخرفه مضحك را گفتند و خود را بلکه تمام اهل ایران را نزد تمام ملل به خفت عقل و قلت شعور منسوب و منصوص داشتند .

و در این اوقات سرور و فرح و ابتهاج از هر جهت دوستان را احاطه نمود و عنایت الهی بر احباب تواتر یافت زیرا که از يك سمت از جهت انقضای محاکمه و صدق عرض و اثبات ادعای خود در خدمت اولیای دولت بهییه روسیه سرور وافق حاصل بود و از سمت دیگر وصول الواح قدسیه و نزول آیات الهیه و تصریح به رضای حق جل و علا ذکره از اعمال دوستان موجب سرور بی غایت و افتخار بلانهایت میشد چه در اکثر الواح اظهار عنایت نسبت به حضرت شهید و اختصاص ایشان به مقاماتی خارج از ادراك اهل

جهان و اعلی از تصور اهل امکان فرموده و هم اظهار  
 رضا از اعمال احباب و دوستان در این امر نموده اند  
 و بالخصوص در یکی از الواح قدسیه در خصوص وجهی که  
 یکی از دوستان ارسال داشته اذن فرموده اند که آن وجه  
 صرف رمس اطهر و تراب مطهر که در جای خوبی در خارج  
 عشق آباد واقع شده است تمصیر یابد و این اوقات بسبب  
 سردی هوا و تواتر برف این تمصیرات در عهده تعویق  
 است انشاء الله تعالی در اوقات اعتدال هوا و وصول بهار  
 و استوای لیل و نهار اقدام به این کار خواهد شد .

و بالجمله پس از چند یوم از یوم عفو از قتل آن دو شریر  
 بر حسب امر دولت بهیبه عکس آن شش نفر مقصر را در لباس  
 مخصوص که خاصه کسانی است که باید که به سیریا نفی شو  
 برداشته و آنها را از طرف بادکوبه بجانب سیریا بردند  
 آنروز هم که ایشان را در آن لباس به جانب بادکوبه میبردند  
 روز عزائی بود برای اعداء و از آن روز الی حال که زیاده  
 از یک ماه است هنوز تجار و رؤسای شیمه در بادکوبه  
 و مشهد مقدس و طهران و تبریز مشغول اسباب چینی  
 هستند که شاید آنها را از حبس مستخلص سازند و موجب  
 نجات ایشان گردند تا اراده الهیه بر چه تعلق یافت  
 باشد و از پس پرده غیب چه ظاهر گردد .

باری این بود مختصری از حوادث این سال در واقعه شهادت حضرت شهید که محض حبّ آنجناب و سایر احباب اصفهان در نهایت اختصار عرض شد رجا آنکه این عهد را در انجمن دوستان از دعا فراموش نفرمایند و از قبل فانی خدمت حضرت والد ماجد و اخ اعز امجد و جناب مستطاب قدوة الاحباب و سید اهل الادب آقای میرزا مهدی اطال الله تعالی ایام سرور هم و سایر احباب اصفهان عرض ارادت ابلاغ فرمائید پیوسته انوار مجدت و جلالت و فروغ نضرت و طراوت از جبین غرای آنحضرت لامع و مشرق باد . در یوم ۲۹ شهر جمادی الاولی ۱۳۰۷ بقلـــــــــــــــــم ابوالفضل گلپایگانی تحریر شد .

بعد از این قضیه لسان قدم در الواح برضایت از عمل دوستان جاری شد از جمله در لوح دنیا میفرمایند  
 قوله تعالی :

" این مظلوم در لیلی و ایام بشکر و حمد مالک انعام مشغول چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق و اطوار این حزب بدرجه قبول فائز چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امرا بوده "

و در بعضی الواح نیز جناب ابوالفضائل را بالاخص



مورد عنایت فرموده اند از جمله در لوح میرزا عبد الکریم  
 که بعد از قضیه مذکوره نازل شده چنین منصوص است :  
 " انا نحبّ ان نختم اللوح بذکر الفضل علیه بهائیس  
 و عنایتی پیشهد قلمی و لسانی بخلوصه و خدمته و استقامتیه  
 و حضوره فی هذا الحین لدی باب رحمة الله رب العالمین  
 البهاء علیه و علی الذین فازوا بالعدل و الانصاف و عطوا بما  
 امروا به من لدن امر حکیم "  
 و بالاخره لوح مقدس و مهیمین ذیل بافتخار جناب  
 احوال فضائل در آن ایام نزول یافت .

### بنام یکتا خداوند بیهمتا

حمد و ثنا متغصین بحر تجرید را لایق و سزا که در  
 ظلمت ایام و اعتساف انام و احزان وارده و هموم و غموم  
 نازله از توجه ببحر احدیه و شمس ابدیه مهروم نمایند  
 سبحات اسماء ایشانرا از مالک اشیا منع نموده اسماء  
 را گذارند و ببحر معانی توجه نموند آنهم عباد شربوا  
 باسمی الیقوم رحیقی المختوم ماسوی الله در نظرشان  
 بمثابه کفی تراب و قبضه ای از رماد بوده و هست باسم  
 از مالک آن محروم نشدند باستقامتی بر امر قیام نمودند  
 که فرائض معرضین بیان از آن مضطرب جلّت قدرته و جلّت

عظمته و لا اله غيره .

يا ايها الناظر الى افقى والناشر لواء نصرتى بالحكمة  
 والبيان اشهد انك اردت الاصلاح فى كل الاحوال ونصحت  
 المباد بالبرّ والفلاح طوبى لك ولمن احبك لوجهى وسمع  
 قولك فى امرى نسئل الله تبارك و تعالى ان يمدك بجنود  
 الغيب والشهادة انه ولى المحسنين قد سبقت رحمته  
 واحاطت عنايته طوبى لمنصف انصف فى امره ولعادل نطق  
 بالعدل فيما ظهر من عنده يا ابا الفضل عليك بهائى وعنايتى  
 ورحمتى آنچه در آن ارض واقع شد معلوم ومشهود تبارك الذى  
 منع اصفياه عن الفساد والبغى والفحشاء و امرهم بالبرّ  
 والتقوى لله الحمد در سبيلش كشته شديد و نكشتيد اولياء  
 را در جميع احوال بسكون واطمينان واصلاح امور عباد  
 و تهذيب نفوس و امانت و ديانت و عصمت و عفت و صيت نما  
 انا كنا معك فى الهاء والميم و فاز عمك فيها بعزّ قبولى  
 و شرف رضائى و فى ارض اليا بما ينبغى لك فى امر ربك  
 الطهم المشفق الامين .

بگو اى عباد براستى گفته ميشود و براستى بشنوييد  
 حقّ جلّ شأنه ناظر بقلوب عباد بوده وهست و دون آن از  
 برّ و بحر و زخارف والوان كل را بطوك و سلاطين و امرا  
 واگذارده چه كه لا زال علم يفعل مايشاء امام ظهور بازع

وساطع و متلا آنچه امروز لازم است اطاعت حکومت و تمسک  
 بحکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر  
 در قبضه اقتدار حکومت است حق چنین خواسته و چنین  
 مقدر فرموده قسم به آفتاب راستی که از افق سما سجن  
 اعظم مشرق و لایح است يك نفس از مأمورین دولت از يك  
 فوج ارباب عمام عند الله اقدم و افضل و ارحم است چه  
 این نفس در لیالی و ایام بخد متی مأمور است که آسایش  
 و راحت عباد در اوست و لکن آن فوج در لیالی و ایام  
 در فساد و ردّ و سبّ و قتل و تاراج مشغولند مدتی است  
 که در ایران حضرت سلطان ایدّه الله تبارک و تعالی  
 این مظلوم های عالم را از شر آن نفوس حفظ نموده و مینماید  
 آرام نگرفته اند هر یوم شورشی برپا و غوغائی ظاهر امید  
 هست که یکی از طوک لوجه الله بر نصرت این حـزب  
 مظلوم قیام نماید و بنذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود  
 قد کتب الله علی هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمته  
 الوفا بعهدده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت  
 ناصر قیام نمایند و لزال بحبل وفا متمسک باشند طهری  
 لمن سمع و عمل و ویل للتارکین یا قلم دع الا زکار متوکلا  
 علی الله المهیمن القیوم ثم اذکر من صعّد الرفیق الاعلی  
 بالوجه الحمراء و اشتمل بنار العشق فی مدینه المشق

وقل :

اَوَّلُ نَفْحَةٍ فَاحَتْ مِنْ مَسْكِ الْمَعَانِي وَالْبَيَانِ عَلَيْكَ يَا مَنْ  
 انْفَقْتَ رَوْحَكَ فِي سَبِيلِ الرَّحْمَنِ اشْهَدُ أَنَّكَ نَبِيْتُ الْاَوْهَامِ  
 وَاقْبَلْتَ بِنُورِ الْيَقِينِ اِلَى مَشْرِقِ الْاِلْهَامِ وَاجْتَذَبَكَ جَنْبُ  
 النَّدَاءِ اِلَى الْاَفْقِ الْاَعْلَى فِي اَيَّامِ فِيهَا اشْتَمَلْتَ نَارَ الْبِفْضَاءِ  
 فِي صَدْرِ الَّذِيْنَ نَبَذُوا التَّقْوَى وَانْكُرُوا حِجَّةَ اللّٰهِ مَوْلَى الْوَرَى  
 وَرَبِّ الْعَرْشِ وَالْثَرَى اسْتَثْنَى اِيْمَتَكَ يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِ بِهَذَا الْيَوْمِ  
 الَّذِي سَفَكْتَ فِي حَبْلِكَ اَنْ تَغْفِرَ عِبَادَكَ الَّذِيْنَ وَفُوا بِعَهْدِكَ  
 وَمِيثَاقِكَ وَاعْتَرَفُوا بِمَا نَزَلَتْ فِي كِتَابِكَ الْمُبِينِ الْحَمْدُ لَكَ يَا اِلَهَ الْعَالَمِ  
 بِالْجُطْهَةِ بَعْدَ اَزْ وَقُوعِ اِيْنِ قَضِيَّهِ كَهْ دَرِ تَارِيْخِ بَهَائِي اَرْوَاقِ  
 مَهْمِهِ اسْتِ وَظَفَرِ وَنَصْرَتِ اَحْبَابِ كَهْ سَلْسَلَةِ جَنْبَانِ اَنْ فَوَى  
 جَنْابِ اَبُو الْفَضَائِلِ بُوْدَه وَضَعِ مَدِيْنَه عَشْقِ خِيْلِيْ خُوْبِ شُدِ  
 وَ اَحْبَابِ رَاْحَتِ وَ سَكُوْنِيْ يَافْتَنْدِ وَنَفُوسِ زِيَادِيْ اسْتِقْبَالِ نَمُوْدَه  
 وَ دَرِ جَلْسَاتِ تَبْلِيْفِيَّهِ جَنْابِ اَبُو الْفَضَائِلِ حَاضِرِ شُدِ نَسَبِ  
 اَنْجَنَابِ بَتَدْرِیْجِ بَفَكْرِ اَنْجَامِ اَمُوْرِ مَهْمِهِ اَفْتَادِ وِلَى اَفْسُوسِ  
 سَطْحِ فِكْرِ يَارَانِ اَنْزَمَانِ بَا اَنْ رُوْحِ پَرَفْتُوْحِ كَهْ سَالِيَانِ دَرِ اَزْ  
 اَزْ جَامِعِهِ خَلُوْتَرِ بُوْدِ بَرَابِرِيْ نَمِيْنَمُوْدِ وَ موافقتی حاصل نمیشد  
 حضرتش برای اعلای امر در آن وقت تصمیم به تحریر روزنامه  
 و ایجاد مطبعه گرفته بود و بسیار در این خصوص پافشاری  
 میکرد و چون نومید شد بطهران نوشت و از آنها کمـك  
 خواست و شاید همان اقدامات مقدماتی جنابش بود که

دوستان عشق آباد را بعداً موفق به نشر مجله خورشید  
 خاور نمود اینک مطلبی از نامه ایشان زیلا نقل میشود  
 تا حقیقت فوق بهتر روشن گردد .

( اما طبع روزنامه فوائد آنرا آنحضرت نیک میدانند  
 و محلی بهتر از عشق آباد حال بنظر نمی آید فدوی در این  
 باب با دوستان آنچه لازم است عرض نموده ام لکن بنظر  
 نمی آید احدی معاونت نماید فدوی در این باب با بزرگان  
 بلد مذاکره نموده ام و اسباب از هر جهت جمع است و دولت  
 هم از آن میدهد و یک شخص روسی است بمراتب علم و دانش  
 و کفایت و درستی و راستی آراسته که میتوان حکماً جریده را  
 باسم او نمود و فدوی منشی او باشم و همه چیز را به حکمت  
 میتوان در آن درج کرد علاوه اگر مطبعمه در عشق آباد  
 دائر شود از جریده گذشته مفید مدخل کلیه خواهد شد  
 زیرا که در خراسان و خوارزم و بخارا و سمرقند بلکه تا  
 افغانستان مطبعمه نیست ... خلاصه امروز یک جریده  
 برای ما از هزار مبلغ و هزار معاون نافع تر است آنوقت  
 که در جرائد فرنگستان از امر مبارک به اغوای بعضی اهل  
 ایران بد مینوشتند و شکایت از آنها هم در الواح مقدسه  
 عزّ نزول یافت هر قدر بد دوستان عرض کردم احدی معاونت  
 ننمود و حال آنکه شبهه نیست که حق جلّ زکرة معاونت

خواهد فرمود و برکت خواهد داد اگر نفسی لله اقدام نماید فدوی که گویا آنحضرت نیک میدانند قصدی در این امور جز نصرت امر مبارک ندارد قلمی بر دفتر نگذاشته ام و نخواهم گذاشت الا آنکه مقصود نصرت امر الهی بوده لکن حال فدوی نوعی است که اگر بمیرم راضی ترم تا آنکه در مصارف شخصی خود یا مصروف مهمی دیگر به احدی اظهار نمایم و این کار اولاً معادل هزار تومان مخارج لازم دارد با آنکه بعضی از اسباب و لوازم آن بدون مصروف ممکن است مثلاً در این بلد مترجم ترکی و عربی و روسی خودمان داریم مترجم فرانسه و انگلیسی لازم است اعظم اسباب که معاونت حقّ جلّ زکرة و اذن و میل دولت و منشی فارسی خوب است هست دیگر بسته به همت سایرین است اگر آنحضرت صلاح میدانند اولاً در طهران ثانیاً بسایر بلاد مرقوم فرمایند اگر معاونی یافت شد فدوی حاضر ام این عیب خود موانعی دارد که بتنهائی نمیتواند کلام خود را اجرا دارد .... اینست که از هرکس و از هر چیز سوای حق و حده لا شریک له منقطع و مستغنی (

### سمرقند

جناب ابوالفضائل در حدود هشت ماه در عشق آباد زیست و وجود او چنانچه دیدیم منشاء اثری عظیم در آن صفحه شد ولی ایشان در این مسافرت خیال وصول به نقاط دورتری را داشتند و تصمیم آن گرفته بودند که در بعضی بلاد که ندای امرکتر اصفای مردم آن صفحات شده وارد و نشر کلمة الله نمایند و نظر او مخصوصا متوجه بخارا بود چه که این شهر از قدیم مرکز علم و فضل و ملجاء ارباب کمال و دانش بود و لو اینکه در این اواخر نوعی جمود مردم آنجا را گرفته بود که حدی بدان تصور نمیشد . خود مینویسد :

( آیا در نظر مبارک آن حضرت هست که در اوقات توقف در یزد که در باغ سلسبیل شرف یابی لقای شریف حاصل مذاکره توجه این عبد به بخارا بود ) بعد از ورود به عشق آباد نیز به خیال این سفر افتاد هر چند بعضی او را از این کار به سبب آنکه هم ممکن است شمر ثمری نشود و هم جهت جناب ابوالفضائل مزاحمت و خطری تولید نماید باز میداشتند .

جناب ابوالفضائل در اول موفق به کار نشد یعنی چون

تصمیم عزیزت گرفت از آنجا خبر رسید که مرضی مسری در بخارا ظاهر نمود و بنوعی که از ورود مردم بخارا به عشق آبا از طرف دولت جلوگیری میشد تا ناقل مرض نگردند این بود که ایشان به سمرقند حرکت کردند .

سمرقند یکی از شهرهای بزرگ ازبکستان است و شهرت و اهمیتی تاریخی داشته بعلاوه از صفا و طراوت بهره عظیم دارد شاعری گفته است :

لِلنَّاسِ فِي آخِرِيهِمْ جَنَّةٌ      وَجَنَّةُ الدُّنْيَا سَمَرْقَنْدٌ  
پامن یسوی ارض بلخ بها      هل یستوی الحنظل والقند

ورود ایشان بسمرقند در رجب ۱۳۰۷ بوده و در آن زمان در سمرقند و بخارا هفت . هشت تن از احباب زیست مینمودند که یکی از آنها مرحوم میرزا عبد الباقی پاشنه طلا از احبای یزد بوده است و او چنین حکایت نموده است (۱)

من در سمرقند حجره نجاری داشتم که جناب ابوالفضا <sup>عل</sup> به سمرقند تشریف فرما شدند و من با ایشان هم منزل شدیم و میلم این بود که ایشان کارهای خانه را به من واگذارند و بایشان عرض کردم اجازه بدهید تا بنده سماور را آتش بیندازم و چای حاضر کنم فرمودند محال است که بگذارم شما متحمل زحمتی بشوید باید من خودم همه این امور



را انجام دهم و بامن قرار گذاشتند که اولاً من پیرامون خدمتی نگردم و در جای خود آسوده قرار گیرم و ثانیاً دست به تیغه قلم تراش ایشان نزنم و می فرمودند ایمن قلم تراش شیطان است و بزودی دست را می برد بهر حال هر روز صبح برمیخواستند اول فریضه خود را از تکبیر و نماز و مناجات بجا میآوردند و بعد با آتش گردان زخمی سال سرخ میکردند و در سماور می ریختند بعد استکان و سوری و چای حاضر میکردند و بعد سماور را باطاق میآوردند و چای دم میکردند و با دست خود چای می ریختند و پیش من مینهادند و خودشان هم میل میفرمودند و بعد از ساعتی من به حجره میرفتم و ایشان به تحریر و تألیف مشغول میگشتند و بعضی از روزها خدمتشان عرض میکردم جناب میرزا من خجالت میکشم که شما چای درست کنید و بنده اینجا به نشینم در جواب میفرمودند اینکار به نفع منست زیرا خدمت به یکی از احمای جمال مبارک میکند شما امیدانید که خدمت به بندگان جمال قدم چقدر اجرو ثواب دارد تا آنکه روزی هنگامیکه ایشان در بیرون اطاق آتش سرخ میکردند چشمم به قلم تراش افتاد که روی میزشان بود با خود گفتم به بینم این چه قلم تراشی است که جناب میرزا مرا اینقدر از آن می ترساند و برخواستم و برداشته

با دم تیغش اشاره به انگشتم کردم دیدم فوراً برید  
 و خون جاری شد لذا بجایش گذاشتم آمد دم  
 نشستم و دستمال بیرون آورده انگشتم را بستم  
 جناب ابوالفضائل وقتیکه آمدند دیدند  
 باخنده فرمودند که نگفتم این قلم تراش  
 شیطان است . انتهى

اقامت جناب ابوالفضائل در سمرقند چند  
 ماه بطول انجامید و با علما و دانشمندان  
 آنجا حشر گرفت ولی چه در این سفر و چه  
 بعد از آن یعنی مراجعت از عشق آباد که  
 اقامتش در آن صفحات بطول انجامید موفقیت  
 زیادی از نظر تبلیغی حاصل نکرد و این  
 اولین دفعه ای بود که ابوالفضائل در مقابل  
 سد آهنین تعصب و تصلب از نفوذ باز ماند .  
 از آن جناب حکایت کرده اند که بعد از تشریف  
 بحضور مبارک در ارض اقدس و بیان جریان حال

خود در ترکستان و عدم موفقیت در آن سامان حضرت عبدالبهاء اوراتسلی دادند که انشاء الله تخم های افشانده ثمر خواهد داد و دکر عطاء الله خان که تبلیغ شده اند موجب ایمان دیگران خواهند شد بعد فرمودند اگر من بجای شما بودم صحبت امری بمیان نمیآوردم فقط محضر تدریس قرآنی باز میکردم و در ضمن تدریس حقایق اصلیه آیات را بیان مینمودم و نظریات مفسرین را جمع و تطبیق نموده باحقایق الهیه مقایسه میکردم و مدتی بدین کار ادامه میدادم تا طرف منقلب شود

و شكوك شكوك و اوهام كهن زائل گردد .

جناب ابوالفضائل بعد از مرخصی از محضر انور دستی بهم کوفت و فرمود که افسوس که من همین يك کار را در آنجا نکردم و خواهیم دید که ایشان این کار را در مصر کردند و چه نتایج عالیه گرفتند .

جناب ابوالفضائل حکایت کرده است که من در  
 این سفر با یکی از افاضل طرح آشنائی ریختم  
 و در طی مدت طولانی او را حاضر به استماع  
 کلمة الله کردم و روزی پرسیدم مرا چگونه آدمی  
 میدانید گفت شما را بنوعی فاضل و کامل  
 یافته ام که اگر ادعائی کنید می پذیرم با خود  
 گفتم حال که چنین اعتمادی بمن دارید  
 بشما مژده میدهم که مهدی موعود ظاهر  
 شده است گفت بسیار خوب بسیار خوب قدش  
 مبارك است گفتم حال باید شما او را بشناسید  
 و به حضرتش ایمان آورید گفت این مهدی که  
 ظهور نموده مسلمان است یا کافر گفتم البته مسلمان  
 است گفت بسیار خوب او مسلمان است ماهم که  
 بحمد الله مسلمانیم پس خوب است برود کافرها  
 را مسلمان کند !

ست  
 در کتاب فرائد نیز داستانی از آن ایام بقراردیل منقول است :

( در خاطر است که در مدینه سمرقند یکی از مدرسین مدرسه الخ بیگ گورکان که وی نیز در منصب تد ریس تأثیر قاضی القضاة تغلیس است وقتی این آیه مبارکه را بر صدر یکی از الواح مقدسه ملاحظه نمود قوله تعالی :

" سبحان الذی نزل الایات لقوم یفقهون " پس از قرائت در غایت مفاخرت اظهار داشت که این آیه غلط است گفتیم چرا گفت بجهت اینکه کلمه تسبیح را وقتی گویند که امر عجیبی مشاهده نمایند و یا حادثه غریبی مسموع دارند والا گفتن این کلمه بلاسبب جایز نباشد و ذکر آن بموقع از قانون فصاحت خارج شود و در حین گفتن کلمه سبحان الله صوت خود خشن و ضخیم میفرمود و دستهای خود را تا محازی سمع شریف مرتفع میداشت تا طریق ادای لفظ تسبیح معلوم شود و بسر فصاحت و بلاغت آن بیفزاید و این عباد در جواب اوسکوت نمود و وا گذاشتن او را در عالمی که داشت اولی و انسب دانست چه که بر اهل دانش مخفی نیست که اصعب اشیا تفهیم اصحاب جهل مرکب است و اتعب امور معارضه متخلقان به اخلاق کودکان مکتب )

### اولین مؤمن افغانی

عالیترین نتیجه که جناب ابوالفضائل از سفر سمرقند گرفت ایمان دکر عطاء الله خان از بزرگ زادگان افغانی

است که چند جمله جهت معرفی جنابش تحریر میگردد (۱) پدر دکتر عطاء الله خان از خاندان امیر عبد الله خان از طائفه علی زئی اهل قندهار بود که به کابل کوچیده و عطاء الله خان در آنجا تولد یافته خواندن و نوشتن را فراگرفت و بعد از والدش در خدمات دولتی ورود نموده مشغول شد در این اوقات امیر عبد الرحمن بحمل سیاسی او را به ترکستان افغانستان تبعید کرد و او منفرداً در مزارسخی نزد میرزای عبد العلی طبیب مشغول خدمت شد بعد نزد میر محمد عالم یکسال تحصیل طب کرد و بعد از ممارست در خدمت قشون وارد و طبیب نظامی گردید . در این موقع سردار اسحق خان که سردار قشون ترکستان بود طاغی شده و از امیر عبد الرحمن شکست خورده فراری شد و بروسیه رفت و دکتر عطاء الله خان نیز همراه او بود تا در سال ۱۳۰۱ بسمرقند ورود نمود و بشغل طبابت پرداخت و شهرتی یافت و زن اختیار کرد و چون جناب ابوالفضائل در ۱۳۰۷ بسمرقند وارد شد دکتر که همیشه مشغول مطالعه و تحصیل طب بود و مقامات علمی ابوالفضائل را در طب قدیم دریافت محض استفاده بحضورش آمده استفاده نمود . در ضمن مراودات بایمان امر بدیع موفق شد .

الواحی از حضرت عبدالبهاء بافتخار او نازل شده از جمله

۱- از یادداشت های جناب فاضل مازندرانی

لوح منظوم ترکی است که چنین شروع میشود :  
 زنجیر سجن یوسفی بوگردنه احسان اولور

مصرحیقتده عزیز هرکشوره سلطان اولور

لمه

باری اکثر اوقات ابوالفضائل بد رسمقند به تحریر و مطا

می گذشت ولی از مخالفت ممرضین و معاندین نیز ایمن

نبود در رساله اسکندریه این عبارت از آن ایام مرقوم

است :

( برادر گرامی گوهرم : دیری است که گفته اند

من صنف استهدف یعنی هر که ناه پرداخت خود را

نشانه تیر خورده گیران ساخت... با اینکه سمرقند در

تحت عدالت دولت بهیه روسیه مقر نظم وآسایش است

روزی نمی گذرد که جماعت شیعه این عبد را آسوده

گذارند و پیغام تهدید و وعید قتل نفرستند )

### مراجعت به عشق آباد

~~~~~

جناب ابوالفضائل برای تجدید جواز اقامت در سال

۱۳۰۸ به عشق آباد مراجعت نمود و این اوقات مصاف

با ورود جناب فاضل قائمی بدانجا گردید .

جناب ابوالفضائل که برتبه فضل و کمال مرحوم فاضل

بیشتر از هر کس وقوف داشتند احترامی شدید نسبت  
 بجنابش مرعی می داشتند هرگز در محافل صدر بجناب فاضل  
 نمی نشستند و در سخن بر او پیشی نمی گرفتند .

در کتاب فرائد از آن ایام بمناسبتی چنین یاد فرموده است :

( در سنه ۱۳۰۹ هجریه که حضرت نبیل اکبر فاضل

قائمی قدس الله تربته بعشق آباد ورود فرمود نگارنده این  
 اوراق نیز مقیم آن بلد چون مرحوم ملا محمد قاضی سابق  
 عشق آباد در ایام شباب و تحصیل صیت فضائل حضرت  
 نبیل را مسموع داشته بود زیاده از حد اظهار اشتیاق  
 بملاقات آن حضرت مینمود تا اینکه شبی از لیالی رمضان  
 المبارک سنه مذکوره در بیت جناب یحیی بیگ که از اعیان  
 ملت فحیمه اسلامیه اند و از مستخدمین دولت بهییه روسیه  
 اتفاق ملاقات افتاد محفلی حافل بود و مجلسی مشحون از  
 عالم و جاهل صدر محفل بوجوه مسلمین و نصاری آراسته و عامه  
 در ذیل مجلس برصفت مساجد و جوامع نشسته . جناب آقا  
 سید ابراهیم قراباغی که حال قاضی عشق آبادند و ایشان  
 نیز تازه از مشهد مقدس وارد شده بودند در حالتی که آثار  
 حقد و انقباض از وجناتش لایح بود و امارات اضطراب و التها  
 از حرکات و سکناتش واضح بلا سابقه زکری از اختلافات  
 دینیه افتتاح باب مناظرت فرمود و عینا به این عبارات



حضرت نبیل و این عبد را مخاطب داشته سؤال نمود که این امر تازه که شما آورده اید دلیل و برهان آن چیست من استدلال به آیات قرآن و احادیث را قبول ندارم و از شما دلیل عقلی بر صحت این امر می طلبم حضرت فاضل از استماع این کلام متحیر شد و این عبد را نیز حیرت فرو گرفت که عجباً درحینی که جناب سید خود را از افاضل ملت اسلامیة میدانند و از سلاله عترت نبویه<sup>ص</sup> می شمارند چونست که قرآن شریف را که فصل الخطاب اختلافات دینیه است و حجت بالفه الهیه<sup>ص</sup> در این مقام وقعی نمی نهد و استدلال به آن راضی نمیشود و بالجمله چون ملاحظه نمود که مقصود جناب سید مجادله و افتحام است نه افهام و استفهام و مجادل را دلیلی الزامی باید و جهلش را مقابله بمثل ظاهر مینماید روی به ایشان کردم و در جواب معروض داشتم که یا سیدی ادله مظاهر امر الله<sup>ص</sup> مشابیهت و پراهین حقیقت ادیان مماثل اینک کبتیان معظّم حضرت الکساندر تومانسکی روسی در این محفل حاضرند و حقیقت دین اسلام را منکر شما نخست حقیقت دین اسلام را به دلیلی عقلی چنانکه از ما می طلبید برای ایشان ثابت فرمائید تا ما بآن مطلع گردیم و عیناهمان برهان را ببلاتم و اجلی بر اثبات حقیقت این ظهور اقدس اعلی اقامه

نمائیم جناب سید از استماع این مقال مبہوت شد و چون قدرت بر استدلال نداشت اظهار ضجرت و ملالت نمود و صاحب بیت به حسن خوئی که بدان موصوفند نارخسونت و رعونت او را به زلال رقت و ملاطفت و ہشاش و ملایمت منطقی میفرمود تا مجلس انقضا یافت و ہرکس به سوئی شتافت )

### سفر بخارا

—————

جناب ابوالفضاؑل چندی بود کہ قصد سفر بخارا داشت چنانکہ در نامہٗ مینویسد :

( در خصوص توجہٗ فدوی بہ بخارا کہ فرمودہ بودی — صلاح نیست چنین است کہ مرقوم داشته اید ولی مقصود فدوی استحضار از وضع بخارا و سمرقند است برای آیندہ ذہاب و ایاب مہلین و در صورتی کہ در اوایل بہار فدوی بآنحدود توجہی نماید زیادہ از یکماہ طول نخواہد کشید چہ طریق حدید موجود است و مسافرت در غایت سہولت حال بحمد اللہ در بخارا و سمرقند ہشت نہ نفر از دوستان ہستند تا بعد چہ شود )

در این اوقات جناب حاج میرزا محمود افغان از مقیمین بخارا از جناب فاضل وایشان دعوت نمود کہ بہ بخارا بروند

و ایشان به موافقت یکدیگر بدان صفحات شریف بردند  
و مدتها در بخارا و سمرقند زیست نمودند تا بدستور  
مبارک عازم ارض اقدس گردیدند .

از جزئیات حالات حضرتش در بخارا اطلاعی در دست  
نیست مطلبی که در اینجا قابل ذکر است اینست که  
میرزا محمد خان قزوینی از فضلی بنام ایران در مجله  
یادگار نوشته است که ( میرزا ابوالفضل در فنون ادب و  
عربیّت بسیار فاضل و مطلع بود و نسخه منحصر بفرد کتاب  
حدود العالم را در جغرافیا در سال ۱۳۱۰ قمری در  
بخارا او بدست آورد )

کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب کتابی است  
در جغرافیا بزبان فارسی فصیح و شیرین که در سال ۳۷۲  
برای امیر ابوالحارث محمد بن احمد مولی امیرالمؤمنین از  
امرای آل فریغون در گوزگانان که خاندانی قدیمی و ادب  
پرور بوده اند تألیف یافته است و از کتب مهمه علمی در  
این فن بشمار است بعلاوه از لحاظ ادبی نیز مورد توجه  
سبک شناسان قرار گرفت و چنین شروع میشود ( سپاس خدا  
توانا جاوید را آفریننده جهان و گشاینده کارها )

حضرت ولی امرالله در کتاب مبارک Good Passes By

صفحه ۱۹۵ تصریح میفرمایند که مقدمات استقرار امر در

صفحات بخارا و سمرقند بواسطه آثار کتبی و بیانات شفاهی  
 دو دانشمند نامدار امریعی جنابان فاضل قاینی و ابوالفضا  
 گلپایگانی فراهم گردید و نفعات قدس در آن صفحات بوزش  
 آمد .

### صعود جمال قدم جل اسمه الاعظم

—————

جناب ابوالفضائل در صفحات بخارا و سمرقند بود که  
 خبر صعود بجنابش رسید این امر اثر عجیبی در آن جوهر  
 انقطاع کرد و او را بگوشه انزوا انداخت و تأثرات قلبیه  
 از طرفی و خوف از آینده از طرف دیگر او را معتکف در زاویه  
 خمول نمود تا قلم حضرت عبدالبهاء آن شیفته آثار الهی را  
 ثانیاً بحرکت آورد و این لوح در آن ایام که ایشان در سمرقند  
 بودند نازل شد .

### هوایا بهی

یا ابوالفضائل و امه و اخیه چندی است که بوی خوش  
 معانی از ریاض قلب آن معین عرفان بمشام مشتاقان نرسیده  
 و حرارت حرکت شوقیه شمله اش بخرمن دل‌های دوستان  
 حقیقی نرسیده و حال آنکه مکتوب مفصلی در بدایت حرقت

از فرقت محبوب آفاق ارسال شد دلیل وصول ظهور ننمود  
 و اشاره قبول مشهود نگشت . معلوم است که این افسردگی  
 و پژمردگی از شدت احتراق از فراق محبوب آفاق است و  
 این خمودت از کثرت تأثرات در مصیبت کبری و لکن انوار  
 شمس حقیقت را افولی نه و امواج بحر اعظم راسکونی و کمونی  
 نیست . فیوضات ملکوت ابهی مستمر و تجلیات جبروت  
 اعلی مترادف ابرنیسان عنایت فائض است و شریان محبت ا  
 در جسد امکان ناهن تائید از رفیق ابهی متتابع است  
 و توفیق از حضرت کبریا متواتر اگر آن آفتاب انور از افق  
 ادنی که افق امکان است غاربست از افق اعلی طالع  
 و لائح . اگر تا بحال ابصار بشر بسبب سبحات جسمانی  
 از مشاهده آفتاب حقیقت نورانی محروم و مضع و محتجب  
 بود حال آن حجاب که در هر عهد و عصر وسیله انکار  
 بود کشف الغطا گردید چه که در جمیع احیان ظهور  
 که مظاهر احدیتش از مطلع امکان طالع شدند بهانسه  
 اعظمشان این بود که می گفتند انما انت بشر مثلنا  
 و ما هذا الا بشر مثلکم خلاصه ظهور آن مظاهر احدیت  
 از مطالع بشریت علت بطلان می نمودند و سبب انکار  
 میکردند و بعد از صعود مؤمن و موقن میشدند زیرا  
 بظاهر شخص بشری ملاحظه نمی کردند لهذا تمبه قوت

برهان و حجج الهی میشدند و مظهر بصوك اليوم  
 حدید می گشتند چنانچه اگر ملاحظه بفرمائید مشهور میگردد  
 که در جمیع اعصار اعلاء کلمة الله بعد از صعود مشارق  
 انوار بافق اعلی گردید چه که ناس فطرةً ایمان بغیب را  
 خوشتر دارند و دلکش تر شمرند در جمیع احیان در یوم  
 ظهور انکار نمودند و استکبار ورزیدند و بهانه جستند  
 و در لانه اوهام آشیانه کردند و چون ملاحظه مینمودند  
 که شخصی بهیکل بشری ظاهر و مشابیهت جسمانی دارند  
 از موهبت ربانی محتجب میماندند چون بصر شیطان کسه  
 نظر در جسم خاکی و طلسم ترابی حضرت آدم کرد و از آن  
 کنز بی پایان که اعظم موهبت الهیه و اشرف منقبت انسانیه  
 است کور و نابینا شد و خلقتی من نار و خلقتی من طین  
 گفت. باری مقصود اینست که در رساله ایقان هیکل بشری  
 را بمنزله سحاب شمرده اند و حقیقت نورانیه را بمنزله  
 آفتاب و حینئذ تشهدون ابن الانسان آتياً علی سحاب  
 السماء بقوات و مجد عظیم عبارت انجیل باینگونه تأویل  
 و تفسیر فرموده اند پس حال وقت شعله و اشتغال است  
 و هنگام ندا و انجذاب وقت آنست که چون بحر در جوش  
 آئید و چون سحاب در برق و خروش و چون حماسه حدیقه  
 وفا در نغمه و ترانه بگوشید و چون طیور سما بقا در

در تغرد و نوا آئید ای بلبلان گلزار هدایت و ای هد هدان  
 سبای عنایت وقت جوش و خروش است و هنگام نغمه و آهنگ  
 است دلتنگ ننشینید و محزون و دلخون مخسبید پرواز باوج  
 علی نمائید و آغاز آواز درگلشن هدی نمائید قصد صبا ی  
 رحمن کنید و آهنگ ریاض حضرت منان اگر در این بهر  
 الهی نغمه نسرائید درچه موسمی آغاز نمائید و بگمهای  
 معانی همدم و همراز گردید .

یا ابا الفضل این اشتعال نار سدرتک و این اشراق انوار  
 محبتک و این امواج بحر عرفانک و این نسائم ریاض ایقانک  
 و این نغماتک السارة للآذان و این نفحاتک المعطرة لمشام  
 اهل الامکان این جذبة قلبک و این سلة صدرک و این بشارة  
 روحک و این اشتعال جذوتک و این شعله قهستک دع السکون  
 ولوکان فی هذه الايام الخمودة من شدة الهموم ومدوحه  
 محموده فاخرج من زاویه الخمول و اقصد اوج القبول و طرفی  
 هذا الفضاء الابهی و ادخل حدیقه امرالله بقیامک علی نشر  
 روائح قدسه و اعلاء کلمته قیاما یتزلزل به ارکان الشـرک  
 و یرتعد به فرائض الاحتجاب عن رب الارباب و تعلو معالم  
 المرفان و تنتشر اعلام الايقان و تخفق رایات التبیین  
 و یرتفع شرع الحیات فی سفینة النجات علی بحر الامکان  
 جناب آقاسید احمد در خصوص حرکت آن حضرت

بصفحات بمبئی تفصیلی مرقوم نموده اند جناب آقامیرزا عزیزالله تفصیلاً عرض خواهند نمود اگر چنانچه موافق رأی واقع شد بنظر چنین می آید که وجود آنحضرت شمر شمیری جدید خواهد شد در صورت تصمیم بر عزیمت بنظر چنان می آید که اول بزیارت تربت طاهره مشرف شوید بعد عازم آن سمت گردید والروح والبهاء والثناء علیک بنهایست استعجال مرقوم شد عفو فرمائید . عبده عباس

### میثاق الهی در نظر جناب ابوالفضائل

~~~~~

یکی از مسائلی که در سرتاسر حیات جناب ابوالفضائل قابل دقت و توجه است اینست که ایشان کمتر از امری باندازهٔ اختلاف و مجادلت هراسناک بوده اند و این برای آن بود که کمتر کسی از احبا بحقیقت تاریخ ادیان الهی و کیفیت علو و دنو پیروان آن چون او واقف بود . جناب ابوالفضائل میدانست که اختلاف در مسائل جزئی ای که قابل ذکر و اهمیت نبوده و امروزه مذاکره در امثال آن خوب اعجاب شنوندگان است چگونه موجب انشقاقات عظیمه در امر مظاهر الهیه و تفرقت و اضمحلال و قبض روح از جامعهٔ متشکله روحانیّه شده است لذا چه بسا از حقیقتی که احبا



بدان رضا نמידادند چشم می پوشید و از صلاحی کسه  
 فساد بین یاران از اصرار در آن ظهور مینمود دل میگرفت  
 در مسائلی علمیّه اگر احساس آن میکرد که ممکن است اصرار  
 در رأی اش باعث کدورت و اختلافی شود سکوت مینمود و سخن  
 نمی گفت . در نامه ای که از کاشان نگاشته چنین میگوید :  
 ( برادر فرخنده گوهرم : فدوی امروز نظر به اینکه  
 توجه و اراده حقّ جلّ زکرة و عزّ اسمہ باتحاد قلوب احباب  
 و اتفاق امور دوستان است بساط مباحث علمیّه را برچید ه  
 و دفتر حل و ایضاح مسائل حکمیّه را فرو پیچیده چنانکسه  
 خود آن جناب ملاحظه فرموده اند که پس از انقضای حبس  
 سابق فدوی در مجالس و محافل در این گونه مسائل تکلمی  
 ننمود و لب بحل مسئله ای از این قبیل مسائل نگشود  
 و هرکس بهرچه گفت بسکوت و مسالمت و تسلیم با او همراهی  
 شد و موافقت با دوستان را بر هر چیز مقدم شمرد .

قبله من امروز میزان ردّ و قبول و محک تمیز غش از خالص  
 امر مبارک است که هرکس یقبول آن فائز گشت و اطاعتش  
 را گردن نهاد از مقربین و اهل یمین محسوب و هرنفسی در  
 مقام رد برآمد و از امر مبارکش سرباز زد از کفار و اصحاب  
 شمال مذکور شد دیگر فهم مطالب متعلقه بمجد و معاد  
 و بعث و جمع و رجوع را در رد و قبول عباد مدخلیتی نیست )

در نامه ای از عشق آباد می نویسد :

( امروز اضرّ اشیا<sup>۱</sup> بامر الهی دویلائی مهلك است  
 اختلاف و کسالت فدوی که اندک استحضاری از حالات مل  
 ماضیه و امم سالفه دارد میدانند که هیچ طقی عزیز نشود  
 الا بسبب اتحاد افراد آن ملت از قیام بامور مذکور  
 حقّ جلّ جلاله فرموده اند " گذشته آینه آینده است " اگر  
 صاحب ادراکی یافت شود همین کلمه<sup>۲</sup> جامعۀ مبارکسه  
 کافیهست در ادراک مآل کار )

آقای نبیل الدوله در مقاله خود نوشته اند که :

جناب ابوالفضائل هرگز اجازه مذاکراتی که ممکن بود منجر  
 باختلاف گردد نمی دادند وقتی یکی از احبا نزد ایشان  
 آمده اظهار داشت که دیگری از احبا باعث ضرر<sup>۳</sup> امرالله است  
 جناب میرزا بدقت مطلب را گوش دادند و بعد به بنده  
 فرمودند که جواب ایشان را کلمه<sup>۴</sup> بکلمه ترجمه نمایم .  
 سؤال کردند آیا شما عقیده دارید که حضرت بهاء الله  
 ربّ الجنود مسمود هستند . جواب داد بلی .  
 فرمودند اگر ایشان ربّ الجنود هستند این اشخاص جنود  
 ایشانند پس ما چه حق داریم که از این جنود بدگویی نمائیم  
 انتهى

جناب ابوالفضائل با چنین نیتی که داشت و رفتاری

که در عرض سالیان دراز در انجام آن نمود معلوم است  
 وقتی خهر صعود رسید علی الخصوص که سخن از نقض عهد  
 و هبوط و سقوط بعضی از اقصان و افنان یابسه شجره مبارکه  
 معلوم گردید چه حالی به آن فدائی امر مبارک دست  
 داد .

بعضی در باره سکوت و سکون جناب ابوالفضائل  
 تا چندی بعد از صعود حیران مانده و ندانسته اند که این  
 خمود و خمول را سبب چه بوده ولی حقیقت حال آن بود که  
 آنجناب میدانست که در هنگام صعود مظاهر الهیه چگونه  
 اظهار یک کلمه ناروا از نفوس صمه ایجاد انشقاق در اساس  
 شریعت مقدسه نموده و رد و قبول معدودی چه اوضاعی  
 بپا کرده است این بود که او مدتی سکوت نمود تا بمیند  
 از پس پرده قضا چه بیرون خواهد آمد و مراتب نقض و  
 نکث متعلقین مظهر ظهیر بکجا خواهد کشید و مرکز  
 عهد و میثاق که قسطاس اعظم و میزان اتم است هر یک از  
 آنها را از اصحاب یمین و یاشمال چگونه بشمار خواهد آورد .  
 بالجمله بعد از آنکه جناب ابوالفضائل از مصدر امر دستور  
 حرکت یافت ازجا برخاست و آن مرغ خوش پروبال که چندی  
 برای ملاحظه عاقبت کار در قفس خمول خزیده بود پر برگشود  
 و در فضای میثاق پرواز کرد و آهنگ تغنی با بدع الحان

قدسی نمود اینست که اقدام و قیام جناب ابوالفضائل  
 واستقامتش در ردّ و نقض ناقضین و ناکثین و تدبیرات  
 حکیمانه اش قابل توجه و دقت است . او در ضمن رسائلیکه  
 نگاشت حقیقت حال را در این خصوص چنان واضح نمود  
 و از آیات کتب مقدّسه الهیه انجیل و توراة و قرآن بنوعی  
 بجلوه گوکب میثاق و طرد اهل شقاق استدلال کرد که تیر  
 ثاقب بقلب مخالف آن نکند و صبح روشن بشب تاریک آن  
 ننماید .

جناب ابوالفضائل بدین حقیقت یعنی علت سکوت  
 خود در آثار خویش در جایی بدین عبارت خوش تصریح  
 نموده است :

( معروض میدارم که اگرچه در آغاز ایام ... اشعاری  
 بقطع رشته مراسلت و سدّ ابواب مکاتبت نمود و علم الله  
 سبب جز این نبود که چون هنوز آن ایام غبار امتحان  
 انگیزخته و نور باظلمت آمیخته بود مبادا باقتضای بشریت  
 غفلةً و سهواً کلمه ای از قلم صادر شود که من بعد تدارک  
 آن صنو نیابد تا آنکه بمعنایت محبوبنا الابهی دیری  
 نگذشت که نور ازظلمت پدید آمد و طیب طینت از خبیث  
 طویت امتیاز یافت محقّ از مهطل جدا شد و ثابت از زائل  
 هویدا گشت اصحاب یمین بانور یمین در ظلّ ظلیل همایون

فرع سدرهٔ رب العالمین آرمیدند و اصحاب شمال در عین ضلال فی ظل لا بارء ولا کریم خزیدند . شیطان از تک دوری جست و دیو از فلک رجیم آمد انجذاب طبیعی هریک از خبیث و طیب را بمرکز علائم خود راجع داشت و حرکت جوهری هریک از ردی و جید را باظهار ماهوگا <sup>لصدور</sup> من فیها گماشت موحدان در ظل سدرهٔ وحدت آرمیدند و منافقان مانند خار سه پهلوی در سایهٔ ذی ثلاث شمع بروشیدند )  
و در جای دیگر مرقوم :

( فدوی در آغاز ایام صمود که انگشت قدرت کتاب تکوین را ورق زد و لسان عظمت آیات فراق را بر ارباب میثاق تلاوت فرمود چون تفرس اختلافی در اعضا<sup>ء</sup> متحده امر نمود باب مراسلت بلکه مخالفت را بقدر مقدور با کل سدود داشت و بذیل تفرد و انقطاع متمسک شد که مبادا نظر بضعف قوای بشریهٔ خطائی صادر شود و موجب اختلاف کلمهٔ احباب گردد و نتیجه اش در دفتر خلصود مخلد ماند )

خدمات جناب ابوالفضائل در عرصهٔ میثاق رب الافاق شرحش بعداً بیاید چه که آن جناب در مدت اقامت مصر زحمات زیاد در این باره کشیدند و بالاخره ایشان بودند که توانستند بوسیلهٔ خطابات و مقالات صمیمی غرای خود در

کشور امریک شوك شك وک را که بوسیلهٔ بعضی بیخردان در  
 قلوب اهل ایمان روئیده بود برکنند و ازهار و ریاحین  
 معطر ثبوت و رسوخ را بکمال نضارت و طراوت برویانند  
 جناب ابوالفضائل از کتب مقدسه استنباطات زیاد در بارهٔ  
 کوکب میثاق فرمود و علاوه بر اشاره در آثار مختلفه از قبیل  
 فرائد و اثر مهم در این خصوص تدوین کرد که یکی  
 به (رساله استدلالیه در بیان حقیقت مرکز عهد و پیمان  
 الهی) معروف و فارسی است و دیگری از قلم آن جوهر  
 انقطاع به (کتاب ابرار) موسوم و عربی است و از این دو که  
 اولی موجود و دومی مفقود است در ضمن شرح آثار جنابش  
 نام خواهد رفت .

ناقضین خیلی کوشیدند تا آنجناب را که بقدر و مقامش  
 واقف بودند بسوی خود گشند ولی هیئات که باز دست  
 سلطانی شکار صحوهٔ بیابانی گردد و شیر بیشهٔ کردگار  
 در دام روه تبهکار افتد .

آقای عبدالرسول منصور نوشته اند که روزی حضرت  
 عبدالههء در مسافرخانهٔ حیفای تشریف داشتند جناب  
 ابوالفضائل وارد شدند و مصروخی نمودند که من از بازار  
 می آیدم پسر آقا هبیت الله قزوینی دست مرا گرفت و مجبوس  
 میخواست ببوسد و اظهار محبت نماید جواب فرمودند که

چون دست شما را نمی تواند ببرد لهذا می بوسد و اگر  
می توانست قطع کند دقیقه ای فرصت نمی داد .

در کتاب خاطرات نه ساله عکا چنین مذکور است :

( یکی دیگر از حیلہ های ناقضین این بود که در اوراق  
ناربه و نشریات شیطانیه که شکایت از افراد ثابتین مینمودند  
می گفتند که اطرافیان یعنی آنانکه طائف حول سرکار آقا  
هستند آنها تفتین و افساد می کنند و قلب مبارک را می رنجانند  
و ما را ناقض عهد قلمداد می کنند در این اوراق يك مرتبه  
بدون جهت مدح و ستایش بی حسابی از يك نفر برجسته ترین  
مؤمنین و مخلصین مینمودند برای آنکه آن شخص را مظنون  
قلمداد کنند و در افواه باعث تحقیر و خفت او بشوند  
کما اینکه يك مرتبه در چنین اوراقی مدح و ستایش بسیار  
در حق مرحوم ابوالفضائل نمودند و خواستند ایشان را مورد  
ملامت یا تهمت احبا قرار دهند اما این وجود مقدس با  
آن فصاحت بیانی که داشتند جوابی در مقام اعتراض نوشته  
بحضور مبارک فرستادند که مانند سایر ردیه ها بلحاظ  
مبارک برسد و این اعتراض نامه بحسب امر مبارک در بیرونی  
خوانده شد در آنجا اشاره باین مطلب نموده اند که من  
آن نیستم که شما در حق من تصریف و توصیف نموده باشید  
من کسی هستم که در آئین شما مردود و منفورم و اگر

فضائل و کمالاتی درمن باشد همانست که دوستان عبدالبهاء  
باید توصیف و تمجید نمایند )

اگر بتوان بتقاریر روشن روانانی که ناظر وضع جناب  
ابوالفضائل در ساحت میثاق الهی بوده اند اعتماد نمود  
و قضاوت آنانرا که خود بارها ناظر و حاضر بوده و ببصارت  
ایمانی دیده و دانسته اند قبول کرد باید گفت که در دوره  
میثاق کتر کسی مانند ابوالفضل عبدالبهاء را شناخت و چنان  
در آن ساحت خاضع شد . آری ابوالفضل حق داشت که  
در این امر بر غالب نفوس سبقت جوید اگر چه بوده اند  
نفوسی در آن زمان که بواسطه خلوص نیت و صدق طویبت  
مقام مرکز امر را یافته بودند ولی ابوالفضائل چیزی بر آنها  
اضافه داشت و آن ادراک حقائق کتب مقدسه الهیه در بیان  
عظمت یوم الله و مظهر و مبین امر ربّانی بود . ابوالفضل  
مردانست که بر طبق کتب مقدسه الهیه این ظهور چه  
ظهوری است و این میثاق چه میثاقی (۱) او بود که در هر

---

(۱) جناب زکریا اللخانی خادم حکایت میکردند که در موقع  
تشرف بحضور مبارک حضرت ولیّ امر الله ارواحنا فداه در ضمن  
شرح مفصلی که از عظمت امر الله و کیفیت اعلان و استقرار امر  
بوسیله اعداء بیان میفرمودند و از وقایع قرن اول مطالبی  
اظهار میفرمودند فرمودند اگر ابوالفضائل زنده بود درباره  
وقایع قرن ظهور عظیم الهی از کتب مقدسه مطالب زیادی  
استنباط میکرد .



لحظه تفکر جواهر زواهر از این دریای بی پایان بساحل  
وجود میریخت و حقائق آن آیات مقدسه را بیان میکرد  
و احبا را بدان متوجه مینمود . در کتاب فرائد بمساز  
آنکه شرحی درباره حقائق کتب مقدسه درباره شمس و  
قمر بیان مینماید روی خود را متوجه احبا می کند و می گوید :  
( در این مقام از احباء الله رجا مینمایم که در این نکته قدری  
تدقیق فرمایند و بنظر تحقیق بنگرند که نیر مشرق بسازغ  
ساطح النوری را که خداوند تبارک و تعالی در کتاب اشعیا  
زیاده از دوهزار و پانصد سال قبل بعبارت و بکون نور القمر  
کنور الشمس وجود مبارکش راستوده و در قرآن کریم و فرقان  
عظیم بقوله جل و علا والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها  
بوجود مسعود شرقسم یاد فرموده و عظمت مقام محمود و رفعت  
لواء معقودش را باین عبارات عظیمه رهیبه بیان نموده است  
ناقضین عهد الله و ناکثین میثاق الله بهما فی باطله  
و دسائس دنیه خود می خواهند خلق را از توجه بوجه  
منیرش مضموع دارند و عباد را تضلیل کنند و مرکز میثاق را  
تحویل دهند و خود بر صفت طیور لیل در ظلمت ضلالت  
طائر آیند تا هریک در تفسیر کتاب مفسری مطاع السرای  
گردند و در دین حضرت رب الارباب مجتهدی نافذ الحکم  
شوند . زهی تصور باطل زهی خیال محال )

جناب فاضل مازندرانی در تاریخ خود نوشته اند که جناب ابوالفضائل اظهار فرموده بود که من وقتی تفسیر کنت کنز را که در سن ۱۹ از قلم حضرت عبدالبهاء صادر شده بود و تفسیر الم غلبت الروم را زیارت کردم دانستم که حضرتش جانشین اب آسمانی خواهند بود ولی بعد که تفسیر بسم الله را دیدم دریافتم که معارف حضرتش فوق ادراکات من است .

وصف قدم طی شود بخامه امکان

پشه آگری برد بساحت عنق

آنانی که بساحت اقدس تشریف یافته و ابوالفضائل را در آنجا دیده اند و یا از ایشان در جای دیگر سؤالی در موضوع میثاق الهی نموده اند مقاصی از خضوع ملاحظه کرده اند که برای دیگران درک آن منتفع بوده است .

ایزابل فراسر از دوستان امریکا در مقاله ای که بانگلیسی نگاشته درجائی از آن چنین تقریر نموده است :

( ... این طرز رفتار وی ( ابوالفضائل ) در مقابل

احبا بود اما در موقع حضور در مقابل مرکز میثاق باسری خمیده و چشمانی بزمین دوخته در حالیکه گوئی یکسندره به جوهر خضوع و خشوع تبدیل شده بود می ایستاد حتی صدایش در موقع جواب سئوالات حضرت عبدالبهاء آرام و

خاشع بود من هرگز بهم خود چنین خضوعی و چنین فنائی  
 که جسم و جان میرزا ابوالفضل در مقابل مرکز میثاق از خود  
 ظاهر مینمود ندیده ام . بیکروز در موقعی که من در منزل  
 او بودم در حدود بیست نفر از علمای اسکندریه بملاقات  
 وی آمده بودند یکی از آنها که عالمی بود جوان و خوش منظر  
 بالباس عالی و فاخر و از قرار معلوم سمت بزرگی و آقائسی  
 بتمام آنان داشت از وضع خود متکبرانه حکایت مینمود که  
 وی در قدیمی ترین دانشگاه ها تحصیل کرده و اکنون نیز  
 مدیر مجله ای در اسکندریه است که میل ملاقات جناب  
 ابوالفضائل او را بدینجا کشانیده است این شخص و  
 رفقایش در حدود یکساعت باتوجه خاصی بیبیانات جناب  
 ابوالفضائل گوش میدادند و ابوالفضائل صحبت خود را با  
 يك لطیفه شیرین خاتمه داد سپس چشمان نافذش را متوجه  
 آنان نمود تا به بیند آیا آنها مطالب او را دریافته اند ؟  
 و آنها با وضعی که انسان را بیاد اجتماع مؤمنین اولییه  
 مسیحی که از گفتار بولس استفاده میکردند می انداخت  
 نشسته بودند غفلتاً حضرت عبدالیهاء از مقابل در ظاهر  
 شدند ابوالفضائل روبروی در ورودی نشسته بود ولی ما  
 پشت بدر داشته حضرتش را نمی دیدیم یکمرتبه همه  
 ملاحظه کردیم که میرزا ابوالفضل با يك سکوت بهشتی از جای

برخواست و سری بعنوان تعظیم فرود آورده چشمانش را بزمین  
د وخت و تمام آن وضعیت و حالت يك لحظه پیش وی متغیـر  
شد و چون بنده خاضعی در مقابل حضرت ظاهر گشت و  
سپس در حالیکه بشتاب صندلی راحتی را برای جلوس حضرتش  
آماده میساخت در جواب سؤال حضرت با صدای آرام موضوعی  
را که مورد بحث بود معروض داشت )

جناب دکتر حبیب مؤید حکایت میکرد که میرزا ابوالفضل  
وقتی مشرف میشد عصای خود را بیرون گذاشته با وضعی که  
قابل بیان نیست وارد شد دست بسینه پیش آمده و با اجازه  
مبارک می نشست مراتب خضوعش ابداً قابل قیاس با دیگران  
نبود گاهی از خضوع میلرزید و بعد از جلوس اگر سئوالی  
میشد ایستاده سرپائین آورده جوابی مختصر در ضمن  
يك دو جمله عرض مینمود و ساکت میشد .

و هم ایشان حکایت میکردند وقتی که شاگردان بیروت  
بحضورش می آمدند و در هر رشته از معلومات سرشارش کوه  
چون بحر زخار بود استفاده میکردند چون کسی از بزرگواری  
اوسخن بمیان می آورد حالش منقلب میشد و میفرمود :  
( لقد من الله على المؤمنين ان بعث فيهم رسولا من انفسهم  
يتلوا عليهم آياته و يزيكهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا  
من قبل لفي ضلال مبين ) و با ذکر این آیه بیان

میکردند که من هرچه دارم از امر الهی است و مرکز میثاق حضرت نامتناهی . گاهی میفرمود من حال بایستی آخوندی در گوشه گلیپایگان باشم .

جناب سلیمانی از زوجه جناب نبیل الدوله حکایت نموده اند که وقتی که جناب ابوالفضائل بامریکا آمد در مجالس و مجامع بی اختیار بنعت و ثنای حضرت عبدالبهاء زبان باز کرد چون هنوز حضرت عبدالبهاء بامریکا تشریف نیاورده بودند و من بفوز لقایشان فائز نگردیده بودم .

با ابوالفضائل عرض کردم من در عمرم آدمی بعلم و فضل و پاک و خیرخواهی شما ندیده ام و نمی توانم بهتر از شما را تصور نمایم آیا حضرت عبدالبهاء چگونه هستند که شما اینقدر مجذوب و مفتونشان شده اید ابوالفضائل سر خود راتکان داد و گفت خانم شما تا بحضورشان مشرف نشوید <sup>نید</sup> نمیدانید چه خبر است اگر خدا نصیب کند و یکبار بمحضر مبارک بار یابید آنوقت ملتفت میشوید که ابوالفضل لیاقت بندگی عبدالبهاء را هم ندارد .

گوش به بینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را  
این فرمایشات آقامیرزا ابوالفضائل در گوشم بود تا وقتیکه حضرت عبدالبهاء بامریکا تشریف آوردند و هنگامیکه مشرف

شدم دیدم که آقا میرزا ابوالفضل بیچاره هرچه می گفته حق داشته .

حکایت ذیل را که خود نگارنده نیز بارها از مطلقین شنیده جناب سلیمانی چنین تقریر نموده اند .

روزى طرف صبح که باجمعی از احباب مشرف بود

برخواست و تعظیم نموده و باحالت خشوع ایستاد حضرت

عبدالبهاء فرمودند جناب میرزا چه مطلبی است عرض کرد

قربان در یکی از دستخط های مبارك عبارتی راجع بیک

واقعه تاریخی زیارت کردم که در هیچ تاریخی بنظر نرسیده

است حضرت عبدالبهاء فرمودند جناب میرزا اگر دیگران

ندارند شما خوب اطلاع دارید که ما فرصت تحصیل <sup>ایم</sup> نداشته

و هیچ درس نخوانده ایم در این صورت بعید نیست اشتباه

کرده باشیم بعد مکشی نموده فرمودند گویا تاریخ

ابوالفدا از تواریخ معتبره باشد چنین نیست ابوالفضائل

بعلامت تصدیق سر فرود آورده تعظیم نمود بعد حضرت

عبدالبهاء کلید گنجی کتاب را طلبیده باو مرحمت کردند

و فرمودند بآن کتاب مراجعه کنید ابوالفضائل وقتیکه کتاب

را برداشت و اوراقش را گشود در همان صفحه مطلب مورد

تردید خود را یافت که منطبق بالوح مبارك بود .

دفعه دیگر که شرف مشول یافت و بازان مبارك جالس

شد بعد از چند دقیقه که حضار در پیشگاه حضور قرار گرفتند از روی صندلی برخاست و تعظیم کرده ایستاد حضرت عبدالبهاء فرمودند جناب میرزا دیگر چه مطلبی است عرض کرد قربان بکتاب مراجعه شد همانطور است که از قلم مبارک صادر شده وفي الحین اشك چشمش بر خساره دید و از وجناتش پیدا بود که این گریستن از ندامت است لکن حضرت عبدالبهاء او را تسلی دادند و نوازش کردند و عنایات بسیار در حقش فرمودند .

و باز در مصابیح هدایت آمده است که :

حضرت عبدالبهاء لوحی بافتخار فروغی نازل فرمودند که ( دیدنی از کنعانیان مصر بفرمائید ) لهذا جناب فروغی از اسکندریه بمصر شتافت و احباب را زیارت نمود و در اولین مجلس با شکوهی که در منزل حاج میرزا حسن منعقد <sup>جود</sup> و مستور احباب و حضرت ابوالفضائل آراسته شد جناب فروغی رشته سخن را بدست گرفت و بیاناتش در زمینه اثبات مرکز عهد و ابطال ناقضان پیمان بود و چون خیلی بی پروا صحبت میکرد حضرت ابوالفضائل در صدر برآمدند با او بفهمانند که پرده دری دور از روش حکمت است ولی جناب فروغی از این تذکر برآشفت و گفت هنوز در میدان سخن سرائی اسب من از جولان باز نمانده که بگویم یا ابوالفضل ادراکنی گذشته

از این مگر نمی دانید که حضرت عبدالبهاء در لوح من فرموده اند ( کن قائد هذا الجيش المرموم ) حضرت ابوالفضائل چون نام لوح و عبارت آنرا شنید بکمال خضوع از جای برخاست و بجانب فروغی نزدیک شد و گفت اول کسیکه زانوی این سردار را ببوسد منم جناب فروغی هم بیای خاست و آن دانشمند ارجمند را در آغوش کشید و هر دو بکمال محبت روی یکدیگر را بوسیدند .

آقای نبیل الدوله در مقاله خود در عالم بهائی نوشته اند که : در واقع برای پی بردن بشخصیت این نفس جلیل بایستی در موقعیکه در حضور حضرت عبدالبهاء بود ایشان را زیارت کرد در آن موقع معلومات ایشان بدرجه صفر میرسید و چنین پنداشتی که مانند سنگ ریزه ایست در ساحل اوقیانوس کبیر .

خضوع و خشوع و عبودیت میرزا ابوالفضل در مقابل حضرت عبدالبهاء یکی از امور قابل دقت بود در وقتیکه سخن در جواب آن حضرت ادا مینمود صدایش بقدری خاشع و آرام بود که بسختی شنیده میشد .

آنچه در صفحات گذشته نقل شد حکایاتی بود از مقام خضوع نفسیکه دیگران جنابش را در کره ارض بی نظیر میدانستند و گاهی چنانکه مکرر ذکر شد نفوس غیر مطلع



بحقائق تشریح دعوت بنبوت را از وی جائز میشمردند ولی  
او در این ساحت چنین خاضع بود و حقیقت مقام حضرت  
عبدالبهاء را بحق الیقین درک نموده بود .

آری ابوالفضل گوهری بود پرمقدار که از دریای علائق  
گسسته و بر افسر سلطانی نشسته بود و یا قطره ای  
پاک تر از در شاهوار که بدریای عشق پیوسته :

ای خوش آنان که بکلی زخوری رسته شدند  
زخوری رسته شدند و بخدا بسته شدند

بخدا بسته شدند از همه بگسسته شدند

رسته و بسته و بگسسته و پیوسته شدند

بارالها تو در این زمره نما محشورم

دیدار محبوب

~~~~~

جناب ابوالفضائل بحسب لوحی از خاوران بساحت  
اقدس احضار شد ورود ایشان به ارض مقدس در سال  
۱۳۱۲ هجری بود و علت این تأخیر آن بود که در عشق آبا  
در این اواخر شور و نشوری پیدا شده و طلاب حقیقت  
بسیار بودند علی الخصوص که این شهر بوسیله راه آهن  
به قفقاز و روسیه متصل بود و شیعیان آن صفحات از طریق

مدینه عشق عازم زیارت مشهد می شدند و در این ایام نیز جناب ابوالفضائل کسی در آنجا نبود لذا حرکت ایشان غیر مقدور بنظر می رسید این بود که در حرکت جنابش مدتی تأخیر رخ داد و موضوع بساحت اقدس عرض شد تا آنکه مرحوم سید مهدی گلپایگانی خالوزاده آن جناب بعشق آباد ورود نمود و حرکت ایشان را از آنجا ممکن ساخت .

و اما سید مهدی گلپایگانی ( جهت آنکه تنها گلی بود که در گلستان ابوالفضل بکمال طراوت روئیده بعلاوه در اتمام کتاب کشف الغطا که جناب ابوالفضائل شروع نموده بود رنج بسیار برده است ) شرح حالش باختصار دانستنی است . او پسر آقاسید ابوالقاسم امام جمعه گلپایگان بود و در سال ۱۲۸۰ قمری در آن بلده قدم بعرصه هستی نهاد تحصیلات خود را در اصفهان و عراق ( اراک ) بپایان برد و در علوم ادب و حکمت الهی متبحر گشت .

در موقعی که جناب ابوالفضائل از طهران به اصفهان ورود نمودند سید مهدی در آن مدینه مشغول تحصیل علوم رسوم بود و جناب ابوالفضائل برای تبلیغ او بسیار کوشید ولی موفق نشد لذا او را به آقاسید مصطفی از احبای مشهور آنجا سپرد تا اگر مبلغینی دیگر در آن شهر آمدند

با وی مکالمه نمایند تا جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی  
سفر اصفهان کرد و به تبلیغ سید مهدی توفیق یافت .  
سید مهدی بفکر تشرّف افتاد و در سال ۱۳۰۸ از  
اصفهان حرکت کرد و به همدان وارد شده پس از چندی  
از طریق بغداد عازم گشت و بعد از وصول به بغداد خیر  
صعود رسید و قصیده مشهور خود را که به بیت :

صبح که از ابر ژاله ریخت به صحرا

دشت ز انبوه ژاله شد چو تریبیا

شروع میشود سرود . سپس به ارض اقدس وارد شده ماهی  
چند مقیم گردیده بعد به امر مبارک بعشق آباد رفت .  
آن مرحوم در ۲۲ فوریه ۱۹۲۸ در عشق آباد صعود نمود  
و شیخ حیدر تاریخ وفاتش را چنین گفت :

زدشت خاوران مهری منور

بمغرب شد نهان از حکم داور

رئیس المجد مهدی المعالی

بماه دوپس از خورشید خاور

جناب سید مهدی خود کیفیت حرکت خویش را به

عشق آباد و عزیمت جناب ابوالفضائل را در آنجا چنین

بیان نموده است : (۱)

---

(۱) مقاله جناب آقا فضل الله شهیدی در آهنگ بدیع.

" قرار بود مدتی زیاد تر در ارض اقدس متوقف باشم بلکه آنجا مجاور گردم زیرا حضرت عبدالبهاء روزی به بنده فرمودند ما میخواهیم شما را مدت مدید نگاهداریم تا لذت سجن را به چشید ولی بعداً بواسطه احضار ابوالفضائل از عشق آباد بساحت اقدس که قبلاً علت عدم عزیمت خود را متعذّر به این نموده بود که عشق آباد بواسطه مرکزیتی که پیدا کرده و زائرین زیاد از ایران از طریق قفقاز و عشق آباد برای زیارت مشهد حضرت رضاعلیه الاف التحیه و الثنا رفت و آمد مینمایند و بهائیان مدینه عشق کاملاً با اسم امر معروف و مشهورند و بعد از شهادت حضرت شهید حاجی محمدرضا اصفهانی بین اختیار و اغیار فصل واقع گردیده لذا شایسته چنانست که شخصی از اهل بها که اهل فضل و کمال باشد در این مدینه ساکن گردد تا در احیان لازمه بتواند جواب اسئله و مراجعات نفوس مختلفه را داده و مشکلات آنانرا حل نماید و تشخیص قائم مقام ایشان نباشد حرکتشان مفید به مصالح امریه نخواهد بود . بدین سبب مرا اجازه مرخصی داده و امر توقف در عشق آباد صادر فرمودند و من در سال ۱۳۱۱ و ارد عشق آباد شدم و جناب ابوالفضائل پس از چندی از آنجا حرکت کردند " انتهى

جناب ابوالفضائل از طریق قفقاز به اسلامبول و از آنجا  
به ساحت اقدس حرکت نمود و به حضور من طاف حوله  
الاسماء فائز گشت .

ایشان مدت ده ماه مداوم در ارض اقدس اقامت نمودند  
و از بحر علم الهی مستفیض شدند . هر چند تشریف آنجناب  
به همین مدت محدود نبود بلکه در اوقات مصر نیز غالباً  
مراوده میکرد و استفاضه مینمود .

اوقات روزانه جنابش در این ده ماه به تعلیم جمعی  
به اصول تعالیم الهی من گذشت و یا به مطالعه و تحریر  
منقضی میگشت . به فیض لقا سرشار بود و از جهان و جهانیان  
سیکبار .

حضرتش در آثار خویش گاهی از آن اوقات ذکری نموده  
و قلم را بیاد عظمت آن آستان راخی المنان ساخته  
است در کتاب حجج البهیه بیانی به عربی دارد که ترجمه  
آن چنین است .

( در سنه ۱۸۹۴ میلادی که به ارض اقدس سفر کردم  
و عنایت الهیه مرا بتشریف حضرة قدسیه یاری کرد و از مشاهده  
عظائم اطوار و آثار حضرتش (حضرت عبدالبهاء) مندهش  
و تحیر شدم و در مدت ده ماه اقامت در جوارش بارها  
در محضر اقدسش اکابر قضاة و علما و رجال عسکری و ملکورا

از ام و شعوب مختلفه از حیث دین و زبان بچشم خود دیدم در حالیکه از اطراف ممالک مکاتیب به حضورش میرسید و با وصف احاطه مشکلاتی که برای کوه کمرشکن بود به نفس کریمش جواب همه را مرقوم میفرمود ( و در همین حال همه حضار در حاجات خود با او تکلم می کردند و جواب مطالب کل را میفرمود ) بدون اینکه تأمل و تفکری نماید یا در قلمش سکونی دست دهد یا رجوع به مسوده فرماید یا کاتبی با او مساعدت کند بدرجه که از الواح مقدسه اش آفاق مطو گشت و ندای رب ابهایش با آسمانها رسید تا اینکه قلوب بسبب الواح مشهوره اش منجذب شد و ارواح بعلمت صحف مکره اش که راعه خوش بیانش از کلماتش میوزد و چشمه های علم و حکمت از آیاتش جاری میشود بپرواز آمد ) انتهی

و در ضمن رساله تاریخیه خود که در آمریکا بفارسی مرقوم نموده از ایام تشریف چنین یاد میکند ( علم الله واشهده که نگارنده خود مدت ده ماه که مقیم جوار کریمش بود مشاهده مینمود که حتی مغلولین گوشه زندان کوه از رویت نور محروم و مهجورند منتظر نوال وجود اقدسش بودند . و غربای مریض مطروح در زاویه نیان مترصد پرسش و عیادت ذات مقدسش و این اخلاق کریمه طبیمسی حضرتش بود که دیگران به تصنع و تقلید از عهده معشارش

بر نتوانستند آمد و نفسی ولو از وجودات راسخه کالجبال  
تتبع مثال آن نتوانست نمود و قد قيل فی الامثال ( لیس  
المتطبع کالمطبوع ) فنعم ما قيل :

تمسّفتُم ما کان مئی شیمه و این من المطبوع ما یتطبع

انتهی

جناب ابوالفضائل در آثار خود از وقایع آنزمان  
و اطرافیان از کاری بمیان آورده است و گهگاهی از قلمش  
تراوشاتی ظهور یافته در رساله فوق الذکر از اوقات تفرّج  
خود در اطراف عکا چنین یاد نموده است :

( در سال ۱۳۱۲ که نگارنده مقیم آن شهر بودگاهی  
در صحرای عکا تفرّج مینمود و در حوادث ماضیه آن  
بلاد که هم از نوادر عبر و امثال است تفکر میکرد . گاهی  
از مشاهده گلهای سرخ گمان مینمود که این خسون گلگون  
رخان است که بر صفت شقایق و لاله دمیده و زمانی از  
تفرس در گلهای زرد تصور میکرد که این روی نوجوانان  
است که از بیم شمشیر رنگ از رویشان پریده و هنگامی در  
شکوفه های سفید می دید که این بناگوش دلبران است  
که بر هیئت یاسمن و زنبق دمیده من در کشاکش این افکار  
که ناگاه در نزدیکی تل فخار مفاکی بنظر آمد پراز استخوان  
کشتگان چون دفن آنهمه مقتول ممکن نبوده است پس از

اند  
 قتل در گودالی انباشته اند و برای عبرت آیندگان بیادگار گذاشته  
 من به حیرت در آن نگریستم و با خود گفتم یا ابا الفضل این آثار که  
 از ملل عتیقه بیادگار مانده است بهترین برهان ناطق است بر  
 ضخامت کبد گذشتگان و سوء افکار پیشینیان و هم شهادت صادق<sup>قی</sup>  
 است بر حسن شریعت بهائیه و رحمت الهیه در ظهورات قدسیه  
 اگر انسان فی المثل بشرایع و ادیان الهیه هم معتقد نباشد باید  
 بر فضل بهاء الله<sup>ص</sup> و لزوم اتباع دیانت او شهادت دهد که اتباع  
 خود را از حروب نهی فرموده بل از قیل و قال و محت و جدال نیز  
 ممنوع داشته ...)

در رساله اسکندرانیه که ضمیمه در الهیه است شرح مناظره  
 خود را بایک کشیش پروتستانی در عکا چنین شرح میدهد که—  
 ترجمه آن مذکور میگردد :

( میخواهم در این مقام سرگذشتی فکاهی که بین من و یکی از  
 کشیش های پروتستانی در تفسیر این سفر جلیل ( مکاشفات یوحنا )  
 بوقوع پیوسته برای آن حبیب نقل نمایم و آن اینست که در سنه  
 ۱۳۱۲ چون از بلاد شام با سفر پر بسته و در جوار مولای ابرار  
 و قبله احرار جعلنا الله من المتمسکین بعروة و لانه مادام اللیل  
 و النهار آرמידم روزی از روزها با ابونمرود که یکی از افاضل کشیش  
 طائفه انجیلیه است در منزل محبوب جلیل جناب دکتر رفائیل  
 روبرو گشتم و صحبت در موضوع اثبات حقیقت ظهور حضرت  
 رسول علیه السلام به میان آمد کشیش مشارالیه از من در این مقام



برهانی طلب نمود و من در جواب گفتم که دلیل عقلی و برهان قطعی و حجّت<sup>ت</sup> واضح و معجزه دامنه از برای اثبات حقیقت هر رسولی همان قدرت فائده ایست که از او را نفاذ کلمه و اثبات و یانت و ابقاء<sup>ت</sup> شریعت خویش برخلاف میل همه امتها ظاهر میشود و قوای جمیع عالم را مغلوب میسازد و این قوه الهیه<sup>ت</sup> که هیچ قوتی بر آن فائق نیست و هیچ قدرتی بدان شبیه نه و هیچ شوکت و عظمتی بر آن غالب نیاید هرگاه مستمدا از قوای محصوره<sup>ت</sup> معلومه بشریه از قبیل قوه<sup>ت</sup> مستمده از پادشاهی و سلطنت ظاهره<sup>ت</sup> ملکیه یا علوم و معارف تحصیلیه یا غنا و ثروت مالیه و یا غیرت و عصبیت قومیه یا عزت و ریاست در نیویه نباشد به ثبوت خواهد پیوست که مستمدا از قوه غیبیه الهیه است و منبعت از قدرت ملکوتیه<sup>ت</sup> سماویه و حتی بر فلاسفه و متتبعین علل و فواعل نیز حجّت بالغ شده واضح گردد که این قوه به علت العلل و مسبب الاسباب یعنی حضرت واجب الوجود جل زکره<sup>ت</sup> و جلّت عظمته منتهی گردد و گرنه مشک و منکر ناچار است که در ظلمات اوهام سرگردان ماند و بدیهیات و اولیات را منکر شود و یابه مستحیلات و تمنعات از قبیل دور و تسلسل علل و ایجاب علت و سایر اوهام و شبهات متمسک گردد و همین حجّت از برای انبیا و مرسلین حجّتی است واضح که پیغمبران دروغگو و فرستادگان راستگو را از یکدیگر جدا میسازد اما بر حسب ناموس تقدّم و ارتقاء هر رسول تا خری حجّتش قوی تر و برهانش واضح تر است .

کشیش مزبور جواب داد که نزد طائفه انجیلیه <sup>۱۱</sup> دلیل عقلی اعتباری ندارد و اعتماد بدان را جائز نمیدانند و خواهش کرد که به آیات تورات و انجیل که در مقام اقامه دلیل و برهان نزد ایشان معتبر است استدلال نمایم من با و گفتم هرگاه شما از دلیل عقلی صرف نظر فرمائید و بدان اعتنائی نداشته باشید — در حقیقت حضرت عیسی علیه السلام را بر بودائیها و برهماثیها و زردشتیها و عموما کسانی که بموسی و تورات اعتماد ندارند نمیتوانید اثبات کنید زیرا آنها هیچکدام موسی را پیغمبر نمیدانند و به کتاب الله <sup>۱۲</sup> بودن تورات اعتراف ندارند که به آیات آن استدلال و به بشارات آن احتجاج نمایند. در اینصورت حقیقت مسیح را با چه اثبات می کنید و چگونه بر آنها اقامه دلیل مینمائید و همین دلیل واضحی است که به معنای حجت و دلیل جاهل می باشید و از معرفت سبیل حق عاجزید و مع ذلك بنا بر خواهش شما قدری از بشارات انجیل ذکر می نمایم و عبارات اصحاب مذکور را برایش تلاوت نموده گفتم که این آیات کریمه به قیام و مورد بزرگی که شهادت به وحدانیت خداوند تعالی و مسیح او بدهند بشارت میدهد و بر طبق این بشارات حضرت رسول عظیم و شاگرد و داماد فخریم او به یگانگی خداوند تعالی و حقیقت حضرت عیسی شهادت دادند. کشیش اظهار داشت که معنی شهادت این نیست. بلکه بر محمد واجب بود شهادت بدهد که عیسی قیام نموده اهل عالم را خلاص کرد و همه امت ها را نجات داد من بد و

گفتم آن حضرت چگونه جمیع اهل عالم رانجات داد در حالیکه شما خود معتقدید که اکثر امم تاکنون در حال هلاک باقی هستند و من حالا يك يك از شما میپرسم تا بموهوم متمسك نشویم و بر معدوم خشنود نگردیم. خوب آقای ابونمرود شما را به خدا قسم میدهم بفرمائید حضرت عیسی بود ائیان رانجات داد. گفت نه. گفتم نه. گفتم برهمائیان را نجات داد. گفت نه. گفتم زردشتیها و فشتیها رانجات داد گفت نه. گفتم همه یهودیها رانجات داد. گفت نه گفتم بسیار خوب حالا گفتگو بر سر ام نصرانیه آمد بفرمائید به بینم حضرت عیسی امام کاتولیکیه را خلاصی بخشید گفت نه گفتم ام ارتودوکس و یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و کلیه مذاهبی را که پروتستانی نیستند چطور گفت نه. گفتم پس باقی مانده مذهب انجیلی و لا بد جنابعالی معتقدید که صلاحی ایستاده است که نسبت به اهل عالم بسیار قلیل اند اهل خلاص و نجات می باشند در اینصورت چگونه میفرمائید که عیسی علیه السلام اهل عالم رانجات داد و اگر کسی دیگر چنین حرفی بزند و چنیان شهادتی بدهد شخص عاقل به چه دلیل از او بیزدیرد.

و اما اگر ما بگوئیم که پدر انمان یعنی امم عظیمه فرس و عرب و ترك و خزر که این مقام از برای ذکراسامی همه آنها گنجایش ندارد بت پرست و آتش پرست بودند و بوحدانیت خداوند تعالی و نبوت موسی و عیسی اقرار و اعتراف نداشتند و لکن به شهادت این رسول مجتبی و نبی مرتضی به یگانگی خدا ایمان آورده و اقرار

کردند که موسی کلیم الله است و عیسی روح الله و این عقیده ظاهره از آنها پشت به پشت به ما رسیده که آنرا در سینه های خود محفوظ داشته ایم و دوستی آن بزرگواران را بر صفحات قلوب خویش رسم نموده ایم احدی نمیتواند انکار کند و این همان شهادت صادق و نبوت واضح است . گفت بلی درست میگوئی و لکن نعمت خلاص و نجات برای اقوامی که شماره کردی به سبب عدم ایمان حاصل نشد و از آنجائی که خلاصی مشروط به ایمان است لذا اگر مؤمن شده بودند نجات یافته بودند گفتم پس خلاص حاصل نشد و نجات متحقق نگردد و در این صورت شهادت دادن برای آنکه عیسی قیام نمود و عالم را خلاص نمود درست نیست و با اینجبالا و لا چگونه شما میخواهید که رسول الله چنین شهادتی بدهد و ثانیاً مشروط بودن خلاص بشرط ایمان مخصوص به حضرت عیسی نیست بلکه این مزیت اختصاص به هر رسولی دارد و این موهبتی است که به جمیع انبیاء علیه السلام بخشیده شده . آیا اگر همه مردم به حضرت موسی مؤمن میشدند آنها را از هلاک خلاص نمیکرد . آیا جمیع پیغمبران برای هدایت مردم مبعوث نشده اند و آیا معنی هدایت ارائه طریق خلاصی و یارساندن به سبیل نجات نیست . بناءً علی هذا این امری نیست که مخصوص حضرت مسیح باشد تا خداوند تعالی و شاهد عظیم برانگیزند که شهادت بر امری بدهند که اولاً واقع نشده و ثانیاً مخصوص به پیغمبری درون پیغمبری نیست و در این

جا مناظره ما خاتمه یافت و با محبت و خوشنودی از یکدیگر جدا  
شدیم ( انتہی )

سفر مصر  
—————

مملکت مصر یا کشور فرعون که یکی از مهد های عظیم تمدن قدیم  
بوده و در دوره اسلامی لوای شریعة اللہ در آن مرتفع گشت و  
بوسیله خلفای فاطمی جامع الا زهر در آن تأسیس یافت در زمان  
جناب ابوالفضائل از احبای الهی در این کشور و پایتخت آن قاهره  
معدودی زیست مینمودند که غالباً از ایران بدانجا مسافرت و مها  
نموده و مشغول تجارت بسر می بردند ولی از بمیان آنجا هندی و  
کسی اقبال نکرده و مقام عظیم امر الهی به علمای آن کشور و سایرین  
معلوم نبود . بعد از ورود جناب ابوالفضائل از عشق آباد بنوعی  
که در طی لوح مبارک ملاحظه رفت بنا بود که جنابش به تقاضای  
یکی از احبای سفری به هند نمایند و در آنجا به تبلیغ امر الهی  
پردازند ولی بعد از اقامت مدت معلوم در ارض اقدس اراده مبارک  
حضرت عبدالبهاء بر آن قرار گرفت که آن جوهر انقطاع و خلوص  
و دریای فضل و معرفت را بسوی مصر گسیل دارند و آن سردار چند  
تبلیغ و تبشیر را به فتح آن کشور و رخنه در حصن حصین جامع  
ازهر گمارند آقای عبدالرسول منصور در باره اقامت جناب  
ابوالفضائل در ارض اقدس و سفر مصر نوشته اند :

( حسب الامر حضرت عبدالبهاء روح ماسوا ه فدا ه درس تبلیغ )

فراهم آوردند و جوانبهای احباب را از کتاب ایقان درس تبلیغ میدادند و این قاضی نیز از جمله تلامذۀ ایشان بود و میفرمودند بتلامیذ که همت نمائید دروس تبلیغ را بیاموزید که من حضرت ابوالفضائل را از صلوة بیشتر لازم دارم )

بالجمله جناب ابوالفضائل عزیمت قاهره نمودند و بنا بر خواهش ایشان و دستور حضرت عبدالبهاء به احبای مصرینا شد که جنابشان بین اغیار مشهور نگرند .

جناب ابوالفضائل در ضمن نصائحی که به مبلغین نموده و

موقفیت آنها را مستلزم انقطاع و پاکی از آلودگی های دنیا موقت دانسته ذکر نموده است که وقتی که حضرت عبدالبهاء <sup>علیه السلام</sup> جل شانه امر فرمودند که من عزیمت مصر نمایم و بتبلیغ امر الهی و تألیف فرائد پردازم ساعت تودیع و اذن مرخصی بیانات مفصل فرمودند از جمله روی مبارک را بسوی من گردانیده فرمودند "بی تقوی نمی شود تقوی لازم است تقوی لازم است" <sup>علیه السلام</sup> بخاطر دارم که حضرت عبدالبهاء <sup>علیه السلام</sup> جل شانه هنگامی که ابوالفضائل از استان سمرقند خود سخن بمیان آورده بود بوی فرموده بودند . اگر من بجای تو بودم قرآن تدریس میکردم و مطالب امری را در این ضمن میگفتم . حال نوبت آن بود که جناب ابوالفضائل از تجربیات گذشته پند گیرند و نوعی کنند که در کشور مصر که یوسف کنعانی را به کلافی میخریدند متاع خود را ارزان نفروشند و اوقات عزیز را چون بخارا و سمرقند برایگان

از دست ندهند و لله الحمد بنوعی که خواهیم دید این سفر —  
 پر ثمر بود و جنابش در کار خود بیش از آنچه تصور میرفت موفقیت  
 یافت تا حدی که ارکان جامع لا زهر را بلرزه در آورد و فریاد  
 و فغان علمای کشور مصر را بحنان آسمان رسانید و سی نفس — راز  
 طلاب از زهر را که هر یک عالمی جلیل بودند تبلیغ کرد . نام  
 عده از تبلیغ شدگان وی بقرار ذیل است (۱)

- ۱- شیخ علی پولاتی از کبار علمای ازهر .
- ۲- شیخ حسن عبده ایضا از کبار علمای ازهر .
- ۳- شیخ یوسف سوری " " "
- ۴- شیخ احمد عزت " " "
- ۵- شیخ بدرالدین غزی ایضا از بزرگان علمای ازهر که اخیراً  
 قاضی شرعی در بیلان ( قرب اسکندریه ) و بیروت بود .
- ۶- شیخ امین حلبی قاضی شرعی و مدنی در فلسطین .
- ۷- شیخ محمد طه بوب مدیرواقف خلیل در فلسطین .
- ۸- شیخ عبدالله طه بوب که مدتها قاضی شرعی بود و حال پوا  
 بهائی بودن ترك شغل نموده است .
- ۹- عبدالجلیل بیک سعد که از کبار قضات محاکم مدینه در مصر  
 بود و به ترجمه تاریخ نبیل از انگلیسی به عربی توفیق یافت .
- ۱۰- حافظ افندی ندیم که در بغداد بجوار رحمت الهی پیوست .
- ۱۱- محمد افندی زکی حسن .

- ۲- شیخ محی الدین سنندجی کاشمیری از علمای ازهر  
۳- شیخ فرج الله زکی کردی ایضا از علمای ازهر.  
۴- شیخ سعید غزی پسر عموی شیخ بدرالدین غزی.

شیخ فضل الله ایرانی  
—————

جناب ابوالفضائل که در اوائل ایام بنام شیخ فضل الله ایرانی شهرت یافتند بعد از ورود بقاهره در محله ای از شهرکه بنام ( شمس الدوله ) موسوم بود وغالب ایرانیان در آن مسکن داشتند ورود نمود ولی چون راحت نبود لذا از آنجا محل خود را بسرای جواهرچی که در محله مسگرها قرار داشت ( ۱ ) منتقل کرد در این سراجناب افنان حجره تجارت داشتند و اطاق ایشان نمره ۱۹ از حجرات کاروانسرا بود و بیت جناب ابوالفضائل عبارت از دو اطاق در بالای حجره ایشان بود .

در این محل جناب ابوالفضائل شروع به تحریر کتاب فرائد نمود و به تدریج با جامع ازهر مرادیه یافت و طولی نگشید که شهرتی عجیب از لحاظ تاریخ و فلسفه بدست آورد بعضی ذکر کرده اند که ایشان رواقی در جامع ازهر داشتند که در آنجا علم کلام تدریس مینمودند . ولی حقیقت آنست که ایشان گاهی به جامع رفته در مسائل علمیه و حکمیه با علما و



استادان و یامحصلین و طلاب مباحثه میکردند و عده حلقه وار در ایشان جمع شده استفاده مینمودند چه که مطالب ایشان از چشمه آب میخورد که برای آنها کاملاً تازه بود . در مقدمه کتاب ذکر شیخ بدرالدین غزی<sup>رضی</sup> بمیان آمد که مقام ارادتش به ابوالفضائل بجائی رسید که نسبت به وضع او مشکوک شد و او را صاحب مقامات و دعواتی دانست .

طولی نکشید که طلاب از هر به منزل او راه یافته و جمعی در نزد جنابش به تحصیل علم کلام و تاریخ و تفسیر پرداختند . جناب میرزا حبیب افغان که نزد پدر بزرگوارشان در همان سرا تجارت مینموده اند حکایت میکنند که ماگاهی که فرصت می یافتیم به طبقه بالا رفته و ناظر تدریس جناب ابوالفضائل میشدیم . و آن چنین بود که ایشان در بین درس تفسیر آیه<sup>ه</sup> را مطرح میکرد و بنای توضیح را میداد و نظریات مفسرین بزرگ را از قدیم و جدید و سنی و شیعی درباره آن آیه بیان میکرد و در ضمن عیوب و عدم کفایت آن تفاسیر و اشتباهات مفسرین را تماماً گوشزد مینمود بنوعی که طلاب را در ورطه تناقضات و اشتباهات آنان فرو میبرد و آنها را به این اشتباهات بخوبی واقف میکرد ولی خود نظری اظهار نمی نمود و یک روز آنها را بدین حال و امیگذاشت سپس میگفت من وقتی که در سمرقند بودم از زعیم و رئیس بهائیان تفسیری در باره این آیه دیدم

که کفایت معنی را میکرد و پس از چندی که عطش آنان کامل میشد تفسیر و بیان مبارک را بدانها نشان میداد و بدین وسیله آنها را وادار میکرد که در بیان مبارک تعمق بیشتری نمایند و کلام حق را از دیگری تمیز دهند و بدین وسیله —————  
 توانستند عده را مقبل نمایند . انتهى

علت موفقیت جناب ابوالفضائل در آن شهر علاوه بر حصول مراتب انقطاع و تقوی و حکمت که از اصول و شرایط تبلیغ است معارف و فضائل جنابش بود . چه که در هیچ نقطه دیگری آنطور که باید نمی توانستند وی را بشناسند و بمقام علمی و تحقیقات بدیعیه اش پی برند ولی قاهره در این زمان شهر علم بود و طلاب و علمای از هر گویهرشناس بودند . لــــــذا وجود چنان آفتابی در چنان آسمانی درخشیدن میتوانست و چنان متاعی در چنان بازار خریدار داشت .

شهرت و اهمیت ابوالفضائل مخصوصا از آن جهت در قاهره قابل دقت است که ایشان یک عالم ایرانی و شیعی بودند و علمای سنت کمتر اهمیت و ارزش برای علمای شیعه قائل بوده اند .

ابوالفضائل مخصوصا در طبقه روشنفکر و مدبران جرائد نفوذی شدید نمود و جمعی از آنها را مرید خود ساخت و زبان آنان را به ثنای خود گویانمود .

شیخ سعید غزی برای آقای پرتوی حکایت نموده است :

که من روزی پیش دکتر صروف که از علمای اعلام مصر و نویسنده مجله المقتطف بود در اطاق کارش نشسته بودم دیدم مردی لاغر اندام و کهن سال از مقابل غرفه گذشت چون دکتر صروف ملتفت او گردید از پشت میز برخاسته با اشتیاق و خضوعی بی پایان پیش رفت و تازه وارد را در آغوش گرفت و به احترام نشانید شخص مذکور پس از چند لحظه توقف و مفاوضه با دکتر صروف بلند شده رفت . گفتم این که بود . گفت او شیخ فضل الله ایرانی بود . گفتم آیا یک شیخ شیعی ایرانی قابل اینهمه احترام است . گفت این مرد بحر زخار خدای قلم و انشاء و فضل و کمال است . گفتم کجا میشود او را دید . نشانی جنابش را بمن داد و من رفته خدمتش رسیدم و افتخار شاگردیش را در علم کلام یافتم . این حکایت را آقای دکتر عبدالله رازی نیز که از وکلای مهرزاد گستری که بهائیس نیستند ولی مدتی در مصر زیسته و جریده نگاری مینموده اند برای بنده حکایت کردند :

استاد مبرق عبد الرحمن برقوقی صاحب مجله البیان در شماره مجله مورخ شهر شوال و ذی قعدة ۱۳۳۱ شرح ملاقات خود را با جناب ابوالفضائل چنین شرح میدهد .

( منذ ثمانی سنین سمعنا بان فوالقاهره عالماً فارسياً )

یسمی ابوالفضل . هو قبلة طلاب العلم وکعبه یحج الیه  
 رواد العرفان فبحثنا عن هذا الرجل حتى اهتدینا الی  
 منزله فوجدنا ثمت رجلا مخطف البدن نحو لاربعة لم یبلغ  
 قصراً ولا طولاً کھلاً ینیف علی السبمین ولكنه کابن الثلاثین  
 قوۃ و نشاطاً وحدةً و ذکاءً و رأینا بین بردیہ روحا لوکنامن  
 یقول بتناسخ الارواح لقلنا ان تلك روح الماسوف علیہ جمال  
 الدین الافغانی تناجینا بین اثوابه و تخلّب عقولنا بسحر  
 بیانه و حلو خطابه فطک الرجل علینا امرنا و صار لا یحلوننا  
 الجلوس الا الیه ولا الحدیث و السمر الا معه و کما زدنا  
 خلطه و امتحاناً زادنا ادباً و عرفاناً . . . )

ترجمہ عبارات استاد چینیین است : در حدود ہشت سال  
 پیش شنید یم کہ درقاہرہ عالمی ایرانی بنام ابوالفضل اقامت  
 دارد کہ قبلہ طلاب علم است و کعبہ ای است کہ جویندگان  
 عرفان بسوی او حج می نمایند . درپی این مرد درآمد یم  
 تا بمنزلش راہ بردیم و در آنجا مردی لاغر اندام و متوسط القا<sup>مہ</sup>  
 در سن کہولت ملاحظہ کردیم کہ سنش از ہفتاد متجاوز بود  
 ولكن از لحاظ قوہ و نشاط و ہوش و فراست چون مرد ۳۰ سالہ  
 بنظر میرسید و اگر ما میتوانستیم جزئ معتقدین تناسخ ارواح  
 باشیم ہر آینہ میگفتیم کہ این روح مرحوم سید جمال الدین  
 است کہ در لباس این مرد با ما سخن میگوید عقول را بسہ

سحر بیان و شیرینی خطاب می‌رباید این شخص بزودی ما را  
 مرید خود کرد بنوعی که چیزی شیرین تر از جلوس در محضر  
 وی نبود و داستانی جز از زبان او لذتی نداشت و هر چه  
 در آمیزش و امتحان خود نسبت به وی افزودیم ادب و عرفان  
 ما بمقام جنابش افزوده گشت . . . )

این مطالب را استاد عبدالرحمن در وقتی در مجله خود  
 مینگارد که جناب ابوالفضائل در مصر کاملاً بناام امر شهرت  
 یافته و فغان و غوغای علما نیز بر علیه او بلند شده بود .  
 ابوالفضائل در آثار خود گاهی اشاره به مفروضات  
 و مباحثات خود با علمای مصر مینماید از جمله در کشف الغطا  
 شرح مباحثه خود را با محمد افندی سلطان بمناسبتی به  
 عربی شرح میدهد که ترجمه آن چنین است .

( من در ایام اقامت خود در مصر روزها ساعتی از عصر  
 را در قهوه خانه ای که قرب جامع حضرت حسین قرار دارد  
 می‌نشستم و این جامعی است که خلفای فاطمی رأس حضرت  
 حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و رؤس سایر  
 شهدائی را که در معیت جنابش در ارض طیف با مر یزیستند  
 شهید شده اند در آن مدفون ساخته اند و در این محال  
 جمعی از طلاب در اطراف من نشسته در مواضع علمی مباحثه  
 مینمودیم یک روز این فاضل محمد افندی سلطان نزد یک من

نشسته بود و صحبت ما را می شنید در این موقع ما با طرابلس  
 در باره آثار باستانی سخن می گفتیم من طریقه اروپائیم —  
 را که در حفظ آثار قدیمه نهایت اهتمام را مرعی میدارند —  
 پسندیدم و به نیکی ستودم چه که این آثار گذشتگان موجب  
 عبرت و پند آیندگان است بعلاوه از لحاظ تاریخی دارای —  
 فوائدی است که به اهل نظر پوشیده نیست بعد ذکر نمودم  
 که در تاریخ یمنی تألیف عتبی رازی آمده است که سلطان  
 محمود فاتح از آل سبکتکین شهری از شهرهای هندوستان  
 را که نام آن در همان کتاب آمده فتح نمود و در آن معبدی  
 یافتند که بروی بعضی سنگهای آن مطالبی نوشته بود و از  
 آن استنباط میشد که این معبد از زمان بنایش چهل هزار  
 سال میگذرد لذا سلطان به اشاره علما فرمان داد که آن  
 معبد را خراب کنند چه گفتند این موضوع مخالف ضرورت  
 دینی ماست که عمر این عالم هفت هزار سال است و ما در هزاره  
 هفتمیم البته اگر عادت طوک چنانچه مرسوم مردم فرنگ است  
 بر حفظ چنین آثاری قرار می گرفت البته علمای آثار در باره  
 مأخذ و مقدار آن بحث می کردند و صحت و سقم آن — را  
 در می یافتند چون محمد افندی سلطان این سخن را شنید  
 اعتراض نموده گفت ای استاد تاریخ یمنی پیش ما موجود  
 است و هر روز آن را می خوانیم ولی چنین حکایتی در آن ندیده

در این اوقات شخصی بنام شیخ عبدالملک فتنی که در بعضی علوم عربیه دست داشت و شغلش کتاب فروشی بود در جمع ما نشست و من از او تاریخ یمنی را خواسته حکایت را در آن یافتم و به محمد افندی نمودم و او چاره جزاعتذار ندیده و از اعتراض خود استغفار نمود و طلب عفو کرد )

این حکایت را جناب ابوالفضائل در موقعی ذکر میکنند که سخن از تحصیل پروفیسور برون در نزد حافظ افندی بمیان میآید علمای ازهر چون هنوز پی بعقیده جنابش نبرده بودند احترامی زیاد برای وی قائل بودند و غالباً کتب و آثار تألیفی خود را برای اظهار نظر به حضور وی میآوردند خود ایشان در کتاب فرائد در ضمن عبارات ذیل بیان میکنند که چگونه کتابی را که رد بر اسلام تحریر شد علما جواب آنرا از حضرتش خواستند قوله :

( چون رؤسای پروتستانیّه این مقاله فی الاسلام را طبع نمودند و منتشر داشتند بعضی از علمای این حدود از قبیل فاضل جلیل الشیخ محمد بدرالدین القزوی<sup>ؒ</sup> والشیخ اسمعیل الطرابلسی والشیخ ابی النصر الشامی وغیرهم من اهل العلم والفضل از این عهد خواهش نمودند که نظر به سعه اطلاع سی حق جل جلاله به او عنایت فرموده است در حقایق کتب مقدسه وادیان عتیقه شایسته است که به پاس حقوق مقدسه نبویه<sup>ؐ</sup> کسه انوارش از وجوه ناضره است بهائیه مشرق

ومتألاً است جوابی کافی و وافی بر این کتاب مرقوم داری و شبهات او را من حیث العلم و مفتریاتش را من حیث التاریخ واضح و مکشوف نمائی تا برضعفای ملت امر مشتبه نشود و این گونه شبهات در اذهان راسخ نگردد . گفتم عفواً یا ایها الساده زیرا که در این طریق موانعی است که رفع آن در غایت صعوبت است چو سنوات کثیره و قرون عدیده اسماع اهل اسلام به استماع زخارف کلام متعود شده و قلوب به قشور مطالب تربیت و تغذیت یافته اگر پرده از وجوه حقایق قرآنیه گشوده شود تا ایرادات ارباب شبهات مندفع گردد نخست همین نفوس مسلمه بالاسم به عداوت کمر بند و به مخالفت قیام نمایند و راضی میشوند که شبهات اهل کتاب از قرآن دفع نشود و ابداً باقی ماند بل بالکل ملت بیضاً پایمال اهل ضلال گردد و راضی نخواهند شد که باثر قلم اعلیٰ حوریات معانی از قصور آیات متهلل الوجه پیورده براندازند و غلمان مستوره تحت استار الاستعارات باسم الخد و خلیع العذار گردند تا عقده ایراد منحل شود و غیوم کثیفه انتقادات زائل و منقش گردد ... الی آخر بیانہ )



### عشق و مستوری ؟ !

~~~~~

جناب ابوالفضائل تاسال ۱۳۱۴ هـ ق در مصر بعزت زیستند و در عرض همین یک سال بود که آن شهرت و اهمیت را در آن اقلیم بدست آوردند .

ولی عشق و مستوری را در وجودی جمع کردن مشکلتر است تا شب و روز را در سطح واحد فراهم آوردن این بود که این سر آشکار شد و آن شیدائی الهی رسوائی کوی با زار گردید . این سر خم را به که گل برمگیر

کاین حقیقت نیست خود پوشش پذیر

بوی را پوشیده و مکنون کند

پیشم مست خویشتن را چون کند

باری وقتی خبر مرگ پادشاه قاجاریه به مصر رسید در آنجا بعضی ایرانیان خواستند مطلب را مستبته کنند و این قضیه را نیز به بهائیان بر بندند . جناب میرزا حبیب افغان حکایت میکرد که روزی صبح که من تازه در حجره را گشوده بودم دیدم جناب ابوالفضائل با چهره گرفته و مشوش پائین تشریف آورده وارد حجره شدند و فرمودند فلانی من دیشب رویای هدی دیده ام که از عاقبت آن مشوشم . بعد فرمودند

در خواب دیدم که با چند تن از احباء در بیابان وسیعی  
 قرار گرفته ایم و در این صحرا غفله<sup>۱</sup> شیری پیدا شد و بطرف ما  
 حمله نمود پس اظهار کردند که شیر در خواب من همیشه  
 عبارت از نزول بلائی است البته مصیبتی برای احبا جلوه  
 خواهد نمود . در همین لحظه دیدم دلال بازار انگشت  
 بشیشه در مینوازد بیرون رفتم آهسته گفت خبر تازه دارم -  
 گفتم بگو گفت خبر رسیده است که شاه ایران را کشته اند  
 و می گویند شماها کشته اید . گفتم چگونه ماکشته ایم مگر  
 دیوانه شده ای مادر مصر او در ایران . گفت مقصود اینست  
 که همکیشان شما کشته اند . من فوری بداخل حجره آمدم  
 و قضا یا را بجانب ابوالفضائل تقریر کردم . انتهى

بالجمله در آنزمان سفیر ایران در مصر شخصی بنام میرزا  
 اسحق خان ترك بود و میرزامهدی خان زعیم الدوله از  
 اعضای سفارت و از اعدای امر بشمار میرفت و این شخص مردم  
 را تحریک نمود که بر علیه احبا قیام نمایند لذا در مصر  
 دسته بندی هائی کرده و تصمیم گرفتند که احبا را قتل عام  
 نمایند و برای اینکار سفارت نیز اطلاع رسید . سفیر بسیار  
 شوش شد و تصمیم بر جلوگیری نمود ولی مردم سکوت نمی نمودند  
 و زعیم الدوله بتحریک مشغول بود ولی سفیر ایران رضا بدین  
 امر نداده و بدانها گفت که سه روز صبر نمائید تا از ایران

حقیقت قضیه را استفسار نماید و این سه روز مردم پیوسته  
مراجعه میکردند و سخنانی میگفتند در ضمن احباب هم برای  
ادای مراسم تعزیت و عرض تسلیت بسفارت میرفتند و تمام  
منتظر بودند که از پس پرده غیب چه برون آید .

یکروز که جمعی نزد سفیر ایران حضور داشتند  
زعیم الدوله باز شروع باظهار مطالب ناروایی بر علیه احباب  
نمود بنوعی که جناب ابوالفضائل را که حاضر بود طاقت  
تمام شد و رو بد و نموده گفت : غرض شما از این مطالب  
جز تفتین و ایجاد اختلاف بین هموطنان نیست و گرنه  
بهائی ها هرگز ممکن نیست دست بدین عمل فجیع زنند  
زعیم الدوله جواب داد که این طرفداری شما برای آنستکه  
شما هم از این دسته هستید . ابوالفضائل فرمود . آری منم  
بهائیم و از بهائی بودن عار ندارم . و در این ساعت  
حقیقت حال مکشوف شد و مقام انقطاع و ایمان جنابش ظاهر  
گردید چه آن جان پاک که برای تبلیغ امر چندی پنهان  
زیسته بود در چنین موقع خطرناکی که شاید تا چند  
ساعت دیگر قتل عام احباب اعلام میشد و شیعیان علی در  
کشور مصر دست بخون مظلومان میآلودند و نمونه از صحنهها<sup>ی</sup>  
جانگداز کشور خود را در آن بوم و بر فراهم میآوردند  
رضا به استتار نداد و آشکاری و حضور برای فداکاری و

قربانی را سزاوارتر دید . ولی تقدیر الهی نوع دیگر بود  
 لذا طولی نکشید که از ایران تلگرافی از اتابک اعظم رسید  
 که این کار کار اتباع سید جمال الدین افغانی است و بهائیان  
 را در این موضوع مدخلی نیست البته کمال مراقبت را در حفظ  
 آنان بنمائید . از مطالعه این تلگراف میرزا اسحق خان راکه  
 قلبی پرالم از اوضاع مصر داشت و جبهه تیره متغیر شد و سرور و  
 اطمینان جای آنرا گرفت و دشمنان مخذول و منکوب گردیدند .  
 بعد از این قضیه مردم و علما دریافتند که جناب ابوالفضائل بهائیان  
 هستند لذا کم کم بعضی نسبت به جنابش آغازی مهری نمودند  
 ولی تا سال دیگر یعنی ۱۳۱۵ هـ . ق که فرائد تألیف و کمی بعد  
 منتشر شد چندان عصبیت<sup>ت</sup> به ظهور نرسید . در این سال که نام  
 بهائیان زبانزد مردم مصر شده بود بعضی از مدعیان جرائد به  
 ایشان مراجعه کردند و آنجناب تحریر مقالاتی را متعهد شدند  
 و با قلم توانای خود حقایق و مطالبی از تاریخ امرو احکام الهی  
 منتشر ساختند و اولین مقاله او گویا تاریخی بود که در مجله  
 المقتطف در جریده خویش منتشر کرد و تحت عنوان (الباب و  
 البایه و البهائه و البهائیه) منتشر شد و از این مقاله در ضمن  
 شرح آثار جناب ابوالفضائل سخن بمیان خواهد آمد .  
 بعد از نشر فرائد دیگر صبر و سکون علمای ازهر و سایر شریعتمداران  
 قاهره تمام شد . او را تکفیر کردند و مردم را از معاشرتش مانعت  
 نمودند ولی شیفتگان جمال علم و کمال آن گوهر بیمثال دست از

دامش برنمیداشتند و برای کسب فیض به محضرش میرفتند خود او در نامه چنین مینویسد: ( اما در مسئله منع آن حضرت از معاشرت با فاتی این عبد را سخن نیست زیرا آن حضرت میدانند و آگاهند که فانی منزوی است و تارك معاشرت ، افاضل مصریین و غیر مصریین که ساکن این بلادند حتی بعضی اهل ازهر خود بمیل خود بمنزل فانی تشریف میآورند نه فانی خود را مستحق این کرامت میدانند و نه نفسی را بمنزل خود دعوت نموده و باب ارشاد و مراد ت گشوده )

### اروپا و آمریکا

علت مسافرت جناب ابوالفضائل به آمریکا این بود که امر بهائی بعد از آنکه در آن کشور نفوذ یافت و یک عده نفوس صافی ضمیر و پاکدل و پیرپا و خالی از زهر شایبه ایمان آوردند بعضی نوهوسان آنجا را برای کشت بذور نیات فاسده خود مستعد دیده و در صد د کاشتن تخم نفاق و نقض میثاق برآمدند و یاران بی اطلاع آنجا نیز که از لسان الواعز آیات محروم و حقایق امریه در رینشان چندان مشروح نگردیده بود بعضی در امتحان افتادند و قلوب از با طیل اهل نقض ترلزلی یافت و سم نافع که در صورت شهد فائق بدانان تزریق میشد بتدریج اثر خود را می نمود این بود که حضرت عبدالبهاء در صد برآمدند شخصی را که شایسته این مقام باشد بدانجا اعزام دارند و برای اینکار اراده مبارک هر اعزام جناب ابوالفضائل جاری شد تا اولاً بذور فاسده را از اراضی طیبه متاصـل

نماید و ثانیاً احبای نوایمان آن اقلیم را که چندان واقف به حقایق امریه نبوند آشنا به حقیقت حال کنند .

جناب ابوالفضائل در مکتوب مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۰ این

موضوع را چنین شرح داده اند :

( وقد كان ايام اقامتنا في تلك الارض المقدسه قليلة قصيرة

حيث صدر الارادة المباركة بمبارحة قطر مصر الى الاقطار

الغربية و اقامة مدة غير قصيره في تلك البلاد القصية فان

ظلمات الشكوك والشبهات قد سرت في تلك الجهات و ارادة

قضت بوقوع النفوس الحديثه في فتن المتشابهات ليميز

الخبث من الطيب والغش من الخالص وليظهر الحق من الباطل

والثابت من الزائل )

جناب ابوالفضائل بهمه میسیس بارنی از ارض اقدس

به طرف پاریس حرکت کرد .

و اما میسیس لورا بارنی که بعد از ازدواج با میسوس

هیپولیت دریفوس به مادام دریفوس بارنی موسوم شد زنی

بزرگوار بود که در آثار ابوالفضائل ذکرش به عظمت یاد شده

و بنده در ضمن ذکر آثار ابوالفضائل عبارتی نقل کرده ام که

ایشان آقای نبیل الدوله را مأثور کرده اند که در مقدمه

حجج البهیه از زحمات و خدمات میسیس بارنی تشکر نماید .

ابوالفضائل قسمت مهم موفقیت خود را در این سفر مرهون

مساعدت های این خانم میدانست که معاونت زیاد نمود  
و در انتشار آثار ایشان از قبیل حجج البهیه بذل مال فرمود  
این زن که شرح حالش را باید مفصلا در تاریخ امر  
خواند خاصی متموله و علاقمند به کسب فضائل بود که سه  
بار بحضور مبارك مشرف شد . زندگی در محیط محقر عکارا  
به قصور عالیه ترجیح میداد و حضرت عبد البهائه گاهسی  
بشوخی بد و میفرمودند . تو باید در این فصل تابستان  
در قصور عالیه و عمارات بیلاقی سویس و جبال باصفای اروپا  
زندگی کنی . چرا در این مدینه خرابه عکا با ما فقرای  
مسجون به سر میبری .

باری جناب ابوالفضائل در حدود ۳ ماه در پاریس  
اقامت کردند که بنده از جزئیات آن اطلاعی ندارم .  
و اما در امریکا ایشان محتاج به مترجمی بودند چه  
انگلیسی نمیدانستند برای این امر حضرت عبد البهائه  
جناب علیقلی خان نبیل الدوله را که حضور مبارك بسود  
در نظر گرفتند او با ایشان همراهی نموده به آمریکا رفت  
و کتاب حجج البهیه را به انگلیسی ترجمه کرد و بعد در  
سفارت ایران در امریکا وارد کار شد . آقای نبیل الدوله  
خود قضیه رفتن خویش را چنین نوشته است :

( اگر من حضرت عبد البهائه و حضرت شوقی افندی را

زیارت نکرده بودم جناب ابوالفضائل را بزرگترین شخصیتی  
 میدانستم که تا کنون به چشم خود دیده ام . موقعی که  
 حضرت مولی الهوری فرمودند که از حضور مبارک مرخص شده  
 و به آمریکا مسافرت کنم به شدت متالم شدم و از شدت حزن  
 و تأثر به عادت شرقی سرخود را بدیوار منزل حضرت  
 عبدالبهاء در عکا کوبیدم برای تسلی خاطر من حضرت  
 عبدالبهاء فرمودند مصاحبت شما باجناب میرزا در واقع  
 مفتنم است زیرا که ایشان هم بسیار دانشمند وهم مفتون  
 امرالله هستند در آن ایام عده طائفین حول مبارک وقائمین  
 به خدمت معدود بود و از طرف دیگر خدمات امریه بسیار  
 زیاد و روز افزون و وجود این عبد بعنوان کاتب و مترجمین  
 انگلیسی بسیار لازم بنظر میآمد شب و روز در محضر مبارک  
 به خدمت مشغول بودم ولکن چون وجود اقدس مسافرت به  
 آمریکا و خدمت این بنده را در آن سامان الزم میشموند  
 فدوی را بدان صوب مامور فرمودند . در سال ۱۹۰۱ این  
 عبد باستلوا و شوهرش به پاریس وارد شدیم و جناب  
 ابوالفضائل را با می پولز ( که بعد ایه میسیس می مکسنول  
 موسوم شد ) و لورا بارنی و ژولیت تامپسن و چارلز میسن ریعی  
 و سیگر در اسل کوچک و احبای دیگر در آنجا زیارت کردیم .  
 حضرت عبدالبهاء به این عبد تلگرافی فرموده و امر فرمودند



که فوراً عازم آمریکا گردم در نیویورک ثانیاً<sup>۱۱</sup> به بنده مخابره فرمودند که به شیکاگو بروم و دو ماه بعد جناب ابوالفضائل نیز بدانجا تشریف آوردند ( انتہی )

بنوعی که ذکر شد جناب ابوالفضائل اول به شیکاگو ورود نموده و در اوائل ورود ایشان احبا چندان پی بمقام جنابش نبرده بودند بملاوه ناقضین مجالی برای آنها در باره جناب ابوالفضائل نمیگذاشتند .

جناب نبیل الدوله وضع امر را در شیکاگو و در سائس ناقضین و کیفیت اقدامات جناب ابوالفضائل را در آنجا چنین شرح میدهند .

( جریان احوال در شیکاگو بدینقرار بود که خیراللہ<sup>۱۲</sup> اهل سوریه تبلیغ امراللہ<sup>۱۳</sup> مینمود و افکار و عقائد شخصی خود را بر آن میافزود مانند عقیده تناسخ و تمبیر خواب و علم غیب و غیره و کتابی تالیف نموده بود که این قبیل مسائل را جزء تعالیم قرار داده بود و سفری نیز به عکا نموده بود که اجازه چاپ و انتشار آنرا تحصیل نماید . حضرت عبدالبهاء<sup>۱۴</sup> امر به انصراف او از عقائد موهومه اش نموده و درضمن باو تذکر داده بودند که چنانچه از این گونه افکار دست برداشته و صرفاً به تبلیغ و انتشار امراللہ<sup>۱۵</sup> بپردازد یکی از صلغین<sup>۱۶</sup> برز خواهد شد و لکن او به این تذکرات توجه

نموده با آمریکا آمد و کتاب خود را چاپ و منتشر نمود در نتیجه بین احبا و دوستگی حاصل شد و جناب ابوالفضائل و بنده را برای رفع آن اعزام فرمودند در شیکاگو ملاحظه شد میرزا اسدالله اصفهانی را با دو نفر از بهائیان صمیمی موسوم به حاج عبدالکریم و حاجی میرزا حسن خراسانی که از تجار مصر بودند به آمریکا آمده و با آنکه میرزا اسدالله اصفهانی هنوز از مبلغین رسمی بشمار نمیرفت مع ذلك جدا مشغول تعبیر خواب برای احبا بود و آنها را با موهومات توأم مینمود بعضی از احبا پس از استماع بیانات جناب ابوالفضائل اظهار داشتند که جناب ایشان شخص خونسرد و فاضلی هستند ولی میرزا اسدالله مودی روحانی است زیرا که خوابهای آنها را تعبیر می کند این قبیل نفوس از سالن از جلوی اطاق جناب ابوالفضائل گذشته و خود را بمیرزا اسدالله می رسانند و بعد می آمدند و به ما می گفتند که روح ما را رهبری کرد و یا اینکه رویائی دیده ایم که ما را از خطر یکی از احبا برحذر نموده است و قس علی ذلك . از طرف دیگر جناب ابوالفضائل را جن گیر میدانستند .

ما ملاحظه نمودیم که این قبیل امور آشفته و دعوی علم غیب و غیره بین احبا تفرقه زیاد تولید خواهد نمود . خلاصه از این لحاظ که عقیده و ایمان بعضی از آنان

به امر مبارك هنوز ریشه و اساس محكمی پیدا نکرده بود  
 بنا براین موضوع را مورد بحث قرار داده و به اقدام ذیل  
 تسمیم گرفتیم :

هرگاه نفسی نزد ما آمده و اظهار دارد که روح او را  
 هدایت به فلان عمل و اقدام نموده ما جواب دهیم که  
 روح کلی الهی الیوم در وجود حضرت بهاء الله ظاهر  
 گردیده چنانچه روایاها و یا تجاربی شما را وادار به  
 اقداماتی نماید این اقدامات را با تعالیم مبارك قیاس  
 نمائید . چنانچه با تعالیم تطبیق نماید رویا ی شما صادق  
 است والا آنچه بر شما وارد شده خوابی بیش نبوده است .  
 جناب ابوالفضا ثل روزی سه مرتبه در شیکاگو در کلاس  
 تبلیغ تدریس مینمودند و بعلاوه هفته ای یکبار هم در محل  
 اجتماع فراماسون ها بتبلیغ میپرداختیم منزل ما که مرکز  
 مبلغین بهائی شرق بود واقع در خیابان وست مونرو بود  
 بعضی از احبای ثابت و صمیمی که به ملاقاتشان نائل  
 میشدیم عبارت بودند از تورنتون چیس و منشی ایشان و گرترو  
 پیوکما . میس ناش و دکتر بارتلد و دکتر ستچر و آرتور اگنو  
 و مستر لیش و مستر آلبرت و نید است و میسیس بریتینگهم  
 و مستر و میسیس چارلز آیواس و چارلز گرین لیفوکیل بسیار  
 روشن فکر و خانم جوانش الیزابت طبق دستور کتبی مبارك

مستر پیتردلی از فیروهوپ در ( الباء ) به آمریکا آمد که مواعید تورات و انجیل و سایر مسائل امری را در خدمت جناب ابوالفضائل مورد مطالعه قرار دهد ( انتهی جناب ابوالفضائل در مدت اقامت امریکا بین شیکاگو و بستن ، بالیتور ، واشنگتن و نیویورک سائر بودند . اقامت ایشان در شیکاگو مدتی طول کشید تا در سامبر همان سال بواشنگتن عزیمت نمودند به تنهایی در واشنگتن رویهمرفته در حدود دو سال مقیم بودند و بقیه اوقات را در نقاط دیگر بسر بردند ولی این اقامت ها متناوب بود . جناب نبیل الدوله در باره اقامت ایشان در واشنگتن چنین نوشته اند .

شنگتن

( در ماه دسامبر ۱۹۰۱ جناب ابوالفضائل عازم وا

گردیدند در آنجا میس لورا بارنی محلی را برای ایشان و بنده ترتیب داده بودند . اطاقهای ما در آخرین طبقه یک عمارت چهار طبقه قرار داشت . ایشان تاب و تحمل صدا و هیاهو را نداشتند در مدت سه یا چهارسالی که ما پائیز و زمستان و بهار را در واشنگتن به سر میبردیم ایشان برای فرار از هیاهو محل اقامت خود را مکرر عوض کردند . ایشان جدا مشغول تألیف کتاب خود بودند ....

به هر کیفیت کار ما ادامه داشت و غیر از کلاسهای که دایر بود در محافل بهائی نیز در عمارت کوکوران واقع در مقابل خزانه داری خطابه های امری ایراد مینمودیم . جناب ابوالفضائل در موقع نطق می ایستادند و بنده نیز در کنار ایشان بودم ایشان ناطق عظیمی بودند که مرتجلا بیاناتی میفرمودند در گفتار ایشان حدت و صلابت موجود بود و صدای ایشان بر حسب تنوع موضوع تغییر میافت و گاهی بسیار بلند میشد . ایشان انگلیسی نمیدانستند و لکن به يك طريقه غیر عادی در مییافتند که آیا ترجمه من مطابق میل ایشان است و واضح و روشن است یا خیر؟ ایشان مطابقت ترجمه را از طرز حرکات من و اثر بیان در حضار ملتفت میشدند و تشخیص میدادند گاهی شاید مدت ه دقیقه صحبت میفرمودند و بعد اجازه ترجمه میدادند . هر موقع که يك موضوع دشواری را توضیح میدادند همان مطلب را تکرار میفرمودند که به حضار کاملا بفهمانند . روزی یکی از احبای جوان نزد ایشان آمده اظهار داشت جناب میرزا جناب عالی میدانید که ما مردمان هوشمنسدی هستیم همین که مطلبی را یکمرتبه بفرمائید ما خوب درك میکنیم و لکن اگر همان مطلب را زیاد تکرار بفرمائید همان طور که دیشب فرمودید مردمان شما و ما انتقاد خواهند کرد .

ایشان باکمال خضوع از آن خانم جوان اظهار امتنان نموده و فرمودند که مقصود من از تکرار این بود که موضوع را روشن کرده باشم در هر حال از تذکر شما متشکرم ولی حال از شما يك سؤال دارم . مطلبی را که شب گذشته تکرار میکردم چه بود ؟ خانم جوان قدری فکر کرده و بعد گفت بخاطر ندارم بعد جناب میرزا فرمودند علت تکرار منم همین است ...

بخاطر دارم که روزی یکی از کشیش‌ها نزد ایشان آمده و شدیدا نسبت به حضرت محمد <sup>ص</sup> حمله نمود جناب ابوالفضائل باو گفتند که علمای طراز اول شما میگویند که مورخین یهودی یا رومی در قرن اول مسیحی هیچیک حتی زکری هم از حضرت مسیح ننموده اند و عده ای نیز بموضوع اینکه اصلا حضرت مسیح در تاریخ وجود داشته است معتقد نیستند بعضی از مسیحیان در نوشتجات یوسیفوس ( اولین مورخ یهودی تقریبا ۵۰ سال بعد از حضرت مسیح ) اشا راتسی راجع به مسیح گنجانی<sup>ند</sup> (۱) که معمول بودن آن معلوم شد

(۱) این مسئله راجع به ابوالفضائل در کتاب حجج البهیة نیز بیان نموده و مؤلف کتاب خدا ( عباس محمود عقاد مصری ) آنرا چنین شرح داده ( کسانی که معاصر مسیح یا عصر آنها بعصر او نزدیک بوده باستثناء شاگردانش کسی درباره چیزی نگفته و ننوشته است بطوریکه فوتیوس بطریک اسکندریه وقتی در قرن نهم تاریخ ژستن طبری را که چند سال پس از مسیح نوشته شده خواند نام مسیح را در آن ندید تعجب بقیه در صفحه بعد

برخی دیگر لوحی را در چین مدفون ساختند که حاکی بود از اینکه مسیحیت در قرن اول در آن کشور رسوخ نموده است بطلان این نیز واضح گردید . ولکن حضرت محمد نه تنها وجود يك مسیح تاریخی را بد نیا اعلام نمود بلکه کاری کرد که سیصد ملیون نفوس به او معتقد شدند و علاوه بر این نه فقط او را وجود بزرگواری در تاریخ دانست بلکه وی را روح الله شناخت آیا حضرت محمد که شما او را رد میکنید توفیقش در مقام تبلیغ و اشاعه مسیحیت بیش از توفیق مبلغین شما نبوده است ) انتهى

جناب ابوالفضائل مدتی را نیز در نیویورک بسر بردند و در آنجا نیز به تعلیم دوستان و تشویق یاران و تبلیغ مبتدیان اشتغال میورزیدند جناب نبیل الدوله نوشته اند :

( در اوقات بعد از ظهر غالباً جناب ابوالفضائل و بنده

بقیه صفحه قبل :

کرد در صورتیکه این مورخ در جلیل که محل تولد مسیح است متولد شده بود . پلینی کبیر نیز هیچکدام از خوارق عادات منسوب به مسیح را نام نبرده در صورتیکه بی اندازه علاقمند بگرد آوردن اخبار خوارق عادات و ثبت آنها در تاریخ طبیعی خود بوده که در حدود سی یا چهل سال بعد از مسیح آنرا نوشته است و ثابت شده است که نسخه های صحیح تاریخ یوسیفوس که بسال ۹۳ میلادی خاتمه مییابد در فقره راجع بمیلاد مسیح را که باختصار در سابق نسخه های تاریخ ذکر شده ندارد و آن دو فقره را در بعضی از نسخ در قرون وسطی اضافه کرده اند )

در محوطه قبرستان قدیمی نیویورک گردش میکردیم و در زیر  
 درختان در حالیکه سنگهای قبور اطراف ما را احاطه کرده بود  
 به بالا و پائین قدم میزدیم گاهی که من از حیات بعد از موت  
 از ایشان سؤال مینمودم ایشان جوابی نمی فرمودند تا آنکه  
 يك روز يك مال جرئت و جسارت با ایشان عرض کردم حضرت مولی  
 الوری بمن فرموده اند که در مصاحبت جناب عالی کسب معلوما  
 خواهم نمود ولی اکنون متأسفانه خود را از آن محروم می بینم  
 حال از شما مجدداً سؤال میکنم در این دنیا که ممیز و مشخص  
 ما شکل عنصری ماست در دنیا بعد چه کیفیت خواهد بود .  
 و حضرت عبدالبهاء فرموده اند که شما در این قسمت بنده را  
 راهنمایی خواهید نمود . ایشان فرمودند که چون شما مجبورم  
 میکنید ناچارم به شما جواب بدهم ولی آنچه میگویم شما  
 نخواهید پسندید بنده عرض کردم چرا فرمودند جواب اینست  
 که شما کیفیت حیات بعد از موت را ادراک نتوانید کرد بنده  
 عرض کردم ولی من فلسفه شو پنهاور و کانت را خوب میفهمم و  
 گفته یونانیها را ادراک میکنم چرا میفرمائید ادراک نمیکنم  
 جواب دادند . دلیل اینکه ادراک نخواهید کرد که سؤال  
 می کنید بعد فرمودند که در هر يك از عوالم وجود شخص محتاج  
 به زبانیست که بتواند از عهده تشریح آن عالم برآید و در جهات  
 ناسوت زبانی نیست که بتواند احوال روح را در عالم لاهوت  
 توصیف نماید بعد بطریق مختلفه به شرح



بقای روح پرداخته از جمله امثالی که ذکر میفرمودند بلوغ بود . فرمودند شما به هیچ لسانی نمیتوانید حالت بلوغ را برای يك طفل شرح دهید طفل برای اینکه این مقام را درك کند باید ترقی کرده و بعد بلوغ رسیده باشد بنده عرض کردم ترقی و تحول بمقامی که بتوان بقای روح را ادراك نمود چگونه و به چه وسیله است فرمودند با دل بستگی دائم به امر الهی ممکن است زیرا بدین وسیله انسان تدریجاً عرفان حاصل می کند و شما که مشغول خدمت هستید سالک این طریقید از ساحت حضرت بهاء الله راجی و ملتصیم که شما را به درك این مقام توفیق دهد و لکن با تحصیل و مطالعه این مقام حاصل نمیشود عرفان شخص به کیفیت این احوال بوسیله اعمالش ظاهر میگردد و در آن وقتست که مردم احساس میکنند که اومه آن مقام فائز گشته و لکن الفاظ و کلمات از شرح آن عاجزند ) انتهى

از اوقات ذیقیمت جناب ابوالفضائل ماههائی بود که همه ساله در گرین عکا صرف مینمود یعنی بنا با مرحضرت عبدالبهاء بدانجا تشریف میبرد که در این محل که مدرسه تابستانه احبای امریک است جمعی از احبا از نقاط مختلف جمع میشدند و پروانه آن شمع می گشتند . در این جا بود که جناب ابوالفضائل چون بحر زخار به اطراف گوهرافشانی

میکرد و یار و اغیار را مست بیانات خویش مینمود و یسک جزوه از دروس گرین عکا را بنده بدست آوردم که در ضمن شرح آثار جناب ابوالفضائل ذکرش آمده است و در جلد دوم این کتاب اصل آن مندرج خواهد بود . و در یکی از رقائم آن جناب که بتاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۱ مورخ است شرح گرین عکا و موفقیت های جنابش به قلمی دلکش چنیین شرح شده است .

( اکنون مدت یکم هفته است که در مصاحبت حبیبان مخفّمان جناب علی قلی خان و جناب میرزا احمد در گرین عکا میاشم از احبای امریکا هم از بستن و نیویورک بعضی تشریف آورده اند از نیویورک ورقه محترمه سیس کول و سیس آیوز تشریف دارند لکن نه در اصل گرین عکا بل در شهر کوچکی است در یکساعتی گرین عکا که قصبه این قطر محسوب است و نامش پرت اشموت است . یک یوم ورقه موقنه سیس کول بمنزل فدوی تشریف آوردند و جناب آقامیرزا احمد فیما بین مترجم بودند زیرا که جناب علی قلی خان آنوقت جهت شغلی بیرون رفته بودند . تا دیروز با جناب خان در یک منزل بودیم یعنی منزل کل نزدیک بود . لکن چون تعیین منزل نیسز موقوف به صوابدید ورقه منجذبه میس فارماست منزلی علیحده برای خان تعیین یافت که قدری از منزل ما دور است . حال

مسیس کول خیلی خوب بود یعنی حالات جسمانی و صحی بدن ایشان بهتر از سابق مشاهده شد ... ورقه منجذبه میس فارمر هم حالاتشان بهتر از سابق است فدوی از قراری که مسموع داشته بود احتمال نمیداد که قادر بر حرکت باشند <sup>لی</sup> بحمد الله وقتی در گرین عکا وارد شدیم امیدواری گلی برای فدوی حاصل شد که انشاء الله تعالی چند سال دیگر بخدمت امر الله موفق خواهند شد و ندای الهی را از گرین عکا بسایر اقطار ابلاغ خواهند داشت . خود ایشان به مجالس تشریف میآورند و همه امور این بیلاق را بنفسها خودشان رسیدگی مینمایند بلکه گاهی هم خود ایشان در مجالس گفتگو میکنند و خلاصه عرض اینست که امور گرین عکا از جزئی تا کلی ، کل بصوابدید خود میس فارمر مجری داشته میشود که منزل هر نفسی فی المثل در کجا باشد و کجا صرف نهار و شام نماید و در چه ساعت گفتگو کند و خطابه هر نفسی چقدر طول کشد و خلاصه القول در جمیع مراتب مراسم حریم و حکمت را مرعی میدارند و امور را کمابنخی منظم مینمایند . فی الحقیقه ورقه موقره <sup>میس</sup> فارمر ایدها <sup>الله</sup> تعالی در گرین عکا اساس بدیمی از برای نشر کلمة الله طرح نموده اند و طریق مستقیمی پیش گرفته اند که اگر اراده الهیه در مهیاشدن مصاریف مالی مساعد ایشان شود موجب

انتشار کلمة الله در اقرب زمان به جميع اقطار امريکا بل بکافه  
 عالم گردد . گرین عکا در صحرائی واقع است از سهول شمالیه  
 ممالک متحده و مسافت فیما بین گرین و مدینه نیویورک باسکه  
 حدید تقریباً هفت هشت ساعت است و تا مدینه بستن  
 سه چهار ساعت است ولی چون در بستن سکه حدید از  
 آلت بخار به کهربا تبدیل میشود و در مصب رود هدسن  
 ببحر اتلانتیک عرض نهر را باید قطع نمود قدری مسافت کم  
 و زیاد خواهد شد و هوای گرین عکا خنک و لطیف است و لذا  
 مصیف اهالی نیویورک و بستن است تمام این صحرا سبز و خرم  
 و مزین به زهور و ریاحین و اشجار و اعشاب مزروعه و طبیعیه  
 است و رودی از وسط این صحرا جاری است که بلده پرت  
 اتموث و گرین عکا و سایر قری در سواحل آن واقع است و  
 خانه هائی که مردم در آن ایام تابستان ساکن میشوند از  
 چوب ساخته شده است به خلاف شهرهای امريکا که بیوت  
 آن غالباً از سنگ و نادراً از آجر است و لکن اغلب خانه های  
 دهات از چوب است که بوضع خوش و هندسه جمیلی میسازند  
 و در خلال این صحرا و بیوت که بالا جمال ذکر شد جنگلهای  
 غرس شده است از اشجار متنوعه از هر قبیل صنوبر و بانواعها و  
 بید و نوعی از نارون و غیرها و از اشجار مثمره غیر از درخت  
 سیب چیزی ملحوظ این عباد نشد و نه اینکه اشجار سایر

میوه ها در امریکا و یا گرین عکا نباشد . همه میوه یافت  
 میشود لکن در محلاتی که برای سکونت بنا مینمایند کمتر  
 درخت میوه غرس میکنند و غالب اینگونه مواضع را به زهور  
 و اشجار حسن الشكل اوالورق زینت میدهند و اگر چه  
 متنزهات و محلات تابستانی خوب در ممالک وسیعہ آمریکا  
 یافت میشود که نسبتی به گرین عکا ندارد و لکن نفوسی که  
 تمکن دارند گرین عکا را بر سایر بیلاقات ترجیح میدهند  
 چه که در سایر مصایف و بیلاقات محافل عمومی نیست که از  
 هر دینی و هر مطلبی در غایت حریت در آن تکلم کنند  
 و خطابه بخوانند چه که در سایر بیلاقات غیر از کنائس یافت  
 نمیشود و توجه به کنائس محض عبادت است نه استماع خبری  
 جدید و یا مطلبی بدیع . علاوه از اینکه مطالب تعبیدی  
 غیر مفهوم کنائس غالباً قلوب را منزجر نموده است و به عجائز  
 اختصاصی داده است و از این مستفاد توان داشت که  
 فی الحقیقه ورقه منجذبه مسس فارم چه تأسیس بزرگی در آن  
 محل نموده است و نوعی هم ترتیب داده است که مغشوش  
 و مختل الوضع نیست . در جزو فهرست که پروگرام میگویند  
 طبع شده است که هر یک از معلمین در ساعت معینی در یوم  
 معلوم در محل مخصوص مذکور باید یک ساعت خطابه  
 بخواند گاهی در زیر اشجار صنوبر گاهی در زیر چنار

بزرگی که برای خطابه نصب شده است . خلاصه امور گرین  
 عکا در غایت انتظام است وکل بوقه منجذبه به نظر احترام  
 ملاحظه نمایند و اما فدوی در جمیع مجالس حاضر بوده  
 و انشاء الله تعالی الی انحلال جمعیت در هر مجلس حضور  
 خواهد یافت . و در ایامی که در پروگرام تعیین یافته است  
 باسم فدوی در محافل ندای الهی را بصامع حاضرین  
 رسانیده است و انشاء الله در ایام آتیه نیز ابلاغ خواهد  
 داشت . حمد و ستایش جمال اقدس ابهی را که از اثر قلم  
 مبارك حضرت عبدالبهاء نوعی قلوب منجذب و صدور منوره منشر  
 گشته است که نمی خواهند زکری جز این ذکر عظیم و اسمی  
 جز این اسم مسموع دارند یعنی حق جل جلاله شاهد است  
 که نه تنها در مذاق این عباد بل در مذاق مستمعین عموماً  
 از کلاوطل سائره حکم میته دارد حتی در مجلسی هم که  
 فدوی خطابه نخواند و باسم سائرن تخصیص یافته است  
 بعضی اوقات خواهش میکنند که فدوی مناجاتی از بیانات  
 مبارك راتلاوت نماید به لسان اصلی عربی و یافارسی از جمله  
 یومی قریب صد و پنجاه نفس در زیر چادر اجتماع داشتند اول  
 حسب الاستدعای حاضرین فدوی مناجاتی از بیانات مبارکه  
 بلسان عربی تلاوت نمود بعد مسترالول که از مشاهیر رجال  
 مدینه نیویورک و از روسای متحف یعنی انتیکه خانسه

نیویورک و اول استاد مجسمه سازی و حجاری صنایع دقیقه است خطابه خواند و قریب یکساعت امتداد یافت و این مسترالول بمنزل فدوی آمد و در مسئله نباهت و عدم براعت یهود در صناعت مجسمه و اصنام و غیرها من المسائل مطالبی اظهار نمود و فدوی به مرکز امرالله توجه نمود آنچه بخاطر آمد مصروضی داشت . جناب علی قلی خان مذکور میداشتند که ورقه منجذبه مس فارم ذکر مینمود که مسترالول از ملاقات فانی خیلی سرور بود و اظهار میداشت که الحمد لله مصاریف خود را در این سفر خسارت ننمودم ... ) در کتاب کشف الغطا شرح ملاقات جنابش با مستر فرانکلین چنین مذکور شده :

( در سال ۱۳۲۱ هجریه که من در امریکا بامر مبارک حضرت مولی الوری عازم گرین عکا که از متنزهات و بیلاقات مقاطعه نیوانگلند است گشتم و قریب دو ماه در آن مصیف اقامت نمودم در آن اثنا مستر فرانکلین که عالمی مشهور و از تلامذه فیلسوف بزرگ امریک امرسن معروف است نیز بگرین عکا وارد شد وقت غروب همه در سالن مهمانخانه آنجا حاضر شدند از جمله این عبد و جناب خان مترجم و جناب محمد برکه الله هندی در آن مجمع بودیم رئیس انجمن چنانکه از عادات خوب غربیان است این عبد را به مستر فرانکلین

و او را به این عبد معرفی نمود و از جمله عباراتش این عبد را  
 بلاوجه به تبحر در فلسفه و تاریخ توصیف کرد مستر  
 فرانکلین پس از انبساط از من سؤال کرد سبب چیست که  
 علمای حکمت و تاریخ هر دو از فلاسفه اسکندریه به افلاطونیان  
 جدید تعبیر نموده اند . گفتم چون آمینیوس سقاس عالم  
 شهیر مدرسه کلیه یعنی دارالعلوم مشهور را در قرن سوم  
 میلادی در مدینه اسکندریه بنانهاد مقرر داشت که متخرجین  
 و استادان و مدرّسین این دارالفنون مختارند که در هر مسئله  
 و موضوعی آراء صائبه جمیع شعب و فرق فلاسفه آتینا را خواه  
 از فرقه آکادیمیان و یا فرقه اپیکوریان و یا فرقه اپیکتاتیان  
 هر کدام را حق دانستند برای طلبه درس گویند و خاطر نشان  
 آنها کنند ولی چون تبعه افلاطون در الهیات راسخ تر  
 و به ورع و تقوی موصوف و به خدای مقتدر محیط معتقد تر  
 از سایر طوائف بودند نام خود را برای تبرک افلاطونی  
 خواندند ولی چون در جمیع مسائل فلسفیه با افلاطونیان  
 آتینا متفق نبودند مورخین ایشان را افلاطونیان جدید  
 نامیدند تا فیما بین تلامذه افلاطون و تلامذه آمینیوس فرق  
 واضح باشد .

مستر فرانکلن از غایت اعجاب برخاست و گفت چقدر واسع  
 است علم این جوان ایرانی محمد بركة الله و سایرین همه



خندیدند زیرا با اینکه عمر اینعبد از شصت گذشته بود  
 مرا به لفظ جوان تعبیر نمود و از این مستفاد میشود که  
 وی در چه حد از عمر بود . باز سؤال نمود که چون حکومت  
 رومانیه بر ضد فلاسفه یونان قیام نمود و برای استیصال  
 این قوم دامن همت برکمر زد روسای فلاسفه به ایران  
 پناه بردند و به خدمت کسری بار یافتند . انوشیروان از  
 آنها سئوالاتی فرمود که بعضی آنها سهل الجواب بود و  
 بعضی دیگر بغایت صعب الجواب بلکه الی حال از مسائل  
**فهر** منحلّه است . آیا صورت آن مسائل در تواریخ فارس  
 مذکور است . گفتم ذکر مفاوضات انوشیروان را با فلاسفه  
 یونان در کتب تاریخیه ایران ندیده ام . بل ذکر مفاوضات  
 پرویز با فلاسفه در کتب تاریخیه وارد است که در بعضی  
 مسائل فلکیه و طبیعیّه خسرو پرویز با بعضی فلاسفه گفتگوها  
 فرمود و جوابها شنود و بالجمله در این مسائل تا وقت  
 تناول غذای عشا فی مابین ما مذاکره بود و مستر فرانکلین  
 پس از مراجعت بخواهش این عهد صورت سئوالات انوشیروان  
 را با حکمای یونان نوشته باسم جناب خان مترجم ارسال  
 داشت ) انتهى

آقای نبیل الدوله درجائی از مقاله خود نوشته اند :

( در قطارهای راه آهن و محل های عمومی اشخاصی به

جناب میرزانگاہ میکردند و ایشان با آن چشمان تیز بین و عمیق و سیاه خود به آنان تبسم میفرمودند من هرگز کسی را ندیده بودم که زوایای هر موضوعی را مانند ایشان چنان بدیده بصیرت بنگرد و ایشان هرگز دچار اشتباه نمیشدند . بخاطر دارم که سالی من کتاب لا و اتر دانشمند قیافه شناس آلمانی را میخواندم و حال آنکه میدانستم که گوته آنرا جزو علوم ندانسته و از آن بحثی ننموده است در آن سال من مردی را در گرین عکا دیدم که خیلی شباهت به امرسن داشت و دارای همان پیشانی بلند و بینی برجسته بود من به جناب ابوالفضائل عرض کردم که طبق اصول لا و اتر این شخص یکی از نوابغ است جناب ایشان رو بمن نموده و تبسمی فرموده گفتند این شخص به هیچوجه نابغه نیست و حتی فهم یک شخص معمولی را هم ندارد . عرض کردم چطور میدانید فرمودند با علم قیافه شناسی که دارم . بنده هم عرض کردم طبق موازین قیافه شناسی که آموخته ام این شخص هم بسیار باهوش و هم دارای استعداد فوق العاده جهت درک مطالب فلسفی است . فردا صبح پس از خاتمه کلاس درس امری شخص مذکور سئوالی مطرح نمود که سطح فکر بسیار کوتاه اورا کاملاً آشکار کرد ( انتہی ) .

مسافرت جناب ابوالفضائل در آمریکا اثری بدیع و بلیغ

داشت و طولی نکشید که یار و اغیار پی به مقام حضرتش  
 بردند و چنانچه باید از وجودش استفاده کردند .

جناب ابوالفضائل در بیان میثاق الهی و نشر آن در بین  
 یاران سعی بلیغ بذول فرمود . مقالاتی نگاشت و خطباتی  
 القا کرد و قلوب رمیده را با امر الهی منجذب نمود و آن اقلیم  
 شامعاً لارجاء را آماده برای استقبال مولی الابرار فرمود  
 و شخصیتش بنوعی در بین یاران جلوه کرد که برخی درباره  
 وی مقاماتی فوق العاده تصور کردند و بعد از ورود حضرت  
 عبدالبهاء<sup>ؑ</sup> بدانجا احبا از حضور مبارك از مقام جنابش  
 استفسار میکردند .

هنوز هم خیلی از احبای امریک یاد آن ایام و نصایح  
 و بیانات ایشان را مینمایند و حضرتش را به عظمت یاد  
 می کنند و برخی معتقدند که سطح مطالب جناب ابوالفضائل  
 خیلی بالاتر از سطح فکر یاران امریک در آن زمان بوده  
 لذا بیانات ایشان بتدریج زمانی تفهیم آن دوستان روحانی  
 گردید . یعنی هرچه جامعه امریک بیشتر پیشرفت کرد  
 حقایق بیانات ابوالفضائل را بیشتر دریافت .

صلفۀ شهیره مسیس مکسول که در ۱۹۴۱ میلادی وفات  
 یافته و شرح حالش در جلد ششم از عالم بهائیی مندرج  
 است ابوالفضائل را معلم روحانی خود خوانده و در باره<sup>۵</sup>

وی در یکی از نامه های خود چنین نوشته است :

حضرت ابوالفضائل اصول روحانی ذیل را که مرهـوط  
به تبلیغ امرالله<sup>ﷺ</sup> است نوعی بمن آموخت و قلبم را بدان مأنوس  
کرد که در اثر آن روش تبلیغ من بکلی تغییر کرد . فرمود :  
بایستی ابتدا بقلب مبتدی توجه نمود و در صد ایقاظ  
آن برآمد و همینکه انعکاسی دیده شد در آن بذرافشانی  
نمود . همانگونه که تابش آفتاب در فصل ربیع خاک را مستعد  
میکند و در غیر اینصورت قابل پروراندن تخم نخواهد بود .  
همانطور نیز باید اراضی قلوب را با گرمی محبت حاضر و  
مستعد نمود و خشاک آنرا برچید یعنی با مهربانی  
تمام اهتمام در رفع تعصبات<sup>ﷻ</sup> نمود و با ارائه افکار وسیع تر  
و عمیق تر ریشه تعصبات<sup>ﷻ</sup> را برکنند و هرگز با افکار و اظهارات  
اشخاص مخالف ننمود بلکه طریق زینده تری را به آنها نمود  
تا از آن طریق به زندگی بنگرند ) انتہی

و اما تأثیر در اغیار نیز کمتر از احباب نبود چه که با ورود  
این فیلسوف شرقی بدان اقلیم شاسع مقام و منزلت امرالله<sup>ﷺ</sup>  
در نظر اعظام دانشمندان آن کشور که به محضر آن مہر  
منور بار یافتند معلوم گردید و فلسفه بدیع الہی بیان  
و شرح شد و در ضمن صفحات گذشته خضوع بعضی از آنها  
چون مستر فرانکلین و مسترالول معلوم گشت و بعضی از اکابر

به مدح و ثنای آن نفس مقدّس در جرائد پرداختند از جمله صاحب جریده تصویری در روزنامه خود رسم نمود که بنحو بدیمی کیفیت اشراق امر الهی را از شرق بغرب بوسیله حضرت عبد البهاء که جناب ابوالفضائل واسطه و حامل مسک ممطر آن قمیص معنبر بودند شرح میداد و دیگری از مدیران جرائد در ضمن شش تن از اعظم دنیا که از آنها از مسئله نشوء و ارتقاء و فرضیه داروین سؤال کرده بود از جمله جناب ابوالفضائل بود که جوابی مرقوم فرمودند و درست است .

جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد شرح جلوه کمال خود را در غرب هنوز قبل از مسافرت بدانجا اختصاراً چنانکه در خود مقام خضوع او بود چنین بیان میکند .

( اگر خود ستائی نوعی از رعونت نبودی شهاداتی را که اکابر قسیس و فلاسفه اروپا و آمریکا در تصدیق علم واحاطه این عبد بر حقایق کتب مقدّسه گفته و نوشته اند در این اوراق ایراد مینمودم تا ارباب بصیرت بر مقدار فضل حق جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان اطلاع یابند )

انتهی

اقامت جناب ابوالفضائل در امریکا افزون از سه سال طول کشید هرچند ممکن بود که آنجناب در آن اقلیم

مستعد بیشتر بمانند و نتایج عظیم تر اخذ فرمایند و لکن  
 افسوس که وضع آب و هوا و غذای آنجا با حضرتش سازگار نبود  
 در اول برای ترتیب غذا و تهیه طعام ایرانی احمد سهراب  
 از مصر عازم شد معذک چاره نشد و وضع مزاجی ایشان  
 روز بروز بدتر شد . حضرت عبدالبهاء که مرتباً از دور ناظر  
 حال آن فدائی امر بودند دستور حرکت حضرتش را بشرق  
 دادند ولی در این موقع که یاران آمریکا پی بمقام آن معلم  
 روحانی برده بودند دیگر باسانی نمیتوانستند دست از  
 دامنش بردارند ولی تدبیر با تقدیر سازگار نبود و اقامت  
 آنجناب مشکل مینمود لذا آن سفینه اطمینان و انقطاع  
 در نیویورک به کشتی نشسته بسوی مشرق زمین حرکت کرد  
 و آن سرزمین مقدس را که مقدر بود در آتیه مهد مدنیّت  
 الهیه قرار گیرد برای همیشه ترك گفت و احبای حق شناس  
 امریک برای تودیع جنابش از سانفرانسیسکو و بروکلین و  
 هیوکی و واشنگتن و سایر نقاط آن کشور به نیویورک آمدند  
 و آنجناب چون پدری مهر پرور از کل دلجوئی نمود و همه  
 را بفضل الهی دلگرم کرد . و در روز سه شنبه ۲۹ نوامبر  
 ۱۹۰۴ قبل از حرکت ایشان در محفلی که در منزل مستر  
 دوج منعقد شده بود همه حاضر شدند و مستر دوج عکس  
 احبا را به جناب میرزا تقدیم کرد ایشان در این موقع

خطابه ای القا فرمودند که صورت آن در یکی از جرائد امریک  
به انگلیسی منتشر شد و آن جریده به ارض اقدس رسیده  
بامحضرت عبدالبهاء ترجمه گشت و اینک ترجمه آن خطابه  
که دوسه سطر آن در جای دیگر این کتاب بمناسبتی نقل  
شده تماماً در اینجا ذکر میشود تا خاتمه این فصل مسک  
معطر<sup>۳</sup> باشد .

( در نهایت سرور عکس شما را قبول میکنم و در مجالس  
متمدده احباء مکرر ذکر شده که از فضل الهی امیدوارم که  
این عبد را از احقر عباد محسوب فرماید . بواسطه عدم  
فرصت و ضعف بنیه عاجز از ابراز احساسات قلبیه و تشکرات  
صمیمانه هستم لهذا در نهایت توجه از حق<sup>۳</sup> جل<sup>۳</sup> جلاله  
سائل و آلم که آنوجودات مقدسه را مانند کواکب مضمیه در  
سما<sup>۳</sup> امر و عالم انسانیت درخشنده و تابان نماید واقعا  
زبان تشکر از مواهب الهیه عاجز و قاصر است که چنین  
برادران و خواهران عزیزی عنایت فرموده است . در این  
وقت آیات<sup>۳</sup> از انجیل جلیل بنظر آمد ( مرقس باب دهم آیه  
۲۹ ) و عیسی جواب داده گفت آمین آمین به شما میگویم  
نفسی نیست که در راه من یا در راه ملکوت خانسه  
برادر<sup>۳</sup> خواهر<sup>۳</sup> مادر<sup>۳</sup> پدر<sup>۳</sup> عیال و اطفال یا ارضی خود را نثار  
کند و صد مراتب آنرا تحصیل نماید . الحمد لله در این

عصر مجید تمام آیات کتب مقدسه تحقیق و مصداق یافته است .

سی و دو سال قبل که از موطن و مسقط الرأس خود جلا ی وطن اختیار نمودم و توجه به سمت طهران کردم اگرچه بحسب ظاهر تولد در اسلام شده کسانی که بجهت ملاقات و وداع این عبد آمده بودند و همشیره و اخوان بودند . در آن وقت مؤمن بامر مبارک نبودم بعد از سه سال توقف در طهران مستظّل در ظلّ این امر عظیم شدم و این سبب تکدر منتسبین و اقارب گردید بدرجه ای که این عبد را نسیاً منسیاً انگاشتند و این عبد بدون ناصر و معین فریداً و حیدراً ایام میگذراند حال ملاحظه در فضل و عنایت حضرت مولی الوری بفرمائید که چگونه بوعده خود وفا نمود و صد مراتب از آنچه در راه او انفاذ شده بود عنایت فرمود در مدت مسافرت بسه اقطار و اطراف عالم و خدمت در امر مبارک در هر نقطه که وارد میشدم هزاران هزار از برادران و خواهران روحانی در نهایت سرور این عبد را پذیرائی میفرمودند چگونه از عهده شکر الطاف الهیه برآیم که چنین منتسبین و اقارب روحانی در شرق و غرب عنایت فرموده هر یک از شمار این شرکت روحانی سهمیم و شریک هستید چون در هر نقطه از نقاط عالم وارد شوید



اول منتسبین شما برادران و خواهران بهائی خواهند بود  
 و اَقَمَّا از الطاف شما کمال امتنان را دارم و بهترین  
 هدایا و تحف که در ازای احساسات قلبیه شما تقدیم  
 نمایم . ذکر خیر است که از شما در ساحت اقدس نمایم  
 و در ارض اقدس تَضَرُّع و تَبَتُّل نمایم که این وجودات مبارکه  
 را در ظِلِّ امر خود ثابت و مستقیم بدارد و متشبهت به ذیل  
 مولی الوری شده تَضَرُّع خواهم نمود که انشاء الله احبای امر  
 علم هدایت و رایت اتحاد حقیقی را برافرازند و در روضه  
 مبارکه حضرت بهاء الله و در مقام مقدس حضرت اعلی طلب  
 تائید و توفیق خواهم نمود . فعلاً با اجازه شماها قدری  
 مطالب امریه ذکر میشود :

چون باشخص مبتدی طرف شدید اول ایرادش چنین  
 خواهد بود که حضرت بهاء الله چه تفوقی بر سایر انبیاء  
 دارد . چه چیز در این ظهور نازل شده که در ظهورات قبل  
 نازل نشده چه لزوم که در ظِلِّ شریعت او در آئیم مثلاً  
 یکی از معلمین مدرسه فلسفه در بستن که از تعالیم حضرت  
 بهاء الله راجحه ای به مشامش نرسیده بود و از کلمات  
 مبارکه ابداً زیارت نکرده اظهار نموده بود که بهاء الله  
 مطلب جدیدی اظهار ننموده . نه فقط فلاسفه و مسیحیان  
 و مسلمین این سؤال را مینمایند بلکه تمام طوائف این

سؤال را خواهند نمود چه در امور الهیه تفکر ننموده  
بظاهر اشیا<sup>ش</sup> متشبهت اند .

اول جواب ما بهائیان این خواهد بود که وقتی در  
سلطنت ظاهره حاکمی جدید در سریر حکمرانی جالس  
شود آیا نفوس قادر به مخالفت و معاندت او هستند چونکه  
حکم تازه نیاورده و حکم حکومت قبل را جاری مینمایند .  
همچنان است مثل سلطان حقیقی دوسال قبل در باره  
معانی ملکوت الهی مکرر در وا شنگتن ذکر شده که ملکوت  
الهی مجسم در شریعت رحمانی خواهد شد . حکومت ظاهر<sup>ش</sup>  
یحتمل بزودی تغییر و تبدیل یابد و محو و نابود گردد  
ولی سلطنت حقیقی نافذ در قلوب و اجساد است و ثابت  
بر قرون و اعصار چنانکه احکام الهیه که بوسیله حضرت کلیم  
نازل شده چنان نافذ در قلوب کلیمیان گشت که در ظرف  
۳۴ قرن در یوم سبت استعمال نار احرام میدانند و احکام  
حضرت مسیح طیح چنان در قلوب مسیحیان جای گرفت  
که در مدت بیست قرن تعدد از واج را از اعمال قبیحه  
شمرند و از امرالله تجاوز ننمودند و بیش از یک عیال  
اختیار نکردند باوجودیکه اگر بتاریخ آنزمان رجوع کنیم  
قبل از بعثت حضرت روح تعدد از واج از اعمال مبروره  
محسوب بود . حال ملاحظه نمائید آیا فلاسفه یا حکام

ظاهره قوهٔ چنین امری را دارند . چون وقت ضیق است پیش  
 از این محال توضیح این مطلب مهم نیست امید وارم که این  
 مختصر دلائل کفایت حال نماید و کشف اسرار الهیه شود  
 تا واضح و مبرهن شود که ملکوت الهیه بر زمین جز این امر  
 نافذ الهیه نیست که تمام مذاهب مختلفه را در ظل شریعت  
 رحمانی داخل مینماید . مثلاً در حکومت ظاهره بواسطه  
 اختلافات زمان و اشرار بلدان چون امنیت و راحتی به  
 انقلاب تبدیل یابد لذا بجهت صلاح امور و فلاح جمهور  
 که تلافی مافات شود و قلع مواد اغتشاشات کند باید حاکمی  
 خبیر و مشیری با تدبیر انتخاب نمایند به همین منوال چون  
 احکام الهیه در دست اشخاص مفروض افتد شریعهٔ رحمانی  
 بوسوسه شیطانی مبدل گردد یعنی نفوس از درک معانی  
 محروم مانند و متشبث به تفاسیر ظاهره شوند لازمه جهان  
 الهی است که سریر رحمانی بوجود مظاهر اسماء و صفات  
 مزین و مطهر گردد که قلوب نفوس را از غبار و آلاینوی  
 پاک و مطهر نماید و در ظل شریعه ربانی مستظیل فرماید و این  
 مظا هر الهیه حضرت موسی حضرت مسیح حضرت رسول  
 و سایر انبیاء اولوالعزم علیهم الصلوٰة در دوره خویش  
 بودند و در این روز فیروز حضرت بها<sup>۱</sup> الله و فرع منشعب از اصل  
 قدیم و بنده صادقش عبدالبها<sup>۲</sup> است و اگر انبیای الهی

احکام جدیده نازل فرمایند و احکام قبل را مکرر ذکر فرمایند روحی جدید در اجساد آنها دمیده اند و با قوت و اقتدار جدیده و زینت تازه آنها را مزین نموده اند ولی در ظهور حضرت بهاء الله هر دوی اینها ظاهر شده . هم صدق آثار قبل ظاهرگشته وهم نزول آیات جدیده فرموده و الواح متعدده کثیره نازل گشته که کل حاکی از اتحاد نوع بشر و اخلاص نار ضغینه و بفضاء تا کل در ظل خیمه وحدت درآیند از يك مائده مرزوق گردند و از يك كأس مشروب شوند و این بسی واضح و مشهود است که هیچ امتی از روی تحقیق انبیای الهی را انکار ننموده مثلا اگر یهود از ظهور مسیح حقیقی آگاه بسودند ابتدا در رد او قیام نمی نمودند به همین منوال پارسیان در ظهور حضرت مسیح و مسیحیان در ظهور حضرت خاتم محروم نمی مانند جهت چیست . در اوائل کتاب مبارک ایقان حضرت بهاء الله کشف تمام اسرار و خرق جمیع استعار فرمود و بواسطه کلیه که سبب عدم وصول به عرفان مظاهر الهیه بود بیان فرمودند ( ۱ ) اگر بنظر دقت ملاحظه شود

---

( ۱ ) جای تأسف است که مترجم غالباً قادر به اتیان روح بیان جناب ابوالفضائل در این خطابه غراء نشده و چون اصل انگلیسی در دست نبود نگارنده از تصحیح عبارات مجمل و نامفهوم و احیاناً غلط خود داری نمود .

تمام امم در نهایت شوق و اشتیاق عیال و اطفال و کول  
 ما يتعلق بهم را فدای این میکنند که کتب آسمانی خود را  
 از دست ندهند ولی سبب عدم وصول به عرفان مظاهر  
 الهیه اشارات و رموز منزله در کتب مقدسه است که در ظهور  
 نبی بعد به ظواهر متشبهت شدند و از اصل معانی محروم  
 ماندند مثلا اول مذهبى که از تاریخ استنباط میشود  
 مذهب سینائیان است و در باره ظهور بعد کل باشا رات  
 و رموز نازل شده مثل کسوف شمس و سقوط نجوم و قیام  
 موتی و ظهور سما<sup>۱</sup> جدید و ارض جدید و غیره و غیره .  
 حضرت موسی و انبیای بنی اسرائیل تمام این علائم  
 را بجهت ظهور بعد قرار دادند . چنانچه حضرت دانیال  
 به جهت ایام اخیره قیام موتی را ذکر نمود و حضرت اشعیا  
 کسوف شمس را تکرار فرمود و هیچیک از انبیا<sup>۲</sup> بعد کشف  
 معانی این اشارات را ننمودند بلکه مکرر اندر مکرر همان  
 رموز را ذکر کردند چنانچه حضرت زردشت بجهت ایام قیامت  
 بعضی علائم مرموزه و اشارات مکتونه فرمودند که در ظهور  
 حضرت مسیح<sup>۳</sup> کل بظاهر متمسک و از معانی محروم  
 گشتند حضرت مسیح نیز بجهت ظهور رب<sup>۴</sup> و رجعت اب علائم  
 مذکوره را بدو تنبیین تکرار فرمودند همچنین حضرت  
 خاتم النبیین به این علائم ناس را بظهور مهدی و رب<sup>۵</sup>

دعوت فرموده اند حال ملاحظه نمائید که چون یکی از  
مبلفین مسیحی قصد هدایت شخصی کلیمی نماید که از  
حضرت مسیح موعود است شخصی یهودی متمسک<sup>۳</sup>  
بعلائم مذکوره در توراۃ میشود که هیچیک از آنها در  
ظهور حضرت مسیح به حسب ظاهر محقق<sup>۴</sup> و مشهود نگشت  
مثلاً امت یهود منتظر نجات موعود خود هستند که در ایام  
اخیره قوم سرگشته و سرگردان و متشتت و پریشان کلیم را  
در اراضی مقدسه مجتمع نماید و از ظلم ستمگران نجات  
بخشد و حال چگونه مسیح رامیتوان موعود خود قرار داد  
حال آنکه هیچیک از علائم مذکوره تحقق نیافته و اگر بتواریخ  
رجوع نمائیم ملاحظه میگردد که کلیمیان قبل از ظهور حضرت  
مسیح متمکن<sup>۵</sup> در اراضی مقدسه بودند از یوم ظهور الی  
حال متشتت و پریشانند و الی کنون مسیحیان عاجز از بیان  
و تبیان این علائم هستند که به جهت کلیمیان تفسیر نمایند  
و ایشان را از عقائد قدیمه خود منصرف نمایند و خرق این  
حجبات کنند و به همین منوال در ظهور خاتم و استیلائی  
عرب در ایران پیشوایان اسلام عاجز از تفسیر کتب زردشتیه  
بودند و پارسیان نیز به عقاید قدیمه خود متمسک<sup>۶</sup> لذا به  
سیف و سنان و شمشیر بران پارسیان را به شریعت محمدیه  
داخل نمودند بعضی داخل شدند و برخی به هند و سایر

نقاط عالم فرار اختیار ولی در این ظهور حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان کشف حجبات نمود و مفتاح ابواب معانی را بنوع بشر عنایت فرمود و مؤمنین را آگاه بر کشف اسرار نمود و به سهام معانی تسخیر بلاد روح و فواید فرمود اینست که از تمام ملل عالم در ظل کلمه مبارکه مجتمع شده و میشوند اگر حضرت بهاء الله اظهار امر نمی فرمودند و کشف اسرار مکنونه در کتب را نمی کردند عدم اتحاد نوع بشر کما فی السابق باقی میماند اینست مزیت امر حضرت بهاء الله بر سایر انبیاء امید وارم که در مستقبل مرور در کتب مقدسه سبب اکتشافات و استخراجات آیات مدله بر این ظهور عظیم شود . چنانچه حضرت مسیح در انجیل متی حکم الهی را منبع حیات و حضرت اشعیا آب زندگانی خطاب میفرمایند . به همین نحو کلمات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء روحبخش جهانیان گشته و معانی آیات منزله قبل طراً مصداق پذیرفته که عالم بشر باین دو منوط و مربوط است .

عنقریب ظلمات بیگانگی محو و نابود گردد و خیمه اتحاد و یگانگی در مجمع بنی نوع بشر برافسوزد بلکه بموجب بشارت اشعیا کلمات بهاء الله جنه و جلال و حرب

وقتال و ضفینه و بغضا و عداوت و شحنا را مفقود و معدوم  
 نماید و شما ای برادران روحانی و عزیزان رحمانی بس  
 جنود ملاء اعلیٰ مؤیدید چه که نزول کلمات حضرت بها<sup>ص</sup> الله  
 و حضرت عبد البها در عروق و شریان شما نافذ گشته و  
 امید وارم که از شمایه تشنگان وادی حرمان برسد و علیکم  
 التحیة و الثناء الی ابد الابد )

### مراجعت بمصر

—————

جناب ابوالفضائل در سال ۱۹۰۴ از امریکا بمصر  
 مراجعت نمود و هر چند وقت آن رسیده بود که آن پیر  
 جهان دیده که عمری را در خدمت امر و احباب بسر برده بود  
 و تن و جان در سفر فرسوده بقیه اوقات را به استراحت  
 بگذراند . ولی حاشا که ابوالفضل در مدت عمر نفسی  
 به فراغت کشیده و روزی بی زحمت و فعالیت بشب برده  
 باشد . زحمتی که آن جان پاک بعد از مراجعت از امریک  
 کشید و آثاری که کامل یا ناتمام بجای گذاشت خیلی  
 بیشتر از حوصله توانائی او بود .

جناب ابوالفضائل در این ایام گاهی بساحت اقدس  
 تشریف مییافت و اوقاتی به بیروت تشریف میبرد و بین مصرو



بیروت وساحت اقدس مراوده میگرد . از مرکز امر نوری میگرفت  
 و در سایر نقاط تلثلی میبخشید .

آقای حسین روحی از قدمای احبای مصر در جزوه خود  
 از جمله چنین نوشته اند :

( وقتی جناب ابوالفضائل بساحت اقدس تشریف یافته  
 سپس برای هواخوری به بیروت رفتند و در لکانه اقامت  
 جستند و اقامتشان در آنجا بطول انجامید و مصر در  
 حاجت شدید بود چه که ایشان تنها مبلغ آن اقلیم بودند  
 و حضرت عبدالبهاء جل ثناءه چون نمیخواستند خود بایشان  
 امر فرموده و او را ملزم به حرکت کنند لذا بعضی از احبای  
 را میفرستادند که از طرف خود او را تشویق به معاودت  
 مصر کنند ولی ایشان همیشه میفرمودند انشاء الله خواهیم  
 رفت . تا اینکه بنده در وقتیکه مصادف با تعطیل مدرسه  
 بود حضور مبارک مشرف شدم بمن فرمودند " حسین  
 افندی خوب وقتی آمدی برو و جناب میرزا ابوالفضل را  
 تشویق به حرکت بسوی مصر کن چه اینکار جز از عهده تو  
 ساخته نیست من تاکنون چند نفر را فرستاده ام ولی  
 نتوانسته اند او را بدین کار وادارند چه ایشان وقتی  
 گفتند نه کار تمام است . حال تو برخیز و بلیط درجه اول  
 قطار و کشتی بین بیروت و مصر راتهی کن و حرکت نما "

و برای اینکار وجهی نیز بمن مرحمت کرده فرمودند :  
 " فی امان اللہ " .

من از طریق دریا از عکا به بیروت رفته و یکسره بمنزل  
 جناب ابوالفضائل ورود نمودم چون مرا دیدند مصافحه  
 و ترحیب فرموده و به عامل لکانتہ دستور دادند که  
 اطاق مقابل اطاق ایشان را برای من مهیا نماید . چون  
 این کار تمام شد و مانشته باهم مشغول گفتگو شدیم  
 گفتم آمدن من برای اینست که شما را بمصر حرکت دهم  
 فرمود حسین افندی این کار به این سرعت که تو میخواستی  
 ممکن نیست سپس مرا به اطاق کار خود وارد نموده و کتبی  
 را که در اطراف اطاق پراکنده بود نشان داده بیان کرد  
 که من مشغول تالیف هستم چگونه میتوانم این کتابها را  
 فوراً جمع نموده و بهم زده حرکت کنم و من دیدم که در این  
 اطاق فرش در حدود سه متر در سه متر پهن است و تمام  
 آن پوشیده از کتاب میباشد و هر یک از کتب در لای دیگری  
 قرار داشت و در لای هر کتاب نیز یک قطعه چوب و یا میخ  
 و یا علامت دیگری که نشان مطلب لازم در آنجا بود گذاشته  
 شده سپس گفت روحی افندی جمع کردن این کتب بیش از  
 سه ماه وقت لازم دارد . حالا رأی تو در این باره چیست  
 گفتم جواب من اینست که آنچه خدا خواست همان میشود !

سپس آمده نشستیم و چای که من تهیه کرده بودم خوردیم و ایشان چون طرف عصر بود بیرون رفته و بنا به عادت معهود در قهوه خانه که مجمع اراکتمندان وی بود ورود نمود تا با آنها گفتگو کرده ضمناً بمطالعه جرائد روز پیردازد . من پشت سر ایشان بیرون آمدم و دفترچه و قلمی در جوار لکانه خریدم و صفحات آنها به چند ستون بطریق ذیل تقسیم کردم : ستون اول اسم کتاب . ستون دوم مؤلف کتاب . ستون سوم نمره صفحه ای که علامت در آن گذاشته شده بود . بعد کتب را یک یک گرفته در ستون های آن دفتر مشخصات آنها را یادداشت کرده آنها بستم و این کار در مدت کمی پایان یافت بعد آنها را در صندوق چوبی که محل اول آن کتابها بود گذاشتم و صندوق ها را نمره گذاری کرده و برای سفر آماده ساختم بعد لباس جناب ابوالفضائل را در جعبه ای که در اطاق بود گذاردم همچنان وسائل چای را در صندوق خود نهادم و همه را آماده کرده بیرون رفتم تذکره سفر گرفته و در شبکه ای راهم خبر کردم که برای وقت معینی حاضر شود و تمام این کارها در حدود ساعت هفت عصر تمام شد چه میدانستم که واپور از بیروت در ساعت هشت و نیم حرکت میکند . بعد از مراجعت به لکانه چند دقیقه نگذشت که میرزا ابوالفضل وارد شدند و در اطاق دیدند که لباس

ایشان که در چوب رختی بود همچنان وسائل چای و کتبی که در آنجا بود نیست خیلی متوحش شده باطاق دیگر که کتب در آن پهن بود دوید و دید هیچکدام آنها در روی فرش موجود نیست و بی اختیار فریادی از اضطراب کشید گفت تو تمام کارهای مرا که انجام دوباره آن در طی چند سال ممکن نیست خراب کردی کی بتو گفت که چنین عمل خطائی کنی و چرا بدون اطلاع من چنین کاری کردی .

گفتم جناب میرزا سخت نگیر و آرام باش ! بعد دفترچه را باو نشان داده کیفیت آنرا بجنابش تفهیم کردم آنرا گرفته در مقابل چراغ نگاه کرد بعد لبخندی در لبانش آشکار شده فرمود این ابتکار را از کجا کشف کردی از زمین یا از آسمان . گفتم من فقط برای اجرای دستور حضرت عبدالبهاء دست به این کار زدم و او مرا به این فکر تائید کرد .

طولی نکشید که وسیله حاضر شد و ما اسبابها را بار کرده خود نیز نشستیم و به بند رفتیم و اطاعتی که برای ایشان گرفته بودیم در درجه اول و طبقه بالا بود و در مقابل اطاق ایشان غرفه ای بود که یکی از خوریها در آن مقام داشت و به پرت سمید میرفت من فوراً وسائل چای را از جعبه بیرون آورده و جای دم کرده و آن در در مذاوضه هم

گذارده چون سوت حرکت کشتی کشیده شد وداع نموده به ساحل آمد م وخری گرفتم و صاحب آن خری د یگرسوار شده باهم به عکا آمدیم و آفتاب برآمده بود که به مقصد رسیده و به ساحت مرکز میثاق تشرّف یافتم و قضایا را گفتم هیکل مبارک خیلی اظهار مسرت نموده بفارسی فرمود ( ۱ ) جناب میرزا ابوالفضل خو کرده است که اگر بگوید نه کسی نمیتواند حریفش بشود . روحی افندی بهر حال کار خیری انجام داده ای " انتهى

جناب حسین روحی افندی حکایت د یگری از آن ایام ذکر کرده اند و نوشته اند که وقتی من از مصر عازم حضور مبارک بودم و جناب ابوالفضائل برای تودیع من آمده بود فرمود به ساحت اقدس مشرف میشوی اجازه بگیر تا من جوابی به کتاب ( مفتاح باب الابواب ) بنگارم . من چون به ساحت اقدس بار یافتم مطلب استاد را به حضور مبارک عرض کردم در جواب فرمودند : روحی افندی به میرزا ابوالفضل بگو :

لوکل کلب عوی القیته حجراً لا صبح الصخر مشقالا بدینار  
یعنی اگر هر سنگی صدا کرد سنگی بدهان او بیاندازم طولی  
نمیکشد که هر مشقال سنگ دیناری قیمت خواهد یافت .

---

( ۱ ) اصل جزوه جناب روحی افندی که بخواهدش نگارنده نوشته اند بهرین است .

و با و بگو خداوند دکتر میرزامهدی را اخذ خواهد نمود اخذ عزیز مقتدر چون باز گشتم پیغام مبارک را رساندم و ماهی نگذشت که اجل مؤلف کتاب مفتاح باب الایسواب بآخر رسید و در غرفه خود مرد و سه روز در آنجا ماند و گنبد و بوی آن همسایه ها را خبر ساخت و آنها بحکم خبر دادند و آمده مکان راضد عفونی کردند و جسد را بردند و بعد از تشریح دفن نمودند و این بود فعل — عزیز مقتدر .

### یوسف مصر جان در دیار مصریان

نچه جناب ابوالفضائل در مصر بدین حال میزیست و چنانچه ذکر شد گاهی در بیروت و گاهی در قاهره بسر میبرد تا آنکه عزیز مصر جان از زندان عثمانیان رها گشت و عزم کشور مصر نمود . ورود حضرت عبدالهبا<sup>ه</sup> بدان بوم و بر و حرکت بسوی باختر و مراجعت بدان کشور چنان شور و نشوری در مصر ایجاد کرد و هیجانی در یار و اغیار ابراز نمود که کل را متوجه آن مهر منور<sup>ت</sup> کرد . جرائد و مجلات شروع به نشر اخبار صحیح و سقیم کردند و جمعی بمدح و معدودی بقدح پرداختند یعنی با طلوع آفتاب و اشراق

مهر جهانتاب رازها آشکار شد و هرچه مستور بود بنـظـر  
 ظهور از خبیث و طیب جلوه کرد در این موقع معلومست که  
 چه نهضت و نشوری در جان و دل ابوالفضل بنظهور رسید  
 جناب فاضل مازندرانی برای نگارنده حکایت میکردند  
 که چون حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمرسه الاطهر فدا وارد  
 اسکندریه شدند روزنامه ها و مجلات آنجا هریک بنحوی  
 شروع بذکر ورود حضرت کردند . بعضی حصول این فیض  
 اعظم را برای مصر نعمتی شمردند و برخی دیگر زبان به  
 قدح و تکذیب گشودند و مخصوصا روزنامه فروشان در دور  
 مهمانخانه ای که مخصوص هیکل اطهر و طائفین حول آن  
 شمس انور بود میگردیدند . بعضی از این مقالات قدحیه  
 بدست ابوالفضائل میرسید ولی از آنجائیکه ضعیف از جواب  
 بدان مفتریات شده بود مبادرت بجواب نمینمود تا وقتی  
 که عنان صبر و سکون از کفش ریوده گشت و یکی از آن نامه ها  
 را برگرفته بسوی اطاق هیکل اطهر دوید . وقتی رسید  
 که حضرت عبدالبهاء روی پله ایستاده بودند چون او را  
 دیدند باتبسم جانانه ای که حاکی از اطلاع بر خفایای  
 قلوب احباب بود فرمودند : میرزا ابوالفضل باز چه خبر  
 است ؟ عرض کرد قربان اجازه بفرمائید تا به این نامه ها  
 جواب بنویسم . هیکل میثاق بالحن آمرانه ای که با تبسم

همیشگی همراه بود فرمودند نه ! نه ! اینها منادی  
امرالله هستند ! اینها منادی امرالله اند ! انتهی

در موقع ورود حضرت عبدالههء به مصر جناب ابوالفضائل  
در قاهره مقیم بودند ولی هیکل مبارک اراده فرمودند  
که ایشان را پیش خود در اسکندریه احضار فرمایند .  
در یادداشت یکی از احبای آن ایام چنین مذکور است :

امروز حضرت مولی الوری بمحل اقامت ما تشریف آوردند  
وچند لحظه جلوس فرمودند ایشان در صد تهیه منزلی  
جهت میرزا ابوالفضل میباشند تا ایشان نزدیک ما باشند  
پس از چند لحظه حضرت مولی الوری با حاجی محمد تشریف  
بردند تا منزلی را ملاحظه فرمایند بعد فهمیدیم که منزلی  
در نزدیکی ما پیدا شده است و ما بعد از این سعادت  
آنها خواهیم داشت که افتخار دیدن جناب ابوالفضائل  
را زود بزود داشته باشیم . عصر امروز حاجی خراسانی  
تشریف آورده اظهار کردند که میخواهند برای ملاقات  
جناب ابوالفضائل تشریف ببرند . بنده و میرزا علی اکبر  
نیز اظهار میل کردیم که با هم برویم . راهی را که ما بایستی  
تا محل جناب ابوالفضائل با اسب طی کنیم در حدود  
یک ساعت است و از آنجا نیز باید از روی چند تخته سنگ  
عبور کنیم . بعد از وصول حلقه بر در زدیم و چند لحظه



بعد در باز شد و جناب ابوالفضائل با روی باز ما را پذیرفت او خیلی پیرتر از آن وقتی که من بخدمت او در آمریکا مفتخر بودم بنظر می رسید ولی هنوز همان علاقه و بتنهایی و مطالعه را داشت او خیلی مشتاق است که از مهمانهای خود بدست خویشتن پذیروائی کند ایشان بعد از تحیت و ترحیب ما از احوال احبای امریکا استفسار نمودند . من سلام و پیغام تمام احبا را حضورش ابلاغ نموده عرض کردم که احبای امریک همیشه اوقات بکمال احترام و محبت یاد جنابش را مینمایند . جناب ابوالفضائل اوقات خوشی را که در مدرسه تاهستانه گرین عکا بسر برده بودند بیان کردند ....

پس ایشان مشغول تهیه چای و پذیرائی شدند .... در این موقع آقا محمد باقر وارد شد و اظهار نمود که حضرت عبدالبهاء امر فرموده اند که کمک کرده جناب ابوالفضائل راه اسکندریه بمنزلی که برای ایشان تهیه شده منتقل کنند .. .

بعد از ورود جناب ابوالفضائل حضرت عبدالبهاء فرمودند . برود و منزلی را که بناست برای او اجاره شود ملاحظه نماید که آیا خوب هست جناب ابوالفضائل رفته مراجعت کردند و اظهار نمودند که بسیار محال

مناسبی است . انتهى

این منزل بنوعی که یکی از احبای مصر برای بنساده نوشته و عکس آنرا فرستاده است منزل مکی در خیابان طولون پاشا در اسکندریه قرار دارد و در آنجا بود که بعدا علاوه بر احبا علما و دانشمندان طراز اول داخلی و خارجی نیز حضورش شرفیاب شده از محضرش استفاده میکردند .

ایزابیل فراسر در مقاله خود که در شرح ملاقاتش با جناب ابوالفضائل میباشد و مقداری از آن قبالا نقل شد نوشته است که :

وقتی که حضرت عبدالبهاء در رمه تشریف داشتند خیلی مایل بودند که دوست قدیمی ایشان میرزا ابوالفضل در نزد یکشان باشد لذا برای انجام این مقصود منزلی را در طبقه فوقانی یک عمارت در طبقه ای برای وی اجاره کردند چه که محل بهتر و عالیتر از یک چنین جائی هرگز مورد سلیقه و عادت میرزا ابوالفضل نبود لذا او در اینجا بتنهائیس زیست مینمود . انتهى

گاهی اوقات طرف عصر جناب ابوالفضائل بمحل احبای می آمدند و در آنجا می نشستند و همه دور ایشان جمع شده استفاده میکردند . چه که ایشان خیلی خوش مشرب

و شیرین سخن بودند و بعضی اوقات نیز بحضور مبارک مشرف می‌گشتند و در محضر انور استفاضه میکردند .

حضرت عبدالبهاء غالباً خود بمنزل میرزا ابوالفضل تشریف میبردند و از او دیدن میکردند . وقتیکه بنا شد میرزا بر مله بیاید فرمودند در اینجا من خودم طبیعتاً میرزا ابوالفضل خواهم بود . و ضعف او را مداوا خواهم گرد و در خطابه مبارک بعد از صعود وی نیز بیان فرمودند که من هر وقت دلتنگ میشدم بدیدن میرزا ابوالفضل میرفتم .

در همان ایام که جناب ابوالفضائل بعادت مألوف صبح‌ها را بتالیف و تحریر پرداخته و عصرها را بامور سائره میگذرانند و داستان مراجعه خانمهای انگلیس که در یکی از خطابه‌های مبارک مندرج است واقع شد یک روز حضرت عبدالبهاء<sup>علیه</sup> جل ثنائہ بمنزل آن پیوروحانی تشریف میبرند و در میزنند جناب ابوالفضائل جواب نمیدهند مکرر میگویند جناب ابوالفضائل با حال عصبانی در راباز میکنند تا جواب شخصی را که بیموقع مزاحمش شده بدهند . غفلتاً ملاحظه میکنند که حضرت مولی‌الوری هستند یکباره از خود بیخود شده بهای مبارک افتاده هاییهای شروع بگریستن می‌کند حضرت عبدالبهاء او را از زمین بلند

می‌گفتند و بالحن تسلی آمیز میفرمایند ... ما از تورا ضعیف هستیم . ما از تورا ضعیف هستیم "

عنايات و الطافی که حضرت عبدالبهاء نسبت بدان فدائی امر بهاء اظهار میفرمودند و کلماتی که از لسان مطهر گاهی صدور مییافت بحدی زیاد بود که غالباً احبا را بحیرت می‌انداخت . هرچند هرچه این عنايات افزونتر میشد ابوالفضائل در مقام عبدالبهاء خاضع تر میگشت . بلکه از بندگی بندگان عبدالبهاء لذت میبرد و خدام آستان مولی‌الوری را با عشقی سرشار خدمت میکرد . در ضمن خطابه‌ای که از لسان مطهر بعد از صعود صدور یافت و در مقام خود ذکر خواهد شد . احببنا در یافتند که ابوالفضل فی الحقیقه از ملائکه سما بود نه از اهل عالم ادنی چه بعد از صعود و چه پیش از صعود آن جان پاک هر زمانی که کسی سخن از وی در محضر مبارک بزرگان می‌آورد حالتی دیدنی در وجه حضرت عبدالبهاء ظهور میکرد و لسان مبارک بالفاظی مؤثر ناطق میشد .

در نجم باختر دیدم که حضرت عبدالبهاء در موقع حرکت میرزا علی اکبر بقسطنطنیه به او فرموده بودند :  
( ... من وقتیکه کسی را دوست دارم آنرا رو بروی

آنها اظهار نمی‌کنم شما میدانید که من چقدر میرزا ابوالفضل  
 و حاجی میرزا حیدر علی را دوست میدارم ولی بندرت سخن  
 در این خصوص روبروی آنها گفته ام ( )  
 در سفرنامه مذکور است که روزی مستر مکناک عکس ایشان را  
 بحضور اطهر تقدیم نمود فوراً گرفته بوسیدند بشفقت و وفا  
 و عنایتی که کل رشک بردند .

### زندگانی خصوصی جناب ابوالفضائل

~~~~~

#### در زندگانی داخلی و خصوصی جناب ابوالفضائل

چند موضوع جلب نظر مینماید :

اول - وضع جسمانی آنجناب است بنوعی که از تاریخ حیات  
 آن نفس پاک برمیآید ایشان در سرتاسر حیات جسمانی با  
 ضعف و مرض و ناراحتی بسر برده اند بنوعی که دیدیم در  
 تبریز و نقاط سائر غالباً " مریض و ضعیف بوده اند . در بعضی  
 نامه های او چه در اوائل و چه در اواخر عباراتی از قبیل  
 ( خلاصه این ملاحظات موجب بعضی عرائض است والا امر  
 خود این لاشیئی از این مقامات گذشته و کثرت نقاهت و ضعف  
 مزاج امید از بقا و حیات را یکباره مقطوع ساخته است ) و در  
 جای دیگر :

گر بهم برزده بینی خط من عیب مکن

که مرا محنت ایام بهم برزده است  
 اینک با ضعف چشم و درد دست و ضیق النفس و امراض و  
 اشغال آخری جواب معروض میدارم ( دیده میشود .  
 اما این ضعف مزاج را عللی بود . یکی آنکه ایشان  
 بقراری که آقاسید مهدی گلپایگانی ذکر نموده دوا زیاد  
 میخورند . یعنی چون جنابش در علم طب قدیم تحصیلاتی  
 کرده بود لذا خیلی متوجه و دقیق در وضع جسمانی خود بود  
 و بتصور اینکه بدوا صحت خود را کامل نگاهدارد در استعمال  
 آن افراط میکرد . لذا همین استعمال زیاد دوا تأثیر  
 سوء بخشید مخصوصاً که خیلی استعمال گنه گنه مینمود . علت  
 دیگر این بود که ایشان سیگار زیاد میکشید و از اول جوانی  
 بدان معتاد بود آقاسید مهدی گفته است که امریکائیان  
 وقتی میخواستند ایشان را به یکدیگر معرفی کنند میگفتند  
 آقامیرزا ابوالفضل همان عالم شرقی است که سیگار را بصورت  
 قیف می پیچید و هر سیگار را با سیگار دیگر آتش میزند و موقعی  
 ترك سیگار نمود که همین ترك بیشتر بر صحتش صدمه زد .  
 سوم آنکه اصولاً ایشان اعتنائی بغذا نداشتند . در مسافر  
 اولیه چنانچه دیدیم بغزل احبا وارد نمیشد بلکه در  
 کاروانسراها بسر میبرد و غذایش غالباً نان خشک بود که

در کیسه همراه داشت و آبی که بدان تر کرده میخورد . حتی در تاپستان ها نیز میوه کم میخورد و در اواخر ایام ایستادن خوردن غذا شدت یافت و معلوم است که بدن با بازماندن از غذای لازم رو به ضعف مینهد .  
جناب نبیل الدوله نوشته اند :

( يك روز جناب ابوالفضائل بنده را خواسته با نهایت محبت بامن صحبت فرمودند گفتند با آشنائی که با خانواده و اصالت شما دارم پس از تأمل بسیار حال میخواهم قـول بدهید که در کلیه امور امری بامن معاضدت و همکاری نمائید و لکن هیچوقت در امور شخصی من دخالت ننمائید . . . . .  
فدوی اظهار داشتیم جناب ابوالفضائل جنابعالی چون از سابقه خانوادگی بنده مطلعید بخوبی میدانید که هیچیک از افراد خانواده ما در قضایای شخصی وجود بزرگواری مانند جنابعالی دخالت نمیکنند جواب دادند در هر حال قـول بدهید . من قول دارم در هر حالی که از قضایای بـمـد ی بی خبر بودم . . . . .

خوراک ایشان را صاحب خانه قرار بود تهیه کند و لکن رفته رفته بنده پی بردم که ایشان خیلی کم غذا میخورند . ایشان در تمام روز چای خوش طعم شرقی را دم نموده و میل میفرمودند . . . گاهی يك عدد بیسکویت نازک میل میفرمودند

و غذای ایشان منحصر به همین بود . طبعا در سرمای غیر عادی و محیط غرب ایشان ضعیف تر و شکسته تر میشدند . من مجبور بودم از ایشان تقاضا کنم که تألیف کتاب خود را موسوم به حجج البهیه که حضرت عبدالبهاء امر بتدوین آن فرموده بودند تعقیب نمایند ولیکن واضح بود که ضعف مزاج ایشان مانع از این امر میگردد و ضمناً چون بنده قول داده بودم که در امور شخصی ایشان مدد نکنم در این مورد نمیتوانستم اقدامی بکنم ...

بالاخره ایامی فرا رسید که جناب ابوالفضائل در آستانه مرگ مشاهده میشد . من نزد مسیوس بارنی مادر لورا که نسبت به او جناب ابوالفضائل احترام زیادی قائل بودند رفتم و با ایشان موضوع قول خود را در میان گذاشتم و توضیح دادم که من علت اخذ این تعهد را از طرف ایشان نمیدانستم خانم بفوریت جوجه ای را طبخ نموده و آنرا بخانه ایشان واقع در روسیلز آوردند . بمحض ورود بخانه از صاحبخانه سؤال کردند جناب ابوالفضائل خوراکی قبول مینمایند یا خیر صاحبخانه جواب داد پول آنرا میدهند ولی نمیخورند بعد خانم به بالاخانه نزد حضرت ایشان رفته گفتند از قراریکه از پائین عمارت بمن گفته اند شما غذا میل نمیکنید و با این ترتیب چطور به تألیف خود موفق



خواهید شد . ایشان از زیر ابروها چشمان خیلی ریز و تیزبین مشکی خود را بسوی من متوجه کردند و همین که مسیس بارنی خداج شدند بمن فرمودند مگر شما بمن قول ندادید عرض کردم صاحبخانه به ایشان گفته است ایشان فرمودند شما در این کار دست داشته اید جواب دادم — بنده نمیتوانم شما را بحال مرگ ببینم . جناب ابوالفضائل فرمودند من از شما يك سؤال میکنم . بین دو نفر کدامیک از اوضاع يك خانه مطلع تر است شخصی که در آن شصت سال زندگی کرده و پاکسی که تازه در آن وارد شده است جواب دادم بلی آن شخص ممکن است شصت سال در آن خانه زندگی کرده باشد ولیکن هرگز تعمیری در آن خانه ننموده باشد بطوریکه سقف و دیوارها آن فروریخته و این خانه تقریباً دیگر قابل سکنی نباشد . وضعیت حال از این قرار بود . جناب میرزا بملت عدم تناول غذا مریض و از طرفی نیز خوراک و زندگانی امریکائی هم با مزاج و احوال ایشان سازگار نبود ( انتهى )

نکته دیگر در زندگانی آنجناب مقام خضوعش در برابر احباب بود و این وضع تا این اندازه کمتر در مبلغیـــــــــــــــــ و علمای دوره اول امر دیده شده ابوالفضائل با آنکـــــــــــــــــه مهمترین خدمت را در عالم امر میکرد و آثاری که هر ســـــــــــــــــطر

آن گرانهاست بیادگار میگذاشت نه تنها حاضر نبود کسی خدمتش را بنماید بلکه خود با اشتیاقی تمام بخدمت احباب قیام میکرد . اکثر نفوسی که بخدمت ایشان مشرف میشدند با آنکه عده آنها زیاد بود ، مخصوصا در ایام بیروت — مسافرین ارض اقدس در رفتن و برگشتن دوبار خدمتش میرسیدند خود آنها را پذیرائی بجای میکرد و دقت زیادى در این خصوص مبذول میداشت . استکانها را بدست خود پاک می شست و خشک میکرد .

در کتاب خاطرات حبیب از دیدار محبوب چنین مذکور

است :

( موقعیکه عده محصلین و واردین بیروت زیاد شدند حضرت ابوالفضائل هم به بیروت تشریف آورده اول يك خانه محقری را اجاره فرمودند بعد به هتل نقل مکان کردند در آن ایام عده واردین روزافزون بود لا ینقطع یکدسته میرفت و يك دسته میآمد و هرکس هم می شنید حضرت ابوالفضائل در بیروت است بکمال شوق و اشتیاق طالب دیدار میشد و بملاقات میرفت . این فاضل نحریر و فیلسوف شهیر با قدی خمیده و دستهای لرزان مشغول پذیرائی میشد و تمام کارها را باید خود به نفسه انجام دهد و ابدا راضی نمیشد که احدی خدمت او را بکند مثلا میخواست

به مهمانان چای بدهد خودش میرفت آب میآورد قوری را روی چراغ الکلی میگذاشت استکانها را می شست بادستمال ابریشمی پاک میکرد حبه قند می انداخت و به فرد فرد واردین چای میداد . هر قدر استدعا میکردیم و اصرار میورزیدیم که شما بنشینید و اجازه بدهید ما چای درست کنیم قبول نمیکرد خلاصه دوسه ساعت صرف چند فنجان چای میشد و راضی نمیشدند که کسی خدمت ایشان را بکند بلکه مایل بودند خدمت دیگران را عهده دار شوند مگر به حضور ایشان عرض میشد و بکمال الحاح و اصرار و ابرام التماس میکردیم و تقاضا و درخواست مینمودیم که اجازه فرمایند ماها خدمت ایشان را انجام دهیم و خرید بازار را عهده بگیریم قبول نمیفرمودند بلکه بکمال عجز و التماس عرض میکردیم اوقات شریف شما خیلی گرانبهاست حیفاست صرف جزئیات بشود خوب است آنرا صرف تحریر بفرمائید و وسطر هم که نوشته شود بنفع امر است باز قبول نمیفرمودند قضیه بحضور حضرت عبدالبهاء عرض شد شاید امر مبارك صادر شود و ایشان را ملزم فرمایند که قبول يك خدمتگاری بنمایند حضرت عبدالبهاء فرمودند ابدا مزاحم ایشان نشوید و کسی دخالت بکارهای ایشان نکند و ایشان را بمیل خودشان بگذارند زیرا همین قسم مطلوب ایشان است حتی در یکی از

توابع مبارکه خطاب به این عبد میفرمایند :

( در مهبطه بیروت نقطه فوقانی آفتاب گیر هواگپ—ر  
منزلی بجهت حضرت ابوالفضائل تهیه نمائید و کسی در  
امور ایشان دخالت ننماید ) انتهى

حقیقت اینست که حضرت عبدالبهاء خیلی مایل بودند  
که کسی را به خدمتکاری ایشان بگمارند تا با فراغت با ل  
بتحریر و تألیف پردازند ولی ممکن نمیشد و این از دلحاظ  
بود اول همان مقام خضوع بود که نمیخواست کسی خدمت  
او را بکند دوم آنکه علاقه شدید او بتنهائی که از اول زندگی  
بدان تربیت شده بود او را از اینکار منصرف میکرد چه او  
میخواست همیشه تنها باشد تا بی مزاحم مشغول تذکرو دعا و  
تألیف و تحریر گردد .

از نفوسی که به خدمتکاری ایشان مبعوث شده اند  
چهار نفر شناخته شده اند .

یکی از آنها <sup>احمد</sup> سهراب بود که چون جناب ابوالفضائل  
در امریکا از غذاهای آنها نمیتوانستند بخورند او را بدانجا  
اعزام کردند تا برای ایشان غذای ایرانی بپزد .

آقای نبیل الدوله نوشته است : بالاخره چون مسئولیت  
حیات و کارهای ایشان فوق توانائیم بود بحضور مبارک  
عریضه عرض کرده و اشکالی که در تسریع اتمام کتاب جناب

ابوالفضائل موجود بود با شرح قضایا عینا بسمع مبارک رساندم و اضافه کردم یک نفر مستخدم ایرانی که بتواند برای جناب ابوالفضائل غذا تهیه کند و حوائج ایشان را برآورد حل این مشکل را خواهد نمود موقعی که اینجانب در مسافرت امریکا وارد پرت سعید شدم در آنجا پسری تقریباً به سن ۱۵ در تجارتخانه احمد یزدی کارمیکرد اسم او احمد اصفهانی بود که بعداً نام فامیل سهراب را انتخاب کرد این پسر از من درخواست کرده بود که از حضور مبارک تقاضای اعزام او را به آمریکا بنمایم در این موقع بنده پیشنهاد کردم که اجازه دهند این جوان برای مواظبت جناب میرزا به آمریکا بیاید همیکل مبارک او را به آمریکا اعزام فرمودند که خدمات جناب ابوالفضائل را انجام داده و باتفاق ایشان بشرق مراجعت کند مع ذلک در سال ۱۹۰۴ که بایشان با خانواده مکناتس و مسیس ژولیاگراندی وستر و مسیس وود کاکس و دخترشان مراجعت نمودند احمد اصفهانی با ایشان مراجعت نکرد و تا سال ۱۹۱۲ در آمریکا ماند تا اینکه حضرت مولی‌الوری او را با اینکه ظاهراً مایل نبود به شرق بازگردانیدند ( انتهی

دوم آقا محمد باقر نجف آبادی است :

جناب میرزا طراز الله سمندری در یادداشت‌های خود از ایام

تشریف چنین نوشته اند :

شب هشتم محرم ۱۳۲۸ هجری

---

امروز بیکی از احباب آقا محمد باقر فرمودند تو بایستی بروی مصر خدمت آقا میرزا ابوالفضل خدمت او خدمت منست چه که نفس مبارکی است . خدمت به امر میکنی مشغول است به جواب حسینقلی بادکوبه ای و آقا زین العابدین بادکوبه ای و این حضرات شب و روز آرام ندارند علیهم السلام هست مزاجش علیل است این نفس حال قدرشان معلوم نیست در ملکوت ابهی معلوم است لکن بعد در همین عالم ناسوتی هم قدر و منزلت این نفس معلوم میشود . انتهى جناب سمندری شفاها برای نگاهدارنده حکایت کرد که کمتر از یکماه از این دستور گذشته بود که روزی در ساعت تشریف به این مضمون فرمودند : ( امروز نامه از آقا محمد باقر داشتم نوشته است که میرزا به من اجازه خدمت نمود تمام کارها را خود انجام میدهد و از من مثل مهمان پذیرائی میکند لذا من سرپار او شده ام اجازه میخواهم از حضور میرزا مرخص شوم ) سپس دریای بیان حضرت عبدالبهاء در ذکر میرزا زخار شده در حدود ربع ساعت از عظمت و علو روح و بزرگواری جنابش ذکر فرمودند . انتهى

ندانستم در باره همین شخص یا دیگری است که

ایزابل فراسر در مقاله خود چنین مینویسد :

( در اول حضرت عبدالبهاء يك آشپز مخصوص برای

او تعیین فرمودند تا مواظب حال میرزا ابوالفضل که در

این احوال رو به ضعف و پیری رفته و محتاج پرستاری است

شود ولی این فیلسوف کهنسال در همه حال مریض یا سالم

حالت تزهد را از دست نمی داد و او میل داشت که یا با

دوستان موافق و احیای رحمانی مؤلف شود و یا به تنهایی

در گوشه نشسته ساعاتی را در فکر و اندیشه فرو رفته باشد

و او هرگز عادت نداشت که کسی را در خدمت خود داشته

و برای کارهای جزئی بوی مراجعه نماید لذا برای رهائی

از خدمتکاری که حضرت عبدالبهاء برای او تعیین فرمود

بودند و بازگشت بزندگانی عادی خود طریقه ای ابتکار

نمود از این قرار که روزی حضرت عبدالبهاء بنا بر معمول

بمنزل او وارد شده ملاحظه کردند که این شخص محترم

بنوعی با نوکر خود رفتار مینماید و بقدری در مقابل اربخاضع

است که گوئی مهمان عزیزی در منزل او اقامت دارد و اغلب

کارهای او را نیز خود انجام میداد . حضرت عبدالبهاء

ملاحظه کردند که فی الحقیقه این نوکر بموضع اینک پرستار

میرزا ابوالفضل باشد مزاحم و سربر او شده است . لذا او را

مرخص کرده و میرزا ابوالفضل راه حال خود گذاشتند (

انتهی

سوم : میرزا عنایت علی آبادی است که حکایات فرح انگیز

از او هنوز هم در افواه مردم است و این نفس عزیز وقتی اراده خدمت جناب ابوالفضائل را در اوقات اقامت ایشان در بیروت میکند و با اجازه از حضور نزد ایشان می رود . صبح فردا میرزا عنایت برمیخیزد و سماور را آتش میکند جناب ابوالفضائل که منتظر چای بودند تا زود خورده مشغول کار شوند چند لحظه صبر میکند و از ایشان می پرسند سماور چه شد او عرض میکند حاضر خواهد شد تا صبر جناب میرزا تمام شده برمیخیزد و نگاه بسماور می کنند و می بینند که خاموش شده و آتش نگرفته است بسیار عصبانی میشود ولی چون بمیرزا عنایت مایل نبوده چیزی بگوید لذا با کمال محبت عذری را میخواند و این حکایت را آقای پرتوی تعریف میکرد . چهارم زنی بوده است که نام او را شنیده ولی فراموش کرده این زن نیز در ایام بیروت مامور خدمت شده و یا خود تمنای انجام کارهای میرزا را نموده است ولی چون مزاحم اوقات جنابش بوده عذر او را میخوانند همین زن حکایت نموده است که میرزا بمن فرمود چون غذا برای من میآوری بگذار و برو و دیگر تکلیف خوردن مکن روزی بعد از دو ساعت که از



( ۳۲۳ )

گذاشتن غذا پیش ایشان گذشته بود رفتم دیدم غذا هنوز هست و ایشان مشغول تحریرند پیش رفته و یادآوری نمودم میرزا عصبانی شده فرمود بمن فرموده اند ابوالفضل فرموده اند ابوالهطن " انتهى

نکته سوم در زندگانی شخص جنابش رعایت نظافت و نظم و ترتیب در امور بوده است . در طی مسافرت های خود در ایران در شهرهایی که ورود مینمود اگر اعیانا بمنزلی وارد میشد دستورات زیادی در باره نظافت میداد حتی گاهی باشپزخانه سر میزد و تذکراتی میداد . منزل او غالباً از دو اتاقی تشکیل میشد که اولی که محل سکونت و تغذیه اش بود بسیار مرتب بود ولی اتاقی که مخصوص وصی تحریراتش بود جمع آوری آن ممکن نمیگردید . ایزابل فراسر در باره اطاق تحریر او مینویسد :

منزل میرزا ابوالفضل شبیه به يك كتابخانه بود همه رفته ها و روی میز پر از كتاب بود حتی كف اطاق را كتاب فرا گرفته بود . . . . انتهى

ساعات روزانه او نیز بسیار مرتب بود مخصوصاً در اواخر ایام بیشتر رعایت اینکار را میکرد و یکی از علل موفقیتهاى او نیز همین کار بود .

آقای حسین روحی در باره وضع کار روزانه ابوالفضائل

در مصر چنین نوشته اند :

عادت او به انفراد بود یعنی از صبح تا حوالی چهار  
بعد از ظهر در منزل می نشست سپس در را باز می کرد  
و در این وقت بود که نفوسی از طبقه علما و غیر علما برای  
بحث در مسائل علمی و تاریخی و دینی با اختلاف معتقدات  
مذاهبشان نزد وی می آمدند . او بدست خود چای تهیه  
میکرد و به مهمانها میداد مگر وقتی که من در حضورش  
بودم که در این وقت این کار را بمن واگذار مینمود و خود  
مشغول مذاکره و مباحثه با آنها میشد و بعد از یک یا  
دو ساعت از منزل بیرون رفته به قهوه خانه ماتیسیتیا در مقابل  
درب باغ از یکیه مقابل پست عمومی در برابر ستون اول یا  
دوم یا سوم از طرف خارج در معبر عموم مینشست و در این  
مکان بود که عده زیادی از نفوسی را که ذکر شد به جـ  
علمای ازهر تبلیغ کرد سپس جرائد یومیه مصر را خوانده  
بعد به منزل بر میگشت و مشغول تألیف و تصنیف تا اواخر  
شب میشد . انتهى

مکاتبه با دوستان یکی از اموری بود که وقت ذی قیمتش  
را زیاد میگرفت ولی از آن چاره نبود در نامه مینویسد :  
( در این مدت مدیده این عهد عاجز ماند که ایمن  
نکته را تفهیم مردان علیم فهیم نماید که صناعت تصنیف

کتب و صناعت انشاء رسائل ضدان لایجمعان است زیرا که مقتضای صناعت اولی تبیین وتفصیل است و مقتضای صناعت ثانیه ایجاز و اختصار و جمع مابین این دو قوه متضاده از قبیل جمع مابین دو حرکت متباینه است که منتهی به ابطال هر دو خواهد شد اینست که از کبار مؤلفین کتب رسائل و کبار منشیان رسائل کتب مؤلفه نمانده یعنی ظاهر نشده است ( انتهی )

نکته چهارم در زندگی ایشان توجه و مناجات دائمی آن جان پاک است چه میرزا ابوالفضل از آن جمله نفوسی بود که جمع بین اخلاص و خضوع و علم را نمود . چه این مسئله مسلم است که نفوسی که غرق در مسائل علمی هستند مانند کسانی که غرق در مشاغل تجاری یا ملکیند کمتر حالت توجه و تذکر دارند ولی جناب ابوالفضائل بنوعی متوجه بود که توانسته بود تمام افکار خود را تحت الشعاع توجه و تذکر خود نسبت به حق قرار دهد . او معتقد بود که بوسیله دعا و مناجات اکثر مسائل الهی بلکه طبیعی قابل حل و تفسیر است در شرحی که در این خصوص در کتاب دررالبهیّه نگاشته بیان میکند که علم چیزی جز درک حقایق اشیا نیست و حقایق اشیا در قلبی و فکری میتوانست انعکاس یابد که پاک باشد . پس هرچه قلوب و افکار پاک تر

باشند به همان اندازه از انعکاس حقایق اشیا بهره ورتر میشوند لذا باید آئینه قلوب را بتوسط توجه بمقامات روحانی صیقلی نمود و پاک کرد تا انعکاس حقایق در آن آسان شود . ابوالفضائل خود بدین فلسفه حقیقت دار و آنرا در وجود خود ظاهر کرد و اگر نه چنین بود کجا موفق به حل اینهمه غوامض مسائل میشد و کشف اینهمه حقایق میکرد و دریا دریا جواهر معانی در آثار خود نثار اهل قبول و انکار میفرمود .

جناب ابوالفضائل در عین اینکه انزوی بی جهت و حالات و اعمال اهل تصوف را غلط و باصطلاح خود غالب آنها را ( عضو فالج ) برای هیکل شریعت و انسانیت میشمرد معتقد بود که تقوی و توسل بهترین طریق به رسیدن به حقایق به مصداق ( اتقوا لله و یعلمکم الله ) است . از اختصاصات ایشان عرض مناجات هائی بود که در اکثر عرایض خود به ساحت اقدس از قلمش صادر میشد و در الواح صادره به نامش به این مناجات ها اشاره شده است . آقای نبیل الدوله نوشته اند :

( جناب ابوالفضائل اغلب اوقات مشغول دعا و مناجات بودند و صبح و ظهر و عصر ایشان صرف ادعیه میشد یک روز بنده بدر منزل ایشان رفتم و آنرا بسته یافتم دق الباب

کردم و جوابی نیامد بعد در را با فشار باز کردم معلوم شد جناب ابوالفضائل در موقع ادای نماز ضعف نموده و فکین ایشان قفل شده بود . علت این درجه از شدت وحدت گریه و زاری ایشان در موقع ادای نماز و مناجات این بود که عظمت الهی و محویت خود را در نظر می‌گرفتند و معتقد بودند که موجودیت ایشان که به موهبت الهی عنایت شده در این یوم که کل شیئی هالک الا وجهه محقق است بمنزله گناه و خطا مییاشد بنده بایشان عرض می‌کردم شما که وجود مقدسی هستید و باین قسم گریه می‌کنید اگر بنا باشد گناهکار باشید پس برای ما چه امیدی باقی خواهد بود جواب میدادند روزی فرا خواهد رسید که شما نیز بآن درجه از خلوص که شایسته حمد و ستایش آستان حضرت بهاء الله باشد نائل خواهید شد) انتهى

نکته پنجم در زندگی جنابش فدای همه چیز برای خدمت امر بود و فی الحقیقه باید گفت وجود ابوالفضل در مقابل اراده الهی مثل میتی در دست غسل بود یقلبه کیف یشاء او از اول حیات روحانی آنچه داشت فدا کرد از نام بیزار شد و از آنچه غیر او برکنار در بوته مصاب چون زرناب گذاخت و در افق عزت ابدی علم افراخت . برای خدمت امر تأهل ننمود و با آنکه در عرض مدت دراز در

نقاط مختلف احبا کوشیدند تا او را هدین کار وادارند  
تن در نداد . از جمله در عشق آباد در صد این کار  
برآمدند ولی فکر ابوالفضائل با مقیاسات احبا مقایسه  
نمیشد مرحوم عندلیب حکایت نموده است وقتی در یزد  
به مصاحبت جناب ابوالفضائل نائل بودم سخن از تأهل  
به میان آمد و هر کس چیزی گفت جناب ابوالفضائل فرمود :  
جناب عندلیب امروز یوم الله است و اول طلوع روز عظیم  
الهی حیف است نفوسی چون ما که حق آنها را موفقیتسی  
در سبیل خدمت داده خود را گرفتار کنند .

ایشان چنانچه ذکر شد از جوانی عادت شدید بسیگار  
داشت بنوعی که هر سیگاری را با سیگار دیگر آتش میزد  
ولی یکباره آنرا ترک نمود آقای حسین روحی انندی در  
جزوه خود نوشته اند .

( من وقتی در عگا مشرف بسجودم ولوح مبارک  
دخان را که به افتخار محمد حسین وکیل نازل شده و در  
صفحه ۳۲۴ مکاتیب جلد اول مندرج است گرفتم و چون  
به مصرفتم مطالب آنرا که عبارت از کراهیت دخان است  
باطلاع جناب ابوالفضائل رسانیدم هنوز قرائت لوح را تمام  
نکرده بودم که جمعه سیگار را از پنجره بیرون انداخت  
و فرمود ( فراق بینی و بینک ایبهالدخان ) با آنکه اوسیگار

را بدست خود می پیچید و هر سیگاری را با سیگار دیگر روشن میکرد یعنی از صبح تمام سیگارها را با سیگار دیگر تا غروب روشن کرده میکشید . بعد فرمود ای روحی افندی من مدت ۵۵ سال است که سیگار میکشم و به سختی بدان معتادم و بزودی خواهی دید که فلجی در یکی از اعضای من ظاهر خواهد شد و اینرا از تأثیر نیکوتین — به چشم خود ملاحظه خواهی کرد . هنوز مدتی نگذشته بود که یکی از بازوانش فلج شد و از حرکت باز ماند و این امر دو سال ادامه یافت و اطباء از علاج عاجز شدند و بالاخره او را تشویق و اصرار به شرب دخان کردند و او گفت مرگ برای من خوشتر از مخالفت دستور حضرت عبدالهه است ) انتهى

جناب ابوالفضائل مردی خوش قلب و صدیق و با وفا بود بعد از حرکت از ایران با آنکه در این کشور آن جان پاک به هزار تیر بلا گرفتار بود ولی چشمش همیشه ناظر این بوم و بر بود و زیارت دوستان آن در یکی از نامه های او که از بیروت نوشته معلوم میشود که بفکر آمدن به ایران بوده ولی موانعی پیش آمده و در این اواخر نیز ضعف مزاج به او قوت و قدرت حرکت نمیداد .

جناب ولی الله خان ورقا حکایت میکرد که وقتی من

برای تشرف بحضور مبارك عازم آمریکا شدم احبا تعنا کردند  
 که از حضور مبارك بخواهم تا میرزا ابوالفضل چندی برای  
 تبلیغ از مصر بایران بیاید چون عرض کردم فرمودند  
 خودت بنویس و من نامه ای مفصل با عبارات مؤثر<sup>۳</sup> بده  
 ابوالفضائل نوشتم در جواب مفصلی که به من داده بودند  
 از جمله ذکر کرده بودند که من وقتی در تبریز به منزل  
 جناب ورقای شهید ورود نمودم تو کودکی خرد بودی که  
 پدرت تو را آورده به آغوش من گذاشت و حال الله الحمد  
 در ظل الطاف مولی الوری آن کودک مهد این پیر بعید  
 المهد رانصیحت و موعظت و تشویق و تحریص به قیام و  
 حرکت مینماید ولی افسوس که من دیگر پیر شده ام و کار  
 جوانان را از عهده برنمی آیم و حرکت و مسافرت برایم مقدور  
 نیست . انتهى

جناب ابوالفضائل دارای قدی کشیده و باریک و پیشانی  
 بلند و باز و ریشی کم مو و وجهی بشاش و چشمانی نافذ  
 و شخصیتی متفکر و قلیل الکلام بود .  
 آقای نبیل الدوله نوشته اند :

( هم اکنون ایشان را در جلوی چشم خود می بینم  
 دارای قدی نسبتاً بلند و چهره لاغر با مولوی سفید و عبائی  
 برنگ قهوه ای روشن و دستهای قشنگ و ظریف و حساس



ولی در عین حال دستهایی که حاکی از زیرکی و کیاست  
و کار و عمل است . پیشانی بلند ، استخوانهای گونه تا حدی  
برجسته ، باقیافه روحانی و بوی خفیفی از عطر و گلاب و  
چشمانی ریز و خیلی سیاه و بسیار نافذ ( انتهی

### آفتاب عمر بر لب هام

~~~~~

جناب ابوالفضائل از آن دسته نفوسی بودند که چراغ  
عمر عزیزش چندان بسوخت که روغن و فتیله آن همه با هم  
بپایان رسید و شعله اش فروتشست یعنی باد وزانش  
خاموش نکرد بلکه اعضاء و ارگانش به تدریج فرسوده گشت  
تا دیگر روان پاکش را زندگی در آن تن ناتوان امکان نیافت  
لذا خانه فرو گذاشت و به منزل ابدی لا تغیره الله — و  
والاعصار شتافت .

در اواخر عمر ایامی را در بیروت میگذرانید یعنی بعد  
از حرکت حضرت عبدالبهاء به امریک بدانجا رفت و بیشتر  
منظور از این رفتن این بود تا جوانانی را که در کلیه بیروت  
بوده و در معرض هجوم سیل افکار جدید و مادیت بودند  
حفاظت کند لذا عصرها این جمع در دور آن شمع منور گرد  
میآمدند و از محضرش مستفید میگشتند و شاد و مسرور

میشدند چه او در همه علوم و فنون دست داشت و از طبیب گرفته تا ادیب از محضرش استفاده میکردند .

حضرت عبدالبهاء به جناب دکتر مؤید در ضمن لوحی دستور فرموده بودند که محلی را برای ایشان در محله مصطبه عمارت فوقانی هواگیر و آفتاب گیر تهیه کنند و دکتر اطاعت کرد . جناب ابوالفضائل چندی در آنجا بود تا موضوع کتاب نقطه الکاف بمیان آمد و بنا شد جوابی تحریر گردد لذا ایشان بمصر حرکت کردند و در آنجا بعد از مراجعت هیکل اطهر بزیارتشان نائل شدند سپس بقاهره رفتند و در اواخر ایام نیز یکبار دیگر بدیدار مولای مهرپرور در ارض اقدس تشریف یافتند آقای عبدالرسول منصور در باره این مسافرت اخیر چنین نوشته اند :

( بعد از اتمام کارها ایشان یک دفعه دیگر بارض مقصود

تشریف آوردند ولی بنیه شان بکلی تحلیل رفته بود و رمقی از حیاتشان باقی بود و این سفر اخیرشان بود که میفرمودند من دیگر مشکل است که با این ضعف بتوانم به ارض مقصود مراجعت نمایم و با همه وداع میفرمودند بعد که مراجعت بمصر نمودند پس از چندی حالشان خیلی ضعیف شد و تلگرافا حضرت مولی الوری استفسار حالاتشان را میفرمودند و جواب میآمد و چون تلگراف اخیر از شدت ضعف خبر میداد

تلفگراف بمصر فرمودند که حضرت ابوالفضائل را از مصر حرکت به حیفا دهند و چون این تلفگراف بمصر رسید حضرت ابوالفضائل علیه بهاء الله الابهی صمود بملکوت ابیهی فرموده بودند ) انتهى

### صعود جناب ابوالفضائل

—————

جناب ابوالفضائل در اواخر سنه ۱۹۱۲ مریض شد در این موقع چون پرستاری نداشت مرحوم آقا محمد تقی اصفهانی از جنابش تمنا کرد که بمنزل ایشان منتقل شوند لذا جناب ابوالفضائل بدانجا تشریف بردند و آقا محمد تقی بخدمت و پذیرائی ایشان قیام کرد . منزل آقا محمد تقی در خیابان کوی درجوار حظيرة القدس قدیمی قاهره قرار داشت . چندی گذشت تا در روز چهارشنبه ۲۴ شهر صفر سال ۱۳۳۲ مطابق ۲۱ ژانویه ۱۹۱۴ ساعت چهار و چهارده دقیقه بعد از ظهر از این دار فانی بعالم بقا عروج نمود و آن عاشق روحانی بیدار معشوق آسمانی رسید در حالیکه آخرین کلماتی که بدان ترنم مینمود این بود :

خدا .... خدا .... خدا ....

مات المعالی والعلوم بموته فعلی المعالی والعلوم سلام

بمحض انتشار این خبر از قاهره و اسکندریه و پرت سمید  
 جمعی از احباء اجتماع نموده و آن هیکل مطهر را از منزل  
 آقا محمد تقی بمحلی که حاجی میرزا حسن خراسانی از  
 احبا در آن دفن بود بردند و بعد از آنکه خطابات<sup>ی</sup> در  
 رثای جنابش القا نمودند در آنجا مدفونش ساختند . آقا<sup>محمد</sup>  
 تقی اصفهانی همانروز این تلگراف را حضور مبارک عرض نمود .  
 ( ابوالفضل انتقل الی جوار رحمة الله - محمد تقی ) و این  
 جواب عنایت شد .

( قد زرفت العیون و احترقت القلوب من هذه المصیبه  
 الكبرى علیکم بالصبر الجمیل فی هذه الرزیه العظمی - عباس )  
 هیکل مبارک تلگرافاتی دیگر بطهران و عشق آباد و امریک  
 مخابره فرمودند بطهران چنین مخابره کردند :  
 ( طهران - غلامعلی دوا فروش - حضرت ابوالفضائل  
 صعود فرمود - عباس )  
 ایضا به عشق آباد :

( عشق آباد . امید . میرزا ابوالفضل مرحوم شد )  
 بعد از وصول این خبر در تمام دنیای بهائی تأثر عمومی  
 حصول یافت و مجالس و محافل مجلل تشکیل گردید و در  
 بیاد آن شمع نورانی بذکر و تلاوت مشغول گردیدند و یاد  
 زحمات و خدماتش را نمودند .

اما جسد جناب ابوالفضائل در مکان سابق خود یعنی محل مرحوم خراسانی باقی بود تا اخیراً محفل روحانی مصر آن جسد معنبر را بگلستان جاوید تازه قاهره در پیرون شهر در ناحیه موسوم به بساتین انتقال داده بامسیه شهر لواگتسنگر در یک محل دفن کردند و روی لوحه قبر ایستاد عبارت را حک نمودند .

شوالباقی

مرقد ایامین ام‌الله الممتازین الناشرین لنفحات اللّٰه  
الخدمین لام‌الله میرزا ابوالفضائل الجرفادقانی صعد  
فی ۲۱ نیا بر ۱۹۱۴ امة الله السیده لواموز صعدت فی  
۲ ما یر ۱۹۱۶ .

اثر صعود ابوالفضائل در ساحت اقدس



اثر صعود جناب ابوالفضائل و وقایع ارض اقدس را چنین

نوشته اند :

۲۲ جنواری ۱۹۱۴ :

امروز یک روز مصیبت و غمی برای عالم بهائی بود چه که معلم شریف و بزرگوار ما جناب میرزا ابوالفضل از این دنیا صعود نمود و مرغ خوش الحان روح عظیمش بجنّت علیا و ملکوت ابهبی

پرواز کرد . تلگرافی که دیشب رسیده بود امروز صبح در حالیکه حضرت عبدالیهاء برای صرف صبحانه جلوس فرموده بودند بدستان رسید . این خبر بفتی تأثیری شدید در هیکل مبارک نمود بنوعی که ذات اقدس بتلگراف چشم دوخته و حالتی از سکوت بخود گرفتند و بدون اینکه کلمه تکلم نمایند و یا غذا صرف کنند از جا برخاسته باطاق مبارک تشریف بردند و در آنجا را بسته و کسی را نپذیرفته تا عصر امروز تنها ماندند . بعد بیرون آمده با میرزا هادی بتلگرافخانه تشریف بردند تا تلگراف تسلیتی بقاهره مخابره فرمایند . مهمانخانه زائرین به بیت الحزن و خانه فغان و محن تبدیل شد . همه چشمها گریان و قلوب از این مصیبت عظمی بریان بود .

امشب تمام احبا در بیت مبارک مجتمع شدند و همه در اطراف رحلت این نفس بزرگوار و معلم روحانی عالیقدر صحبت مینمودند تا جناب میرزا هادی خبر آوردند که حضرات عبدالیهاء حال تشریف میآورند ماهمگی بطبقه بالا رفتیم و پس از چند دقیقه هیکل میثاق ورود فرمودند در اول در حالت سکوت و توجه بودند پس در حالیکه چشمان مبارک بسته بود شروع بتکلم فرمودند <sup>ولی</sup> حال مبارک منقلب میشد و چند لحظه سکوت میکردند و بعد ادامه میدادند . مضمون بیانات مبارک در این روز چنین بود :

( امروز يك خبر بسیار محزنی رسید ، خیلی محزن .  
 فی الحقیقه شخص بسیار جلیلی بود . از جمیع جهات نا در  
 بود نمیشود نفسی که از جمیع جهات کامل باشد . جناب  
 آقامیرزا حیدرعلی باید ترجمه حال او را بنویسد فی الحقیقه  
 در نهایت انقطاع بود ، در نهایت ثبوت و استقامت بر امر الله  
 بود . یا تبلیغ میکرد ، یا تحریر مینمود . هیچ تعلقسی  
 باین عالم نداشت . چقدر فاضل و متتبع در کتب بود .  
 از هر ملتی آگاه بود ، از آئین هر دینی مطلع بود . سهیم  
 و شریک من در عبودیت آستان مقدس بود ، در وقت احزان  
 سبب تسلی من بود ، نهایت اطمینان را از هر جهت از او  
 داشتم . هر نفسی ردی برای امر مینوشت حواله با و میکردم  
 جواب مینوشت . چقدر خاضع و خاشع بود . آنچه کردی  
 که این شخص يك خادمی برای خود بگیرد قبول نمیکرد ،  
 الا آنکه خودش خدمت احبا را بکند . خودش چای درست  
 میکرد ، جمیع احبا و جمیع اغیار وقتی که در منزلش میآمدند  
 خودش خدمت میکرد . باضعف جسم و ناخوشی و ناتوانی  
 و تب ، با وجود اینها ، برمیخاست و چای درست میکشید  
 و خدمت مینمود . جمیع فکرش این بود که حضرات راضی  
 و مسرور باشند ، به هر نحوی که باشد . در این مدت کلمه  
 من از او نشنیدم . من گفتم یا من نوشتم . میگفت خدمت

ایشان عرض کردم ، خدمت احبا عرض کردم . اهدا کلمه<sup>ی</sup> از  
 او صادر نمیشد که من علمی دارم یا اطلاعی دارم . فی<sup>لحقیقه</sup>  
 محو فدائی بود ، در آستان مقدس جانفشان بود ، اهدا  
 راحه وجود از او استشمام نمیشد . دیگر حکمت بالفه  
 چنین اقتضا کرده است . چاره جز صبر نیست فکم من رجل  
 یعد بالف . باری فردا صبح زود جمیع احبای الهی در  
 بالا جمع شوید و مناجات بکنید و منهم در اینجا مشغول  
 خواهم بود ) انتهى

در روز ۲۳ ژانویه محفلی در مقام اعلی برای یاد بود  
 میرزا ابوالفضل تشکیل شد و همه یکزهان طلب علو درجات  
 برای ایشان نمودند .

۲۴ ژانویه ۱۹۱۴

امروز يك محفل بزرگی در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء  
 تشکیل شد این محفل در سالن مرکزی بیت که خیلی بزرگ  
 است برگزار شد در موقعی که میرزا منیر مشغول تلاوت  
 آیات والواح بود غفلتاً در باز شد و حضرت عبدالبهاء وارد  
 سالن شدند همه با احترام قیام کردند . بعد از جلوس به  
 احباب اجازه دادند که در صندلی ها جالس شوند  
 بعد از چند دقیقه سکوت شروع به بیانات ذیل فرمودند :  
 ( فی الحقیقه مصیبت جناب ابوالفضائل مصیبت عظیمه



است هر چند انسان میخواهد خودش را تسلی دهد تسلی نمی یابد چقدر خوب است که انسان چنین باشد تا آنکه قلوب جمیع احبا از هر جهت منجذب به او گردد . در اسکندر<sup>به</sup> هر وقت که بسیار دلتنگ میشدم میرفتم با او ملاقات میکردم فوراً زائل میشد بسیار صادق بود خیلی صادق بود ابداً غل و غش نداشت آثار عجیب هم گذاشت تماشا در راستد لال امر مبارک بود فکرش و زکروش و قلمش و لسانش جمیع به اثبات امر مبارک بود . قاعده اش این بود که از صبح تا ظهر مشغول تحریر بود کسی را قبول نمیکرد بعد از ظهر هر کس میرفت قبول میکرد . خانم های فرنگی زکر میکردند چون این زنهای فرنگی بسیار مصر میشوند و خیلی سئوالات میکنند اما میرزا ابوالفضل مشغول به تحریر بود از سئوالات اینها به تنگ آمده بود نمیتوانست تحمل کند چند نفری از زنهای فرنگی گفتند ما رفتیم آنجا درب خانه ایشان را زدیم — جواب نشنیدیم اصرار کردیم فهمیدیم که داخل است هی در زدیم هی در زدیم آخر بانگ کیسی فرمودند ( ابوالفضل ایزنات هیر ) گفتند ما از خنده غش کردیم خودشان هم بنا کردند به خندیدن برگشتیم از وجهش نور میبارید چقدر نورانی بود قلبش روشن بود حکمت الهی عجیب است انسان حیران میماند . انسان حیران میماند ! با وجودی که این

نفوس مثل دریا قند معلوم است برای او این غایت قصوی است منتهای مراتب وجود است این موت از برای او حیات عظمی بود از برای انسان موهبتی اعظم از این نیست که از عالم وجود برود ولی کسانی که با او انس داشتند محبت داشتند محزون میشوند . انسان صمیمی بود آنچه بود صمیمی بود . ابداً هیچ زوآندی نداشت همه اش صمیمی بود مثلاً اگر با انسان محبت داشت در قلبش بیشتر محبت میکرد اگر انسان را وصف مینمود در قلبش بیشتر وصف میکرد اگر با انسانی الفت مینمود در قلبش بیشتر الفت مینمود . صمیمی بود شوخی نبود . اگر از انسانی مکرر میشد نمیتوانست با او حرف بزند میلرزید غریب است . یکی از پاشاوات مصر شتاق شد که او را ملاقات کند قبول نکرد بعد از آن واسطه رفت نزد ایشان گفت چرا قبول نمی فرمائید جواب دادند از او خوشم نمی آید لابد این آرزوی او حقیقت ندارد زیرا اگر آرزوی او حقیقت بود خدا در قلب من محبت او را می انداخت هر چه هست نمیتوانم با او از روی محبت و صدق ملاقات کنم بهتر است که او را نبینم هیچ آلوده به این عالم نبود به هیچ چیز آلوده نگشت نه به حیات دلبستگی داشت نه به چیز دیگر مجرد بود مجرد بود منقطع ساطع ملکوتی روحانی بود شیخ الاسلام

فقارزیه ردی برای این امر نوشت بعضی از احباب جواب نوشتند شیخ الاسلام ردّ ثانی نوشت بعد از آن آقا میرزا ابوالفضل جواب شافی وافی نوشت نفسش قطع شد خیلی با مزه بود مزه اینجاست که یحیائی ها خیلی طالب کتاب او بودند آخر یکی از احباب به آنها گفتند که خوب شماها با بی هستید چرا این کتاب را اینقدر میخواهید گفتند خوب است دل‌سپائی در حق حضرت اعلی کسریه است ما بجهت این استدلال ها میخواهیم (

و در روز هشت فوریه با شخصی که به مصر می‌رفتند چنین فرمودند :

( از طرف من به زیارت مرقد میرزا ابوالفضل بروید ایام حیاتش صرف خدمت امرالله شد میل و اراده اش وقف پیشرفت پیام ملکوت بود . راحتی و آسایش دنیوی نخواست و هرگز در فکر حفظ جان نبود . علاقه به اشیاء این دنیای فانی نداشت تمام افکار و آمال و نقشه ها و هدف های او متمرکز در خدمت به عالم الهی بود . الحمدلله زندگی روحانی و معنوی او پرثمر و اثر بود . کلیه کتب او حقایق و دلائل قاطعه و دلائل مربوط به این امر محکم آسمانی بود پاک و مقدس و روحانی و ملکوتی از این عالم فانی بمالسم نورانی ورود نمود .

اعمال خالصانه و افعال صمیمانه هرکسی چون نفع—  
 صور از ایمان و انجذاب او به امرالله<sup>ت</sup> حکایت میکند و لازم  
 نیست که انسان آنها اثبات کند از لحاظ پاکی و خلوص  
 نیت محال بود کسی در او نقصی ملاحظه کند و بابی<sup>بصری</sup>  
 انتقادی بتواند . کسی را در نظر مجسم کنید که همیشه  
 با صفای فطرت و صدق نیت زیست مینمود و اعمال و افعال  
 صادقانه اش توفیقی نمیافت ... با بصیرتی عمیق و نظری  
 مقدس<sup>ت</sup> و الهامی شدید قیام در برابر شوکت اعداء مینمود  
 و قدرت دشمنان امرالله را درهم میشکست و پیوسته با  
 شهامتی خلل ناپذیر و روحی قوی بفتوحات مستمره<sup>ت</sup> میپرداخت  
 هر یوم راه تازه برای خدمت و فعالیت ابداع میکرد با نیروی  
 الهام حل مسائل غامضه و مطالب مشکله در آثار خود  
 مبادرت میورزید و با اراده<sup>ت</sup> قوی هر مانعی را از پیش خود  
 بر میداشت و با قدمی ثابت بدون تأمل و توقف در عالم روحانی<sup>ت</sup>  
 باوج فتح و ظفر میرسید . میرزا ابوالفضل چنین شخصی بود  
 تمام افراد احباء باید در زندگی او را مثل اعلائی خود  
 قرار دهند ... )

جمع بودند عده زیادی در این موقع حضور داشتند ولی سکوت عمیقی حکمفرما بود در میان این سکوت عمیق لحن جانفزای حضرت عبدالبهاء بگوش میرسید که زیارتنامه را تلاوت میفرمودند بعد از اتمام آن و مراجعت به اطباق جنب مقام اعلی حضرت عبدالبهاء این خطابه را ادا فرمودند :

( فی الحقیقه صعود حضرت ابوالفضائل بلیه ای بود از برای اهل بها در جمیع ممالک دنیا . هر جائی که اهل بها اقامت دارند از این مصیبت متأثرند تاثر غریبی در نفوس احبا نمود زیرا جمیع بدل و جان او را دوست میداشتند روح کل به او منجذب بود . فی الحقیقه سزاوار این عنایات بود . فی الحقیقه سزاوار بود . سبحان الله در این شخص ابدان نفعه آزهوی نبود جمیع افکار و اندکاش خدمت باستان الهی بود . هیچ فکری نداشت مگر آنکه موفق شود باقامه برهان ساطع و دلیل لائح واضح و بیان جلیل جمیع عمرش در اثبات امر الله صرف شد . انسان چون کتب او را میخواند کلمه پیدا نمیکند که دلیل بر وجود یا دلیل بر علم باشد کلمه من ندارد مگر باقتضای عبارت که من میگوید — چنین است یا چنان .. چه قدر در کتب جمیع ملل و امام و عالم متبوع بود . از کتب جمیع ادیان اطلاع داشت . تورات و انجیل را جمیعا واقف بود و بر اسرار آنها مطلع

بعقائد حکمای سلف و فلاسفه الهی مطلع بود به جمیع —  
تواریخ ام آگاه جمیع فضلای ملل حتی مصریون اعتد — راف  
میکردند که این شخص فاضل است مع هذا نفخه وجود در او  
نبود چقدر در سبیل جمال مبارک صدمات و بلایا و رزایا دید  
هیچ آرامی نداشت . در طهران همیشه در زیر تهدید  
بود تا آنکه در سجن افتاد در زمان ناصرالدین شاه با وجود  
آن تهوّر ناصرالدین شاه و نواب السلطنه در نهایت استقامت  
و شجاعت اعتراف کرد و آنچه باید و شاید بیان نمود . صدمات  
شدیده خورد تا ید قدرت او را نجات داد و لکن من ابد  
از او زکرا این مصائب را نشنیدم جز این که روزی زکر میکند  
که انصاف اینست که بیان شیخ رضای یزدی سبب اطمینان  
قلوب شد . بعد از آنکه از هر یک از ماها سؤال کردند  
هر کدام به حکمت صحبت میکردیم . جواب میدادیم نواب  
السلطنه قبول نمیکرد لهذا اطمینان حاصل نمیشد تا آنکه  
آقا ملا رضا آمد و به بیانی فصیح و بلیغ تمام عقاید ما را زکر  
کرد و گفت تعالیم جمال مبارک اینست نماز ما اینست برخاست  
نماز کرد بعد گفت من حقیقت را برای شما گفتم جمیع امور  
برای منوال است که میگویم ولی ما از فساد ممنوعیم جمال مبارک  
ما را منع کرده است .

باری چون ما بحکمت صحبت میداشتیم و آقا شیخ رضا

بدون پرده لهذا نایب السلطنه از او اطمینان حاصل نمود  
 یقین کرد که اگر فسادى در میان بود خود آقا شیخ رضا  
 میگفت این سبب نجات ما شد روزی که جناب میرزا ابوالفضا  
 زکر حبس مینمودند اینرا گفتند دیگر بهیچوجه از حبس  
 خود صحبت نکردند همینقدر گفتند جناب ملا رضا چنین  
 صحبت نمود نم آنکه من زحمت کشیدم یا صدمه ای خوردم  
 فقط درستایش آقا شیخ رضا این حکایات را می گفتند .

باری اول کسی بود که قلب احباء جمیع به او تعلق  
 داشت سراج این امر بود نورهدی بود کوکبی بود لامع  
 نجمی بود بازع بحرئ بود مواج دیگر حکمت الهی چنین  
 اقتضا کرد لیس لنا الا ان نرضی برضائه و نصبر علی بلائه  
 طوبی له ولکل من اخلص وجهه لله رب العالمین "

انتهی

این بود شطری از عنایاتی که حضرت عبدالبهاء درباره  
 آن فدائی آستان بهاء فرمودند و به برخی دیگر از قبیل  
 اشاره شد . در اوقات اقامت جناب ابوالفضائل در امریک  
 که هیکل مبارک ساختمان مقام اعلی را مبادرت فرمودند  
 یکی از ابواب آنرا بنام آنجناب ( باب الفضل ) تسمیه  
 کردند و در ضمن لوحی بدین موضوع اشاره فرمودند .

### اثر صعود ابوالفضائل در اقطار جهان

صعود جناب ابوالفضائل برای پروردگان خوان فضل  
 و کمالش ضایعه ای بود که هیچ امری جبران آنرا نمیتوانست  
 نمود . نفوسی از علما که بدست حضرتش رحیق ایمان آشامیده  
 بودند و آنانکه سالیان دراز در بحر زخار معارفش غوطه  
 میزدند هر یک بنوعی تأثرات خود را ظاهر کردند از جمله  
 سلیم افندی قبعین مقاله ای در رثاء آن مرحوم تحریر نمود  
 و در مجله مقطم منتشر ساخت و نسخه ای به ساحت اقدس  
 ارسال داشت و در جواب این لوح نازل شد :

هو الله

” ایها الحبيب الوفي والصدیق الحمیم المحترم سلیم  
 افندی قبعین . انی اطلعت بمضامین کتابکم تعزیه بوفاة  
 الرجل الجلیل ابی الفضائل ونعم الخصال ثبوتکم علی المحبة  
 والولاء نعم انه لیس بالمعزیز علی یراعتک الناصحه ان تصطفی  
 من اروع وجوه البلاغة اسنی مظا هر الوفاء فی رثاء ابی الفضا  
 حامل السراج النورانی و انما الاعز فی نفسك سریان ینبوع  
 الا خلاص من بحر وجدانک وانت علیم بان خیر ما تمتزج  
 عنده الانفس و تناجی لديه الارواح سباق القلوب حوالی



ذكرى روح نازلة بين سماكى الارواح لا تعى بطون الدفاتر  
 تعد يد مآثرها وترديد مفاخرها فان للوهر صدرا عميقاً  
 يحمل لاهله نصيبهم من حسنات وسيئات ولقد كنت احسن  
 منقب عن الاولى فى كنه ضميره بما قلدت به رثائك من جواهر  
 يتيمة لا توجد فى غير خزانة روح ابي الفضائل العامرة  
 التى لا تغنى علوانفاق . انت برثائك الذى زينت به  
 جيد المقطم عن ابي الفضائل تحبى ذكر الافاضل وتضع  
 المثل الاعلى لا مائل وبه تزرى الاعماد بالجمائل ويفاخر  
 الا واخر على الاوائل فاهناً بان اقل ما فيك انك  
 نصير الحقايق ومبدء الدقائق وصحيفة ناصعة من لب الوفا  
 لمذهب العالمين المخلصين ومنى عليك التحية والثناء  
 عبد البهاء عباس  
 وحسين روحى افندى رثاء د يگر تقديم داشت واين لوح  
 در جوابش نازل شد :

هو الله

ايها الرجل الروحى اتى تلوت خطابك الپليغ الذى رثيت  
 به الرجل الرشيد حقاً ان هذا المغفيع كان بارعا صادراً  
 ناطقاً منادياً بظهور ملكوت الله بين القريب والبعيد . ولو  
 ان الفراق لا يطاق ولكن الى ربك كان المساق قد طار المنذ

الى حدائق القدس وعرجت الورقاء الى بحبوحة الرياض و سرع  
 الحوت الى اعذب حياض وعاد الشعاع الى شمس الحقيقة  
 وهو المشتاق الى الطلوكوت الابهى . فلا تتبئس ان هذا له  
 هو الحظ الا وفى والغاية القصوى اسأل الله سبحانه وتعالى  
 ان يرزقنا مثله كأس العطا الطافحة بالموهبة الكبرى و عليك  
 البهاء الابهى . عبد البهاء عباس .

کب  
 همچنين احباى امريك عريضه اى در تعزيت افول آن كو  
 نورانى بحضور حضرت مولى الورى تقديم نمودند و اين لوح  
 در جواب نازل شد :

واشنگتن بواسطه مستر هنتسن احباى الهى و اماء الرحمن  
 عليهم و عليهم البهاء الابهى .

### هو الله

اي احباى الهى و اماء رحمن نامه اى كه در تعزيت  
 و ماتم حضرت ابى الفضائل مرقوم نموده بوديد ملاحظه گرديد  
 سبب تسلى قلوب شد كه الحمد لله احباى واشنگتن بجلالت  
 قدر آن بزرگوار واقفند و در ماتمش با چشمى گريان و دلـى  
 سوزان ناله و فغان مينمايند اين شخص جليل كو كبرى  
 لامع بود و سراجى و هاج و شجره مباركه پر ثمرى و درياى علم  
 پرموجى، چشمه آب حيات بود و مستقر در سفينه نجات ازبد و

طفولیت در نهایت دیانت بود و جمیع اوقات را صرف تحصیل  
 کمالات مینمود . یا بعبادت مشغول بود و یابه تحصیل علوم  
 وفنون تا آنکه ندای الهی شنید و بسوی ملکوت الله روید  
 آهنگ ملائع اعلی استماع نمود و توجه به جمال ابهی کرد  
 چنان منجذب و مشتعل شد که دوستان و آشنایان  
 جمیع حیران گشتند که این چه سراجی است که در این زجاج  
 روشن گشت و چه فیضی است که در این قرن جلوه نمود .  
 باری بکلی دل از جهان ناسوت منقطع نمود و توجه  
 به عالم لاهوت کرد از راحت و نعمت و عزت در این عالم جسمانی  
 بکلی چشم پوشید بهشارات روحانی ، بنفحات رحمانی بفیوض  
 سبحانی تعلق داشت هر نفسی که بخد متشرف میشتافت  
 آنچه سؤال مینمود از غوامض الهی جواب شافی کافی  
 میشنید قلب مبارکش چشمه حقایق و معانی بود که هر تشنه را  
 سیراب مینمود و در اثبات امر جمال ابهی کتب و رسائل  
 متعدده تألیف فرمود که بعضی منتشر گشته و بعضی الی الان  
 منتشر نشده و در سبیل الهی ترک وطن مألوف نمود و با طرف  
 جهان سفر کرد و در هر شهری ندا بملکوت الله بلند نمود  
 و ناس را بطلوع شمس حقیقت بشارت داد و براهین عظیمه  
 از معقول و منقول اقامه میکرد لسانی فصیح داشت و بیانی  
 بلیغ قلبی روشن و ذهنی و ذکائی مفرط و استعداد عجیب

تا آنکه بعد از قطع اسفار و زیارت بقعه مبارکه باسکندریه  
 شتافت و چند ماهی شب و روز با عبدالبهاء مؤمنس بود  
 و مشغول تألیف تا آنکه بجهت تبدیل هوا از اسکندریه بمصر  
 رفتند و در آنجا صعود بعلاء اعلی نمودند. مانند بلبل  
 مشتاق بگلشن نهر آفاق پرواز نمود و بمتابه ماهی تشنه لب  
 ببحر بی پایان شتافت هرچند قلوب باتش فراق برافروخت  
 و جانهای بهائیان مانند شمع بسوخت از جمیع شهرها ناله  
 و فغان بلند شد و چشمها گریان و دلها سوزان گشت و لسی  
 آن سرور ربانیمان از تنگنای این جهان نجات یافت و باوج  
 نامتناهی پرواز نمود قطره بدریا شتافت و شعاع رجوع  
 بیآفتاب کرد. از بادیه فراق نجات یافت و به محفل تجلی  
 رب المیتاق صعود نمود مستغرق انوار گشت و در ملکوت  
 ابهی استقرار یافت و علیکم وعلیکن البهاء الابهی. عبدالبهاء  
 عباس.

حضرت عبدالبهاء <sup>علیه السلام</sup> جل ثنائه بعد از این مصیبت عظمی  
 لوحی خطاب به شیخ محی الدین تلمیذ رشید جناب  
 ابوالفضائل نازل فرمودند و او و سایر تلامذه را به پیروی از خطوات  
 استاد چنین تشویق فرمودند قوله الاحلی :

## هو اللّٰه

ای شمع محبت الله مصیبت حضرت ابوالفضائل حتی اهل بارگاه قدس را محزون و دلخون نمود نه چنان تأثیری در پیل و جان حاصل که بقلم و لسان بیان توان نمود و لکن الحمد لله مثل شماها تلمیذی یادگار گذاشت شبها نیست که شما نیز قدم بقدم پیروی او خواهید نمود و سراج او را روشن خواهید کرد لهذا باید آنجناب در مجمع احبا و انجمن اصفیاء لسانی ناطق و برهانی لامع و انجذابی واضح و بیانی فصیح و نطقی بلیغ ظاهر و آشکار نمائید البته در هر انجمن تلاوت آیات و مناجات و اشعار نموده و نطقی در نهایت بلاغت بفرمائید تا جمیع حاضرین بوجد و بشارت آیند و قلوب جمیع منجذب گردد یقین بدانید که تأییدات الهیه پیای می رسد اعتماد من بر تلامذه آن استاد بی نهایت است و عليك البهاء الابهی . عباس

شیخ محیی الدین بعد از وصول این لوح خطابهای مفصل نگاشته و در محفل دوستان مصر تلاوت کرد عباراتسی از آن خطابها چنین بود :

( ... هر چند خطاب لوح مبارک متوجه بنحوفانی است و لکن فی الحقیقه مفاد و مرجع آن متوجه بعموم تلامذه حضرت

متساعد الى الله مرحوم الوالفضائل عليه بها الله وروحى  
 لروحه ومقامه الفدا مياشده واز اينكه جميع ماها هريـك  
 بقدر وسعت و فراخور حال واستعداد خود از فضائل  
 ومسائل علميه واطلاعات تاريخيه و مقتبس از انوار روحيه آن  
 مرحوم مستفيد شده شكى نيست لهذا بر همه ماها واجب  
 است حتى الامكان قدم بقدم پيروي خدمات جليله آن مرحوم  
 نموده و بنهايت انقطاع وانجذاب قائم برخدمت و فانسى  
 وجان نثار در طريق محبة الله باشيم مقصد اينست برهر  
 نفسى از ماها كه درك فضائل مرحوم حضرت ابوالفضائل نمود  
 و بانوار علوم و معارف او منور ومستفيد شده وفى الحقيقه  
 از تلامذه آن مرحوم محسوبيم لازم و واجب است كه قدم بقدم  
 پيروي صفات حميده و اخلاق مرضيه و خدمات جليله عظيمه  
 آن مرحوم نموده و آنا بعد آن در اشتغال و اشتغال و  
 انجذاب بوده و غريق بحر خدمات مانيم بنوعى در اين راه  
 نورانى سالك بوده باشيم كه هر فرد از افراد فانيان مظهر  
 فضائل و مركز آثار پيرانوار او باشيم )

از جمله اقداماتى كه تلامذه آن سرور ابرار بعد از عروج  
 روح آن جان پاك نمودند اين بود كه تاسيس "انجمن  
 دانش" براى تخليد ذكر جنازش كردند و از ساحت اقدس  
 در باره آن استئذان نمودند و اين لوح در جواب آنها

نازل شد :

هو الله

ایتمها التلامذة الجلیله لذلك الاستاذ الكامل النحریر  
 الفاضل قدس سره الجامع . قد وردنی تحریرکم المنییر  
 الدال بمافی الضمیر و هوئیتمکم تأسیس جمعیه علمیه لكشف  
 اسرار الحقیقه و حظوت جدا بنویاکم المفیده و مقاصدکم  
 الجمیله التي هی ان تتبعوا خطوات ذلك الرجل الالهی  
 و تضيئوا سراجہ النورانی و تبقوا ذكره علی ممر القرون و الاعصار  
 لله درگم علی هذا المقصد الجلیل وانی اسئل الله ان يجعلکم  
 فروعا مبارکة نابتا من تلك الدوحه العلیا حتی یكون الا خلا  
 سرورا و حبوراً للاسلاف و ذلك سلف المترج من سـلاف  
 موهبة الله یفتخر بکم فی الملکوت الابهی و علیکم التحیة  
 و الثناء . عبد البهاء عباس .

این انجمن تاسیس شد و سالیان درازی در خیابان  
 عباسیه قاهره نمره ۳۰ که محل آن بود بنشر فضايل امری  
 و آثار و کتب بهائی بالسنه مختلفه عربی و فارسی و عبری و ارمنی  
 و غیر آن مو پرداخت و همچنان بتشکیل اجتماعات علمی  
 و ادبی نافعه پرداخت .

تنها مطالعه نامه ذیل که یکی از شیفتگان آن جان پاک  
 یعنی شیخ امین افندی حلبی بباز ماندگان روحانی آن مرحوم

نگاشت نمونهٔ داغ دل‌ها و سوز اکبادیست که ایامی بــــه  
 خدمت آن شمس منور رسیده و از بوستان آن سرور مهرپرور  
 شکوفه‌های تازه و ترچیده بودند .

اسکندرون : حسین افندی اقبال و علی افندی احسان :  
 ساداتی الامجد مازال الدهر یرمینی بمصائبه وانما  
 اتحملها واصبر علیها وما رأیت نفسی قلیل الجلد واهی  
 العزیمه اکثر منی فی هذه اللیلة . لیلة طالعتها شوم لیلة  
 من اتعس لیالی عمری لیلة اخذت فیها نعسی سیدی و سید  
 کل من ادعی السیادة ابوالفضل وام الفضل ومنع الفضل  
 وکل الفضل . فلمن اقدم تعزیتی ومن یعزینی بعده نعم  
 سلوتنا مولی الوری وهوعزائنا وعلیه مدارعتمانا ولكن من  
 یؤنبنی علی جزعی وهو واسطتی بل سبب حیاتی رحماک یا  
 الله من للذین بعده من یرد هدمات القرب والشرق  
 من للمحابر والدفاتر من للقرطاس والقلم من بعده یکشف لنا  
 ما اعجم ولا بخسر لان تفترف من البحر . ساداتی ارجوکم  
 تعزیتی و تسلیتی فاننی فواشد حالات الیأس اللهم  
 قرب ایام لقیاه و اغدق میازیب رحمتک علی جدت حواه وانزله  
 المنزل الذی یلیق بمحیاه ما مات ابوالفضل لان ذکره حی  
 ابدأ و روحه ترفرف فوق هذا العالم اللهم رحمتک ارجو و صبرک  
 علی هذا المصاب المظیم والرزق الجسیم فایمین لا تدمع وای  
 قلب لا یقطع وای جلد یقف امام هذا المصاب انا لله وانا الیه  
 راجعون قلم یتقی لتا



غیر مولی الوری فعلیه نعلق آمالنا و نرجوان لا نری فیہ  
 ما یکدّرنا فهناک العویل وهناک عظمی المصائب فلا حول  
 ولا قوه الی باللّٰه العلی العظیم اقبلا احترامی بقلبی  
 ایها الاخوین الصادقین من محسوبکم الصادق الامین فی ۲  
 ربیع الاول ۱۳۳۲

ترجمه نامه چنین است :

آقایان بزرگوار من : مرا همیشه روزگار بهلایا و مصائب خود  
 آزموده و تاکنون آنچه رسیده صبر نموده ام و هرگز خود  
 را بی تحمل تر و سست اراده تر از امشب در اصطبار مصائب  
 نیافته ام شبی که طالع آن شوم است شبی که از تاریک ترین  
 شبهای عمر من است شبی که در آن خبر رحلت آقای خودم  
 بلکه آقای هرکسی که در دنیا سرآقائی دارد دریافتم کسی  
 که ابوالفضل و ام الفضل و منیع فضل و کل فضل بود  
 نمی دانم که را تعزیت گویم و که مرا تسلیت دهد چه همه  
 را گذارند و همه محتاج تسلی میباشند . آری تسلی بخش  
 ما مولی الوری است و صبر ده ما اوست و مدار اعتماد ما بدوست  
 خدایا بما ترحم نما بعد از این که جای ابوالفضل را خواهد  
 گرفت و که لطمات شرق و غرب را رد خواهد کرد . مرد مداد و  
 دفتر که خواهد بود و خامه و نامه را بعد از او که بدست  
 خواهد گرفت حل مشکلات ما را که جسارت استفسار آنرا

از ساحت اقدس نمینمائیم که خواهد نمود . آقایان من  
از شما تمنای تعزیت و تسلیت دارم چه در اشد حالات یا  
واضطرارم .

خدایا ایام دیدار او را نزدیک کن و ما را بدو برسان  
خدایا باران رحمت خود را بر جدث او ببار و او را در مکانی  
که لایق زندگی ابدی اوست در آور ابو الفضل نموده است  
چه که ذکر او برای ابد زنده و روح او در عالم بالا پاینده  
است خدایا در این مصیبت عظمی و رزیه کبری رحمت ترا  
می طلبم و صبر از تو میجویم . کدام چشم است که نمی گیرد  
و کدام قلب است که پاره پاره نمیشود و کدام انسانی است  
که بتواند در مقابل این مصیبت صبر نماید . انا لله وانا الیه  
راجعون . دیگر برای حاجز مولی الوری کسی نمانده است  
حصول آمال خرد را بد و معلق میسازیم و آرزوی آنرا داریم  
که در آن ساحت اهری که موجب تکدر قلوب شود نه بینیم . . .  
انتہی

### اشعار شعرا

~~~~~

بعد از صعود جناب ابو الفضائل لسان جمعی از شعرا  
از بار و اغیار در رشای حضرتش گویا شد که چند قطعه  
آن زیلا نقل میشود :

بهترین شعر را در رشای ابی الفضائل شوریده شیوازی سرود

این شاعر در قصیده خود داد سخن را داد ابیات وی

چنین است (۱)

شدی جنان چو خواجه ابوالفضل از این جهان

گفتند فاضلان که لك الفضل ای جنان

شد کاخ قدس طرفه از این طرفه آدمی

شد باغ خلد تازه از این تازه میهمان

(۱) حاجی محمد تقی شوریده شیرازی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ هـ

ق) دیوانی دارد که دارای چهارده هزار بیت است .

شوریده فصیح الملك لقب داشته و از شش سالگی بمرض آبله

کور شده او را در شماره بزرگترین گویندگان کور از قبیل رودکی

و ابوالعلاء و میلتون آورده اند چه که در شعر بی نظیر بوده

این شاعر شعری نیز در صمود حضرت عبدالبهاء دارد که

چنین شروع میشود ( نهان بصورت از احباب ماند شمس وجود )

شرح حال و عکس وی در کتاب ادبیات معاصر تألیف رشید

یاسمی موجود و تاریخ ولادتش را خود چنین سروده است :

از هزار و سیصد افزون بود سال بیست و هفت

کز رهی سال ولادت خواست ماهی دلفروز

گفت کی زائید مامت گفتمش مامم چو زاد

رفته بود از سال هجرت هفت ماه و هفت روز

لیک اعداد جمل را چون نداند ماه من

سال تاریخ مرا گفتی نمیدانم دهنوز

او گنج شایگان بد و پنهان به خاک ماند

آری نهان به خاک شو گنج شایگان

ببیرید دل زمهر عزیزان مضر دهر

شود یوسف روانش در مصر جاودان

شیرین تراز بنان قلمش و ز قلم سخن

شیوا تراز سخن نکتش و ز نکت بیان

بر جیس چرخ دفتر فضلی بخواست خواند

گفتم یکی فرائد بوالفضل را بخوان

دانشوران عصر بشیرین زبانی ش

برسان خامه دو زبان جمله یک زبان

اوشد نهان بخاک و فروغش برون ز خاک

خورشید را بلی بگل اندود کی توان

گلپایگان جسم به گلپایگان قدس

تبدیل کرد و شد بگلستان آن جهان

ای دل از این وثاق مُضیقِ مجو مجال

ای جان در این رواق پرافت مکن مکان

وز سفره جهان سیه کاسه دست شوی

کاین میزبان سفله نه آیت دهد نه نان

برمانگر چو زندان این عرصه زمین

از مرگ بوالفضاء ل آن افضل زمان

نی این خطا بود که ورا جان علوی است  
 عاری است جان علوی از مرگ و زهوان  
 جان داشت بهر خدمت جانان در آستین  
 هم جان در آستینش هم سر پر آستان  
 اندر جوار حضرت ابهی وطن گزیـــــد  
 پیوست رود ژرف بدریای بیکـــــران  
 ز انجیل و زند و مصحف و توراة همچو او  
 یکتن خبیر خاصه با یقان مکن بیـــــان  
 کز اختری بکاست از این عصر دلفـــــروز  
 ور گوهری نماند در این عهد دل نشان  
 ای شمس عصر حضرت عبدالبهاءؑ تو باش  
 ای کنز فیض و معنی کف الا مان بمان  
 شمس تجلی تو وزین سوک دود آه  
 از دل مزین که شمع تجلی است بی دخان  
 بوالفضل رفت و جان جهان داد مرتـــــرا  
 جان جهان گذاشت بجان جهانیان  
 در رحلتش زبنده دو تاریخ موشنـــــو  
 صد موهبت بترتیش از خویش میوسان  
 سال هزار و سیصد و دو بد که کرد  
 بوالفضل در صفر سفر ملک بجاودان

( ۳۶۰ )

تاریخ دیگرش بحساب جمل شنو

بوالفضل بین که دید بهارا و داد جان

\*\*\*\*\*

ناطق اصفهانی قصیده ذیل را سرود :

صد هزار افسوس کز آثار دهر بی ثبات

شد دل احباب بازار نو اسیر حادثات

از ابوالفضل و صمود روحش از احباب شد

مات  
دیده گریان اشک ریزان قلب سوزان عقل

یاد از آن دست و قلم کز بهر ارشاد انام

مؤگشودی بر رخ لب تشنگان آب حیات

یاد از آن نطق و بیان کز بهر اعلان ظهور

میرساندی بر مذاق عاشقان شهید و نبات

یاد از آن علم و فراست کز برای خاص و عام

در مسائل هر زمان میکرد حل مشکلات

زیست با میثاق حق و رفت اندر ظل عهد

زات  
حبذا آن روح اطهر ای خوشا آن پاک

گر نبودی در میثاق و ظهور نور عهد

ت  
زین مصیبت خوشتر از هر زندگی بودی مما

هست ما را جرعه هجران او طح اجاج

بوها را شربت دیدار او عذب فرات

طبع ناطق گفت ( وه نـوشهـد از خمر بقا ) ( ۱۳۳۲ )

ت  
هم دگر ( نزد بها ) بس هست تاریخ وفا

جناب عندلیب نیز کہ از شیفتگان آن نجم دری بود اشعار  
ذیل را سرود .

طوبی لعبد دعاه اللّٰه مولاہ

فقال لبيك يا ربی و نا جـا ه

طوبی لمرء فدی بکل شئونه

لا علاء امر اللّٰه ثم اعـا لاه

طوبی لنفس مطمئنہ رجعت

راضیته مرضیة الی مشواہ

و هو ابوالفضائل المصنح

بالسجن والبلاء بمنتهـا ه

دریتیم فی بحور الفضائل قدر

کان علی اکلیل الوجود مأواہ

یشهد اهل الفل کل بفضلہ

والفضل ما شهدت به اعـا داه

له صف کل ہدایة القبائل

فتبارک اللّٰه الذی ربـا ه

قد الفجرت فی الکون انہا رفضلہ

کالکوتر الحیوان لا حیاء موتا ہ

نجم تغرب بالشمس الحقیقہ ام

نہر قد اتصل بالبحر منشـا ه

( ۳۶۲ )

و یثبت حکم العهد بالروح والجسد

و یدفع حزب النقض بکل قـواہ

سئلت عن العندليب عام صـودہ

فقال بلحن الحزن بعد بکاه

اسقط عن المصراع خمسا ثم قـل

رجع ابوالفضل الى مـولا ه

\*\*\*\*\*

ادیب اهری شعر ذیل را سرود :

دریفا دریفا که شمس فضاء ل

شد از آسمان کمالات آف ل

دریفا دریفا که این خاک تیره

بپوشید انوار آن بدر کمال

دریفا دریفا که از بین یاران

برفت آنکه او بود شمع محافل

کجا رفت ماه سماء براهی ل

کجا رفت مهر سپهر دلائل

شد از این عزا اشک یاران چو باران

چه باران که او بارد از ابرهاطل

چه دل سوز غم رخ نموده است یارب

که مولی الوری را اثر کرده در دل



( ۳۶۳ )

غمش وستان را نه کارست آسان

فراغش به احباب امریست مشکل

ندید و نه بیند دگر چشم عالم

چو او مرد دانا چو او شخص فاضل

از او بود پیوسته کشف دقایق

از او گشت همواره حل مسائل

ز تقریر او بود فیض مجالس

ز تحریر او بود حسن رسائل

تظیر و قرینش نبود و نباشد

نه اندر او آخر نه اندر او اوائل

بگوئید یاران بفریاد و ناله

دریفا که رفت از جهان بوالفضائل

\*\*\*\*\*

الواح مبارکه بافتخار ابوالفضائل

جناب ابوالفضائل از همان سال تصدیق و وقوع در ظل

امر در صون عنایت حق جل جلاله قرار گرفت و قلم اعلیٰ

بذکر مراتب خلوص و انقطاع و خدمت و صمیمیت و حکمت و بیانش

ناطق شد و بعد در کور میثاق نیز چنانچه دیدیم نظر

در این سال

در این سال

رحمت حضرت عبدالبهاء بکتر کسی چنو معطوف بود لذا الواحی که بافتخارش چه در دوره اشراق نیر ابهیی وچسه زمان طلوع قمر عبدالبهاء نازل شده بسیار زیاد است علی الخصوص که جناب ابوالفضائل مرتبا وضع خود را بساحت اقدس معروض میداشت بعلاوه غالبا مسائلی را از محضر مبارک استفسار مینمود . مرحوم حاجی نیاز بغدادی اظهار نموده است که جناب ابوالفضائل در اوقات اقامت در مصر مرتبا عرائض سئوالیه<sup>۱</sup> بمحضر حضرت عبدالبهاء تقدیم مینمود وجواب عنایت میشد . الواحی نیز که بافتخار ایشان صا در میشد غالبا مفصل بود . فی المثل نگارنده دو لوح صادره از قلم اعلی بافتخارش در دست دارد که یکی یازده و دیگری چهل و پنج صفحه است ، از حضرت عبدالبهاء نیز لوح مفصلی شبیه بلوح هزاربیتی زیارت شد که در شرح اعمال ناقضین است .

از این قرار الواح جناب ابوالفضائل خود کتاب مفصلی میتوانند بود بعلاوه الواحی که بافتخار دیگران بعد و قبل از صعود ایشان نازل شده و حاوی شرح مقامات اوست و بعضی از آنها در ضمن کتاب نقل شد ولی متأسفانه قسمت مهمی از این الواح را نگارنده بدست نیاورده البته فانی خیلی تحقیق کرد و به صدها لوح وده ها مجموعه الواح

ها

در اطراف ایران مراجعه شد ولی از آنجا یک در آن مجموعه ذکر مخاطب الواح در عنوان لوح معمول کتاب نبوده لذا اگر هم بالواح آنجناب برخورد آنها را شناخت.

جناب ابوالفضائل بعد از حبس ۱۳۰۰ که آثارش را بفارت بردند دیگر کتب و آثار مهمه همراه خود نگه—اه نمیداشت بلکه معمولش این بود که الواح خود را در طهران به یکی از احبا سپرده بود و در مسافرت های ای—ران هر لوحی بافتخارش میرسید آنرا زیارت مینمود سپس بطهران میفرستاد تا اینکه از ایران بخارج سفر نمود و آثار خویش را با خود برد و همچنان میبود تا در اواخر ایام یعنی—ی سنه ۱۳۲۷ هـ ق که میرزا عبدالحسین بن سمندر که خطی خوش داشت از ایران از طریق مصر عزیمت تشریف بساحت اقدس نمود ولی بواسطه قلمه بند نتوانست بارض مقصود وصول نماید لذا ده ماه در پرت سمید توقف کرد در این اوقات جناب ابوالفضائل از وی خواهش نمود که الواح او را در کتابی بنویسد و مجموعه ای گرد آورد. میرزا عبدالحسین اینکار را کرد ولی بعد معلوم نیست آن مجموعه چه شده شاید در ضمن آثارش چنانچه بعدا بیاید بعشق آباد رفته مفقود شده باشد.

زین آیاتی از لوح جنابش که از قلم اعلی نازل شده نقل میشود قوله تعالی :

( يا فضل يذكرك المظلوم ويبشرك بما نزل لك من القلم  
الاعلى فى هذا الكتاب المبين ويوصيك بذكره وثنائه و تبليغ  
امره العظيم . هذا كتاب انزله الرحمن لمن فى الامكان  
ليبشرهم بعناية الله رب العالمين . قل انه ظهر بالحق  
واظهر ما اراد ودع الطوك والمطوك الى الله الفريد الخبير  
قل هذا يوم نطق بذكره كتب الله من قبله وانه سمي بيوم الله  
لوانتم من العارفين قل انه ظهر بالحق واستقر فيه مكرم  
الطور على العرش الاعظم وينادى الامم ويدعوهم الى صراط  
المستقيم . من الناس من انكره حجة الله وبرهانه وافتنى عليه  
بظلم عظيم ومنهم من وجد عرف المحبوب واقبل الى الافئدة  
الاعلى بسرعة سبق البرق المتحرك اللامع السريع طويلاً  
للذين ما منعتهم شغونات الهوى عن مالك الورى ونهذوا  
الدنيا عن ورائهم وتمسكوا بالحكمة التى امروا بها من لدن  
قوى حكيم طوبى لك بما نطقت بالحكمة اذ اسئلت السائل عما  
اراد . ان ربك له والمعلم المحصى الخبير . قل يا اهل البهاء  
اياكم ان تخوفكم شوكة الاسماء تمسكوا بالمعروف وتوكلوا على الله  
العزير الحميد يا فضل آنچه بعهد حاضر ارسال داشتى در  
ساحت اقدس معروض داشت له الحمد كه ترا موفق فرمود بر  
حكمت منزله در الواح نعم ما تكلمت به از مسئلت عما سئلت ...  
يا فضل ان مولى الورى يذكرك لتشكر ربك العزيز الوهاب . قد حضر

العبد الحاضر وعرض ما ناجيت به الله مالك الرقاب. انا  
سمعنا واجبتناك بهذا اللوح الذي جعله الله مطلع الحياة  
لمن في الارضين والسموات ... يا ابا الفضل يناديك لسان  
الفضل من سجن عكا و يبشرك بعناية ربك مالك الاسماء  
اذا سمعت وفزت ان اشكر الله وقل لك الحمد يا رب العالمين  
و در لوح ديگر: (يا ابا الفضل يدك مطلق العدل بايات يجدها  
المقربون عرف الله العزيز العظيم انا سمعنا نداءك اجبتناك  
فضلا من عندنا ان ربك له والفضل القديم . انا خلقنا  
العالم لهذا اليوم الذي كان مذكورا بلسان اصفياء  
ومسطورا من قلم ارادتي في كتابي المبين . يا فضل اعمال  
ام سبب وعلت انقلاب عالم و بلاياى وارده براوشده ملاحظه  
نمائيد سنين معدودات ميگذرد وعالم راحت نيافته وساكن  
نشده و هر يوم خلق آن ببلائي مبتلا واز سبب وعلت غافل  
و محجوبند . دريائى لطيف وشيرين امام وجوه ظاهر ولكن  
از غفلت و نادانى از او گذشته اند و بسراب متوجه اند ... )

و از جمله آثار نازله ازكلك مركز ميثاق لوح ذيل است :

هو الله

يا من ادخره الله لنشر الميثاق واعلاء كلمة الله في الافاق  
انى بكل نل وانكسار وخضوع وركوع وسجود وابتهاال

اتضرع الى الملكوت الابهى خافض الجناح مكباً على التراب ان  
يمدك بجنود الملاء الاعلى وجيوش من الالهام حتى تشرد  
فى القتال وتزتر زئيراً كاسود فى الفيض وتدمدم كزممة الرعود  
فى الاصفياء وتفتح مدن الافئده وقلاع القلوب بكرات من الايا  
منفجرة بلهيب من البيئات حتى تحرق الحجابات وتخرق  
السبحات لعمرك ان ربك يؤيدك ويوفقك وينشر آثارك على  
مصر القرون والاعصار وان هذا هو الفتح المبين والفوز العظيم  
والنصر القريب وهو اقرب اليك من حبل الوريد واما سأل  
السيوف وسليل الصوارم بين الصفوف وتعقبة السلاح وقتل  
الالوف فهو امر مكروه مذموم مشئوم فى هذا العصر المحمود  
والقرن الذى هو ابهى جوهرة مثلثاة على اكليل القرون والبهاء  
عليك من ربك الحى القيوم . ع ع

از ذكر بقيه الواح وآيات ديگرى كه در دست است فقط  
بذكر يك مناجات كه در لوح جناب سيد مهدى گلپايگانى در  
بارہ جناب ابوالفضائل بعد از صعودش از قلم ميثاق نازل  
شده اكتفا ميرود . قوله الاحلى :

هو الله

رب ورجائى اناديك فى العشى والابكار وبطون الليالى  
والاسحار وادعوك بقلبي وروحي وفؤادى ان تؤيد عبدك  
الصادق المنتسب الى النفس المقدسه عبدك الذى سعد اليك

و سجد بین یدیک و وفد علیک من اخترته بین العالمین  
 لاعلاء کلمتک و نشر نجاتک و تفسیر برهانک و تشریح  
 بیناتک و سمیتہ بالفضل عدلا من لدنک و سقیته من الکاس  
 الدهاق حتی ترنج من صہبہ الوفاق و اشتر صیتہ فی  
 الافاق و قضی نحبه و هو ینشر آثارک و براهینک فی مشارق الارض  
 و مغاربہا رب ما قضی یوماً من الحیاة الا خدم عبتک المقدسه  
 و ما مضی لیلایا الا ارتفع فیہ ضجیح المناجات و اجیح الزفرات  
 الی ملکوت الایات و یتضرع الیک فی ظلام اللیل الدیجور  
 بقلب خافق بذکرک و دمع دافق فی حبک و انجذاباً الی عتبه  
 قد سک حتی ترک الثری و طار الی ملکوتک الاعلی جوار رحمتک  
 الکبری و استغرق فی بحر الانوار و استقر فی ملکوت الاسرار  
 فی تجلیات المعالم الی لا تتناها انک انت الکریم و انک انت  
 المعطى و انک انت البازل و انک انت المؤید الرحمن الرحیم .

### آثار قلمی جناب ابوالفضاء

~~~~~

حال باید از ذکر احوال این شخصیت عظیم عنان قلم  
 را بسوی آثار گہر بار جنابش معطوف داریم . آثاری کسه  
 بگذشت زمان قدرش پدیدار و آفتابشیرانوار خواهد بود قلمی  
 که در سرتاسر عمر به استدلال حقانیت ظهور کلی الهی

روان بود و در طی مدتی قریب به نیم قرن در مقابل دشمنان  
 دیرین و اعدای پرکین چون سد سکندر ایستادگی نمود  
 و نه تنها اوراق ردود معترضین را خط نسخ و بطلان کشید  
 بلکه جمعی از موافق و مخالف را خواه و ناخواه بذکر عظمت  
 آثار و مرتبت دانش و سلاست و متانت بیان خود ناطق کرد  
 و سر سروران خامه و نامه را بکمند خضوع و خشوع و تسلیم  
 و ارادت درآورد . و یا للمعجب که آنانی را که هم چشم از فروغ  
 و تابش آفتاب پر انوار آیات الهی بر مدت تعصب گرفتار بودند  
 زبان بذکر عظمت و رشاقه قلم ابوالفضل بی اختیار جاری  
 گردید . فی المثل کسی چون میرزا محمد حسین ثریا در مقام  
 فضل و دانش ابوالفضل چنین سرود :

ببال ای خداوند دانش از ایرا

که چون پاک یزدان نداری همالی

اگر چند رسال من افزون نباشد

بسی گشته بر من مهی چند وسالی

پساوند هر چند زیبا نباشد

سزد گر ببالی سزد گر ببالی

خواننده عزیز بخاطر دارد که در ضمن شرح حال این

سرور ابرار معروض گردید که تمام حرکات و سکناات و قلم و قدم

این نفس مکرم باراده الهی بود و براستی قدمی بی رضای



حق بر نداشت ولی آنچه موجب دقت و تأمل است ظهور  
 این امر با کلمه درباره آثار قلمی و تحریرات کتابی آنجناب  
 است چه که جناب ابوالفضائل باراده الهی قلم بدست  
 گرفت و بتائید حق قلبش ملهم بحقایق ربّانی گردید  
 و بالاخره اکثر کتب و آثار خود را بدستور مرکز میثاق  
 نگاشت .

جناب ابوالفضائل پیوسته توانائی خود را در حلال  
 غوامض کتب و آثار مقدسه مرهون دعائی میدانست کسبه  
 جمالقدم جلّ اسمہ الاعظم درباره وی در لوح محمد  
 کاظم اصفهانی فرموده بودند قوله تعالی :

( از خدا میخواهم که ابوالفضل را قادر به تبلیغ  
 حقایق ربّانی نماید تا بتواند آنچه را که در مخزن علم و  
 عرفان حق مخفی و مخزون است به حکمت و بیان آشکار کند  
 انّه هو القادر الفضال ) " ترجمه از انگلیسی "

میرزا ابوالفضل حکایتی بقرار ذیل نقل نموده است :

( من در اوایل ایمان خود از تحریر کتاب و اشـری  
 امری خود داری مینمودم و به خود میگفتم در این ایام که  
 قلم اعلی در جریان است و صریر آن بگوش عالمیان میرسد  
 برای چون منی کمال گستاخی است که در چنین زمان قلم  
 گرفته بخواهد اثری مفید از خود باقی گذارد و تحریری

نماید . تا در سال ۱۸۸۷ که من در آذربایجان بحضور  
 ورقای شهید رسیدم ایشان مرا تشویق نمودند که آثاری  
 تحریر نمایم اوچنین بیان کرد :

” در ایامی که من در مدینه منوره عکا بحضور جمالقدم  
 جل اسمہ الاعظم مشرف بودم . لسان عظمت امرنقطه  
 اولی راتکرار فرمودند که مؤمنین باید هرکدام کتابی در  
 اثبات امر حضرت من بیظہرہ اللہ بنگارند من ثانیاً عرض  
 کردم که آیا اذن میفرمائید که میرزا ابوالفضل بدین کار  
 تشویق و وادار شود و بدین امرهت گمارد لسان مبارک  
 فرمود : همچنانکه نقطه اولی امر فرموده اند نفوس امثال  
 ایشان باید ہم خود را صرف تحریر استدالیات و نشر  
 آثار نمایند ( )“

من بعد از اینکه این تفصیل را از ورقای شهید شنیدم  
 جرأت آن یافتم که در صدور تحریر رسالتی برایم و در ایمن  
 موقع احباب نیز شفاهاً و کتباً از اطراف مرا تشویق میکردند  
 که کتبی در استدلال و تفسیر آیات و بشارات قبیلہ بنگارم ... ( )  
 انتہی

باید دانست که مقام دانش و علم در این کشور کهنسال  
 در زمان آن شجر بیہمال بہ ادنی درجہ رسیدہ بود  
 و از لحاظ ادبی نیز حال آن کشور بہتر از جنبہ علمی آن نہو

بلکه کتب فقهیه و الفاظ خشنه بارده آخوندها همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داده بود . بیان تحولات نشستر فارسی در این مقام خارج از حیطه مقصد و مرام است ولی آنچه دانستنش لازم است اینست که از زمان صفویه و قبل از آن ادبیات فارسی تبدیل به مشتى اسجاع و تکلفات بارهٔ تصنعات قبیح و عبارات تشبیب ناروا که اصل مطلب بعد از چند صفحه آن نیز معلوم نمیگردد و امثال آن شده بود و علل و بواعث آن در کتب ادبیه توضیح و تشریح گردیده و ملک الشعراء بهار در سه جلد کتاب نفیس سبک شناسی خود آنرا تحلیل و تعریف نموده است .

ولی در این اواخر این کهنگی و فرسودگی و توجه با الفاظ خشنه و عطف نظر از معانی لطیفه جمعی صاحبان ذوق لطیف را چنان متأثر ساخت که خواهی خواهی تفسیر و رهائی از آن قید جانفرسا در زبان ملیح فارسی از لوازم محسوب شد . ولی آیا این تفسیر سبک و تبدیل روش در فارسی نگاری توانست نثر ادبی ایران را بمقام گذشتگان برساند ؟ جای سخن است .

حقیقت اینست که اگر خواننده در بروز خود را درگیر و در الفاظ و تشبیب های نویسنده گانی چون وحید قزوینی و صاحب دره نادری و غیره گم میدید ، حال در میدان عنان گسیختگی

و بی بند و باری ادبیات سا ده عصر حاضر گرفتار میشد و مقصد اینست که زبان و ادبیات فارسی دیگر آن مقام بلند خود را نتوانست بدست آورد و اصولاً گویا چنین بنظر رسید که اصل فقط معنی است نه لفظ پر بهادر حالیکه الفاظ آئینه معانیند . یار زیبا . بزیب زیباتر است و قامت رعنا در جامه پر بها پر بهاتر و یک معنی در دو جمله خوب بود و اثر مختلف دارد . فی الحقیقه معانی در بنای ادب عبارت از مصالح است . هر چند سنگ و آهن در ارتفاع بنا با خشت و گل برابر نیست ، ولی وجود بنا و معمار ماهر در بکار بردن این مصالح از لوازم ضروریست . قصر سلطان و کلبه دهقان را برابر نتوان نهاد و صنعت سنّار را با بنای معماری تازه کار در یک ترازو نتوان سنجید .

از نفوسی که توانست در تجدید سبک ادبی حقاً هنرنمایی کند یکی قائم مقام فراهانی بود که به سید مدینه تدبیر و انشاء از لسان قدم مشهور شد ولی آثار قائم مقام غالباً منحصر به یک مشت نامه هائست که در یک کتاب جمع آمده و دیگر نوشته مقدمه بر کتب و یک رساله در عروض که ناتمام مانده است .

در چنین زمانه ایست که آثار قلمی جناب ابوالفضائل پابصره ظهور میگذارد و دوست و دشمن را در مقام خرد

خاضع میکند مطالعه آثار ابوالفضائل باید از دو جنبه صورت گیرد یکی از نظر ادبی و دیگر علمی و فلسفی چه که در هر نوع آثار پربهایش هر خواننده را بخود جلب مینماید . آثار ابوالفضائل از جنبه ادبی نیز به چند نوع تقسیم میشود که در تمام انواع آنها شرایط عظمت و ابهت و حسن قریحه بخوبی نمودار است .

از اینها یکی آثار است که قبل از جریان مدادش به بیان حقایق الهی بوجود آمده . و این آثار شامل کتب و مکاتیبی بفارسی دری و فارسی سره بوده است که متاسفانه جز رقام فارسی سره از آنها چیزی بدست نیامد یعنی این آثار را در حادثه ( ۱۳۰۰ ) بغارت بردند و در بین آنها کتابی بنام ( انجمن دانش ) بود که ذکر آن بیاید .

و اما مکاتیب فارسی سره عبارت از چند مکتوب است که در آنها قدرت قلمی ابوالفضائل بخوبی آشکار است از قرار معلوم بعد از آنکه تفسیر ادبی بوجود آمد و نفوسی چون میرزا رضاخان افشار و دیگران بفکر ایجاد فارسی سره افتادند ابوالفضائل نیز با آنکه این امر با محیط آخوندی او بکلی مبین بود به تتبع در این نوع فارسی نویسی و تمرین آن پرداخت و طولی نکشید که به تصدیق تمام فارسی نویسان آن زمان از همه سرآمد و از جمله بهتر نوشت بلکه آنچه

ابوالفضائل در این باره انجام داده قابل مقایسه با آثار دیگران نیست و نگارنده اکنون آثار مختلف از نویسندگان آن زمان از قبیل کتاب پرورش نگارش و منشآت ثریا و دیگران را در دست دارد و زیلا عبارات میرزا محمد حسین ثریا را که به جناب ابوالفضائل نگاشته نقل مینماید که هم مقایسه پاریسی نویسی آنها با آثار ابوالفضائل که از قبل و بعد در این کتاب بمناسبتی آمده بشود و هم نظر این دسته از فارسی نویسان نسبت به جنابش معلوم گردد.

میرزا محمد حسین ثریا خود را از ادبای مسلم عصر میشمرد و مجله ثریا را در مصر مینوشت اینک جملا تی از آن نامه که از طهران در موقع اقامت جناب ابوالفضائل در قلهک نگاشته است :

( برخیت گرم . نامه ای را که برای دوست پاک یزدان فرزانه براهام پاک نژاد گسیل فرموده بودید بیاد دستت بوسیدم و بجای چشمت بر جهان بین نهادم خدا گواه است که یک جوانی خوشی و یک بهار کُشی بردم .  
یافت از دیدن آن زخم دلم بهبودی

در شگفتم که چه در خامه مشگین داری

چندان بیفد یدم که بازگفت نتوان هرآینه این روزی—ن روز

نشاید گفت که دمان پارسی نگاری سپری گشته و زمان پهلوی  
 چون تیراز شست بگذشته و از دست رفته . چه که گفتار  
 آن سخن آفرین کهن گفته باستانی را نو کرده و خامه  
 آن دانش آئین تیر رفته را به شست آورده . فری باد بر آن  
 انگشت که دست هنرور تو را بسته و بر آن کلك که خـ  
 رشك در دیده تنگ چشمان شکسته . برادر جان چـ  
 مینگاری . هنر سرشته کنی یا گهر برشته کنی ... نه این  
 پایه دانش را در کسی دیده ام و نه این مایه بینش را از  
 کسی شنیده ام سوگند تو نام یاد کرد که نه ایدرت همسری  
 است که همسری جوید و نه ایدون همبری که به همبری پوید  
 ... فسوسا که سنگت را شناخته سنگ به ساغرت انداخته اند  
 و این بسی شگفت نیست چه که گوهری یکتا گوهر را دل نشین  
 داند و بیچاره خزد و ک در سرگین نشیند . تو دل توانا دار  
 که اگر فرومایگان بجای نیارند بلند پایگان نهما ر دست  
 دارند ... )

با اینهمه جناب ابوالفضائل بزودی دریافت که این  
 راه تا چه اندازه ناهموار است و مغز این نویستدگان تا چه  
 پایه از خرد خرده بین سبکبار و در مقام فداکاری او همین  
 بس که چون این نکته را دریافت با همه زحمتی که در این راه  
 کشیده و مهارتی که حاصل کرده بود قیام بر علیه سره نویسی

کرد . نامه هائی که او در این باره نگاشته و دلائلی که در آنها آورده هنوز کمتر کسی بدان استدلال کرده است . آنکه دیری گذشته است و تیغ جنگ آوران این میدان از دو سو فرسوده گشته . در آخر این جلد یکی از نامه های او را که در بیان بطلان سره نویسی نگاشته ضمیمه خواهیم نمود که هم خوانندگان بهروری وی پی برند وهم بدلائل مستحکمش در آن وقت که هنوز اول کار بود آگاه شوند وهم مقام فداکاری او را دریابند که رشته های سالیان دراز خود را یکباره پنبه نمود و بصرف نفع شخصی به تعصب برنخاست . آری امتیاز امثال ابوالفضائل از بعضی دیگر در اینگونه فضائل اخلاقی است و گرنه عالم بی عمل زیاد است و دانشمند دغل خارج از حدتعداد ولکن .

این شهید یست صادق الاقوال

وان حمار یست یحمل الاسفار  
 نوع دیگر از آثار جناب ابوالفضائل آنهاست که از سال ۱۳۰۲ هـ ق به بعد نگاشته است این آثار که شامل نامه ها و کتب و آثار اوست در مکاتیب خصوصی جنابش بسیار ساده و شیرین و در کتب ادبی و علمیش بغایت فصیح و بلیغ و دلپذیر است .

اما مکاتیب خصوصی آنجناب که غالباً در مسافرت و بدون



فراغت بال و سرعت تحریر و خط زیبای نستعلیق و احياناً نسخی محکم نگاشته شده بعد از عنوان که بنام یزدان شروع میشود غالباً فوری وارد مطلب میشود و مقاصد خویش را در غایت اختصار و ایجاز ولی واضح و روشن بیان نموده نامه را به پایان میبرد این نامه ها از لحاظ ادبی ارزشی وافر دارند علی الخصوص در نظر گرفتن وضع نامه نگاری در آن زمان وزن آنها را بیشتر مینماید .

در این نامه ها گاهی ترکیب های دلپذیر که زائیده قلم خلاق اوست دیده میشود . تحلیلات بدیع شعری ملاحظه میگردد و احياناً ابیاتی که دل خواننده رامی ربايد بمناسبتی نقل میکند . در نامه بعد از عنوان چنین میگوید :

همی میخوام از یزدان آگاه

برافرازنده این هفت خرگواه

که پیش از آنکه از تو ویر افلاک

شود پیراهن عمرم چو گل چاک

ببینم چون گلت شاداب و خرم

تنت فارغ ز رنج و جان از غم

و در نامه دیگر چنین عنوان میکند :

( ... چه اصل خط آن حضرت وجه تقریر و تحریر مولا یاریب

حضرت ادیب و صدیق قدیم حضرت میرزا نعیم روحی لهمما

الفدا کرارا زیارت و تلاوت گردید . یاد ایران را تازه نمود  
و عهد قدیم روستان آن خطه بهشت نشان را تجدید کرد  
و جاز به حب وطن این طیرضعیف را به تغنی به این شعر  
لطیف که نمیدانم ناظم آن کیست لکن بغایت شبیه به اشعار  
و انفاس متنبی<sup>ؑ</sup> است داعی شد .

فیما وطنی ان فاتنی بك سابق

من الدهر فلینعم بساکنک البال

از خصائص نامه های ایشان عنوان ها و خاتمه های زیبای  
آنهاست که هر نامه را بعنوانی بدیع و دلپذیر معنون میسازد  
از قبیل ( بنام آفریننده احباب ) و همچنان آنها را با خاتمه  
زیبا به انجام میبرد .

و اما کتب و آثار امری و استبدلالی جناب ابوالفضائل  
باتحریر کتاب شرح آیات مورخه شروع شده و با یک عده آثار  
ناتمام جنابش به پایان میرود . عده این آثار که بشرح مفصل  
آنها شروع خواهد شد بیش از آنست که مطبوع و منتشر گردیده  
و یا نسخ خطی آن در دست احباب است یعنی جناب  
ابوالفضائل در اواخر ایام خود مشغول تألیف کتبی بود  
و تألیف آنها را در هم نموده بود از جمله کتاب رد الرد و کتاب  
جواب ابن اثیم و کتاب ابرار و کتاب کشف الغطا بود تا آنکه  
چراغ عمر آن شمع احباب خاموش گردید و کارهایش ناتمام ماند

و این آثار که همراه آن شمس پرانوار بود در منزل آقا محمد تقی اصفهانی یعنی آنجائی که ایشان بوسیله مرض در آن <sup>خر</sup> ایام منتقل شده بودند حفظ میشدند ولی مقداری از این آثار بوسیله دکتر امین الله فرید فرزند میرزا اسدالله اصفهانی که بعداً مردود شد بسرقت رفت . منظور دکتر فرید این بود که بتواند بعضی از آن آثار را بنام خود منتشر کند باقی آثار با مر مبارک بحیفا منتقل شد .

آقای فضل الله شهیدی نقل میکردند که بعد از آوردن آثار به ارض اقدس حضرت عبدالبهاء به یکی از احباب می فرمایند به بین چه کتبی در جعبه است چون شمرده میشود و بعرض میرسد وجهه مبارک برافروخته شد و بالا و پائین قدم زده میفرمایند :

( این کتب را سرقت کرده اند، برداشته اند که بنام خود انتشار دهند من میدانم این کار کیست )

جناب محمد پرتوی نقل میکرد که آقا محمد تقی مذکور کلید اطاق جناب ابوالفضائل را داشته و بکسی نمیداد بعد از سرقت آثار من بایشان مراجعه و تحقیق نمودم اظهار کرد من کلید را به نیرافندی دادم بعد معلوم شد او برداشته به پسر میرزا اسدالله داده . پس از چندی حضرت عبدالبهاء تلگرافی بعشق آباد نموده آقا سید مهدی گلپایگانی

را احضار فرمودند ولی ایشان بحسب مواعی نتوانست  
 تشرف یابد و سپس آقا شیخ محمد علی قاضی احضار حضور  
 شد و حضرت عبدالبهاء جمیع آثار جناب ابوالفضائل را با ایشان  
 سپردند که بعشق آباد برده مورد استفاده جهت تألیف  
 و اتمام جواب برون شود . جناب شیخ محمد علی قاضی آنها  
 را مصحوب خود بمدینه عشق برد و پس از چندی سید مهدی  
 قسمتی از آنها را بایران آورده کتاب کشف الفطرات تهیه نمود .  
 اما آثار باقیه در نزد شیخ محمد علی قاضی بود و ایشان  
 آنها را بکسی نمیدادند بلکه همیشه زیرپالش خود نهاده و  
 میفرمودند اینها امانت الله است تا اینکه موقع صعود جناب  
 شیخ محمد علی قاضی رسید محفل روحانی عشق آباد مرا  
 ( آقای پرتوی ) احضار نموده فرمودند که جناب شیخ محمد  
 علی در حال احتضار است خوب است که بمنزل ایشان رفته  
 و آثار مذکوره را گرفته فهرستی تهیه نمائی من رفتم تمام را  
 مطالعه کردم و یادداشتهای زیادی برداشته ولی این  
 یادداشتها متأسفانه دریا کوماند و معدوم شد در میان  
 آن کتب از جمله یک کتاب در جواب حاج محمد خان پسر حاج  
 محمد کریم خان بود و همچنان مقالات زیادی از جمله مقدمه  
 بر کتاب ( الکتاب ) سیوییه بود که در آنجا بر فاضل بهستانی  
 اعتراض کرده و بر دائرة المعارف اشتباهاتی گرفته است )  
 انتهی

این آثار در عشق آباد موجود بود تا آنکه حضرت  
 عبدالبهاء آنها را به حسب بیانات مبارک زیل که در لوح  
 آقاسید مهدی نازل فرمودند طلب کردند : ( واصل  
 یادداشت‌های ابوالفضائل و رسائلی که ارسال شده  
 است حکما باید به ارض اقدس اعاده گردد حتی ورقه  
 واحده در دست کسی نماند تا جمیع در محل محترمی  
 محفوظ و مصون گردد و باقی و برقرار ماند چه که آثار  
 قلم آن بزرگوار است ) ولی این آثار به ارض اقدس ارسال  
 نشد و بنا بتقریر جناب فضل الله شهیدی بدست روسها  
 افتاد و مفقود شد .

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه در ارض اقدس در قصر  
 بهجی غرفه ای بکتاب جناب ابوالفضائل اختصاص داده اند  
 ولی این کتب از آثار خود میرزا ابوالفضل نیست بلکه  
 کتب کتابخانه ایشان است .

باری جناب ابوالفضائل آثار زیادی بجای نهاده  
 عده آرز آنها رسائلی است که در دست مردم است و جمع  
 نشده در ایران آنچه ممکن شد نگارنده جمع کرد و با آنکه  
 بعداً محفل مقدس ملی ایران در اخبار امری بناخواهد  
 نگارنده اعلان فرمودند کسی چیزی نفرستاد . دوم آثاریست  
 که در سه حادثه مذکوره مفقود شده . سوم عبارت از آن

مقدار است که جمع شده و در دست است و کافیت که نام این نفس نفیس را تا ابد الابد زنده و پایدار بدارد .

برای دانستن مقدار آثاری که از قلم جناب ابوالفضائل صادر شده کافیت که ترجمه عبارات آقای نبیل الدوله را از مقدمه ( ) Baha'i Psoofs نقل نمائیم :

( جناب ابوالفضائل از من خواهش کرد که این عبارات را در مقدمه ترجمه خود بنویسم و آن اینکه این کتاب ( حجج البهیة ) بنا بامر من طاف حوله الاسماء حضرت عبدالبها مرکز عهد رینا الابهی والنور الساطع من الافق الاسنی تألیف شده و در تحریر آن اگر نه مساعی خستگی ناپذیر گوهر پر بها ورقه طیبه نورا، مسیس بارنی بود يك صفحه از این کتاب در طی این سفر پر مشقت صورت تألیف نیافت چه این امر برای نفوسی که اهل قلم و تألیفند واضح است که برای کسی چون من در من کهنولت و ضعف نگاهت که در مدتی کمتر از یکسال از مصر بسوریه و ار آنجا به اروپا و امریکا رفته و پیوسته از شهری بشهری و از نقطه ای به نقطه ای در حرکت باشد و در عرض هر هفته دوالی سه بار در مجامع بزرگ صحبت نماید و در جلسات خصوصی دائما بامردمان مختلف از دانا و نادان و متعصب و منصف مذاکره کند قادر نخواهد بود که در حدود دو هزار صفحه مطالب فلسفی شامل غامض ترین

و مشکل ترین مسائل و استدلالات و تفسیر آیات الهی مرقوم  
دارد ) انتهی

این نمونه مقدار کار ابوالفضائل است . در اوقاتى كه  
ایشان در شهرهای ایران بودند و یا در مصر و نقاط دیگر از  
کشورهای خارج مرتباً مسائل از طرف نفوس استفسار میشد  
و کتباً جواب میداد سابقاً نامه را که از همدان نگاشته بود  
نقل کردیم که این عبارات در آن مرقوم بود :

( براستی معروض میدارم و باور فرمائید که اگر بخواهم  
جواب مسائلى را که هر يك از اکابر و دانشمندان این بلد  
سائل شده اند بر وفق مأمول ایشان مرقوم دارم بایست  
کاتبى چند استیجار نمایم و نویسنده متعدد بمعاونت  
بطلبم )

جناب نبیل الدوله در مقاله خود در عالم بهائى  
نوشته اند :

( جناب ابوالفضائل دارای روش مخصوصی در نویسندگى  
بودند که آنرا "جدا" و "دقیقاً" پیروی میکردند . بسرعت  
تحریر میکردند ولی اصلاحی نمینمودند و کلمه ای را خط  
نمیزدند در موقع نوشتن يك زانورا بالا میگرفتند و بطور  
ایرانی کاغذ را روی آن تکیه میدادند و با قلم نی مرقوم  
میفرمودند )

جناب ابوالفضائل خود در خاتمه فرائد تصریح فرموده اند که آنرا بدون مراجعه به مسوده و باطله مرقوم داشته اند و این حکایت از قدرت قلم آن نویسنده مکرّم مینماید . قدرتی که جز به تائید الهی به چیز دیگری نمیتوان محول داشت . ارزش ادبی این آثار موجوده را البته نقادان سخن و صرافان معانی در آتیه معلوم خواهند داشت و در ترازوی سنجش و تحقیق خواهند گذاشت چنانچه امروزه نیز هر صاحب هنری بدان گواه است .

نفوسی که کتب علمی و فلسفی را بزبان ادبی نوشته باشند بفایت قلیلند و مرحوم ملك الشعراى بهار در کتاب سبك شناسی خود دو کس را صاحب این مقام شمرده و قائم مقام فراهانی را نیز بشرط آنکه رساله عروضیه خود را با پایان میبرد سومی یاد کرده است ولی جناب ابوالفضائل تمام آثار خود را که اکثراً "علمی است بزبان ادبی بیان کرده است و در این آثار از محاسن ادبی چیزی فروگذار ننمود و ظهور این محاسن و صنایع نیز بنوعی که از اثر قلمش پدید است ارادی نبوده بلکه بقریحه سیال عبارات دلنشین و جملات شیرین ادبی جریان میافته است .

از مواضع قابل دقت در آثار ابوالفضائل مراتب عفت و قلم و رعایت جانب ادب است چه که در مباحثات و مجادلاتی



که اهل مذاهب وادیان در آثار قلمیه باهم مینمایند غالباً از مقام اعتدال و ادب خارج میشوند و طبیعتاً ملاحظه آثار طرف مقابل که مخالف عقیده و آئین کسی چیزی نگاشته و بمقدسات او توهین نموده است مشکل است بگذارد که کسی در سرتاسر کتاب خود بکمال ادب و عفت قلم تحریر نماید و تقریر کند و اگر بر این بیفزائیم مراتب جهل و غباوت بلکه خشونت و بدذات و ژاژخائی و پیاوه سرائی طرفی چنین شیخ الاسلام از طرفی و عصیانیت فطری جناب ابوالفضائل را از طرف دیگر در خواهیم یافت که او تا چه حدی عملاً مقام امر الهی را در ترمیمت نفوس ثابت و مبرهن نموده است خود در جائی از فرائد میگوید :

( تا آنکه بعون الله تعالی و حسن تأیید شبهه ای از شبهات مندرجه در هر دو رساله حضرت شیخ باقی نماند که بدون جواب گذارد و با بین عبارت و اوضح برهان حل آنرا معروض ندارد . الا در مواردی که نفحات معطره ورد طری در مشام ایشان تأثیر سم قتل نموده خـالفاً لما هو معهود من اهل العلم گاهی لعن و طعن و تکفیر فرموده و گاهی شعر طاوس و شغال سروده اند و این عیب بر حسب او امر نازله از قلم اعلی از معارضه بمثل اجتناب نمود و جواب آنرا بدعای خیر مبدل داشت زیرا که حـق

جل جلاله ذر فطرت عباد خود خوی زشت باقی نگذاشته  
والسنه وقلوبشان را از سب و لعن و عداوت و بغض خلـق  
منزه و مطهر داشته )

از آثار فارسی ایشان مهمترین آنها همین کتاب فرائد  
است که در آن علم و ادب یکجا جمع شده و معانی عمیقـه  
علمی با محاسن ظریفه ادبی دست در آغوش هم کرده و کاخ  
ذکر جاوید مؤلف را ساخته اند . کتاب فرائد نوعی تدوین  
شده و لطافت و فصاحتی در تبیین مطالب آن بکار رفته که  
در عین اینکه یک کتاب عمیق استدلالی است مثل یک  
داستان شیرین و خواندنی است . آهنگ عبارات و کلمات  
بسیار مهیمن و موزون . استعارات و تشبیهات بغایت متین  
تحلیلات و شواهد شعری بس دلپذیر و کنایات ادبی و امثال  
بجا بی اندازه لطیف است . آنجا که بذکر قصه تاریخی  
کشیده هوش از سر خواننده ربوده و آنجا که ذکر داستان  
گذشتگان بمیان آمده خواننده را بدانجا که خاطر خواه او  
بوده کشانده است . اشعاری که در این کتاب احیانا آورده  
با آنکه میرزا ابوالفضل خود شاعر نبوده و بیتی نسروده چنان  
بجاست که گوئی خود مؤلف بمقتضای مقام سروده . از آنجمله  
است شعر :

پریشان شود گل بباد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر

که در بیان قساوت قلب معترضین آورده و یا بیت:

کس نتواند گرفت دامن د و گشت بزور

کوشش بیفایده است و سمه برابروی کور

که در مقام کوشش برای ارتفاع رایت شریعت مطهره آورده است .

آثار دیگر جنابش نیز از قبیل مقداری از کشف الغطا

که بقلم اوست هر یک از زیبایی خاصی برخوردار است ولی

با اینهمه محاسن ادبی کتب این مرد جلیل را باید

در درجه دوم از مسائل علمی آن قرارداد چه منظور ایشان

تألیف کتب علمیه بوده و جمال ادب را برای کمال آن مطالب

بکار برده و زیب نگار حقایق علوم کرده است :

### کتب و رسائل ابوالفضائل

~~~~~

کتب و رسائل جناب ابوالفضائل جز یک در جلوس

آن تماما در دست لال است . این کتب بعضی در دست

بوده و نسخ خطی یا چاپی آنها منتشر است و برخی از آنها

فقط نامشان و مطالبشان معلوم و اصل آنها بواسطه

حوادث ثلاثه که ذکر شد مفقود شد و رسائلی نیز بوده

که از نام آنها اثری نیست . شاید من بعد پیدا شوند

و بر آثار جنابش افزوده گردد . حال بشرح تألیف و فهرست مطالب کتبی که از آنها اطلاعی در دست است میپردازیم :

### ۱- انجمن دانش

—————

اولین کتاب از آثار جناب ابوالفضائل که بنام آن برمیخورم کتابی بنام انجمن دانش است که از آن در تاریخ ۱۳۹۹ - سخن میگوید و در نامه خود خطاب بمیرزا رضا خان افشار چنین مینگارد :

( از دو سال پیش نامه ای در کتونه گذشتگان نوشته و نام آنرا انجمن دانش نهاده ام باز نویس دیباچه آنرا با این نامه فرستادم تا از دستدار یادبودی نزد سرکار باشد و بدان بهانه شاید گاهی نام این گمنام بیاد آن سرور هوشیار آید )

این کتاب در سال ۱۲۹۷ تألیف شده بوده و موضوع آن چنانچه از نام آن با شماره ابوالفضائل برمیآید تاریخ جمعی از نویسندگان و دانشمندان یعنی تذکره ادبا و علما بوده و خیلی در نظر مؤلف اهمیت داشته این کتاب حال موجود نیست و بطن قوی در حادثه ۳۰ م ۱۳۰۰ از بین رفته و غارت شده است .

## ۲- شرح آیات مورخه

اولین اثری که از جناب ابوالفضائل در دست است رساله شرح آیات مورخه است یعنی بعد از حرکت از تبریز بهمدان در سال ۱۳۰۵ مطابق ۱۸۸۸ میلادی که جناب ورقا بحسب دستور مبارک ایشان را تشویق بدین امر کرده بود در آن مدینه حاج محمد مهدی میرزای موید<sup>۱</sup> که شرح تصدیقش مذکور شد از ایشان تمنا نمود که آیات را که در تعیین تاریخ ظهور در قرآن موجود است جمع و تفسیر نماید و جناب ابوالفضائل این کار را کرد منتها در رساله مذکوره آیات مورخ کتب توراة و انجیل و کتب فارسیان را نیز افزود این رساله از آثار نفیس جناب ابوالفضائل است که عدد صفحات آن در یک نسخه مطبوع ۶۳ و شامل چند قسمت است که هر قسمت شرح آیات کتابی از کتب مقدمه درج شده جناب ابوالفضائل این رساله را در ایام سمرقند تجدید نظر نمود در رساله اسکندریه میگوید :

( رساله ایوبیه و رساله شرح آیات مورخه که بخط خود نوشته ام در عشق آباد نزد جناب میرزا حیدر علی اسکوئی بود و این ایام حسب الامر بساحت اقدس ارسال رفت آنرا

هرگاه بدست آری صحیح است و نسخ دیگر هر جا باشد غلط است و قابل طبع و نشر نیست ) این کتاب بوسیله میرزا عبدالکریم اردبیلی حضور مبارک ارسال شد و حضرت عبدالبهاء بعد از ملاحظه آن در لوح ایشان چنین فرمودند :

( رساله استدلالیه که اثر خامه آن جان پاک بود قرائت و تلاوت شد بشکرانه الطاف حضرت احدیت لسان گشودیم که بتاییدات ملکوت ابهائش نفوسی مبعوث فرموده که به هدایت جمیع فرق عالم قیام نمایند و نطق و بیان و قوت برهان نشان را در جمیع ملل عالم مماثل و مقاومی نباشد نشکره علی ما انطقک بشنائہ و اقامک علی بیان برهانہ و اثبات حججہ و دلالتہ و اظهار امرہ بین ملکوت خلقہ ولو کان للناس آذان و اعینہ و عقول ذکیہ و نفوس مطمئنہ و قلوب صافیہ لکفتہم ہذہ الرسالہ و انی لا تضرع الی اللہ ان یجعلک آیۃ الہدی و رایۃ الشناء و منار العرفان و مطلع الایقان و مہد الطریق و الدال علی سوا السبیل بین ملاء الوجود و قائد جنود الحیوۃ فی ملکوت الشہود انه مؤید من یشاء و انه یعلم کل شیئی قدیر )

این رساله دو بار بطبع رسیده یک بار جداگانه و در هندوستان چاپ شده دفعه دیگر در چین بضمیمه رساله ایوبیه در سال ۱۳۴۴ طبع گردیده است . این نسخه دوم

بسیار مفلوط و مفشوش بوده بملاوه نام کتاب باشتباه فصل  
الخطاب گذاشته شده است .

جناب ابوالفضائل بدین رساله نظری منیع دارد و در  
آثارش خیلی از آن نام برده از جمله در فرائد یک—ی در  
صفحه ۴۰ و دیگر در صفحه ۳۸۷ بدان اشاره نموده است .

### ۳- رساله ایوبیه

این رساله در همدان در همان سال ۱۳۰۵ تألیف  
شده و در شرح بشارات و تفسیر دقایق توراۃ راجع بظهم—ور  
است . در آن سال که ایشان در همدان اقامت داشتند  
شخصی از احباب اسرائیلی طهران بنام حکیم میرزا ایوب<sup>(۱)</sup>  
که اطلاعات زیادی از کتب مقدسه داشت و مسائلی را راجع  
به کتب مقدسه استفسار نمود لذا ابوالفضائل رساله مذکور  
را در جواب وی مرقوم داشتند .

این رساله شامل سه قسمت در تحت عنوان سه مق—ام  
است . مقام اول در بیان اینکه احق<sup>ت</sup> معجزات کتاب و نفوذ  
کلام است — مقام دوم در بیان اینکه پیغمبری باید در بنی  
اسرائیل ظاهر شود — مقام سوم در بشارات کتب مقدسه  
که شامل دو قسمت است . قسمت اول بشارات عمومی . دوم

(۱) این شخص از نفوسی بود که با ابوالفضائل مذاکرات اولیه  
نمود و در ضمن شرح تصدیق میرزا ابوالفضل نامش ذکر شد .

در بشارات خصوصیه . این رساله فقط برای یهود است و در طی کتابی که ۶۳ صفحه آن شرح آیات مورخه و چهار صفحه آن همین رساله است در شانگهای چین بچاپ رسیده

۴- رساله میرزا ارسطو

~~~~~

بنا بتقریر جناب فاضل مازندرانی جناب ابوالفضائل هنگام عبور از کاشان رساله ای در جواب یکی از احبابی آنجا بنام میرزا ارسطو نوشته اند ولی بنده آنرا ندیده و از مطالب آن چیزی ندانستم شاید وقتی پیدا شود .

۵- رساله اسکندریه

~~~~~

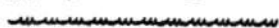
این رساله را در ایام اقامت در سمرقند بنام الکساندر توماسکی تألیف و اسکندریه موسوم نمود و شرح تألیف آنرا خود در آخر آن رساله چنین تقریر نموده است .  
( در سنه ۱۳۰۵ هجره که فدوی در همدان بود بر حسب خواهش بعضی از مشایخ بنی اسرائیل رساله ای تألیف نموده بود که موسوم است بر رساله ایوییه و معروف است بر رساله استدلالیه و نسخ آن هر جا منتشر شده



است در چندی پیش که جناب آقا عزیزالله در بمبئی تشریف داشته اند نسخه ای از این رساله بدست جناب بیرون افتاده است و ایشان بجناب آقا عزیزالله نوشته بوده اند که چون شما بامیرزا ابوالفضل مراسلت دارید سه مطلب از ایشان استفسار نماید اول اینکه او در این رساله تاریخ آبادی ثانوی بیت المقدس را ۳۰ سال تعیین نموده است و حال آنکه سایر مورخین قریب ۶۰۰ سال نوشته اند ثانوی آنکه معلومات خود را در تاریخ حالات حضرت بهاء الله روح من فی الملک فداه اعلام نماید چه که در ظهور مبارک آنچه در آن رساله نوشته اند ۱۲۸۵ می باشد و در مقاله سیاح ۱۲۶۹ تبیین یافته است . ثالث مورخ تاریخ جدید کیست بعضی میگویند میرزا ابوالفضل است بعضی میگویند مانگی است خلاصه ناچار در جواب او این رساله تألیف یافت و بیشتر آن اطلاعات فدوی از بدو و ختم ظهور مبارک است و اگرچه عنوان رساله خطاب به جناب آقا عزیزالله است و بر حسب پرسش جناب بیرون لکن در حقیقت اولیه بر حسب وعده ای که به جناب تومانسکی ایام حضور داده بودم این رساله تألیف یافت لهذا باسم ایشان نامیده شد و سبب تاخیر این بود که به سبب عدم معاون ناچار چهار نسخه به خط خود نوشتم یکی جهت ارسال بافق اعلیٰ یکی جهت

ارسال به بمبئی که به جناب برون بدهند یکی جهت جناب  
 تومانسکی یکی هم بایستی ناچار نزد خود فدوی بماند )  
 این رساله به چاپ نرسیده و نسخه خطی آن نیز  
 کم یاب است . نگارنده سه نسخه خطی از آنرا در طهران  
 و اراک بدست آورد مختصر اختلافی باهم داشتند که پیدا  
 بود دست کاتب آن اختلافات را بوجود آورده است و اما  
 این قسمت اخیر را که در شرح تألیف آن نگاشته و ذکر شد  
 در اصل رساله نبوده و بعد افزوده یعنی در نسخه اراک  
 موجود نبود و در دو نسخه طهران نیز بکلی مختلف بود .  
 در جلد دوم این کتاب که مخصوص آثار نشر نشده جناب  
 ابوالفضائل است خواننده گرامی آنرا ملاحظه خواهند  
 فرمود .

### ۶- فصل الخطاب کبیر



اولین کتاب مهم و مفصلی که جناب ابوالفضائل در امر  
 تحریر نموده اند کتاب فصل الخطاب بوده است که در آثار  
 جناب ابوالفضائل و تحریرات دیگران اشاراتی بدان شده  
 است ولی فعلا نسخه آن در ایران نیست و نمیدانم آیا  
 باید آنرا از کتب مفقوده جناب ابوالفضائل نام برد و یا اینکه  
 در جایی محفوظ است .

نویسنده گرامی جناب عزیزالله سلیمانی در نامه ای که در جواب سؤال بنده نوشته اند چنین مرقوم نموده اند :

( رساله فضل الخطاب کبیر تألیف حضرت ابوالفضائل گلپایگانی کتابیست بزرگتر از فرائد که در سمرقند نگارش یافته . نسخه این کتاب را که بخط نستعلیق نسبتاً زیبا و خوانائی استنساخ شده بود بنده در عشق آباد در منزل جناب آقا شیخ حیدر معلم رضوان الله علیه دیده و از ایشان بامانت گرفته آنرا از اول تا آخر مطالعه نمودم ولی چون از آن تاریخ تا بحال بیست و دو سال میگذرد از مندرجاتش جز کلیاتی مبهم در خاطر نمانده است . ایشان آن کتاب را در جواب نامه یکی از فضلاء آنریبا جان مرقوم فرموده اند یعنی ابتدا عین نامه آن شخص را بدون اینکه نویسنده اش را معرفی کنند در مقدمه کتاب مندرج داشته سپس تمام کتاب را در جواب او نوشته اند اگر بتوان بخاطره تاریخک بیست و دو ساله اطمینان کرد شخص سائل تنی از شیعیان مجاهد ولی متعصب و به آیات قرآنی و احادیث ائمه اطهار متمسک و بضروریات مذهب متشبث بوده و حضرت موعود را فرزند بلا فصل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می انگاشته و شخصش را ساکن در چاه سامره می پنداشته ولی نامه سئوالیه اش مؤید بانه بوده است مختصر کتاب

فصل الخطاب شامل مطالب فرائد است باضافه برخی مسائل دیگر و در مواضعی که مطالب این دو کتاب مانند هم است من حیث العبارة یکسان نیست و در قسمت آخر آن کتاب تاریخ مختصری هم از امر درج گردیده و در پایان کتاب حضرت مؤلف<sup>ص</sup> وصیت فرموده است که احدی کلمه ای بر کلمات کتاب نیفزاید و حرفی از آن حذف ننماید و بر هر که آن را تصرفی در عباراتش روا دارد نفرین فرستاده است ( انتهای این کتاب در سال ۱۳۰۸ هجری مطابق ۱۸۹۲ میلادی ترقیم شده و اما کسی که نامه را بایشان نگاشته و سئوالاتی از حضرتش نموده میرزا حیدر علی اسکوئی است که اکنون در حال حیات است ایشان حکایت میکردند که من در اسکو با مردی که در حرفه تجارت ولی از اهل فضل و معرفت بود مدتها مشغول بودم و اوقات<sup>گفتگو</sup>ی را به قال و قیل میگذراندم تا در ضمن این مباحثات پسرش که جوانی برازنده و تیز فهم بود ایمان آورد ولی از تعصبی که پدر داشت جرأت اظهار نمیکرد روزی در خفیه بمن گفت پدرم دیشب در کتابهای حدیث از قبیل بحار الانوار و اصول کافی مشغول پیدا کردن احادیثی بود که در موقع محاجه<sup>ه</sup> باشما اظهار دارد چون من نزدش نشسته بودم از من خواست که کتاب را گرفته بدو کمک نمایم و احادیثی در باره موضوعی که در نظر داشت بیرون آورم من

چون مؤمن بودم يك دو حدیث كه مثبت امر الهی بود انتخا  
 کرده بوی عرضه نمودم قبول ننمود باز حدیث دیگری یافته  
 بند و نمودم این بار عصبانی شده بلهجه ترکی گفت ( اوqlان  
 اثبات ایستیم نفی ایستیم ) یعنی پس اثبات نمیخواهم  
 نفی میخواهم ! بالجمله بعد از گفتگوی زیاد از قبـل لوی  
 نامه ای كه حاوی سئوالا تش بود بحضور جناب ابوالفضائل  
 نوشتم و ایشان كتاب فضل الخطاب را در جواب مرقوم  
 نمودند . انتهى

اینكه آقای سلیمانی نوشته اند كه محرر نامه از شیعیان  
 بوده برای اینست كه جناب اسكوئی آن نامه را از زبان  
 شخص مبتدی تحریر نموده بود .

در این كتاب در ضمن مطالب سائره دو مسئله را جناب  
 ابوالفضائل مطرح نموده و از نظر دینی در آن بحث  
 کرده اند . یکی احادیثی كه بطور مختلف در باره ظهور  
 نازل شده است چه احادیث و اخباری كه در صدر  
 اسلام در باره امر مبارك و یوم موعود وارد شده آنچه كـ  
 موافق موازین صحیحه است و نوع است . در بعضی ذكر  
 مظلومیت كبری و شهادت و قتل و اسر عیال و اطفال  
 پیروان قائم موعود است و برخی دیگر در قدرت و قهاریت  
 و غلبه تامه آن كوكب محمود . لذا علما در این باره اظهار

حیرت نموده و نفوسی امثال شیخ احسائی و محمد باقر —  
 مجلسی از جمع و تطبیق این احادیث اظهار عجز کرده اند  
 ولی جناب ابوالفضائل این مسئله را در کتاب فصل الخطاب  
 طرح نموده و بخواهی از عهده این کار برآمد و یا استنباط  
 از کتاب مبارک ایقان با دلایل و مدارک نظریه خود را ثابت  
 نموده سپس این کار را در فرائد اختصاراً تکرار کرد .  
 مسئله دیگر که در فصل الخطاب طرح نمود برهان حقانیت  
 پیغمبران یعنی دلیل تقریر است که برای اولین بار در آن  
 کتاب به نحو مستوفی از آن سخن راند .

بنا به تحریر آقای نبیل الدوله جناب ابوالفضائل — در  
 مقدمه فصل الخطاب مباحثه خود را با یکی از مبلغین —  
 پروتستان بنام مارکارد آسادوریان Marcard Assadorian  
 شرح داده است .

اینک برای نمونه سبک و مطالب این کتاب مقداری از فصل  
 شالث از مقاله اولی آنرا که در آرشیو محفل مقدس روحانی  
 مشهد بدست آمد زیلا نقل مینماید :

( بلی در قرون ماضیه و این قرن بعضی از نفوس را قساوت  
 قلب و غفلت از حق موجب آمد که بغیر ما از ن الله تکلّم —  
 نمودند و بدعاوی باطله زبان گشودند و عقول بشریه را در  
 تشریح شرایع کافی و وافی دانستند بلکه برخی از ایشان

شریعت و آدابی ترتیب دادند و گروهی راهم به خرافات خود فریفتند . لکن دیری نگذشت که اراده قاهره بساط گسترده ایشان را فرو نوشت و خیالات مضحکه شان را نابود فرمود و جز افسانه عبرت آمیز در بطون کتب از ایشان باقی نگذاشت مانند تئودای سوری و یهودای جلیلی را

قریبه به ظهور حضرت مسیح و مسیلمه سجاج و غیرهما در ایام ظهور حضرت خاتم الانبیاء و حکایات حیرت انگیز ارغون خان مغول که بتحریر سعدالدوله یهودی درایران و علاء الدین خلج در هندوستان هر یک داعیه ادعای رسالتی و اندیشه تشریح شریعتی داشته خود در متون کتب و تواریخ مسطوراست و از همه اعجب حادثه ایست که در این قرون اخیر در فرنگستان وقوع یافت و از حکمای آن ملک و دانشمندان آن کشور که در مراتب علم و تمدن خود را انور ملل میدانند ظهور نمود و خلاصه آن چنان بود که بسبب غلبه و کثرت طبیعیان و استهزاء و اهانت ایشان بشرایع و ادیان . انقلابی بزرگ در فرانسه ظاهر شد تا آنکه در سنه ۱۷۹۲ میلادی عموم اهالی آن ملک شورش نمودند و پادشاه خود لوئیس شانزدهم را بازن خواهرش کشتند و پسرش را به پاره دوزی سپردند و احکام و قضایای سابقه را باطل نمودند و تاریخ میلادی و اسامی ماهها را بدانچه

خود اختراع نموده بودند مبدل داشته و یانت مسیحیه را باطل کردند و دینی دیگر بها نمودند و در آنهم متفق نشدند زیرا که در اثنای شورش زنی جوان و نیکوروی را از زنان مطربه و مغنیه که دروجاهت و زیبائی و حسن لباس و زینت ممتاز بود آوردند و او را بر مذبح کلیسای نتردام پاریس بها داشتند و خلق بسیار در آن محفل مجتمع بودند در آن حین مردی شوفت نام که از بزرگان بود برخاسته بجماعت بدینگونه خطاب کرد که ای مردمانی که روی به عدم و فنا دارید پس از این از اصوات موحشه که آنها را به معبودی نسبت میدادند که از او هام خود شما آفریده شده بود مترسیید و پس از این نهرستید جز این را و اشارت بدان زن خوهر و نموده زیرا که اینست این معبود تمیز و حکم صواب چون این خطاب را استماع نمودند در برابر آن زن سجده کردند و در آن اوقات اموری را مرتکب شدند که قلم از نگارش آن شرم می دارد پس از چندی از این روش هم برگشته دینی دیگر اختیار نمودند که آن را برخی از علما اختراع نمودند و آن این بود که خدای عز و جل را بپرستید بر حسب اصول دینت بخصوص احساسات طبیعی و کنایس را مقام عبادت مقرر داشتند و دستور ایمان شان بسیط و حاوی دو قضیه بزرگ بود اول محبت خداوند عز و جل دوم محبت به خلق



و مناسک ایشان مشتمل بود بر نمازها و تسبیح ها و پاره ای از شعائر بسیطه ... با لجمه نوفل افندی ابن نعمت الله طرابلسی که از فضلاء ملت مسیحیه و مصنف کتاب زبدة الصحائف فی اصول المعارف است در مجلد ثانی این کتاب پس از ذکر این حادثه میگوید مقاصد این قوم در مملکت فرانسه و سایر بلاد اروپا انتشار یافت و دیری نگذشت که آثارشان معدوم شد و اعاقبشان مقطوع گشت ...

بهمن یار پارسی زردشتی که از خدام و شاگردان رئیس الحکماء بوعلی حسین بن عبدالله سینا البخاری بود پیوسته شیخ را اشارت نمودی که مدعی مقام رسالت گردد و شریعت جدید تشریح نماید و شیخ در پاسخ اوس سکوت فرمودی و از —  
 لا و نعم هیچ نگفتی تا آنکه علاء الدوله کاکریه از مسعود غزنوی بشکست و از اصفهان به همدان فرار نمود در این حال شیخ را قیام به اصلاح امور علاء الدوله مقتضی سفر شد و بهمین یار نیز در خدمت او بود در اثنای مسافرت شبی شیخ در بلعی فرود آمد و آن هنگام او آخر فصل خزان و او آن هبوب بادهای خنک بود و شیخ را از طول لیل خست و اب نمیر بود و همچنان در بستر خفته با بهمنیار در مسائل علمیّه صحبت میکرد در اثنای سخن شیخ را عطش فرو گرفت و از بهمنیار شربتی آب طلب نمود و پیرا برودت هوا مانع

از اجابت شد و مسئله دیگر در میان آورد تا شیخ راتشنگی فراموش شود بدینگونه چند بار شیخ آب طلبید و او در هر بار سئوالی دیگر نمود و شیخ را به سخن مشغول داشت تا آنکه شب به پایان آمد و سپیدی صبح بدید و صوت موزنان از هر طرف بلند شد شیخ از بستر برخاست و بهمین یار را فرمود برخیز تا جواب چندین ساله ترا بگویم که پیوسته مرا میگفتی ادعای رسالت کن و شریعتی تشریح نما. همانا از عصر صاحب شریعت اسلام زیاده از چهار صد سال گذشته و کسی از این مردم بشر فلقای او مشرف نگشته است و هم آنحضرت بانکه نماز را از فروض دینی مقرر نداشته . معذک این خلق در این شب سرد و صولت برد خواب خوش راترک کرده و قبل از وقت بگلدسته ها برآمده بتلاوت آیات مشغولند که چون وقت فرا رسد سنت اذان بجا آرند و من با اینکـه بسبب تعلیم و مخدومیت بر توحق و جوب اطاعت دارم و در این شب چندین بار برسبیل حتم شربتی آب طلب نمودم برودت هوا ترا مانع از اجابت شد و تحمل زحمتی اندک موجب عصیان و مخالفت آمد چنین نیست که هرکس علمـی تحصیل نمود و یا بر خلق امارتی یافت تواند بقوت علم یا قدرت ریاست مدعی مقام رسالت گردد و دین و آئینی بدون اذن خداوند تشریح نماید انبیا را فرمانی است آسمانی که بدان

بر نوع بشر غالبند و روحی است قدسی که بقوت آن بر جذب  
 قلوب قادره . فروغ دیانت از ظلمت کذب تزیید و نتیجه راست  
 از قیاس کسرنیاید مؤثر حقیقت از عالم امر غفلت نفرموده است  
 و علة الملل را سنه و نوم اخذ ننموده و ما ابلغ قوله تبارک  
 و تعالی فی الفرقان العظیم و الكتاب الکریم : ولو تقـول  
 علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه  
 الوتین و ما منکم من احد عنه حاجزین . انتهى

#### ٧- کتاب الفرائد

~~~~~

کتاب فرائد که فریده غرای بحر فؤاد جناب ابوالفضائل  
 است نامش در میان یار و اغیار منتشر و مشهود و شمس عظمتش  
 در جمیع اقطار ساطع و باهر است کتابیست که بقول یکی از  
 فضلاء بیطرف عصر از صدر اسلام تا کنون بدان اهمیت  
 تحریری نشده و تألیفی است که ظهورش لرزه در بینیان  
 یاجوج کفر و عناد انداخته است . اگر کسی کتب جسیعه  
 و اسفار عظیمه ردود واجوبه ای را که شریعتمداران شریعت  
 بیضا مضطربانه در جواب آن فریده غرا نگاشته و فریاد  
 و فغان هائی که از سینه پر درد برآورده اند ملاحظه نماید  
 درخواهد یافت که این کتاب چه تأثیری در عالم اسلام

نمود وجه تیهشہ بریشہ اوہام ہزارسالہ علما زد چہ اشہری  
 در تبلیغ نفوس نمود وچہ ثمری در اعلاء امر عظیم بہار آورد .  
 عجب در این است کہ تمام کتبی کہ در رد آن تألیف  
 یافت مؤلفین آن بنوعی تحت تأثیر همان کتاب قرار گرفتند  
 کہ بعضی کوشیدند آثار ردیہ خود را بسبک و روش فرائد  
 بنویسند چون مجدالعلمای اردکانی کہ در کتاب ہدیۃ المہد<sup>ویہ</sup>  
 این کار را کرد و برخی در همان ردود زبان را ہی محاببا  
 بذکر فضائل آن بحر فضائل گویا کردند . چون حاج محمد  
 تقی ہمدانی در کتاب احقاق الحق<sup>لحجۃ</sup> بن الحسن .  
 کلمہ فرائد جمع فریدہ است کہ در لغت بمعنی درمنظم  
 و در اصطلاح اہل ادب بمعنی کلام فصیح و بلیغ است در  
 المنجد مذکور است ( اتی بالفرائد : ای بالفاظ تدل علی  
 عظم فصاحتہ و جزالۃ منطقہ و اصالۃ عربیتہ )

اما شرح تألیف این کتاب چنان است کہ شخصی بنام  
 میرزا حسن طاہرزادہ عبدالسلام کہ شیخ الاسلام قفقاز  
 و مقیم تغلیس بود بعد از ملاحظہ کتاب مستطاب ایقان بسہ  
 خیال خود ردی بر آن نگاشت و این رد کہ رسالہ ای بود  
 بدست احبا اقتادہ یکی از احباب بنام آقا محمد رضا قناد  
 یزدی در جواب وی رسالہ ای پرداخت و چون مؤلف از اہل  
 فضل نبود رسالہ خود را مجمل و مختصر بحسب ذوق خویش

تحریر نمود و چون رساله بدست شیخ الاسلام رسید بگمان اینکه معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رساله آن مؤمن محترم مقصور است " رساله دیگر در جواب آقا محمد رضا نوشته و در این رساله ثانیه با زبانی وقیح برایقان مبارک و احبای الهی تاخته و هرد و رساله خود را مطبوع و منتشر نمود (۱)

(۱) در رساله شیخ عبدالسلام مطبوع و منتشر است و کیفیت انتشار آن در چنان است که شیخ رساله اول را مختصراً نگماشته و در آن رعایت ادب و احتیاط را نموده است و چنانچه خود تقریر کرده خیال نشر آن را نداشته بلکه نسخه واحد نزد خود محفوظ نموده و اسم آنرا (مطالعه کتاب ایقان) نهاد و فی الحقیقه آن جزوه صورت یادداشتی دارد که کسی موقع مطالعه کتابی تحریر و انتقاد نماید ولی یکی از نفوس این رساله را از شیخ گرفته نزد یکی از دوستان فرستاد بالاخره رساله آقا محمد رضا در جواب آن تحریر شد بعد از مطالعه جواب شیخ تصور نمود که این قوم معارفشان به همین مقدار است و افزون از آنچه در این رساله تحریر شده جوابی ندارند در این جا غرور و غلوی به او دست داده بخيال هنر نمائی افتاد اول رساله اولی یعنی مطالعه کتاب ایقان را در طوسی بیست و دو صفحه بخط نسخ درشت در سال ۱۳۱۴ قمری طبع و منتشر نمود و در آن وعده نشر جواب رساله آقا محمد رضا را نیز داد و بلافاصله رساله مفصل تری بنام (مدافعه بر مقابله خصم) تحریر نمود مطالب رساله مؤمن بهائوسی را طرح و بعکس رساله سابق شروع به بذات و ناسزا نمود در حالیکه رساله آقا محمد رضا مودبانه بود. شیخ در این رساله بکلی لحن کلامش متغیر شده و مکابراته امر مبارک را

لذا بعد از انتشار این رساله حضرت عبدالبهاء بجناب ابوالفضائل که عازم مصر بودند دستور فرمودند که جوابی بر آن بنگارد ایشان بعد از ورود بمصر واقامت در سرای جواهرچی که در ضمن شرح احوال جنابش در مصر مذکور شد این کتاب را تألیف نمود و در ضمن جواب مطالب شیخ مقدار زیادی از حقایق الهیه و مسائل فلسفیه را طرح و بیان کرد و مشاغل هزارساله و دوهزارساله ملل و امم را در آن حل فرمود و در مدت شش ماه قمری آنرا بدون مراجعه به مسوده تحریر نمود و در عید فطر سال ۱۳۱۵ مطابق ۱۸۹۸ میلادی بپایان برد .

جناب میرزا حبیب افغان حکایت نموده که مادر آن ایام در زیر غرفه جناب ابوالفضائل که منزلش در طبقه فوقانی قرار داشت با پدرم حجره تجارت داشتیم و ملاحظه در وضع و حال وی در آن ایام میکردیم که جنابش با قناعتی تمام صبح و شب به کار مشغول بود و حتی اگر وقتی کسالتی رخ مینمود بقیه از صفحه قبل : رد و اهل بهار ایه بی دانشی و صف نموده است . رساله مدافعه بر مقابله خصم در طی ۸۴ صفحه بخط نستعلیق ریز تحریر شده و شامل ۹ فصل بنام ۹ مدافعه است و در همان سال ۱۳۱۴ چاپ و منتشر شد . سبک تحریر شیخ در این رساله بسیار عالی است و کلمات و جملاتی از قبیل تازه و خشکه - مردکه - خانه خراب - بچشمش فرو نمی رود - ادعایم ادعا بازم ادعا - و ناسزاهائی از قبیل منافق - مزور - بی دین - بی غیرت - بی حرمت دارد که در رساله اولی معهود او نبوده است

حاضر باینکه ما برایش آشی تهیه کرده بپریم نمیشد . هم  
امور خود را انجام میداد هم از طلاب از هر پذیرائی  
میکرد و تدریس مینمود وهم کتاب تألیف میکرد . انتهى

این کتاب بعد از تمام شدن نسخه اش بحضور مبارک  
ارسال شد و حضرت عبدالبهاء در روز یکشنبه ۲۷ شوال هما  
سال که لیله نوروز بود در حالیکه جمعی از احباب در بیت  
مبارک حاضر بودند ورود نموده بیاناتی بدین مضمون فرمودند  
( قدری دیرشد چیز مینوشتیم رساله ای آقا میرزا ابوالفضل  
نوشت بسیار خوب نوشت خوشم آمد مناجاتی برای اونوشتیم  
اینست خدمت امرالله ) بعد صورت مناجات را به آقا میرزا  
محمود کاشی دادند که تلاوت کند .

( الله ابهی - یا بهائی الابهی ... اصبحت فی هذا  
الیوم النیروز ... و اذا اتانی کتاب مسطور ولوح محفوظ  
ورق منشور یحتوی علی حجج بالغه وپراهین واضحه و دلائل  
لا حیه ردّاً علی من ردّ علیک و شهاباً ثاقباً علی من اشرق  
السمع وهو معترض علیک ای رب ایدّ منشئها بتائیدات  
ملکوتک الابهی و اشدّ دازره بشدید القوی ... بما قدم  
امرک و اشهد برهانک و اظهر دلیک و بین سبیلک و زین  
صحائف البیان بآیات توحیدک ... )

کتاب فرائد حاوی ۷۵۰ صفحه است که هزار نسخه

از آن در آن ایام چاپ شد و دیگر تجدید طبع نگردید .  
 نسخه ای از این کتاب برای جناب شیخ الاسلام ارسال  
 شد و او از دیدن آن چنان مضطرب شد که بفکر چاره  
 افتاد تا شاید از نشر آن جلوگیری کند .  
 مرحوم میرزا منیر نهیل زاده در کتاب مآثر المنیر کوه  
 سفرنامه ایشان است چنین نوشته اند :

( در تفلیس با حضرات احمد اف های میلانی و سایر  
 احبای الهی ملاقات میشود کتاب فرائد که از آثار قلمیّه  
 جناب مبلغ فاضل امرالله آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی در  
 جواب تعرضات شیخ الاسلام تفلیس است که تازه طبع و نشر  
 شده يك جلد بدست فاضل سنّی مسلمین رسیده آن فاضل  
 سنّی برای توهین و سرزنش شیخ الاسلام معهود قفقاز که  
 در تفلیس است داده شیخ الاسلام بواسطه احمد اف ها  
 بنده را طلبیده رفتم پس از مذاکرات زیاد خواهش نمود که  
 مخارج طبع فرائد را میدهم یا اینکه این کتاب را هر چه  
 هست میخرم نشر نشود جواب به او دادم تیری که از شست  
 گذشته بکمان برنمیگردد و کاش در وقت نوشتن ردیه فکر آتیه  
 را کرده بودید ! ) انتهى

شیخ الاسلام چون چنین دید ساکت شد و بعد از آن  
 هر وقت کسی وی را بدین امر سرزنش میکرد میگفت :



( شما چرا چنین میگوئید میرزا ابوالفضل نخلی بود که سیوه های آن پخته و آماده شده و من سنگی بر او زدم و آثار شیرین و گوارای آنرا بر شما نثار کردم )

ستند

بعد از نشر فرائد علمای مصر بمخالفت با جنابش برخاستند و برخی را از معاشرتش ممانعت کردند ابوالفضائل در نامه‌های خود بدین مخالفت‌ها اشاره کرده از جمله نوشته است :

( اما مسئله استفراب و تعجب از تألیف فرائد زیاده مورد استفراب فانی گردید چه استفراب پلا بره—ان از اهل علم و فضل مستغرب است . نمیدانم چه غرابتی در کتاب فرائد مشاهده فرمودند آیا مدافعه نفسی از طریقه و مذهبی که آنرا حق دانسته است غریب است ... آیا دعوت به تحقق و عود نبویه از جمله غرائب است . کاش حضرت معتمد الاسلام بجای استفراب بطلان براهین آن کتاب را بیان میفرمودند در این صورت موجب امتنان و تشکر فانی میشد ) انتهى

از نفوسی از علما و اهل طلب که کتاب فرائد را دیده و بواسطه آن به شریعه ایقان واصل شده اند زیادند که برخی در آثار خویش بدین موضوع اشاره کرده آنرا ستوده‌اند بسیاری از کتب استدلالیه که بقلم اهل بها بعد از تألیف و تحریر یافته بر اساس براهین فرائد استوار بود و پریایسه

متین دلائل وی برقرار است . نگارنده که سالیان درازی  
است با این رشته گوهر پر بها و سلك فرائد غرّ انس والفتی  
دارد هر زمان که چشم بدان می‌گشاید بی اختیار با بیات  
زیل ترنم میکند :

گوهرکانی که صد جانش بهاست

جان چه باشد ملك سلطانش بها<sup>ست</sup>

ملك سلطان چیست نزد يك خرد

اختر و افلاك ارکانش بهاست

اختر و افلاك ارکان چیستند

معنی طبع سخندانش بهاست

### ردود بر فرائد

—————  
—————

بعد از نشر فرائد يك عده از علما در صدور رد آن  
برآمده و کتابهای جسیه نوشتند ولی این کتب باهمه  
جسامت چندان خالی از حقیقت بود که نام آنها را نیز اکثر  
نفوس نشنیدند چه که مجموعه آنها را مثنی کلمات خشن  
و ناروا و ایراد به جزئیات غیر منظوره و بسط کلام در مسائل  
متفق علیها و ذکر مسائل غیر مربوط برای اظهار فضل تشکیل  
میدهد . جناب ابوالفضائل در جواب این ردود در صدور

تألیف کتاب بزرگی بوده که ناتمام مانده است و ما برای تکمیل فائده ذکر بعضی از آن ردود را زیلا مینمائیم :

۱- هدیه المهدویه - این کتاب را ملا علی اصفهری اردکانی "مجدالعلمای یزدی" در سال ۱۳۲۰ هجری قمری یعنی پنج سال بعد از تألیف فرائد نوشته است و در طی ۲۶۳ صفحه نیم ورقی منتشر نموده مؤلف در این کتاب هتك و اهانت کمتر کرده و غالباً از ابوالفضائل با احترام نام برده و او را با صاحب بیان رشیق و بلیغ ستوده و تعجب کرده است که مثل اوئی چگونه حاضر بتألیف چنین کتابی شده و بنصرت کفر بگمان اوقیام کرده . خیلی کوشیده است که سبک فرائد حتی الفاظ و عبارات آنرا تقلید کند درجائی از آن مطلبی از ابوالفضائل ذکر نموده و ایراد کرده که در فرائد نیست و خود ابوالفضائل در باره آن در کشف<sup>لفظاً</sup> چنین فرموده است :

( کمتر کسی است در ایران از اهل علم که کتاب فرائد را ندیده باشد و یا مالک آن نباشد و همه در این کتاب خوانده اند که مؤلف آن يك فصل این کتاب را در اثبات معجزات جمال اقدس ابهی نوشته است و در کتاب درر<sup>لیثیه</sup>

به صحت معجزات جمیع انبیا علیهم السلام تصریح نموده و برویت معجزات صاحب این امر اعظم تنصیص کرده و هکذا

در کتاب دیگر که ترجمه آن با اسم الحجج البهیه مشهور است در اثبات معجزات جمالقدم و اسم اعظم فصل مفصلی نگاشته با همه این دلائل جناب ملا علی اصغر یزدی در ص ۱۵۱ کتاب الهدیه المهدویه که در رد کتاب فرائد تألیف نموده و مطبوع و منتشر داشته نوشته است <sup>ل</sup> قال المستند البهائی در چند موقع و موضع رؤسای مذهب ما بیان نموده اند که قدرت خداوند بامر محال تعلق نمیگیرد پس معجزه و خارق عادت وجود ندارد یعنی ابوالفضل نوشته است که چون رؤسای این امر اعظم در مواضع متعدده تصریح فرموده اند که قدرت الهیه بر امور مستحیله تعلق نمیگیرد یعنی العیاذ باللله خداوند تعالی قدرت ندارد که شیئی محال را ایجاد کند پس معجزات همه بی اصل و باطل است و حال آنکه ابا چنین عبارتی در فرائد یافت نمیشود . تبارک العلی العظیم با آنکه جمال اقدس ابهی عز اسمه الاعلی در کتاب مبارک ایقان خارق عادت بتربت مقدس حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیه والبهیه نسبت داده و ثابت فرموده اند . آیا ممکن است ابوالفضل چنین عبارتی بنویسد و با آنکه خود یک فصل کتاب فرائد را با اثبات معجزات جمال اقدس ابهی تخصیص داده به چنین کلامی تفوه کند . ولی خصم عاجز جز کذب و افترا

طریقی ندارد چه کند جز آنکه دروغ گوید چگونه مریدان عوام راساکت نماید بغیر از اینکه طریق مغالطه گیرد و حال آنکه این مخالف عقل است که کسی عبارتی را بکتابی نسبت دهد که لا اقل سوای نسخ خطیه هزار نسخه مطبوع آن در ایران منتشر باشد و سیف قطاعی بدست خصم خود دهد زیرا چه حجتی برای اهل بها در اظهار تعنت فقها و اثبات مراتب جهل و غباوت اعدا از این اظهار واقوی تصور توان نمود که به این پایه در افترا تجرّی کنند و از حزم و دراندیشی غافل گردند . عجب در اینست که چون کتاب هدیه المهدویه به مصر رسید و این عبارت در آن ملحوظ گردید روزی در مجلسی این عبد آنرا از غایت غرابت مذکور داشت و از بعد روسای اهل تشیع در مراتب کیاست و حسن سیاست عجب نمود . پیرموی سپیدی از مریدان حاج کریمخان گفت شاید این عبارت در فرائد باشد و بطول زمان از ذهن فراموش گردد هر چه خواستم او را بشواهد ساکت کنم ممکن نشد و درانگار اصرار نمود اخیراً یکی که بر پریشانسی حال او اطلاع داشت گفت ای عزیز اگر کسی بتواند این عبارت را در فرائد بیاید من پانصد لیره ذهب باو میدهم چون راه مغالطه بر او تنگ شد گفت آه کی باین نکات ملتفت میشود گفتم بلی همیشه این خیال ها سبب تجرّی

جهال شده است و موجب اقدام باین امور و اهیه گشته  
 و حال آنکه از شرف صدق و راستی گذشته مراتب حـزم  
 و دوراندیشی مقتضی است که عاقل به جهل واهی تمسک  
 نجوید و سخن بی اصل نگوید ) انتهى  
 بعد از انتشار کتاب هدیه المهدویه مؤلف آن پی به  
 بی ارزشی کتاب برده آنرا از دست این و آن جمع کـرد  
 نگارنده یک نسخه مطبوع آنرا در یزد مطالعه نمود .

## ۲- منهاج الطالبین

~~~~~

این کتاب تألیف حاج حسین قلی نامیست که بنا به تقریر  
 خود شاول ارمنی بوده بعد مسلمان شده و در آن کتاب که  
 ردّ بر امر نوشته مطالبی در ردّ فرائد ابوالفضائل و در البهیه  
 آن جناب نگاشته و ردّ فرائد در فصل اول و دوم و فصول  
 اخیر کتاب است .

از عجائب مضحکه آنکه این شخص بنا به تحریر خود  
 او چون دید کتاب کبیر او را کسی نخواند بفکر افتاد  
 کتاب دیگری در تعریف و توصیف کتاب قلبی خود بنویسد  
 تا مردم رغبتی بدان نمایند و اسم این رساله را دلیـل  
 المنهاج نهاده و در این رساله نیز بشیمه طبیعیه قـدری

ناسزا گوئی به جناب میرزا نعیم نموده ولی معلوم نیست که  
 آیا این تألیف ثانی در باره اینکه مردم کتاب اولش را بخوانند  
 تأثیری نموده یا نه ولی آنچه معلوم و مسلم شده این کتب  
 حجیمه علمای ذوی العز و الا احترام راجز آنچه اهل بهما  
 بدان اعتنا نموده و جواب نگاشته و بدین وسیله آنها را مشهور  
 کرده اند. تعلیلی از ملیونها مردم ایران حتی نام آن کتب را  
 نیز نشنیده اند ولی برای اینکه حق زحمات این مؤلف  
 جدید الا سلام و آرزوی او برآورده شده باشد نگارنده  
 اسم او را در اینجا ذکر نمود تا اگر بقای نام را برای  
 نفوس بد فرجام ارزشی بود نام او در ضمن تاریخ امر الهی  
 در شمار معرضین مذکور و در ردیف حروف نفی مشهور و مخلص  
 ماند .

### ۳- قاطع الوتین

~~~~~

مؤلف این کتاب شیخ محمد حسین تفتی از علمای یزد  
 است و بنا بقول خودش شروع تألیف آن در سال ۱۳۲۱ قمری  
 و مصادف با ضوای یزد بوده و در سال ۱۳۴۲ به پایان  
 برده این کتاب تمام در رد فرائد است ولی کتابی بدین  
 پوشی و دلائلی بدان سستی دیده نشده سرتاسر کتاب  
 فحش و ناسزا است و از عجائب آن کتاب اینست که در عده از

صفحات آن وقت خود را صرف این موضوع نموده که شما نمیتوانید وجود حضرت اعلی و ظهور او و ظهور حضرت بهاء الله و وقایع ظهورش را ثابت کنید یعنی اثبات نمائید که چنین اشخاصی در دنیا بوده اند و اظهار امر کرده اند این کتاب بقطع پستی سید و نمود و وصفه است نسخه آن در هند طبع شده و بایران آمد ولی در بندر بوشهر قسمت مهم آن معدوم شد و چند جلد بایران ورود نمود .

#### ٤- اسرار العقائد

~~~~~

این کتاب دو جلد است که جلد اول آن در اثبات حضرت رسول از توراة و انجیل و جلد دوم آن رد فرائد است مؤلف آن میرزا ابوطالب شیرازیست و جلد دوم افزون از ٤٠٠ صفحه است .

#### ٥- احقاق الحق لحجة بن الحسن

~~~~~

چنانچه از اسم این کتاب پیدا است صاحب آن اراده داشته برای حجة بن الحسن که گویا جناب ابوالفضائل حضرتش را پایمال نموده بوده احقاق حق نماید . مؤلف کتاب هر چند اسمش را در کتاب ذکر نکرده آنرا در سنه



جناب ابوالفضائل همه جا به حاجی گلپایگانی نام برده این کتاب به قطع نیم ورقی و اگر فراموش نکرده باشم قریب چهارصد صفحه است . در آن به معارضه آیات الهی رفته و سوره هائی از قلم خود نازل نموده و لو نشاء بقلنا مثل هذا فرموده است ولی چنانچه قبلا ذکر شده بفضل و دانش حضرت ابوالفضائل صریح و مکرر اقرار کرده است .

#### ٦- شمس المضيئه

—————

این کتاب را حاجی محمد خان پسر حاجی محمد کریم خان که در آثار جناب ابوالفضائل به ( ابن اثیم ) مسمی شده تحریر کرده و جناب ابوالفضائل جوابی بر آن نوشته که ذکرش بیاید . این کتاب در سال ۱۳۲۰ در طی ۴۱۷ صفحه تحریر شده و تمام فرائد در آن مطرح نشده بلکه عبارات مقاله اولای فرائد طرح و رد شده است کتاب این شخص با اینکه زعیم فرقه بوده از اکثر ردود سست ترو مطالب آن واهی تراست و عجب در اینست که در اکثر نقاط که عبارت فرائد را نقل کرده در ضمن جواب در طی توضیحی که بعبارت فرائد داده آن توضیح بکلی مخالف اصل بیان

ابوالفضائل است یعنی خود از بیان ابوالفضائل معنائی دیگر استنباط کرده و بهمان استنباط جواب داده — لذا خواننده شمس المصیئه با خود میگوید که این شخص یا بکلی جاهل بوده و از درك مطالب فرائد عاجز و یا بغایت محیل که عمدا چنین کرده است . یکی از دوستان حکایت میکرد که یکی از مریدان مرحوم ثقة الاسلام از رهبران آزادی ایران از کتاب شمس المصیئه نزد مراد خود یاد مینماید چـون حاج محمد خان این کتاب را بشیوه قال و اقول بسط داده که در ذیل ( قال ) مطالب فرائد را نقل و در ذیل ( اقول ) — جواب بدان مطالب نوشته است لذا ثقة الاسلام اظهار نظر میکند که خوب کتابیست بشرط آنکه مطالبی را که ذیل ( اقول ) تحریر شده حذف نمایند !

ذیلا محض نمونه گفتار این خادم شریعه اسلامیـه و فضل و معرفت رد نویسان بر آئین رب البریه عباراتی از آن کتاب نقل میشود :

( قال " یعنی ابوالفضائل میگوید " ) عجب در این است که نفوسی که به تمدن متمدنین اروپا فریفته شده اند چگونه است که بدین نکته توجه نمیفرمایند که زحمات همین متمدنین در تکمیل علم رسم الارض یعنی جغرافیا مبنای عقیده و مذهب اهل تشیع را روشن داشت و عدم وجود شهر جابلقا

را که علمای اعلام محل غیبت امام قرار داده بودند کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکارا ساخت چه هنوز کتب کثیره از کبار علمای شیعه موجود است که هر یک به اسناد طولیه عریضه خبرها در این کتب ثبت و درج نموده اند که فلان شخص صالح صادق القول در شهر جابلقا وارد گشت و فلان ثقه صحیح الخبر در این مدینه به خدمت امام مشرف شد و این اخبار کاذبه را در غایت جرأت در کتب خود مدون داشتند و قریب هزار سال قوم بیچاره را در قید اباطیل مقید گذاشتند تا آنکه آفتاب علم موجب زوال این ظلمت شد و سیل معارف بنیان خرافات را منهدم نمود مع ذلک هنوز بسته عقاید خرافیه ظاهر الاستحاله اند و منتظر ظهور جوان هزارساله .

اقول : ( حاج محمد خان جواب میدهد ) حیرانم چرا این مرد اینقدر جسور است ولی شکر میکنم خداوند را که به طون او را ظاهر فرمود زیرا که تا اینجا استدلال بس حدیث و آیه میکرد بیچاره عوام شیعه می پنداشتند سردی شیعی است شاید راست گوید الحمد لله عقیده خود را یکمرتبه ظاهر کرد و انکار نمود قول خداوند و فرمایش حجت های او را . باری این جابلقا و جابرسا دوشهر است و رای مغرب و مشرق که ارواح کفار و مؤمنین بعد از مردن آنجا

مسکن میکنند و خداوند عالم در قرآن مجید وصف ای—  
 د و شهر را فرموده که میفرماید حتی اذا بلغ مغرب الشمس  
 وجدها تغرب فی عین حمئه و وجد عندها قوماً قلنا—  
 یا ذالقرنین اما ان تعذب و اما ان تتخذ فیهم حسناً  
 الی قوله حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی  
 قوم لم نجعل لهم من دونها ستراً در سیر اسکندر زی القرنین  
 که همه جا را سیاحت کرد حتی ظلمات را پا زد و یا جوج  
 مأجوج را مشاهده فرمود و سدّی بناگذارد در همان سیر  
 بهشت مغرب و جهنم مشرق را دید جهنم زیر آفتاب بود  
 در مشرق که تمام حرارت آفتاب بر اهلش میتابید و بهشت  
 جایی بود که آفتاب تحت آن غروب میکرد و این دو محل  
 د و شهر بزرگند که جابلقا و جابرسا باشد دیگر بطور بست  
 عرض نمیکنم که اسم کد امیک جابلقا است و کد امیک جابرسا است  
 ... میدانم این ردّی که این مرد کرده بر کیست و برهان  
 عجیبی اقامه نموده که متمدنین اروپا آگاه بر این مسئله—  
 نشده اند و الا تمدن چه دخل به این مسئله دارد مگر هر  
 جماعتی که متمدن شدند میبایستی همه علوم را داشته باشند  
 ثانیاً بطور قشری عرض میکنم برفرض که این د و شهر روی کره  
 زمین هم باشد مگر سیاحان عالم آگاه بر جمیع قطعات ارض  
 شده اند گیرم چهار نفر گزاف گوازی بچه های معلم خانه ها

بنشینند و بگویند فرنگیان سیاحت کرده اند و نقشه عالم را  
 کشیده اند اولاً تو تصور کن چگونه سیاحت میکنند آیا هر  
 قطعه از قطعات بر و بحر را قدم میزنند یا از هر شهری  
 به شهری و از هر قریه ای به قریه ای میروند در طرق و شوارع  
 سیر میکنند و از هر بلدی به بلد دیگر میروند چنانچه  
 دیده ایم نهایت در هر جا که ممکن باشد قدری هم اطراف  
 بیابان ها و بعضی کوه ها را سیاحت می کنند سیاحان  
 ایشان هم مرد ماضی هستند بسیار کم علم و کم ادراک نهایت  
 بعضی از ایشان علم نقشه کشی دارند یا مختصر هندسه  
 و هیئت میداند چه بسیار در نقشه ها دیده ایم که سه و  
 کرده اند و اشتباه نموده اند در جهات و اسامی و حدود و  
 اگر شاهد عرض مرا می طلبید از علمای خودشان سؤال  
 کن که علم جغرافی شما امروز کامل تر است یا سی سال قبل  
 بیشک میگویند امروز کامل تر است و نقشه های حالیه بهتر  
 است و همین شاهد است بر صدق عرض من چرا که معلوم  
 است سابقاً بعضی جاها را ندیده بودند و تازه دیده اند  
 و هم چنین در علوم بحریه که ورسید و جغرافیا میگویند سؤال  
 کن که شما جمیع خطوط بحر را رفته اید یا از همان اطراف  
 و کناره ها و جاهای نزدیک بنادر و خشکی ها گذشته اید  
 بیشک احدی مدعی نمیشود که همه جا را دیده ایم همه

مقرند که هنوز به تحت قطبین مقدورمان نیست بگذریم —  
 در ظلمات که اکثر اوقات سال شب است نتوانستند بروند —  
 و خبری از آنجا نزد ایشان نیست بلکه در ممالک چین تازه  
 راه پیدا کرده اند و همه جا را ندیده اند و راه رمال  
 نرفته اند و نمیتوانند بروند بلکه اغلب ارض در مملکت افریقا  
 قسمی است که عبور از آنها مشکل است پس ای کسی که —  
 دعوی عقل میکنی و همه بزرگان و کاملین عالم را مسخره —  
 کرده از کجا که در محلی شهری نباشد که حضرات ندیده اند  
 و بعد از این ببینند ( باید دانست که صاحب شمس المصیئه  
 در جای دیگر از کتاب خود تصریح نموده که بزرگی این دو  
 شهر باندازه ایست که هر شهری هزارهزار دروازه دارد و  
 در آن شهرها هفتاد هزارهزار زبان تکلم میشود ) بسا در  
 آن مقامات که حضرات نتوانسته اند بروند خداوند شهرها  
 خلقت فرموده باشد و یک وقتی هم محض اتمام حجت و مصلحت  
 بعضی از بندگان را موفق فرموده باشد که بروند و به بینند —  
 چنانچه مدت های مدیده امریکا بود و خبر نداشتند و حال  
 چند سالی است ( ! ) که دیده اند اگر دو بیست سال قبل  
 کسی اسم ینگی دنیا را میبرد جهال تکذیب میکردند —  
 انتهی

## ٧- مرآت العارفين

کتابهست تألیف شیخ احمد شاهرودی که قسمت مهم آن در ردّ فرائد تحریر و در سال ۱۳۲۳ در طهران طبع شده مؤلف این کتاب از جمله رد نگاران نیست که از سیطره نفوذ کلام و سبک ابوالفضائل نتوانسته است خارج شود لذا کتابش تقلیدی از فرائد است منتهی تقلید زاغ سیاه پیر از کبک خوش منظر در اول فصلی در اثبات نبوت حضرت رسول نگاشته چنانچه ابوالفضائل شرحی در ادعا و اثبات مدعای اهل بها تحریر نموده و در این فصل مقداری از مطالب فرائد را رد کرده است . قسمت دوم کتاب رساله تنبیه الغافلین است که جواب بنامه یکی از احباب داده بعد در فصول دیگر مطالب فرائد را رد کرده و خاتمه را نیز تقلیداً لابی الفضائل بمعناوینی از قبیل ( از غرائب کشفیات ) و ( از عجائب محجوبات ) معنون داشته و نتیجه را بفحش و ناسزا کشانده و مثل معروف لاغرو کل اناء یتشرح بما فیه را مصداق داده است .

## ٨- حق المبین

این کتاب نیز تألیف شیخ احمد شاهرودی است که در

طی پانصد و پنجاه صفحه نیم ورقی در سال ۱۳۳۳ طبع شده  
 این کتاب که ظاهراً در ردّ امر مبارک از نظر کلی<sup>ست</sup> قسمت مهم  
 آن بردّ فرائد اختصاص دارد و در سر تا سر کتاب دارای الفاظ  
 رکبیکه خشنه است که جز از قلم اهل بغضا جاری نتواند گشت.  
 قلم دوستان نیارد گفت آنچه را دشمنان دین گفتند  
 این بود عده از کتبی که در ردّ فرائد تحریر شده .

### د نیاله کتب و رسائل ابوالفضائل

#### ۸- الدرر البهیه<sup>۳</sup>

کتاب درر البهیه یکسال بعد از فرائد یعنی در سال  
 ۱۳۱۶ تألیف شده است این کتاب در جواب حکیم نورالدین  
 نامی از مهمین قادیانیها تحریر و سئوالات ذیل در آن شرح  
 شده :

۱- در خصوص عمر شوح ۲- در کیفیت مناظره خسداد با  
 ملائکه در استخلاف آدم ۳- در فرائض صوم و صلاة و حج  
 و زکاة ۴- در معانی عصای موسی و انفلاق بحر و معانی  
 معجزات عیسی و معانی جریان آب از انگشتان حضرت رسول  
 علیهم الصلاة .

کتاب درر البهیه بحر بی و از کتب مهمه جناب ابوالفضائل  
 است و بعضی از اهل فضل آنرا اهم تألیفات جنابش می شمارند



و بنظر نگارنده این کتاب با آنکه چندان بزرگ نیست برای نشان دادن فضل و کمال و قلب ملهم به حقائق روحانی جناب ابوالفضائل از آثار باهره است و در بین طبقه فضلا از اهل بها و غیرهم اهمیتی دارد .

فرید وجدی در دائرة المعارف خود در جلد دوم ص ۳۷۵ در باره عقیده اهل بها در وحدت ادیان از مطالب این کتاب صفحاتی نقل نموده بقوله ( یرمی البهائیین الی توحید الادیان السماویة فیقولون کما قاله الشیخ ابوالفضل الجرفادقانی داعیهم بمصر فی کتابه الصمصمی بالدرر البهیه ... الخ )

این کتاب در مصر طبع شده نگارنده قسمتی از آنرا که مربوط به فریضه صلوة است ترجمه نموده و در کتاب خود ( صلوة در امر بهائی ) درج کرده است .

کتاب درر البهیه در مصر موجب مزاحمتی برای جناب ابوالفضائل شد با آنکه کتاب فرائد قبل از آن تألیف شده بود ولی چون این کتاب عربی و بزبان اهل مصر بود — و علما سروصدائی راه انداختند . ابوالفضائل در نامه مورخ شوال ۱۳۱۸ چنین میگوید :

( فانظر ایدک الله تعالی کیف ظهر صدق قولی واصابة نظری لعل حضرتک سمعت ما حدث بعد نشر کتاب الدرر

من طلبه الازهر اذا ارتفع ضوضاء النكير واشتد نعيب الشتم والتكفير فانهم لم يوجد عندهم الا الصخب والضوضا ولم يعرفوا سوى هذه العادة الشنعاء ولا يملكون الا سيف الشتم والسب ولم يقرئوا غير دروس التكفير واللعن والشتيمة ... تفكر يا حبيبي في خفة احلامهم واعوجاج افهامهم فانهم بدل ان يسعوا في كبح جماح اعدائهم يجتهدون في معاندة اوليائهم وبدل ان يكتبوا شيئا في تزئيف شبهات من ابطال دينهم وانتقد على كتابهم يهتمون ان يكتبوا رداً على من اثبت حقيته طريقتهم ونصرصا حسب شريعتهم )

ضميمه درالبهيه و رساله ديگر بطبع رسيده است .

۱- رساله اسكندرائيه در جواب جناب حسين افندي روهي كه در باره بشارات وارده در باره ظهور رسول اكرم از تورا و انجيل سؤال کرده است .

۲- رساله که در تفسير آيه ( ان علينا بيانه ) نگاشته است .

۹- رساله استدلاليه در بيان حقيقت مركز

عهد و پيمان الهی

—————

این رساله را محیی الدین کردی در سال ۱۳۲۹ طبع نموده و شامل دو نامه است یکی مفصل که در سال ۱۳۱۷ بنام

حضرت ادیب تحریر شده . در این نامه بعد از شرحی از اعمال ناقضین و آقا جمال پروجردی از کتب مقدسه توراة و انجیل و قرآن استنباط های مهمه دقیقه در باره عهد و میثاق الهی نموده که بسیار قابل استفاده است این نامه بیست و دو صفحه است نامه دیگر که آنهم در این خصوص است و در سه سال ۱۳۱۴ تحریر شده شامل هشت صفحه است در این مجموعه یازده موضع از مواضع کتب مقدسه قرآن و توراة و انجیل راجع به حضرت عبدالبهاء ذکر و استدلال شده است و تکمیل مقصد را بکتاب دیگری موقوف نموده که زیلا بیاید .

### ۱۰ - کتاب ابرار

از این کتاب در دو جا از آثار ابوالقضائل نام برده شده یکی در رساله فوق است که میگوید ( یا حبیبی الادیب سخن بطول انجامید و اختصار به تطویل تبدیل یافت و لکن از صد یکی مرقوم نگشت و از بسیار اندکی مسطور نیامد قلم شکست و انامل سستی گرفت ولی مطالب بسیاری ناگفته و آیات کتاب در بشارت بعهد حضرت رب الارباب اکثری نانوشته ماند . از حق جل جلاله رجا چنانست که خود توفیق بخشد و قوتی عنایت فرماید تا در اتمام کتاب ابرار

که مشتمل بر بشارات انبیا و ائمه اطهار است سعی شود  
و بسرعت بنظر اخیار رسد انّه علی گل شیئی قدیر  
در نامه دیگر بجناب ادیب چنین نوشته است :

( یا حبیبی این عبد دوست نمیدارد قلمی برصفحه  
گذارد الا در اثبات امرالله یا ردّ علی من ردّ علی الله  
یا دفع شبهات ناقضین عهدالله ولی در این بحر متلاطم  
بلایا و احاطه دسائس فئه ناقضه موجب حزن خاطر حضرت  
مولی الوری روح الوجود لفضله الفدا گردیده اند که قلم از  
رقم باز مانده . باری اگر بخواهم شرح این مطالب را بنویسم  
موجب تصدیع خاطر آن محبوب خواهد شد . مدتیست شروع  
نموده ام کتابی در لسان عربی در اثبات امرالله و بیان  
حوادث واقعه در غایت انطباق با کتب مقدسه تصنیف نمایم  
ولی نمیگذارند تمام شود امید است که حق جل جلاله  
خود توفیق عطا فرماید و انشاء الله تعالی جمیع دسائس  
این فئه در کتابی به همین عبارت و اتقن الثبوت تألیف  
یابد . )

از این دو عبارت معلوم میشود که کتاب ابرار در شرح  
دسائس ناقضین و بشارات کتب مقدسه در باره مرکز عهد  
رب العالمین و ظهور اهل سجنین بحرینی بوده است ولی  
از این کتاب جز این دو عبارت دیگر اثری و خبری درجائی

نیست و معلوم نشد که بدین کتاب نفیس که جناب ابوالفضائل  
بدین پایه توصیف آنرا میفرماید چه گذشته و چرا دیگر  
ذکرش درجائی مذکور نگشته .

۱- الباب والبابیه والبهاء والبهائیه  
~~~~~

بعد از قتل شاه ایران که در طی احوال جناب  
ابوالفضائل اثر آن در مصر مرقوم شد بنا برخواستن مدیر  
مجله مقتطف قاهره تاریخی در امر مبارک نگاشت که در آن  
مجله منتشر شد . این رساله شامل شرح حال حضرت اعلی  
و حضرت بهاء الله و احکام ظهور بدیع به اجمال و همچنان  
ذکر نام و کتب بعضی مورخین و محققین از داخلی و خارجی  
در باره امر بدیع است که بسیار متین و دقیق تحریر شده  
است بعد از تحریر این مقاله یکی از فضلا از ایشان  
سئوالاتی در اطراف آن نمود و جناب ابوالفضائل رساله ای  
در جواب وی نگاشت که در مجموعه الرسائل درج است .

۲- رساله در جواب مستر جرایس  
~~~~~

از این رساله جناب حسین افندی روحی که مدتها  
مصاحب جناب ابوالفضائل بوده اند در جزوه خود نام  
برده اند . مشاره الیه نوشته است که مستر جرایس کسی بود

( ۴۳۲ )

که بامر حضرت عهد البهائه در ( ۱۹۰۱-۱۹۰۰ ) از امریکا  
عزیمت تبلیغ درهند رانمود و ناماً بجناب ابوالفضائل  
نگاشته سئوالاتی کرد و ایشان در جواب وی رساله ای تحریر  
کردند و نام من ( حسین روحی ) نیز در آن مذکور است  
و این رساله بوسیله من ارسال شد .

### ۱۳- الحجج البهیه

حجج البهیه از آثار است که بامر حضرت عبد البهائه  
تألیف شده یعنی هیکل مبارک اراده فرمودند که جناب  
ابوالفضائل تألیفی در شرح حقایق کتب مقدسه و حلال  
معضلات آنها برای آشنائی احبای امریک بنمایند و این  
کتاب در سال ۱۹۰۱ شروع شد و در طی سفر آمریکا وقفه در  
آن حصول یافت و ایشان فرصت تحریر آنرا بواسطه حضور  
در جلسات احبا و تدریس یاران و صحبت با مهتدیان نمیکردند  
از قرار معلوم این کتاب بنا بوده تألیف بزرگی شود چه  
آنچه تحریر شده شامل پنج مقدمه است که بعد از آن مقدمه  
جناب ابوالفضائل تصمیم داشته اند بشرح مسائلی بپردازند  
ولی بدان توفیق نیافته اند چه حال ایشان در امریک  
علاوه بر مشغولیات و فیره با هوا و غذای آنجا سازگاری ننموند  
و از اتمام این کار باز ماندند .

کتاب حجج البهیه بحر بی بسیار شیرین و ملیح و جذآ  
است و مطالب آن با مطالب فرائد شبهه است منتهی بیشتر  
کوشیده اند که با ذوق اهل غرب و پیروان مسیحی سازگار  
باشد .

در این کتاب جناب ابوالفضائل همه جا احباب را  
مخاطب قرار داده و بصورت خطابه آنرا تحریر نموده و تمام  
مقدمات را با عباراتی چون ( یا اهل البهء واصحاب  
السفینة الحمراء ) وغیره شروع نموده اند این رساله در مرض  
در ۱۳۴۲ ( ۱۹۲۵ ) در طی پنج مقدمه و ۱۸۴ صفحه  
به طبع رسیده و اما مطالب مقدمات این کتاب بقرار ذیل  
است :

مقدمه اولی : در بیان معنی یوم الله و تحقق ساعت کبری  
بوجه اجمال .

مقدمه ثانیه : در بیان معنی توحید و اختلاف ملل در فهم  
و طریق اثبات آن .

مقدمه ثالثه : در بیان ادله و براهینی که مثبت ظهورات  
الیهیه است .

مقدمه رابعه : در بیان قیاس ادله اربعه و نسبت آن بظهورات  
الیهیه .

مقدمه خامسه : در بیان اسباب اعراض امم از مظاهر امرالله

در ایام ظهور آنها .

حضرت عبدالبهاء در موقع تألیف این رساله جناب نبیل الدوله را مأمور ترجمه آن بانگلیسی نمودند و ایشان در همان سال ۱۹۰۲ صد و پنجاه و شش صفحه آنرا که حاضر بود ترجمه نمود و بنام ( The Baha'i Proofs ) بضمیمه ترجمه تاریخ امر که بوسیله ابوالفضائل در امریکه تحریر شده و مقدمه در شرح زندگانی جناب ابوالفضائل مطبوع و منتشر ساخت این ترجمه دویار طبع شده است .

#### ۴- تاریخ امر

—————

جناب ابوالفضائل در اوقات اقامت در امریکه در گرمی ایگر که مدرسه تابستانه بود بنا بخواهش احباب رساله در تاریخ امر که بصورت خطابه است تألیف نمود و آنرا در جمع احباب خواند این رساله که بخط ید جناب ابوالفضائل است اصل آن بارض اقدس ارسال شده و نسخه از آن در آرشیو محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران محفوظ است و بسیار شیرین و دلکش است و از حیث مطالب نیز خواندنی است . مئدرجات رساله عبارت است از تاریخ حیات حضرت اعلی و حضرت بهاء الله و احکام آنحضرت در



ضمن شرحی دقیق از ایجاد رهبانیت و انزوا در ادیان  
 ذکر مطالبی از فلاسفه و مورخین و کیفیت حد و ث رهبانیت در  
 مسیحیت و همچنان تاریخ حیات حضرت عبدالبهاء و شرح  
 صدمات و بلیات نیر میثاق از اهل نقض و شقاق . این  
 رساله در حدود هشتاد صفحه است که چنانچه ذکر شد  
 بضمیمه حجج البهیه ترجمه و طبع شده .

### ٥-١- درس گرین عکا

~~~~~

جناب ابوالفضائل در اوقات اقامت در گرین عکا که  
 مدرسه تابستانه احبای آمریکا در آنجا تشکیل میشد یک  
 دوره درس تدریس فرموده اند که شاگردان جنابش آنرا  
 جزوه نگاری میکرده اند .

یک قسمت از ترجمه انگلیسی این درس را امة الله میس  
 شارپ به بنده داده اند این جزوه شامل تفسیر مکاشفات  
 یوحنا باب های اول و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم  
 ونهم و بیست و یکم و بیست و دوم است و شامل مطالبی دقیق  
 و عمیق میباشد که ترجمه آن در ضمن آثار ابوالفضائل در  
 جلد دوم این کتاب نقل خواهد شد .

~~~~~

## ۱۶ - شجره نامه مبارکه

از ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی شعری در بشارت ظهور است که تصریح میکند که موعود از خاندان کسری خواهد کرد . این مسئله در طهران بین احباب مطرح بود و هر کس آنرا بنوعی تفسیر میکرد و جناب ابوالفضائل آنرا بوجوه و جمالقدم جل اسمه الاعظم تفسیر مینمود لذا این مسئله را بحضور اقدس عرض کرد و در لوحی در جواب وی فرمودند :

( یا اباالفضل قد نظمتم بالحق و اظهرت ما کان مستورا )  
 فی کلماته ( لذا جناب ابوالفضائل به تحقیق در کتب پرداخته رساله انوشته و این رساله در سال ۱۳۰۰ بدست د ولتیان افتاده از بین رفت سپس در موقع اقامت جنابش در واشنگتن یکی از احباب از حضور اقدس از نسب جمالقدم استفسار کرد و فرمودند که به ابوالفضائل بنگار و جواب طلبید و جواب ابوالفضائل رساله ثانیه در شانزده صفحه در اینخصوص نوشت و نظریات خود را ابراز کرد . این عهد در کتاب ( مقام شمر در ادیان ) که دو سال پیش تألیف نموده تحقیقات خود را در آن مطرح کرده یعنی کتاب نژاد نامه را که ابوالفضائل در نامه اش ذکر مینماید که بدان دست نیافته در طهران

پیدا کرده و مطالب آنرا در کتاب مذکور ذکر نموده است . رساله شجره نامه مبارکه طبع شده و منتشر گردیده و در آن بعضی اشتباهات حسابی رخ داده از جمله تاریخ قتل ابوجعفر محمد بن علی شلمفانی معروف به ابن الحزاق که در ۲۹۹ زیقعه سال ۳۲۲ با پیورشیدش ابن ابی عون در بغداد واقع شد در سال ۱۲۲۰ ذکر شده است .

### ۱۷- برهان لامع

این رساله از رسائل مهمه جناب ابوالفضائل است شرح تألیف آنرا جناب دکتر حبیب مؤید چنین بیان میگردند : ( من در بیروت کسی را بنام دکتر سید رضا خان تبلیغ کرده بودم يك روز این شخص مجله ای بمن داد که در آن مقاله ای بقلم يك کشیش پروتستانی مقیم تبریز در رد امر مبارک بانگلیسی بود من مجله را برداشته بحضور جناب ابوالفضائل بردم وقتی وارد منزل شدم دیدم ایشان مریض و بستری میباشند و تب دارند در کنار رختخوابشان نشسته عرض کردم چنین مقاله ایست به محض استماع فرمودند مضمون چیست . مضمون را بفارسی ترجمه کرده برایشان خواندم و حاکی از این بود که در امر بهائی مطلب تازه ای وجود

ندارد . ایشان برخاسته نشستند و عبا بدوش گرفتند و فرمودند جواب اینرا من میگویم تو بنویس . من قلم بدست گرفته قریب دو ساعت تحریر کردم يك مرتبه تب شدت یافته و حال ایشان منقلب شده و آخی گفته به پشت افتادند و فرمودند این بماند من مینویسم فردا رفته آنرا که بخط خود مرقوم نموده بود گرفتم و با مریکا فرستادم ) انتهى

این رساله در هفت محرم ۱۳۳۰ ( ۱۹۱۱ ) تألیف شد و در سوم رجب همان سال بحضور مبارك در آمریکا رسید و بسیار مقبول واقع گردید . جناب ابوالفضائل برای آن اسمی تعیین نکرده بودند و اسم برهان لامع را حضرت عبدالبهاء بر آن نهادند در لوحی میفرمایند :

( یا اباالفضل رساله ای که در رد کشیش مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید در نهایت فصاحت و بلاغت است و حجج قاطعه عبدالبهاء مکافات نتواند لذا در کمال تضرع و ابتهال از جمال ابهی استدعا نماید که آن نفس نفیس مبارك را در هر وقتی تأییدی جدید و توفیقی بدیع عنایت فرماید )

و در لوح دیگر چنین نازل :

( یا اباالفضل رساله ای که آن حضرت در رد من رد علی<sup>س</sup> الله

مرقوم نموده بودند با انگلیسی ترجمه شد ملاحظه گشت که بهتر آنست اصل و ترجمه با یکدیگر مزدوج طبع گردد ولی

در نجم باختر نمی‌گنجید لهذا بشکل رساله ای علیحده طبع و نشر شد يك نسخه از آنرا میفرستم که ملاحظه فرمائید و خواستم که اصل آن بخط خود آنحضرت باشد ... )

این رساله شامل مطالب مفیده ایست در بیان حقایق تازه در امر الهی از قبیل مسئله ارث . مسئله تعدی — معیشت عمومی و معاشرت با ادیان بروج و ریحان و رفیع رهبانیت و امثالها که تمام حاکی از قدرت بیان و بنیان آن شیفته امر رحمانست .

در سفرنامه مذکور است که چون مستر شوپتسر ذکر برهان لامع ابوالفضائل را نمود فرمودند :

( من او را خیلی دوست دارم این شخص بجهت اینکه در خدمت امرالله آزاد باشد تأهل ننمود همیشه مشغول خدمت کلمه الله است در ایام حیاتش آنی را حتمنداشته یا تبلیغ امرالله مینموده یا تصنیف و تألیف میکرده و یاد سفر و حبس بوده بسیار وجود مبارکی است اینست که من او را خیلی دوست میدارم )

۸- کشف الغطاء عن حیل الاعداء

~~~~~

تألیف کتاب کشف الغطاء داستان راز دارد . پروفیسور ادوارد برون که مسبب حقیقی این واقعه است یکنفر انگلیسی

است که مسافرت‌هایی در ایران و مصر و سایر بلاد کرده و کتب و آثاری از قبیل چهارجلد تاریخ ادبیات ایران و یک سال در میان ایرانیان و غیر آن تحریر نموده است . مستر برون بایران آمد و در سال ۱۳۰۶ در یزد به ارباب و اربابان شده خود را بهائی جلوه داد و چون از مبلغ وی استفسار کرد نگفت يك كتاب خواندم و بهائی شدم .

این شخص بحضور حضرت بهاء الله جل ذکره الاعلی و فود نمود و شرح این ملاقات را در دو محل از آثار خود یکی بفارسی و یکی بانگلیسی نوشت و مراتب اخلاص و ارادت خود را اظهار داشت و چون آن عبارات را احبای الهی دیده اند ذکرش زائد است بعد از مرخصی از محضر انور نامه ای باستان حضرت عبدالبهاء که بنده آن درگاه بود بکمال خضوع عرض کرد و اینک آن نامه :

( عریضه بساحت قدس و عز آن حضرت عرض میشود تعلیقاً گرامی که بسرافرازی این عبد فانی و این ملتسم رحمت یزدانی مرقوم فرموده بودند در اعزّ اوقات و اسعد ساعات و اصل و از زیارت آن و مشاهده آنهمه لطف و احسان و استماع آن تقریر و بیان وجدی بوانتها و شغفی غیر منتها حاصل گردید فی الحقیقه نمیدانم بچه زبان از عهده شکرگزاری این نعمت عظمی بد رأیم یا بچه عبارتی اظهار مراتب ابتهاج

و سرور خود بنمایم اگر خود را محسوس عالم بدانم سزا و بجاست  
جرأتی کردم در آنکه عریضه ای بعنوان آن حضرت ارسال  
داشتم ولی از جرأتی که همچنین ثمره ای دارد نمیشود  
پشیمان شد مادام العمر آن لوح محفوظ و از اعظم  
خزائن محسوب خواهد شد و هرگاه عبارات ملیح فصیح و  
مضامین شیرین و دلیل های متین آنرا ملاحظه نمایم تجدید  
یاد آن ایام عزیز قلیل الدوام که مجاور صحن اقدس بودم  
خواهد نمود متصل در امید آن ایام خود را بسر میبرم که  
اگر تقدیر الهی هم چنین باشد دوباره فائز آن سعادت  
گردم و نائل آن فیض اعظم شوم بلی آن ایام حضور قلیل  
الدوام و سریع المرور بود ولی فوائدش فراوان بلکه بی پایان  
بود و در ملاحظه اینکه امور ممتنعۀ مرتفعۀ روحانیه وقت  
و زمان چیزی است که چندان در حساب نیاید بلکه شأنی  
است اعتباری بقسمی که میگویند خضر بآب حیات رسید و نائل  
مقصد شد و اسکندر ذوالقرنین نرسید و محروم ماند ولی  
نمی پرسند و نمیگویند که خضر علیه السلام چقدر وقت در  
نزدیکی های آن منبع زندگی بسر برد یا چند جرعه از آن  
نوشید همین رسیدنش منظور است و بس دیگر در آن ایام  
که تانفس هست زگرش روز بروز تازه خواهد بود بیشتر  
اوقات به وجهی اکمل و به قسمی ورا امل مستفیض فیوضات

شد م اینهمه از کثرت الطاف و مراحم آن حضرت و سایرین —  
 بوده و نظر به قلت مدت اقامت این عید و دوری وطن —  
 مألوفش والا ممکن میبود که مدت اقامت ده مقابل آنچه بود  
 باشد و فرصت های استفاضه کمتر و بسا نفوسی که از برای  
 یکساعت از آنچه نصیب این عید شد از امریقا یا چین بلکه  
 از اقصی بلاد زمین بکمال شوق و شغف میشتابند و بسا که  
 شتافتند و نیافتند از فضل الهی و لطف شامل سبحانسی  
 چنین مأمول که رفته رفته ادراکی کامل و معرفتی کافی  
 به این عید ذلیل عنایت خواهد شد تا از همه مقاصد روانی  
 و مطالب یزدانی اطلاعی کما ینبغی حاصل گردد . — باری  
 چنانچه قبل معروض شد ترجمه آن کتاب تاریخ که به بنده  
 عنایت شد تمام شده است و بقدر ثلث آن چاپ شده است (۱)  
 امید آنست که تا دوسه ماه دیگر تمام شود و در دست مردم  
 باشد در تصحیح و اصلاح آن ترجمه بقدر ذره <sup>ای</sup> اهمال  
 نرفته حتی بعد از تصحیح ترجمه خطی ترجمه چاپی دوسه  
 مرتبه با اصل دستخط تطبیق شده است تا انشاء الله لائق  
 باشد و در فصاحت و صحت هر دو مقبول باشد که از این دو  
 چیز احدی بدون آخر مقبول نیست یقین است که اصل —  
 این تاریخ بلیغ صحیح که ناسخ آنچه جمیع مورخین قبل

---

(۱) مقصود مقاله سیاح است .



درباره امر نوشته اند میاشد از برای کل عباد سودی زیاد دارد و باعث مزید تفتیش و تفحص خواهد بود اگر سفر بنده غیر از این نتیجه نداشته باشد باز هم مفیدترین سفرها بوده ایندفعه بیش از این مزاحم اوقات خجسته ساعت آن حضرت بودن مخالف قوانین ادب میدانم تا میباید باعث تصدیع گردم لهذا باین قدر اکتفا کردم امید از کرم و لطف آن حضرت چنانکه گاهگاهی این زره فانی را مذکور فرمایند و از توجهات روحانی محروم نمایند این عبد همیشه ایام حضور را در خاطر تجدید مینماید و لطف و احسانان جمیع احباب و اصحاب که در بقعه حمراساکن و مقیم هستند ابدًا فراموش نخواهد کرد باقی استرحام ابقای توجهات عالیه آن حضرت و استدعای ذکر در صحن اقدس و عرض اخلاص و عبودیت الحقیق را الفقییر الداعی الی رحمة ربه الففور ادوارد برون انگلیسی فی ۱۱ سپتمبر سنه ۱۸۹۰ مطابق ۲۶ محرم الحرام ۱۳۰۸ ) انتهى

طولی نکشید که مستر برون بجزیره قبرس راه یافت و تحت تأثیر دسائس پیروان ازل فهمیده یا نفهمیده قرار گرفت و ازل نسبت بوی کمال ارادت را یافته و احترام زیاد بوی مینمود عبارات ذیل از نامه ازل باوست که از ملحقات ترجمه انگلیسی کتاب تاریخ جدید که پروفیسور برون آنرا ترجمه

و طبع نموده نقل میشود :

( الحمد لله الكائن بلا كيف ولا مثال والباقي بلا ذكر

ولا انتقال والدائم لم يزل ولا يزال سبحانه هو اعلم بالمبدء

والمآل وهو الخبير المتعال من احقر الال الى العالم

الاعز الاجل حفظه الله عن المكاره والعلل ... )

بهر حال این طایفه برای اثبات امر خود کتابی جعل

نموده و آنرا بنام تاریخ میرزا جانی به برون دادند که طبع

و منتشر نماید و مقصود از جعل آن کتاب نیز اثبات و لایست

ازل و تخطئه امر مبارک بود و مستر برون آنرا با مقدمه‌ای

که میرزا محمد خان قزوینی بنام وی نوشت طبع و منتشر نمود .

در این مقدمه برون میگوید که من این کتاب را نسخه واحد

بدست آوردم در حالیکه بنا بفرموده حضرت عبدالبهاء محال

بود باینکه علاقمند بتاریخ خود بودند از چنین کتابی

نسخ متعدده تهیه ننمایند دلائل رد این کتاب در کتاب

کشف الغطا ذکر شده و در اینجا فقط آنچه مربوط به جنبه

تاریخی این کتاب یعنی کشف الغطا دارد ذکر میشود :

حضرت عبدالبهاء به حسب لوحی که در دست است

دستور فرمودند که در ایران نسخه ای از تاریخ میرزا جانی

بدست آید چون بدست آمد معلوم شد که در نسخه

نقطه الکاف تحریفات زیاد کرده اند بعضی از احباب ایران

و نقاط سائره مشغول تحریر جواب برآن کتاب شدند و حضرت عبدالبهاء امر فرمودند که مطلقین جواب بنویسند و پیش جناب ابوالفضائل بفرستند تا جمع و تدوین گردد . در این اوقات جناب ابوالفضائل در بیروت تشریف داشتند و تلامذه بیروت بایشان مراجعاتی میکردند و سئوالا تـسـی مینمودند ایشان بعد از انتشار اعلان کتاب در مجله یسوعیه تلامذه بیروت را وادار کردند که از برون بپرسند که این کتاب از کجا پیدا شده است جوابی که برون داد در کشف الغطا مذکور است جناب ابوالفضائل تصمیم گرفتند تا کتابی که هم تاریخ باشد هم استدلال در این بسـاره بنویسند در نامه ای بجناب دکتر حبیب مؤید نوشته اند :

( اما در خصوص جواب کتاب معمول نقطة الکاف مجمل آن اینست که چون آن حضرت و رفقا به جبل تشریف بردند و حضرات و رقعات و آقایان دامت کرامتهم جمیعا در عالییه اقامت فرمودند بیروت متوحش شد خاصه که بسبب تغییر مرکز امور سیاسیة ملاحظه شد نوعی عداوت و تعصب بعضی ایرانیان بیروت که سالهاست در آن بلد ساکن اند زیاد شده است که ممکن نیست بگذارند شخصی آسوده خاطر به تألیف کتاب پردازد و چون در شب اخیر مرخصی فانسـی در اسکندریه از محضر مبارک صریحا فرمودند ( تو مجبور

نیستی بر مسافرت از مصر) و در تلگراف مبارک<sup>(۳)</sup> به حضرت عالی هم امر طبع کتاب جواب برون در مصراست به ایـن ملاحظات حبیب معظم حضرت حسین افندی روحی گـه آمدند به بیروت بنظر آمد به مساعده ایشان بازعازم رمل اسکندریه شوم شاید بعون الله تعالی در این گوشه خلوت به خیال خود به اتمام این کتاب موفق شوم )

جناب ابوالفضائل در اسکندریه شش جزو از کتاب را نوشته بودند یعنی آنچه که امروزه در دست است که از ایران خبر رسید که اولاً کتابی کامل در جواب تحریر شده ثانیاً مأخذ کتاب مجصول بدست آمده لذا تألیف خود را دیگر تعقیب نکرد چنانچه در رقائم او چنین مذکور است :

( پس از ورود به رمل و گرفتن منزل قریب پنج - شش جزو از کتاب تألیف شده بود که مراسلات آقایان ایادی از طهران رسید معلوم شد که آقایان ایادی و حضرت ادیب و حضرت میرزا نعیم و حضرت ابن ابهر روحانی لجمیصهم الفدا بر حسب امر مبارک اقدام فرموده و کتاب مفصلی در رد مشارالیه تألیف نموده اند و جلد اول آن تمام شده است و جلد ثانی آنهم در شرفه تمام شدن است و الحق از قرار معلوم همت شایانی نموده اند )

و در نامه دیگر به حضرت ادیب مرقوم است ( اما در

خصوص کتاب محرف مجمول نقطة الكاف که جماعتی از اهل  
 حیل و مکر آنرا تأسیس نموده و دست آویز اضلال جهل  
 کرده اند در زمستان ماضی قانی در بیروت بود که ذکر  
 نشر آن مذکور شد و از لوح مبارک به این عبد مستفاد  
 گشت که امر اقدس عزّ صدور یافته است که ایادی امرالله  
 روحی لهم الفدا ردی بر آن مرقوم فرمایند . در این بین  
 با وجود ابتلای این فانی با مرض متنوعه شدید بسبب  
 مداخله بعضی طلاب مدرسه کلیه امریکانیه که از تزلزل  
 شبان احبا بسبب شهرت اسم مستر برون خائف بودند  
 ثانیاً لوح امنع اقدس خطاب به این عبد عزّ نزول یافت که  
 در جواب او اقدامی نماید و هم مرقوم فرموده بودند که امر  
 مبارک صدور یافته است که اطلاعات خود را از طهران  
 بفانی اعلام فرمایند بهر حال فانی بملاحظاتى که شرحش  
 خارج از موضوع است از بیروت عازم اسکندریه شد و مشغول  
 به نوشتن اطلاعات خود از حالات برون و احمد روحی  
 و آقاخان و مرحوم حاجی سید جوان کربلائى و کیفیت تألیف  
 کتاب تاریخ جدید و حال مرحوم آقا میرزا حسین همدانى  
 و اختلافات مضامین کتاب نقطة الكاف با اصل امر نقطة اولی  
 عزّ اسمه و کتاب مستطاب بیان شد و قریب پنج - شش جزو  
 نوشته بود که رقیمة کریمه آن حضرت و تقریرات حضرت ادیب

وحضرت میرزا نعیم روحی لکم الفدا حصول یافت و فوق الحد  
 سبب سرور و حبور گشت چه اگر این عبد و جمیع احباً بخواهند  
 شکر حضرت ادیب و آنحضرت و حضرت میرزا نعیم روحی  
 لکم الفدا را بجا آرند که همت فرموده مأخذ کتاب محرّف  
 نقطة الکاف خبیث را بدست آوردند و کاتب او را یافتند  
 و منشأ شبهات را مکشوف داشتند هرآینه از عهده این شکر  
 برنخواهند آمد انما اجرکم علی الله ... چیزی که لازم است  
 فانی معروض دارد اگرچه فضولی است و میدانم آن وجودات  
 مقدسه فافل نیستند اینست که عکس خط آن کاتب میرزا  
 مصطفی نام اگر ممکن شود که فتو غراف اصلی باشد ... )

جناب ابوالفضائل بعد از وصول این اخبار که مذکور  
 شد تحریر کتاب کشف الفطا را به تأخیر انداخت و منتظر  
 وصول خبر از ایران شد که تحریرات حضرات واصل شود ولی  
 آنها از دو تألیف یکی را نزد جناب ابوالفضائل و دیگری  
 را خود رأساً بحضور مبارک در لندن فرستادند . جناب  
 ابوالفضائل بعد از وصول آن جلد که تألیف ابن ابهر بود  
 ترتیب کتاب خود را تفسیر داد و باز پنج - شش جزو بوضع  
 تازه تحریر نمود که همان جزوه های گندون نیست و بعد زمستان  
 و سردی هوا و خفتان قلب پیش آمد و این تحریر تصویق افتاد .  
 بالجمله از آثار جناب ابوالفضائل چنین برمیآید که

تحریرات او همان شش جزو بوده که مورد استفاده آقاسید مهدی قرار گرفته است . بعلاوه اسم ( کشف الغطاء عن حیل الاعداء ) رانیز چنین برنمی آید که جناب ابوالفضائل بر آن نهاده باشند چه در مکاتیبشان زکری از آن نیست . اما کتاب مجصول که بخط ملامصطفی تهیه شده و در نامه جناب ابوالفضائل ذکر آن هست نگارنده در طهران در جستجوی آن برآمده بعد از زحمات زیاد آنرا بدست آورد و با نقطه الکاف برون مطابقه نموده ملاحظه کرد که هیچ تفاوتی ندارد .

بالجمله بعد از فوت جناب ابوالفضائل آثار به ارض اقدس و از آنجا به عشق آباد ارسال شده مرحوم آقاسید مهدی گلپایگانی مأمور انجام این امر در ایران بمساعده آقایان فوق الذکر یعنی جنابان میرزا نعیم و ادیب و ابهر که هر یک کتابی در این خصوص مرقوم نموده بود<sup>که</sup> شد و این کتاب تدوین گشت و بنام آقاسید مهدی جمع آن یادداشت ها را نموده بود مشهور گردید . اصل کتاب کشف الغطاء ۴۳۸ صفحه است که ۱۳۲ صفحه آن بانشاء ابوالفضائل و بقیه بانشاء آقاسید مهدی است :

چون کتاب کشف الغطاء کمیاب است محض اطلاع

خوانندگان از شیوه تحریر آن یک قسمت از مطالب آنرا

که بقلم ابوالفضائل است در اینجا نقل مینماید :

( اگر شخصی نهبیه از اهل علم در نسخه مطبوعه کتاب  
چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی که به همت مستر  
برون چاپ شده است بدقت ملاحظه نماید در غایت  
وضوح می بیند که با اینکه سه مصحح نامدار در تصحیح آن  
همت گماشته و سه چهارسال عمر گرانمایه خود را در آن مصروف  
داشته اند نه آنکه از سه مقدمه و خاتمه و هاشم و هاشم  
فی الهامش و فهرست اسامی الرجال و فهرست اسامی الکتب  
و غیرها بر آن افزوده و تصرفات بی وجه در آن نموده اند  
فقط این کتاب نفیس را از صورت اصلیه آن مسلخ و وجوه  
جمیل آن رامشوه و مسموخ داشته اند بل به سبب جهل  
بمقصد مؤلف و بی اطلاعی از معانی عبارات آن اصل وقایع  
آنها معکوس و مخلوط و ظاهر و باطن آنها متغیر و مفلوط  
کرده اند بعبارت اوضح یعنی سه فاضل شرقی و مستشرق  
باهم متفق شده و زحمت کشیده اند تا کتاب صحیح مفیدی  
را غلط و معدوم الفائده ساخته اند .

و اگر چه ذکر این مطالب خارج از موضوع این کتاب  
است معذک ضرر ندارد اگر مثالی در این باب معروض دارم  
و یکی از تصرفات این فاضل هنرمند را در کتاب چهارمقاله  
بنگارم شاید ابناء وطن ملتفت شوند و تا وقت باقی است



در حفظ لسان از غارت غارتگران زبردست قیام فرمایند . مثلاً نظامی عروضی در حکایت هفتم از مقاله سوم از این کتاب چهار مقاله قصه ای ذکر می کند که خلاصه آن اینست که در سنه ست و خصماً ه بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر یوسعد خواجه امام عمر خیام و خواجه امام مظفر اسفرازی نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت گور من در موضعی باشد که هر سال درختان دو بار بر آن گل افشان کنند مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوثی گزاف نگوید چون در سنه ثلاثین نیشابور رسیدم چندین سال بود که آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود . آدینه بزیارت اورفتم و یکی را با خود بردم که خاک او بمن نماید — را بگورستان حیره بیرون آورد و بردست چپ گشتم و در پای دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امروز و زرد آکوسرا از دیوار آن باغ بیرون کرده با آنکه فصل خزان بود چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که قبر امام در زیر گل پنهمان شده بود مرا آن حکایت یاد آمد که بشهر بلخ از اوشنید بودم گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او راهیچ جای نظیری نمیدیدم ایزد تبارک و تعالی جای او

در بهشت کناد بمنه و کرمه " انتهی  
ولکن مصححین در صفحه ۶۳ بجای عبارت اصل نوشته اند  
( از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت گورمن در موضعی  
باشد که هر بهاری شمال برمن گل افشان می کند ) و با این  
تغییر عبارت فائده اصل حکایت از میان رفت چه مقصود  
حکیم عمر خیام از این کلام این نکته بوده است که وی را در  
سرزمینی دفن خواهند نمود که از اعتدال هوا و توافقی  
قوی سالی دوبار درختان آنجا شکوفه آرند و چون معهود  
چنانست که اشجار در کافه اقطار تنها در بهار شکوفه کنند  
لذا استماع این کلام از عمر خیام سبب تعجب نظامی عروضی  
سمرقندی گشت لکن چون میدانست که آن حکیم دانشمند  
کسی نیست که سخن بگزاف گوید سکوت نمود تا آنکه پس از  
مدتی به چشم خود دید که در نیشابور با آنکه فصل خزان  
بود چندان درختان زرد آلو و امرود شکوفه آورده بودند  
که قبر حکیم در زیر اوراق منثوره پنهان گشته بود و با وجود  
ظهور این نکته سه مصحح نامدار خاصه پروفیسور بزرگوار  
که اکنون کتاب ادب برای زبان پارسی مینویسند ملتفت  
نشده اند که اگر مقصود از این بود که گور حکیم در جائی  
خواهد بود که هر سال در بهار درختان بر آن شکوفه نثار  
کنند سبب تعجب نمیشد و ذکر آن در کتابی مثل کتاب

چهارمقاله لازم نمی افتاد چه گور هرکس دریای دیوار باغی باشد درختان هر ساله در بهار گل بر آن افشانند و برای ن قیاس است جمیع تصرفات این مستشرق در کتاب چهارمقاله و اگر مرا قوای طبیعی موافق بودی و وقت مساعدت نمودی يك يك اغلاط آنرا در طبع این کتاب چهارمقاله مکشوف می داشتم تا ایرانیان ساده زود باور به بینند که این دوستان تازه در چه کارند و برای چه مقصدی ثروت عزیز و عمر گرانمایه خود را مصروف میدارند و این جمله اگرچه از قبیل حشو و جملتسه معترضه بمیان آمد ولی ناچار بودم و معذرت می طلبم زیرا سیاسات این دوستان تازه بحدی دقیق و مخیف است که بقول شاعر:

حسن توهرجا که طبل عشق فرو کوفت

بانك برآمد که غارت دل و دین است "مانتهی"

#### ٩١ - جواب اشیم ابن اشیم

حاج محمد خان پسر حاج محمد کریمخان کرمانی چنانچه ذکر شد ردی بر فرائد بنام شمس المصیئه نگاشت جناب ابوالفضا تل در اوقات اقامت بیروت سال ١٣٣٠ در صد در تحریر کتابی در جواب او بر می آیند این مسئله در یکی از نامه های

جنابش که به ذیقعدہ آن سال مورخ است چنین مذکور :

( آنحضرت نیز مطلع و شاهدید که ازکل خواهش و رجاء نمودم که منزل فانی را بخیر احبا نشان ندهید زیرا مقصد از اقامت در بیروت اینست که بلکه با تمام کتاب رد اثیم ابن تیم موفق شوم و اگر مساعدی یابم بعد از اتمام کتاب عازم ایران گردم )

ولی این کتاب به اتمام نرسید یعنی در این ایام موضوع تحریر کتاب در جواب برون پیش آمد و جناب ابوالفضائل از آن منصرف شدند و بعد نیز مرض خفقان قلب ظہور نموده او را از هرکار باز داشت. این کتاب بعد از در ضمن آثار ابوالفضائل بارض اقدس و از آنجا به عشق آباد فرستاده شد و از بین رفت .

و اما از کیفیت آن کتاب و مطالب آن چیزی نمیدانم و تنها کسی که آنرا دیده و ذکر مینماید آقای محمد پرتوی است ایشان اولاً در ضمن نطقی که در عشق آباد در باره حیات جناب ابوالفضائل نموده اند و در خورشید خاور صورت ترکی آن مندرج است اظهار نموده اند که این کتاب یک جلد ناتمام بوده که در حدود دو بیست صفحه آن مرقوم شده بوده . جناب پرتوی در این ایام به نگارنده اظهار نمودند که در عشق آباد از طرف محفل مقدس روحانی مأمور مطالعه

آثار باقیه ابوالفضائل میشوند و این کتاب راهمان وقت—  
 دیده اند .

در همین کتاب بوده که حاج محمد خان نوشته بوده  
 است ابوالفضائل بوئی از علم نبرده و ایشان در جواب  
 نوشته اند که پدر من از خاندان علم و دانش بوده و ملاجعفر  
 آباره ای او را شیخ الطائفه و فقیه الطائفه خوانده و من  
 بایستی حضور مبارک مولی الوری عرض کرده باشم :  
 همه قبيله من عالمان دین بودند  
 مرا معلم حسن تو شاعری آموخت

## ٢٠ رد الردود

در ضمن مطالعه فرائد دیدیم که عده از علمای شریعت  
 اسلام ردودی بر آن تحریر نموده و منتشر ساختند و چند  
 جلد از آن کتب نیز یاد شد بعد از جمع این کتب جناب  
 ابوالفضائل در صد برآمد که کتابی در جواب آنها بنگارد .  
 این کتاب بسیار بزرگ بنیان گذارده شده بود و شاید اگر  
 عمر جنابش وفا میکرد بچند مجلد بالغ میشد ولی متأسفانه  
 ناتمام ماند و در ضمن آثار ایشان به عشق آباد رفت و در  
 آنجا مفقود شد .

آقای پرتوی ذکر میکردند که من این کتاب را دیدم و چند

صد صفحه اول مقدمه ای بود در بیان ادعای جمال مبارک که این مسئله را به نحو مستوفی شرح و بیان کرده بود . نویسنده گرامی آقای سلیمانی در نامه ای که برای بنده نوشته اند چنین مرقوم فرموده اند :

( کتاب رد الردود کتابی است در جواب کسانی که رد بر فرائد نوشته اند و آنها عبارت از يك عده آخوند شیعه اند که حضرت ابوالفضائل در همان کتاب نام و لقب مضحك و موهن هر يك را که بهمان القاب نزد اهل ولایت خود معروف بوده اند یاد کرده اند آن کتاب راهم بنده از محفل مقدس روحانی عشق آباد گرفته و تماما خوانده ام نسخه خطی ( نسخ ) می گفتند به خط علامه مؤلف است حجم آن بالتقریب باندازه نصف فرائد بود و مطالبش نفیس و بدیع و از جمله شرح مفصل در تعریف تاریخ و اختلاف عرض از تدوین آن در نظر اهل شرق و غرب یعنی قید شده بود که یونانیان بکدام نظر به تاریخ ناظرند و از تدوین آن چه غایتی منظور دارند و اهل شرق بکدام ملاحظه بنگارش تاریخ همت میگذارند و گویا آن مرد جلیل در نظر داشته است که در چندین مجلد این کتاب را بنگارد و چنانکه این خلدون مغربی بر تاریخ مشهور خود مقدمه ای بس بزرگ نوشته است ایشا نهم میخواستند اند بر همان روش در حل مسائل دینی

و جواب کل اعتراضات ملل و نحل خصوصا قوم شیعه این کتاب را به اتمام برسانند اینست که آنچه نوشته اند در مقدمه است و ناتمام و اگر چه آن کتاب بزبان پارسی تألیف شده ولیکن در برخی از مواضع قلم سریع و سلیس ایشان از انشای فارسی ملیح بحر بی فصیح گزاشیده و چند ورق پی در پی بلفت فصیحی نگاشته شده .... دیگر آنکه نام این کتاب هنوز از طرف مؤلف تعیین نشده بود و ردّ الردود اسمی است که احباب بلحاظ محتویات کتاب بر آن نهاده اند ( انتهی )

### ( ٢١ ) — تاریخ ایران —

~~~~~

جناب پرتوی ذکر کرده اند که در ضمن آثار میرزا ابوالفضائل در عشق آباد یک نسخه تاریخ ایران بود که بحر بی و در حدود صد صفحه آن تحریر شده بود .

### ٢٢ — مجموعه رسائل —

~~~~~

کتاب مجموعه رسائل کتابی است که شانزده رساله از رساله جناب ابوالفضائل در آن متدرج است هفت رساله بفارسی و ٩ رساله بحر بی .

در این رسائل که محیی الدین کردی آنرا با جازه مبارک  
در ۱۳۳۹ چاپ نموده يك عده از مسائل مهمه طرح و حل  
شده و بسیار قابل استفاده است .

### ۲۳- رسائل ابوالفضائل

—————

از جناب ابوالفضائل علاوه بر آنچه در مجموعه رسائل مندرج  
است عده زیادی مکاتیب دیگر باقی مانده است که نگارنده  
بطوریکه در مقدمه ذکر شد با جستجوی زیاد فقط توانست  
چهل و هشت طغرا از آن مکاتیب را بدست آورد و در ضمن  
تحریر کتاب بعضی از آنها مورد استفاده قرار گرفتند این  
مکاتیب بعضی خصوصی و در باره امور شخصی و مسافرتها  
و ملاقاتهای ایشان و برخی جواب مسائل نفوس است . از  
آن جمله است مکتوبی که در تفسیر حدیث ( العلم سبعة  
وعشرون حرفاً ) نوشته شده و با چاپ ژلاتین یکبار منتشر  
شده و مکتوب دیگر که در جواب دبیر مؤید در موضوع تفریق  
بین بشارات وارده در توراة در باره ظهور مسیح و ظهور  
یوم الله و توضیح هر یک مرقوم شده و رساله خطاب به میرزا  
رضا خان افشار که مفصل بوده و پارسی سره است و تمام  
آنها در جلد دوم این کتاب بنظر احباب خواهد رسید .



از جناب ابوالفضائل یادداشت‌های زیادی نیز موجود بوده و مقدمه‌ها و حواشی بر کتب از قبیل مقدمه برالکتاب سیبویه و حواشی بر کتاب الخواطر و الاسلام که مسیحیان در رد اسلام نگاشته بوده اند که ایشان در حواشی آن تمام نقاط حساس آنرا انتقاد نموده بوده ولی این آثار نیز معدوم شده است و فقط زکری از آنها باقی مانده و شاید روزی آن گم شده‌ها بهمت دوستان محقق پیدا شوند .

لازمست معروض دارد که رساله ای بنام فرامین بهی تألیف آقای سیوش سفیدوش موجود است که بعضی از جمله جناب سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت آنرا به ابوالفضائل نسبت داده اند این اشتباه از آن حاصل شده که آقای سفیدوش چون اهل تألیف نیستند نام خود را در آن رساله ذکر نکرده اند و در آخر رساله يك نامه از جناب ابوالفضائل ضمیمه نموده و در خاتمه نامه امضای ایشان را افزوده اند و دیگران تمام رساله را از ابوالفضائل دانسته اند .

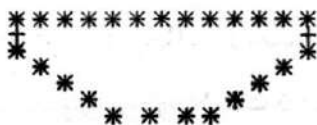
آقای سفیدوش رساله دیگری نیز بدون ذکر نام خود بعنوان ( توضیح و اَضحات ) منتشر کرده اند .

در این جا با انضمام نامه پارسی سره جناب ابوالفضائل خطاب به میرزا محمد حسین ثریا که قبلا وعده داده شد کتاب را تمام نموده و خامه و نامه را وداع میگویم میداست

( ٤٦٠ )

اهل اطلاع از زلالت و هفوات آن در گذرند و بشیعه  
ربّ الارباب عمل فرمایند و او جلّ جلاله آمرزنده و بخشنده  
است .

پایان



## اوست خرد بخش توانا .

برخی (١) گرامی گوهرت گرد م نامه نوائینت (٢) که پهلوانی  
 نواد (٣) راسترگ استاد و شارستان (٤) سخندان را بهیمن  
 دهناد (٥) بود رسید و از دیدنش گلهای شاد یازدل نیازمند  
 دمید . زهی نگارش که روان سراینده پارسش (٦) شرمند ه  
 است و خهی گزارش که گوینده توسش (٧) بنده ندانم  
 گل نوشکفته اش گویم یا گوهر ناسفته اش خوانم . نی نی  
 که یک بهار گل را این آب (٨) نیست و یک کان گوهر را این تاب نه .  
 بر این در دری (٩) زبید اگر مؤید نماز آرد

نه براستای زردشت و دساتیر مهابادی

آباد بر آن خامه باد که چون نی خوزی (١٠) شکر ریز است  
 و درود بر آن کلک که مانند نافه ختنی مشک آمیز .

آری نشان سخن دانی اینگونه نگارش است و فرود ( ١١ )

(١) فدا و قربانی (٢) زیبا و آراسته (٣) زبان فارسی

(٤) شهرستان (٥) نظام و نسق (٦) مقصود سعدی است

(٧) مقصود فردوسی است (٨) لطافت و منزلت (٩) مقصود

زبان پارسی است که ناصر خسرو در قصیده معروف خود گفته است :

من آنم که در پیش خوگان نیزم .  
 ماین قیمتی در لفظ دری را

(١٠) نیشکر خوزستانی (١١) دلیل و برهان .

شیوانگاری اینچنین گزارش که هرچه نگاردهمه پیوند روان  
هنرمندان آید و آنچه سراید یکسره دهند کار دانشآموزان  
گردد. نه چون دیگر همگنان که بلاف وگراف خود ستایند  
وهنگام کار فرومانند و اگر چیزی نگارند دازه دازه (۱) از  
نامه ها گرد آرند و واژه واژه از نگارش دیگران برپایند  
یگانه دستور دادنها و صاحب عباد که دانشوری فرج‌آد<sup>(۲)</sup>  
وسخن دانی استاد بوده همواره با دانشیان سری داشتی  
و شماره تسوئی (۳) از شبانه روز را پس از آسایش از کار کشور  
درفرگاه (۴) هنرمندان بسربردی و جز دانشوران و رامشگران  
را (۵) در آن بزم راه نبودی روزی ابوبکر خوارزمی که استادی  
نامدار و سخندان بزرگوار بود بدان انجمن درآمد متنبی  
که پیوسته زیب فراویز (۶) آن بزم دلاویز بودی وی را بخردانی  
فروغ بشناخت پرسید توئی خوارزمی ابوبکر را دل از ایمن  
گزاره (۷) سبک بدرآمد پاسخ داد که خوارزم بمن شناخته  
آید از خود ستائی ابوبکر متنبی برآشفت و خواست تا وی را  
درفرگاه دستوراگاه نکوهد سازد گفت صاحب دادگر که

---

(۱) ترجمه لفظ ومعنی (۲) دانشمند وفاضل (۳) ساعتی  
(۴) حضور - حضرت (۵) مطربان و خنیاگران (۶) سجاف  
جامه و غیر آن (۷) عبارت

پیوسته درگاهش بوسه گاه بزرگان کارآگاه باد چنین فرمود که هر دانشی که خواهد در رده نشاختگان (۱) این همایون انجمن درآید باید از چاه (۲) و چکامه تواند چهارهزار سرواد (۳) بیکبار سراید و اگر نتواند شایای (۴) بزم یگانه دستور نامور نباشد . ابوبکر پرسید تازی یا پارسی متنبسی گفت تازی بازش پرسش نمود که از سلمانان یا بت پرستان گفت از بت پرستان دیگر باره پژوهش نمود که از مردان یا زبان پاسخ داد که زنان بازجو باشد که از دوشیزگان یا یا بشوهر رفتگان گفت از دوشیزگان ابوبکر بپای خاست تا آن مایه سرواد را در دم بسراید و از پیمان دستور بدرآید صاحب را در فرمان داد تا چهارهزار زر تلیش (۵) دهند و پوزش خواهند ابوبکر نیز دریافت و این چهارلخت (۶) را که بزبانی جوانی و روانی آب زندگان نیست درنگوشش وی بگفت :

لا تمدحن ابن عبّاد وان هطلت

کفّاه حتی اذا مات خجل الدیماء

فانها خطرات من وساوسه

یعطی و یمنع لا نجلا ولا کرما (۷)

(۱) نشانیده و تعیین شده (۲) شعروغزل (۳) بیت (۴) شایسته و درخور (۵) طلاوزر (۶) پاره (۷) معنی دو بیت چنین است : این عبّاد راهرگزمذح منمائید و لوآنکه در کف او به بخشش چنان بیارد که باران دائم السیلان را شرمسار سازد زیرا که این (بقیه درص بعد)

باری کلام از نگارش این داستان آنکه هوشیاران دانند که مرد دانش را فرمود در آستین است و فروکش (۱) هنری را رهبر چنین و برآستی روشن دل سرکار است که به گوهر دانش آمیزی (۲) انباشته است و خجسته گل آن فزانه خرد یار که بهنرهای گوهری آغشته در نامه نامی نماری (۳) بکوشش رهی اندر باز دست آوردن پارسی و پهلوی رفته بود :

برخی رخسندۀ گوهرت کردم . در این چرخه (۴) مهرآباد که جهان دیر بنیاد را گاه آشکار نمودن رازهای نهفته و هنگام بالیدن شاخ هنرهای نورسته است برخی از خشک مغزان را اندوه از دست رفتن پارسی نواد (۵) دامن گرفته و اندیشه باز بچنگ آوردن این مرغ پریده در سرافتاده است نامه نگار چون در این کار ژرف نگرست دید که برای از دست رفتن زبان پارسی اندوه خوردن و اندر باز دست آوردنش رنج بردن اندیشه بیهوده پختن است و زندگی گرانمایه را به بی خریدی بانجام رسانیدن زیرا که سراسر هستی یی — باخواست ایزدی یا بجنیش منش (۶) هر چه باشد همواره اندر جزش و رمش (۷) و دیگر گونه شدن جهان برابر دیده دارای

---

از ص قیل ) بخشش از آثار و سوسه های خاطر اوست میخشد و عطای خود را باز میگیرد در حالیکه نه آن از کرم و سخاوت اوست و نه این از نخل و خست وی (۱) لجاجت و سماجت (۲) حقیقی (۳) اشاره (۴) دوره و عصر (۵) زبان (۶) طبیعت (۷) تغییر و تبدیل .

هوش و بینش است و هر کس که بگوهر زیوار (۱) آراسته و از فروزه (۲) کج بینی پیراسته باشد داند و بیند که همواره روش آفرینش تباهی پذیراست و فروزه تازه پیکر گیر چه اگر دانشمندان هر کشور کنونه روزگار خویش را با هزار سال پیش بسنجند همه چیز را از پوشش و خورش و کردار و گفتار و آئین و کیش دیگر گونه یابند و در هر هزار سال که به خجسته نوله (۳) وان یوما عند ربك كالف سنه مما تعدون يك روز یزدانی است آفرینش را به پوشش نو نگرند در این روی رنج در کار باشدنی بردن و کوشش بدشمیر (۴) خواست یزدانی کردن آهن سرد کوفتن است و آب به غربال پیمودن .

سرور فروزنده اخترم : مرد باید که سخن را استوار و شیب و اسراید به هر زبان که باشد و گفتار را زیبا و رسا رانند بهر نوا که پیش آید بلندی و پستی و سختی و سستی در هر نوا هست شیوایی را اندر زبان پارسی ننهادند و هنر سخندان را تنها به مردم پهلوانی کیش نداده اند این کار فزایان که تازه سری میان سرها آورده و رخس در اسپریس (۵) هنر تاخته و پال و پری برای بدست آوردن نام ننگ گشاده اند چون سخنان خویش را سخت سست و در برابر

---

(۱) سویت و رابری (۲) صفت (۳) کلام (۴) ضد (۵) میدان اسب دوانی .

گفتارهای استادان نیک نادرست یافته اند گمان برده اند که این آک (۱) از آمیختگی تازی به پارسی پدید آمده و این سستی از این راه در سخن هویدا گشته پس برای چاره آن به نمشته (۲) خویش آستین بالا زده و دامن بر کمر استوار نموده اند که زبان پارسی را از این آک پاک دارند و راه هنر را بر مردم این کشور باز گردانند روزی یکی از ایشان را گفتم ای برادر مایه واپس ماندن ایرانیان از مردم باختر اندر دانش و هنر آمیختگی زبان نیست و شوه (۳) بی هنری مردم این سامان سخن گفتن به نواد تازیان نه چه زبان باختریان ویژه مردم فرنگستان آمیخته از چند زبان باستان است و بن گفتارشان زاده زبان روم و پارس و یونان بزرگتر شوه بیدانشی مردم این سوی بیهنری بزرگان آئین و کیش است چه گروه با درام را (۴) دیده برایشان است و سورستاران (۵) دل وابسته اینان و کسی که خود یکباره از فرهنگ و هنر تهیدست و بکمند فرغوی (۶) و نادانی پای <sup>بست</sup> <sub>بیش</sub> باشد چگونه دیگران را هنر و دانش آموزد و چراغ خرد و افروزد و نیکو سروادی سروده و زیبا داستانی در این در فرموده اند :

زات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

(۱) عیب و عار (۲) عقیده (۳) باعث و علت (۴) عوام ناس و نفوس  
که به هر بادی بجنبند (۵) معنی این کلمه معلوم نیست (۶)  
تنبلی و گاهلی .



د بهیران د بهیر و خشوری ایران (١) در تخت گاه (٢) عثمانیان  
 میرزارضا خان اندرنامه پروز نگارش که پارسی ساده است  
 گوید زبان پارسی از آمیزش تازی بدانجا رسیده که کم کسی  
 بد ریافت آمیغ واژه چنانکه هست تواند دست یافت از این  
 رو کار آموزگاری بس دشوار گردیده است چه که مردم بس  
 خواندن و ندانستن خو گرفته از آرش (٣) جهان ارزش  
 بواژه کواژه (٤) همدانستان گشته اند همانا د بهیر یگانہ  
 پاک داشتن نوادر از واژه های بیگانه مایه زود آموختن  
 هنر دانسته است و ما چون نخست در کار خود که مردم  
 ایرانیم نگریم ببینیم که کار نه چنین است که وی انگاشته  
 و کنونه گذشتگان بد شمر این پیشرو نمودار گشته چه  
 هنگامیکه آتش کین زردشتی در ایران افروخته و درفش  
 جهانداری ساسانیان افراخته بود با اینکه زبان ایرانیان  
 پارسی ساده بود و با دیگر زبانها آمیختگی نداشت  
 روز بروز از راه دانش و هنر دور افتادند و دم بدم در چا  
 نادانی و فرومایگی فرورفتند تا آنکه یکبار به بهیمنی افسانه  
 شدند و به بیدانسی شناخته گشتند . بهرام پور رستم  
 آبادان در نامه تباهی پارسیان گوید که در روزگار ساسانیان  
 پایه بیدانسی ایرانیان بدانجا کشید که مؤبدان و دستوران

(١) منشی اول سفارت ایران (٢) پایتخت (٣) معنی (٤)

که بزرگان دین و پیشوایان آئین بودند یکباره از دانش آموزی  
 و هنراندوزی فروماندند و به انداختن سیم و زر و گورد  
 آوردن خواسته و گوهر پرداختند و پادشاهان راستمکار  
 و چاکرانشان را دروند (۱) و تباه روزگار خواندند و یکدیگر را  
 پلید و ناپاک دانستند و همه پیشه‌ها را جز بافندگی و کشت  
 کاری ناشای و ناروا شمردند و اگر بیچاره‌ای با هنگری یا زرگری  
 و مانند آن از هرکاری که آتش در کار داشتی پرداختی وی را بد  
 دین و کشتنی میدانستند و در آتشکده و پرستشگاه راه نمیدادند  
 انجام بیدانسی ایرانیان بدانجا رسید که از هزار کس یکی  
 خواندن و نگاشتن ندانستی و بسا بودی که در یک شهر—  
 یک هنری مرد یافت نشدی . باری کار بدین هنجار بود  
 تا آنکه خورشید دانش و هنر از تازی سوی این کوی سر بر زد  
 و جهان از فرگیش ستوده پیغمبران روشن شد و فروخته  
 آتش بهی کیش (۲) از آب شمشیر گردان تازی آئین فرونشست  
 و جهانداری ساسانیان از نیروی پیروان آن سترگ برکشیده  
 یزدان سپری شد با آنکه آن روزگار آغاز آمیزش پارسی بتازی  
 بود و آموختن آرش‌های واژه‌های تازی دشوارتر از اکنون  
 مینمود دانشوران اسلام در ششصد سال نخست از فرزندان  
 باستان برتری یافتند و در هر گونه هنر سرآمد هنرمندان

جهان گشتند آسمان دین و خشور و اسپین ( ١ ) را چند ان  
 اختر هنر و تابش دانش هوید اشد " که خیره ماند در آن دیده  
 اولی الابصار " هنوز نشون خامه فرجود ( ٢ ) نشانسان روشنی  
 بخش جهان است و خردی گفتارشان مایه شگفت کار آگهسان  
 چنانکه فرزانه یگانه نجم الطک اندر هدایة الحساب فرموده  
 است که فرنگیان هنرا ز تازیان آموختند و سپندار ( ٣ ) دانش  
 از چراغ اینان افروختند و در ششم سال د و م با آنکه بیشتر  
 مردم آرش و اژه های تازی را میدانستند و بدینگونه گویش و  
 سرایش خو گرفته اند و کار آموختن گفتارهای آمیخته آسانتر  
 و راه دریافت آمیغ تازی د اژه نزد یکتا شد روز بروز پایه هنرمند  
 ایرانیان پستی گرفت و آک بیدانشی تازی کیشان روی به  
 بالا نهاد تا اکنون که یکباره نیازمند بیگانگان و شاگردان فروما  
 دانشوران فرنگستان در شمار می آیند و کسیکه رازهای یزدانی  
 و روزهای ایزدی را شناخت شوه این بلندی و پستی را تواند  
 دریافت پس دانسته شد که دریافت دانش و هنر وابسته  
 پاکی و آمیختگی نواد نیست و آن از راه دیگر است که کارگاهها  
 دانسته و خردمندانش شناخته اند و دیگر آنکه اگر چنین انگاریم  
 که آمیختگی زبان مایه دیر آموختن دانش گرد د باز هم به مرگ  
 پهلوانی نواد جامه نباید درید و در سنوک ( ٤ ) این نوجوان د و  
 سه هزار ساله نشاید گریست چه افزون از هزار سال است که مردم  
 این مرزیدینگونه

سرایش با آمیزش خو گرفته اند و آرش بیشتر واژه های تازی را دانسته اند و پهلوانی نواد را بیشتر دانشیان ندانند تا چه رسد به بیدانشان و چشم (۱) گزاره آنرا سخن وران در نیابند تا چه رسد به نوآموزان چنانکه اگر رده ای (۲) — چند از بروز نگارش را نزد کسی بر خوانی هیچ از آن نخواهد دریافت و آرش بیشتر گزاره های آنرا نخواهند دانست و بدش میوان اگر لختی چند از وصف یا دره نادری را که به گزاره بس دشوار و آمیخته اندیخته اند بر خوانند بیشتر آنرا خواهند دریافت و کام (۳) نگارنده را خواهند دانست پس دانسته شد که خواندن و ندانستن اندر پهلوانی سخن است و مایه دور افتادن از دانش آموزی فرورفتن در اندیشه نو کردن کیشهای کهن بیچاره مردم ایران که هر کس آمد کارشان را دشوارتر نمود و نوائی بر رود (۴) بینوائی ایشان افزود یکی به او نمیگوید ای درویش خدای مهربانت رو دست داده تو بیکدست کار میکنی و ای — ز بدخشای شگرت رو پای بخشیده تو بیک پای میجهی زهی بیخردی و خهی (۵) خشک مفزی کدام آئین کهنه نوشد که تواند داند یشه این پوسیده ای و کدام آب رفته بجوی باز آمد که تو چشم بدین دوخته خدای توانا هر روز جهانرا

---

(۱) معنی (۲) سطر (۳) مقصد (۴) نام سازاست (۵) زهی

بآئین نو پدید آرد و آفرینش را به پوشش تازه بیاراید. توسیخ  
 اندر پلاس کهن و ریم ( ۱ ) ریم ( ۲ ) چهره فرتوت را غمازه  
 ( ۳ ) کنی و از پوسیده گفتارهای گذشتگان جهانرا پراوده  
 خواهی امروز جهان خدای را خواست بیکاست بدان  
 گرائیده که جهان را آرایش نو دهد و خاریگانگی را از گلستان  
 جهان بزداید و جهانیا را اندر سراپرده یگانگی جای  
 بخشد بهترین نوادها نواد اکنون ایرانیان است که خدای  
 بهدانش از چند زبان بزرگ گرد کرده و آرش گوهر را بدین  
 پوشش زیبا بیاراسته چه زبان پارسی اکنون آمیخته ایست از  
 پهلوی و تازی و ترکی و فرانسوی و روسی است پس چون درست  
 بنگری این خجسته زبان نوادی است نیک فراخ و گشاده  
 و فروزه خوب زبانهای نامبرده به خوشترین روی در وی نهاد  
 شیرینی پهلوی و شیوانی تازی و استواری ترکی و فراخی فرنگی  
 در وی آشکار است و آسایش دبیر هنگام سرایش و نگارش پدیدار  
 در این روی چه مایه ناسپاسی است که سخندانان از اینهمه  
 نیکی چشم پوشند و پروبال سرایش و نگارش را به این اندیشه  
 که زبان باستان است بسته دارند .

" ای گوی سخندان ای اندر خم چو گانت " امروز گوهر دانش  
 و هنر مانند کیمیا نایاب است و هنری مرد در رسته جهان

بی ارج و آب اگر بینامردی یافت شدی بخردانی رهبر (۱)  
 نمودی که این پارسی نگاری که خشک مغزان این دمانش  
 (۳) هنری بزرگ انگاشته و زبان باستان مردم ایران—ش  
 پنداشته اند نوادی است نو بافته و بنیاد یست کما بی—ش  
 سه سد سال پیش نهاده واپسین فرزنانگان آبادیان فرزانه  
 آذرکیوان از گروه سپاسیان در نهد واند تازی پدید آمد  
 و اندر شهر سپاهان (۳) نزد استادان آن مرز مانس—د  
 سترگ فرزانه فرجاد سید داماد و شاگردان فرزانه میرغیاث  
 الدین وشتکی دانش‌ها آموخت و از فرگاهشان هنرها—ا  
 توخت (۴) ویره اندر دانش فرزند بود (۵) کوشش بسزا نمود  
 و در این هنر دانشوری نامور شد و شاگردی چند دانا بهرور  
 چون خوی پارسی گروه اینست که هر هنری را بینند خواهند  
 بنیادگان خویش و موبدان پارسی‌کیش به بندند ویژه شاگردان  
 این مرد که گوئی گلشان از خود پسندی آمیخته است و  
 بودشان (۶) از کین تازی آئین ریخته و چنان گمان کرده‌اند  
 که بالاترین دانش‌ها این پوسیده پندارهای فرزنانگان  
 است و سرآمد هنرها اندیشه‌های سمرادی و ش (۷) دانشورا<sup>ن</sup>

(۱) دلیل و برهان (۲) این زمان (۳) اصفه—ان

(۴) تحصیل کرد (۵) حکمت و فلسفه (۶) هستی (۷) خیالی

ایران ونویان از این رو بنام آذر ساسان پنجم سفرنگی (۱) بردساتیر نوشتند وجز آن نیز نامه ها مانند زوره باستان و زر دست افشار نگاشته بنام پیغمبران ایران و بزرگان باستان خنیده (۲) و روشناس داشتند همانانداستند که نه بس دیر (۳) خورشید دانش ازباختر آفرینش سربر زند و گلهای هنر اندر بوستان جهان بد مد پایه هنر و دانش روی بفزایش نهد پایاب هر آب نمودار گردد و ژرفی هر دریای پدید آید و خورده بینان بخرد خرده دان سوی بموی هر چیز را بشکافتد و ژرف نگران آمیغ هر چیز را دریابند چون مؤبد فیروز پورکاوس هندوستانی بساتیر ساختند کیوانیان را بدست آورد و در سال (۱۱۸۵) یزدگردی در هند وستانش چاپ نمود و آشکار ساخت نخست فرزنانگان انگلستان از بن آن آگاه گشتند و آنرا فراهم آورده شاگردان آذرکیوان یا خود او دانستند و هر کس دیاج های اوستا را که مؤبد اندانش در جهان داری ساسانیا ن نوشته اند به بیند زبان باستان را تواند شناخت و ساختگی پای چم و سفرنگ دستیر را بخوبی تواند دریافت .

ای دست سخن دانان کوتاه ز دامت . دانی که سخن را اسپرس پهناور است و دانش گوهری را فراخی باختر تا خاور

---

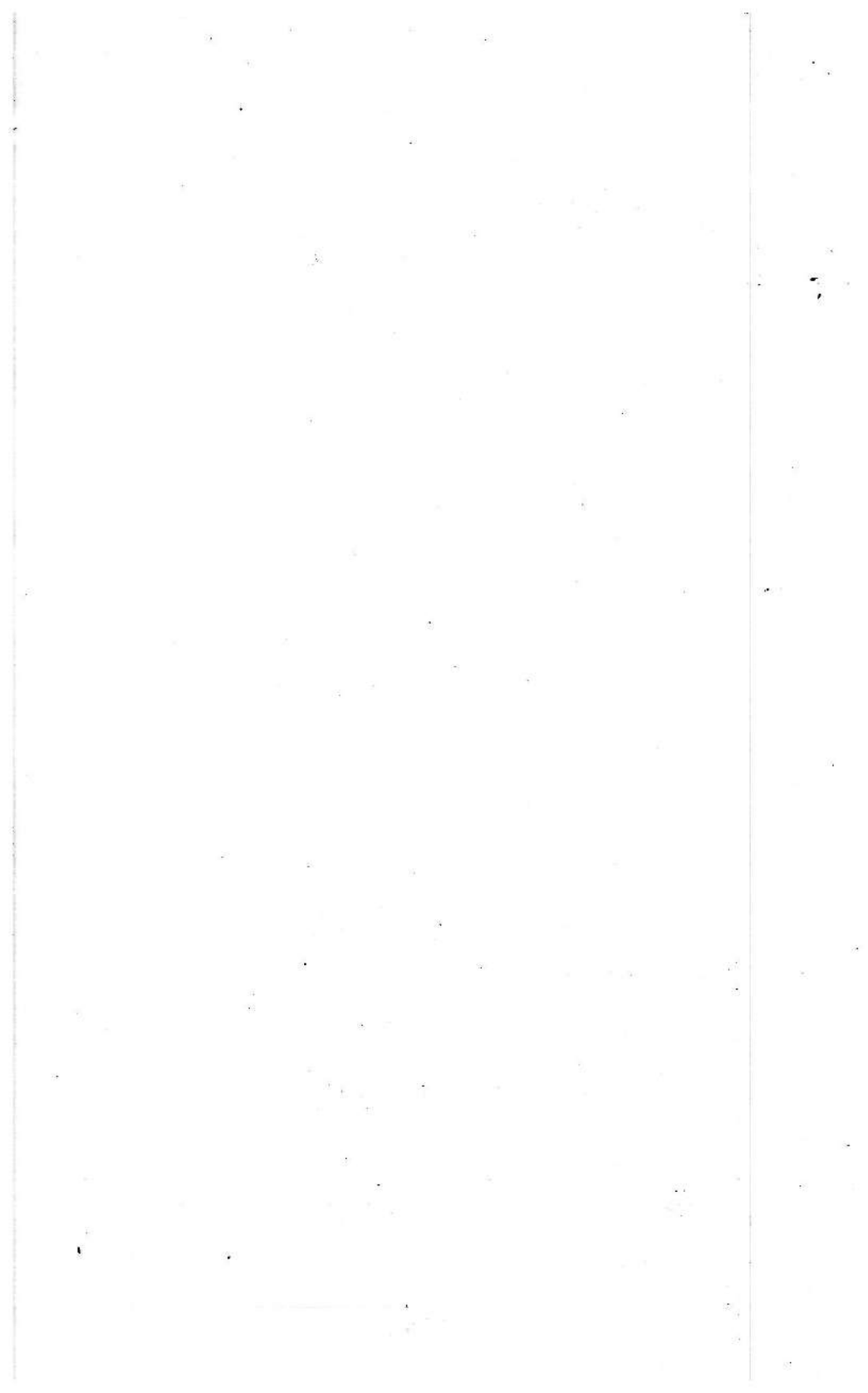
(۱) تفسیر (۲) مشهور (۳) طولی نمیکشد

رخش خامه گرمخیز (١) است و درخش (٢) آرش آتش بیـز  
 اگر رشته سخن بد رازی کشید و پایان گفتار به تندی و درستی  
 انجامید از آنست که نکوهشی که از پارسی نگاری رفتـه  
 هفگنانش بناتوانی وانمایند و خرده گیرانش که هماره بدین  
 شیوه زشت روشناسند از تن آسائی شمارند تو خداوند  
 سخنی و شناسای نیک و زشت نو و کهن تو را جان از بهار  
 بینش گلشن است و دل بفروغ دانش روشن دانی که رهی را  
 توان پارسی نگاری از همگنان افزون است و هـده (٣)  
 برپارسی نگاران از اندازه بیرون توانم روزی تا پنج سدرده  
 پارسی ساده نگاشت و بهرگونه زیبائیش آراسته داشت .  
 نگاشته های پیشم که دانشوران دیده اند گواه راستی این  
 گفتار است و خردی فرنودم رهبر درستی این هـنـجـار (٤)  
 با این همه وابسته پذیرائی سرکار مهـر یار است چنانچه  
 از پیرهون (٥) نامه نگاریش بیرون دانند بخامه مشکبـیـز  
 و کلک مهـرانگیز زیب درستی و آرایش رسائیش بخشند افزون  
 چه نگارم چرخت نیکخواه و فر<sup>م</sup> خجستگیت هماره پرستاروشـ  
 همراه باد .

روز رام ایزد از دیماه ( ١٢٥٤ ) یزدگودی و ٢١ رجب  
 از سال ١٣٠٢ تازی درشمان تهران به خامه ابوالفضل  
 گلپایگانی انجام یافت .







| فهرست تفصیلی                              | فهرست اجمالی     |
|-------------------------------------------|------------------|
|                                           | یادداشت مولف     |
|                                           | صفحه ۳           |
|                                           | مقدمه جناب       |
|                                           | اشراق خاوری      |
|                                           | صفحه ۴           |
| کیفیت تالیف کتاب - مدارک کتاب -           | مقدمه مولف       |
| مناجاتی از کشف الغطا                      | صفحه ۱۲          |
| موقعیت گلپایگان - خانواده ابوالفضائل      | خاندان گلپایگانی |
| در گلپایگان - جدائی از خانواده ومخالفت    | صفحه ۲۳          |
| میرزا هدایت - عبارت ابوالفضائل درباره     |                  |
| اقارب خود                                 |                  |
| نام والقباب ابوالفضائل - تولد در گلپایگان | کودکی وجوانی     |
| وتحصیل در عراق واصفهان - معارف            | صفحه ۲۸          |
| ابوالفضائل وعبارتی از ایشان در این        |                  |
| خصوص - مسافرت بطهران - ریاست              |                  |
| مدرسه حکیم هاشم                           |                  |
| سطح فکر ابوالفضائل - حکایت ایشان در       | ایمان وعرفان امر |
| باره کتاب ایقان - مقدمات ایمان -          | بدیع ص ۳۵        |

|                                                                                                                                                                                                                                                                            |                               |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------|
| داستان نعلبند کاشی - اولین مباحثه<br>با احباب - ملاقات با فضلی امر - حاج محمد<br>اسمعیل ذبیح ولوح رئیس - وقوع مواعید<br>الهیة والزام ابوالفضائل - مناظره با<br>میرزا محمد رضاهمدانی - عرفان به امر<br>بدیع - عمامه ابوالفضائل و شعر حافظ -<br>مصاحبت حاجی سید جواد کربلائی |                               |
| آمدن مانکجی صاحب به ایران - حکایت<br>ظل السلطان - اقدام برای رفع جزیه -<br>تاسیس مدرسه اطفال و تدریس ابوالفضائل<br>داستان تالیف تاریخ جدید - رقائم<br>پارسی سره - مکاتبه با میرزا رضا خان<br>افشار - مرگ مانکجی                                                            | مصاحبت مانکجی<br>صاحب<br>ص ۵۴ |
| امتحانات الهیه - مخالفین دینی و<br>دنیوی - حبس و استنطاق                                                                                                                                                                                                                   | زرناب در بوثه<br>امتحان ص ۶۹  |
| مقدمات واقعه - گرفتاری ابوالفضائل<br>در دروازه قزوین - وقایع حبس و مباحثه<br>با نایب السلطنه - عیارت ابوالفضائل -                                                                                                                                                          | واقعه سال<br>۱۳۰۰<br>ص ۷۰     |

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |                                                    |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------|
| <p>عبارت فرائد - یاران هم زنجیر - حکایت<br/>                     ابوالفضائل از شجاعت ملا محمد رضا -<br/>                     رویای ابوالفضائل رهائی از زندان -<br/>                     بیان مبارک درباره ملا محمد رضا و<br/>                     ابوالفضائل - سکونت در قلعه و گرفتاری<br/>                     و زندان برای دفعه سوم</p>                                                                                                                                                                                     |                                                    |
| <p>لوح مبارک در خصوص مسافرت های تبلیغی<br/>                     ابوالفضائل - عبارت فرائد - عدم قبول<br/>                     مصارف سفرا از احباب - حکایت حاجی<br/>                     ابوالحسن امین - سه نامه از ابوالفضائل<br/>                     در بیان انقطاع ایشان - عدم قبول<br/>                     دعوت احباب - دو حکایت از پیام امریک -<br/>                     عبارت ابوالفضائل - سیروس فردائمی -<br/>                     دعای حضرت بهاء الله - عبارات<br/>                     ابوالفضائل در شرایط تبلیغ</p> | <p>مبلغ منقطع<br/>                     ص ۸۴</p>    |
| <p>مدت تبلیغ در ایران - کیفیت تعیین خط<br/>                     سیرایشان</p>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                  | <p>سفرهای تبلیغی<br/>                     ص ۹۵</p> |
| <p>ورود بقم - تاریخ ورود یکاشان - مسافرت<br/>                     بقمصر</p>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                   | <p>قم و کاشان<br/>                     ص ۹۷</p>    |

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |                        |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------|
| مشکلات اصفهان - ورود محبوسین یزد -<br>اقدامات مختلفه - حکایت عهد الخالق -<br>حاج سیاح افندی نظر ابوالفضائل -<br>درباره خاندان قاجار - عمارت حاج<br>میرزا حیدر علی درباره ابوالفضائل -<br>ملاقات با مستر پیروس - یوزباشی ناشی -<br>حکایت ملا محمد باقر هائی - سفر دولت<br>آباد - نامه به سراج الحکما آباده ای | اصفهان<br>ص ۹۹         |
| دو سفر به یزد - حکایت آقای هخامنشی -<br>بیان حاجی محمد طاهر المیری                                                                                                                                                                                                                                           | سفر یزد<br>ص ۱۱۵       |
| تعیین خط سیر - ورود بقزوین - عدم<br>رضایت از سفر تبریز - ملاقات ورقشای<br>شهید - مریضی در تبریز - مباحثه با<br>مستر پیروس                                                                                                                                                                                    | سفر آذربایجان<br>ص ۱۱۷ |
| تصمیم حرکت به خارج ایران - ورود به<br>همدان - ملاقات احباب - اقامت در<br>کاروانسرای حاجی فضل الله - گرمی بازار<br>تبلیغ - ملاقات و تبلیغ موید السلطنه و                                                                                                                                                      | سفر همدان<br>ص ۱۲۵     |

| فهرست تفصیلی                                                                                                                                                                         | فهرست اجمالی              |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------|
| موید الدوله — گرفتاری و حبس — علت<br>سفر کرمانشاه — رضایت از همدان                                                                                                                   | کرمانشاهان<br>ص ۱۴۲       |
| سه مشکل در پیش پا — اظهار تشویش از<br>وضع کرمانشاه و مخالفت بابی ها — مباحثه<br>والزام شیخ شهاب الدین — تحقیق<br>جناب ابوالفضائل و پنهان شدن ایشان<br>حرکت از کرمانشاه — نصیحت احباب | مراجعت بهمدان<br>ص ۱۵۰    |
| موفقیت در همدان — لوح مبارک در تمجید<br>اعمال ابوالفضائل                                                                                                                             | سفر تبریز و عراق<br>ص ۱۵۳ |
| سفر به تبریز — حرکت به کاشان از راه عراق<br>ورود به خلیج آباد عراق                                                                                                                   | سفر ثانی کاشان<br>ص ۱۵۴   |
| حکایت استاد حسین عموزینل — مباحثه<br>با احام یهودی                                                                                                                                   | سفر ثانی یزد<br>ص ۱۵۷     |
| حکایت گوهر خانم — حرکت به عشق آباد<br>از طریق طبس و مشهد                                                                                                                             | عشق آباد<br>ص ۱۵۸         |
| جریان شهادت جناب حاجی محمد رضا<br>اصفهانی و محاکمه متهمین بقتل و مراده<br>جناب ابوالفضائل با مقامات حکومتی و                                                                         |                           |

|                                                                                                                                                                                                                                      |                                |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------|
| صد و رحکم به نفع احباب - رضایت حق از<br>عمل دوستان در شفاعت دشمنان - لوح<br>بافتخار ابوالفضائل - قدردانی از دولت<br>روسیه - تصمیم به انتشار روزنامه و تاسیس<br>مطبعه - شکوه از عدم معاونت یاران<br>عشق آباد                          | سمرقند<br>ص ٢٠١                |
| ورود بسمرقند - حکایت میرزا عبد الباقی<br>پاشنه طلا - تصلب مردم سمرقند -<br>حکایت ابوالفضائل از محضر مبارک - داستا<br>ن<br>مباحثه با عالمی در سمرقند - داستان مباحثه<br>با عالمی در سمرقند - داستان مباحثه با<br>مدرس مدرسه الخ بیک - | اولین مومن افغانی<br>ص ٢٠٧     |
| دکتر عطاء الله خان وایمان وی - وضع<br>ابوالفضائل در سمرقند                                                                                                                                                                           | آباد<br>مراجعت به عشق<br>ص ٢٠٩ |
| ملاقات فاضل قاینی در مدینه عشق -<br>مباحثه با سید ابراهیم قراباغی - حرکت<br>به بخارا در معیت فاضل قاینی                                                                                                                              | سفر بخارا                      |
| توجه به بخارا - کتاب حدود العالم                                                                                                                                                                                                     |                                |



| فهرست تفصیلی                                                                                                                                                                                                                                                                                                               | فهرست اجمالی                             |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------|
| من المشرق الى المغرب — تاسیس امر<br>در بخارا و سمرقند                                                                                                                                                                                                                                                                      | ص ۲۱۲                                    |
| وصول خبر صعود و تاثیر در ابوالفضائل —<br>لوح حضرت عبدالبهاء بافتخاری                                                                                                                                                                                                                                                       | صعود جمال قدم<br>ص ۲۱۴                   |
| کوشش در رفع اختلاف — دو عارت از نامه های<br>وی در اینخصوص — حکایت آقای نبیل<br>الدوله — علت سکوت بعد از صعود — دو<br>عارت از ابوالفضائل در اینخصوص —                                                                                                                                                                       | میثاق الهی در<br>نظر ابوالفضائل<br>ص ۲۱۸ |
| تالیف دو کتاب در اثبات میثاق — کوشش<br>ناقضین در جلب ابوالفضائل — خضوع<br>ابوالفضائل در ساحت میثاق — حکایت<br>جناب خادم از لسان حضرت ولی امرالله —<br>حکایت فاضل مازندرانی — حکایت ایزابل<br>فرا سر — تقریر آقای دکتر موید — حکایت<br>زوجه آقای نبیل الدوله — حکایت آقای<br>پرتوی حاکی از خضوع ابوالفضائل در ساحت<br>میثاق |                                          |
| احضار ساحت اقدس — سید مهدی                                                                                                                                                                                                                                                                                                 | دیدار محبوب                              |

|                                                          |              |
|----------------------------------------------------------|--------------|
| گلپایگانی - ورود سید مهدی به عشق آباد                    | ص ۲۳۵        |
| وحرکت ابوالفضائل - اقامت در ساحت                         |              |
| اقدس - عبارتی از حجج البیه - حکایت                       |              |
| ابوالفضائل از وضع مرج عکا - مباحثه با                    |              |
| کشیش پروتستانی درباره رسالت حضرت                         |              |
| رسول                                                     |              |
| وضع مصر - عزیمت ابوالفضائل بقاهره -                      | سفر مصر      |
| روشن ابوالفضائل در مصر - تبلیغ <sup>ای</sup> عده از علما | ص ۲۴۷        |
| محل اقامت در مصر - استقبال طلاب از هر                    | شیخ فضل الله |
| کیفیت تدريس و تبلیغ ابوالفضائل - شهرت                    | ایرانی       |
| در قاهره - تجلیل دکتر صروف از مقام                       | ص ۲۵۰        |
| ابوالفضائل - تجلیل استاد عبد الرحمن                      |              |
| بر قوقی در مجله البیان - مباحثه با                       |              |
| محمد افندی سلطان - پیش نهاد تالیف                        |              |
| کتاب در جواب مقاله فی الاسلام                            |              |
| خبر مرگ ناصرالدین شاه در مصر - رویای                     | عشق و مستوری |
| ابوالفضائل - توطئه بر علیه احببا -                       | ص ۲۵۹        |
| اشتهار ابوالفضائل در مصر بنام امر                        |              |

علت مسافرت با امریکا - مسیس لورا بارنی -  
 ورود به پاریس - مترجم انگلیسی - ورود  
 به شیکاگو - وضع امر در شیکاگو - خرافات  
 میرزا اسد الله اصفهانی - تدریس و  
 تبلیغ در شیکاگو - عزیمت بواشنگتن -  
 انتقاد خانمی جوان از نطق ابوالفضائل -  
 مفاوضه با کشیش مسیحی - عزیمت به  
 نیویورک - گردش در قبرستان نیویورک  
 و طرح سئوال بقای روح - اوقات گریه  
 عکا - موفقیت های ابوالفضائل در گریه  
 عکا - ملاقات مسترالول - مباحثه با مستر  
 فرانکلن - قیافه شناسی ابوالفضائل -  
 نتایج سفر امریک - تقریر مسیس مکسول  
 درباره نصیحت ابوالفضائل - شهرت  
 در امریک و نقاهت و مرض در امریکا -  
 وداع با احباده در نیویورک - خطابه و  
 داعیه

صرف اوقات در مصر - حکایت حسین  
 روحی در کیفیت انتقال ایشان از بیروت

اروپا و امریکا

ص ۲۶۳

مراجعت بمصر

ص ۲۹۸

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |                                                    |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------|
| <p>بمصر - تحریر جواب به مفتاح باب ال ابواب</p>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                |                                                    |
| <p>نزول موکب میثاق بمصر - حکایت فاضل<br/>مازندرانی - تهیه منزل برای ابوالفضائل<br/>ملاقات احباب با ایشان - ورود واقامت<br/>در اسکندریه - عنایت حضرت عبدالبهاء<br/>در باره ایشان - رفتن حضرت عبدالبهاء<br/>به منزل ایشان</p>                                                                                                                                                                                                                                                                   | <p>یوسف مصرجهان<br/>در دیار مصریان<br/>ص ۳۰۴</p>   |
| <p>نقاقت جسمانی وعلل آن - امساک در<br/>صرف غذا - استعمال دخان - حکایت<br/>نبیل الدوله از اوقات امریکا - خضوع ایشا<br/>ن<br/>در مقابل احباء - عدم قبول خدمتکار -<br/>خدمتکاران ایشان - احمد سهراب -<br/>آقا محمد باقر نجف آبادی - حکایت<br/>ایزابل فرا سر - میرزا عنایت الله علی آباد<br/>ی<br/>زنی در بیروت - رعایت نظافت و ترتیب<br/>اوقات روزانه - شکوه از نامه نگاری -<br/>توجه و مناجات دائمی - حکایت آقای<br/>نبیل الدوله از اوقات امریکا - فدای<br/>همه چیز در ساحت اقدس - عدم تاہل</p> | <p>زندگانی خصوصی<br/>جناب ابوالفضائل<br/>ص ۳۱۱</p> |

| فهرست تفصیلی                                                                                                                                                                                                                                                         | فهرست اجمالی                                    |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------|
| برای خدمت امر - تقریر عند لیب - ترك<br>سیگار - خصائل و خصوصیات ابوالفضائل<br>صرف اوقات در او اخر عمر - اقامت در بیروت<br>آخرین تشرف به ارض اقدس                                                                                                                      | آفتاب عمر لیب با<br>ص ۳۲۱                       |
| بروز مرض و انتقال بمنزل آقا محمد تقی<br>اصفهانی - صعود - تدفین جنازه -<br>تلگرافات - انتقال جسد به گلستان جاوید<br>مصر - عارت روی مرقد                                                                                                                               | صعود ابوالفضائل<br>ص ۳۳۳                        |
| وصول تلگرافات و اثر در حضرت عبد البها -<br>تشکیل محفل عمومی و خطابه مبارک -<br>تشکیل محفل در بیت مبارک و خطابه<br>دوم - بیان مبارک بمسافرین مصدر رباره<br>زیارت مرقد ابوالفضائل - محفل در مقام<br>اعلی و خطابه سوم - تسمیه یکی از ابواب<br>مقام اعلی بنام ابوالفضائل | اثر صعود<br>ابوالفضائل در<br>ساحت اقدس<br>ص ۳۳۵ |
| رثای سلیم قبحین و لوح مبارک - رثای<br>حسین روحی و لوح مبارک - تعزیت<br>احبای و اشنگتن و لوح مبارک - لوح مبارک                                                                                                                                                        | اثر صعود<br>ابوالفضائل در<br>اقطار جهان         |

|                                                                                                                                                                                                                                                                      |                                      |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------|
| بافتخارتلامذه ابوالفضائل خطابه شیخ<br>محیی الدین - تاسیس انجمن دانش -<br>نامه شیخ امین افندی حلبی به بازماندگان<br>ابوالفضائل                                                                                                                                        | ص ۳۴۶                                |
| قصیده شوریده شیرازی - قصیده ناطق<br>اصفهانی - شعرعند لیب - شعرادیب<br>اهری                                                                                                                                                                                           | اشعارشعرا<br>ص ۳۵۶                   |
| نزول الواح کثیره - کیفیت حفاظت الواح -<br>استنساخ الواح بوسیله میرزا عبدالحسین<br>ابن سمندر نمونه الواح بافتخاروی                                                                                                                                                    | الواح بافتخار<br>ابوالفضائل<br>ص ۳۶۳ |
| شعرثبیا - دعای حضرت بهاء الله -<br>تقریر ابوالفضائل در سبب نوشتن کتب<br>امری - مکاتیب فارسی سره - مکاتیب<br>خصوصی - چگونگی سرقت و از بین رفتن<br>بعضی آثار - روش نویسندگی و اهمیت<br>نثر ابوالفضائل - رعایت ادب در اجوبه<br>معترضین - فرائد بزرگترین اثر<br>فارسی او | آثار قلمی ابوالفضائل<br>ص ۳۶۹        |

|                                                                                                                                                                                                                                                                           |                                 |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------|
| ۱- انجمن دانش ۲- شرح آیات<br>مورخه ۳- رساله ایوبیه ۴- رساله<br>میرزا ارسطو ۵- رساله اسکندریه<br>۶- فصل الخطاب کبیر ۷- کتاب<br>الفرائد                                                                                                                                     | کتاب و رسائل<br>ص ۳۸۹           |
| ۱- هدیه المهدویه ۲- منهج<br>الطالبین ۳- قاطع الوتین<br>۴- اسرار العقائد ۵- احقاق الحق<br>لحجة بن الحسن ۶- شمس المضيئه<br>۷- مرات الغارفين ۸- حق المبين                                                                                                                    | ردود بر فرائد<br>ص ۴۱۲          |
| ۸- الدرر البهیه ۹- رساله استدلالیه<br>در حقیقت مرکز عهد و پیمان الهی<br>۱۰- کتاب ابرار ۱۱- الباب والماهیه والبهاء<br>والبهائیه ۱۲- رساله در جواب<br>مستر جرایس ۱۳- الحجج البهییه<br>۱۴- تاریخ امر ۱۵- درس گرین<br>عکا ۱۶- شجره نامه مبارک<br>۱۷- بزهان لامع ۱۸- کشف الغطا | دنیاله کتاب و<br>رسائل<br>ص ۴۲۶ |

عن حیل الاعداء ۱۹ - جواب اثیم  
ابن اثیم ۲۰ - رد الردود ۲۱ - تاریخ  
ایران ۲۲ - مجموعه رسائل ۲۳ - رقام  
ابوالفضائل - نامه پاریسی سره ضمیمه  
کتاب